

ماده: انجمن و تاریخ شناسی ایران بهار
سال پنجم شماره ۱۱ زمستان ۱۳۸۹
شماره ۱۰۰۰

نگاهی دیگر
بهائیت: تقابل با اعدا و اهل ایران
تیروسی انتقادی چند شعار بهائیت
بهائیت: ظهور یا بیکانه؛ خصوصیت یا ملت
فرقه سبزواری: استعمار گران
ناگفته های از بهائیت
ردیای الحاد و انیسگی در تبار «توجد»
بهائیت، از دیدگاه محققان ایرانی
امام خمینی و دیگر ره های امپریالیسم
نیت العدل اعظم: بن نسبت مشهور و عیت
هفت بهشت ادعا نامه فرقه ازلی علیه بهائیت
ازان که به دامن اسلام پر گشتند
خاتمیت: نفی مسلک باب و بهاء
بهائیت: در آینه امتداد
«کتاب اقدس»
پارسی اکنده از فساد و وانسگی
بهائیت و اسرائیل: پیوند دیرین و فرابنده
«قیله نما» و معنای سیاسی تعصبات



کتابخانه مرجع بهائیت شناسی

www.bahaibooks.blogfa.com



نشریه «زمانه» ویژه بهائیت

شصت و یکمین شماره ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر (زمانه) با موضوع "نگاهی دیگر به بهائیت"

تهیه شده در دو قسمت

(قسمت اول)

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

www.bahaismiran.com پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدبیر و ورود شما دوستان گرمی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

در ضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر ، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

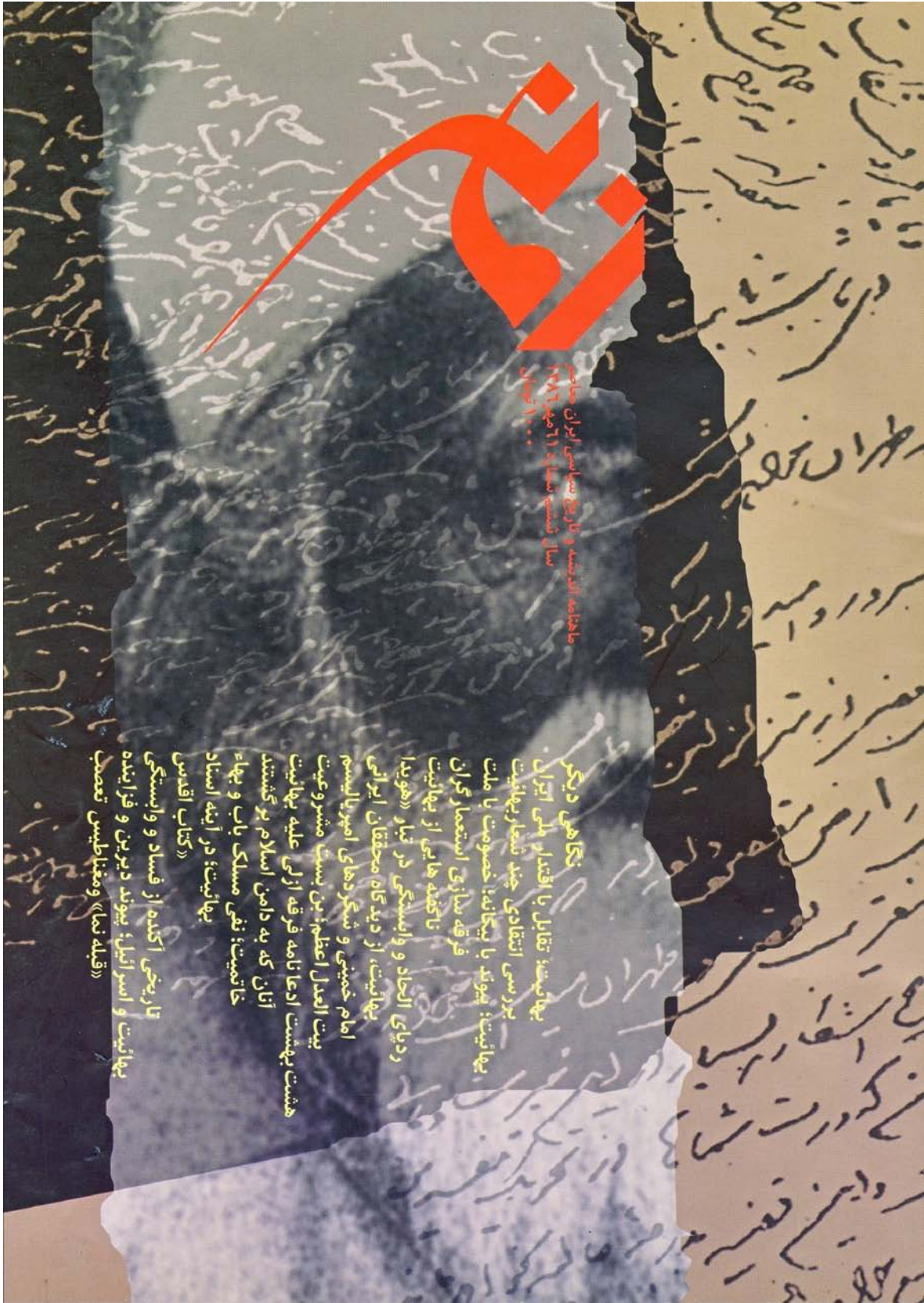
ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism@yahoo.com



ماهیانه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر
سال پنجم شماره 61 - مهر 1391
شماره 10000

نگاهی دیگر

بهائیت؛ تقابل با اقتدار ملی ایران
بررسی انتقادی چند شعار بهائیت
بهائیت؛ پیوند با بیگانه؛ خصوصیت یا ملت
فرقه سازی استعمار گران
ناگفته هایی از بهائیت
رد پای الحاد و وانسنگی در تبار «هوبدا»
بهائیت، از دیدگاه محققان ایرانی
امام خمینی و شگردهای امپریالیسم
بیت العدل اعظم؛ بن بست مشروعبیت
هشت بهشت ادعای نامه فرقه ازلی علیه بهائیت
آنان که به دامن اسلام پو گشتند
خاتمیت؛ نفی مسلک باب و بهاء
بهائیت؛ در آینه اسناد
«کتاب اقدس»
تاریخی آکنده از فساد و وانسنگی
بهائیت و اسراکیل؛ پیوند دیرین و فرابنده
«قبله نما» و مغانطیس تعصب

بسم الله الرحمن الرحيم



ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر
سال ششم / شماره 61 / مهر 1386

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

مدیر مسئول: رضا غلامی

سر دبیر: محمدرحیم عیوضی

اعضاء هیات تحریریه:

سیدجلال الدین مدنی، سیدحمید روحانی

علی ذوعلم، محمدباقر هشتم‌زاده

محمدامیر شیخ‌نوری، سیدمصطفی تقوی

مدیر اجرایی: محمود کولیوند

مطرح گرافیک: سیدعلی موسوی

چاپ و صحافی:

چاپخانه مجمع جهانی اهل بیت (ع)

مقالات و مطالب منتشر شده

لزوما بیانگر دیدگاه‌های زمانه نیست.

زمانه در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.

نقل مطالب و تصاویر با ذکر مأخذ مجاز است.

زمانه از مقالات پژوهشی در حوزه اندیشه

و تاریخ سیاسی ایران معاصر استقبال می‌کند.

نشانی: تهران، خ. شهید بهشتی،

خ. شهید احمد قصبی، کوچه دوم، پلاک 33

صندوق پستی: 444 - 13145

تلفن: 88031202

دورنگار: 88764792

امور مشترکین: 8803341

وب سایت: www.zamaneh.info



سازمان بهائیت
در ریاست محلی خود ۱۳۸۶/۱۲/۲۸
مجلس بهائیان را در تهران تشکیل دادند و در
این جلسه تصمیم گرفتند تا با همکاری
میرزا محمد باقر و سایر بهائیان ایرانی
با همکاری بهائیان آمریکایی که در آن زمان از
ایران به نیویورک فرار کرده بودند و در آنجا
چهارده ساله بودند و از طریق حکومت شاه میانی آن
مردان بهائیان در آمریکا به «مجلس بهائیان آمریکا»
تاسیس کردند و در آنجا بهائیان ساکن
ایران را به عضویت خود درآوردند و تا کنون
تلاش می‌کنند تا با همکاری دولت آمریکا

نگاهی دیگر سخن نخست	۲
بهائیت: تقابل با اقتدار ملی ایران گفت‌وگو با سید سعید زاهد زاهدانی	۴
روز شمار جریان بابت و بهائیت	۱۲
بهائیت: پیوند با بیگانه: خصوصیت با ملت کریم حق پرست	۱۷
بهائیت: از دیدگاه محققان ایرانی داود مهرورز	۲۵
بهائیت و سرانجام: پیوند دیرین و فزاینده پویا شکبیا	۲۹
رنج‌های الحاد و وابستگی در تبصره «هویدا» سیدرضا هاشمی	۳۸
امام خمینی و شکردهای امپریالیسم سیدمصطفی تقوی	۴۸
بررسی انتقادی چند شعار بهائیت از دیدگاه محمدعلی خنجی	۵۰
بیت العدل اعظم: بن بست مشروعیت سیدعلی اسماعیلی	۵۳
فرقه‌سازی استعمارگران مریم رفیعی	۵۸
«هشت بهشت»، ادعای فرقه‌آزلی علیه بهائیت سیدحمیدرضا روحانی	۶۱
آن‌آن که به دامن اسلام برگشتند! ابوذر مظاهری	۶۵
خاصیت: نفی مسلک باب و بهاء عزالدین رضائزاد	۷۲
ناگفته‌هایی از بهائیت رحیم نیکبخت	۷۶
بهائیت: درآینه اسناد مائش‌الله حشمتی	۷۹
«کتاب اقدس» استاد محیط طباطبایی مقدمه: ذبیح‌الله نعیمیان	۸۴
تاریخی آکنده از فساد و وابستگی سعید باغستانی	۹۰
«قبیله‌نما» و مغناطیس «تعصب» مسعود رضایی	۹۴
خبر و نظر	۱۰۳
چکیدن کلیسیا مقالات	۱۱۲

نگاهی دیگر

یکی از شاخصه‌های بارز ملت ایران، پشتوانه تمدنی اصیلی است که گرایش فرهنگی این ملت به معنویت و اعتقادات ریشه‌ای دینی را نشان می‌دهد.

تاریخ کهن این مرز و بوم، هر اندیشمند و پژوهشگر منصف را به تکریم خردورزی این ملت، و تعظیم در برابر پیشینه تاریخی و دستاوردهای فکری وی فرا می‌خواند. ایرانیان، همواره، با پیروی از دیانت اصیل و جاودانه اسلام و ایجاد رابطه عمیق و تعامل گسترده میان آن با اندیشه‌های کهن این سرزمین، عملاً صلاحیت و قابلیت خویش را در پذیرش و توزیع جاودانگی اندیشه ناب الهی نشان داده‌اند.

این خصیصه، عامل تحولات عمیق تاریخی، تحکیم وفاق و همبستگی ملی، و تقویت پایداری اجتماعی ملت ایران در طی تاریخ بوده است، به گونه‌ای که با این همبستگی اجتماعی، که ریشه در اعتقادات ناب دینی دارد، توانسته است سختی‌ها، ناملایمات و حوادث ناگوار را تحمل کند و همچون تحقق انقلاب اسلامی، آزمون‌های پیش روی را با کامیابی و موفقیت به منصف ظهور رساند.

تجربه تاریخی مؤید آن است که دشمنان این ملت بزرگ، که تاب تحمل این قابلیت تمدنی را ندارند و آن را مانعی در راه تحقق اهداف استعماری خود می‌دانند، سعی کرده‌اند به شیوه‌های مختلف، این اعتقادات را منحرف، زمین‌گیر یا استحاله کنند. آنان درصدد برآمده‌اند باورها و ارزش‌های اعتقادی جامعه را سست کنند، اندیشه‌های ساختگی و معارض را رواج دهند و نوعی تقلیدگرایی محض را شایع سازند، تا از این طریق، ریشه باورهای اعتقادی و دینی اثربخش ملت را خشک گردانند.

نگاهی به شکل‌گیری آرا و اندیشه‌های معارض با ریشه‌های داخلی با توجه به زمینه‌های خارجی آن‌ها نشان می‌دهد که این ملت با آگاهی و هوشیاری، عکس‌العمل در خور ستایشی از خود نشان داده است، اما همچنان این اقدام، سلاحی است که استعمار در سراسر جهان و خصوصاً در کشور ما به کار گرفته است و خواهد گرفت، و طبعاً باید برای مقابله با آن، و خنثی‌سازی‌اش، تمهیدات و تدابیر لازم اندیشیده و اعمال شود.

اگرچه بعضی از این تفکرات، از لحاظ اصول و معیارهای اولیه شکل‌گیری و منابع مستند، کاملاً ضعیف و غیرعلمی است و به هیچ رو توان اقناع افراد آگاه و تیزبین را ندارند، صاحبان و متولیان آن، با استفاده از ابزارها و شگردهای سیاسی و تبلیغاتی و... و با حمایت هدایت دشمنان این ملت، در گوشه و کنار جامعه سعی می‌کند مردم (به‌ویژه افراد ساده و کم‌اطلاع) را فریب دهند.

فرقه بهائیت از جمله این مسلک‌های سست و بی‌بنیاد است که از سویی فاقد اصول، معیارها و ملاک‌های دینی قوی و مستند است و از سوی دیگر فاقد پیشینه سیاسی - تاریخی قابل دفاع برای رهبران و بنیان‌گذاران خود. این فرقه، به‌ویژه با پیوند آشکاری که سران آن از دیرباز با قدرت‌های استکباری و نظام سلطه جهانی داشته و دارند، امروزه در چنان وضعیتی به سر می‌برد که برای افراد دقیق و نکته‌سنج، نیازی به بحث علمی و استدلالی برای نقد و ردّ مدّعیات شبه‌دینی آن وجود ندارد. اما همه افراد، در بینش و آگاهی، یکسان نیستند و علاوه بر این، افراد آگاه و تیزبین نیز به توسعه و تعمیق آگاهی‌های خویش نیاز دارند.

لذا هدف از گردآوری این مجموعه، عمدتاً ارتقای سطح آگاهی و عمق بینش اهل خرد و اندیشه است که در هر سطحی از اعتقاد دینی و ملی هستند، پاسداری از استقلال و سربلندی کشور ایران و پایداری در برابر دشمنان رنگارنگ آن را اولویت اصلی خویش قرار می‌دهند؛ مخاطبانی که با اندیشه ناب همراه هستند، خواهان درک صحیح و کامل اوضاع جامعه خویش‌اند و نسبت به رویدادها و

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

اتفاقات پیرامونی احساس مسئولیت می‌کنند؛ کسانی که ایران عزیز را دوست می‌دارند، اعتقادات و باورهای دینی و اسلامی را سرمایه گرانقدر ملی می‌شمارند و پاسداری و صیانت از آن‌ها را وظیفه‌ای شرعی و حتی میهنی قلمداد می‌کنند.

توجه به نکات زیر، ضرورت بحث در مورد فرقه بهائیت و بررسی آن را بیش از پیش آشکار می‌سازد:

1- ضرورت شناخت استعمار، و شیوه‌های دسیسه و عملکرد آن، بر کسی پوشیده نیست. نکته درخور ملاحظه آن است که استعمار، با امکانات و ابزارهای گوناگون خود عمل می‌کند و طبعاً شناخت آن، بدون شناخت دقیق و کامل این ابزارها، و نحوه عملکرد آن‌ها، ممکن نیست؛ چنان‌که، نابودی استعمار نیز در گرو قطع تمامی دست‌ها و خنثی‌سازی کلیه دسیسه‌های آن است. نمی‌توان با امپریالیسم و استکبار درافتاد، درحالی‌که از فراماسونری، صهیونیسم، مسیحیت صهیونیستی، میسیون‌های تبشیری، و دیگر عوامل رنگارنگ سیاسی و فرهنگی و نظامی و اقتصادی آن چشم پوشید و آن‌ها را به حال خود وا گذاشت تا از درون و بیرون، فتنه کنند و موریانه‌وار به جان انقلاب و نظام اسلامی افتند. تشکیلات جهانی بهائیت نیز، که مرکز اصلی فعالیت و تصمیم‌گیری آن در امریکا و اسرائیل قرار دارد، به شهادت آنچه به طور مستند در مقالات شماره حاضر نشریه آمده، یکی از ابزارهای استکبار جهانی است که باید آن را دقیقاً شناخت، پیشینه و وضع کنونی‌اش را در پیوند با استعمار خارجی و استبداد داخلی معلوم ساخت و کارکردی را که به عنوان پیش‌مرگ استکبار در حال حاضر بر عهده‌اش نهاده‌اند (و به همین دلیل نیز آشکارا از آن حمایت می‌کنند) دریافت و در حد و اندازه‌اش (نه کمتر و نه بیشتر) بدان پرداخت و برایش برنامه‌ریزی کرد. البته این فرقه و تشکیلات آن، بدون هدایت و حمایت نظام سلطه جهانی، هیچ است، اما اولاً باید توجه کرد که در مقام یکی از ابزارهای نظام سلطه عمل می‌کند و بنابراین در توزین واقعی آن، باید به جایگاه وی در محور مختصات استعمار توجه کرد، و از این روست که می‌بینیم در دو دهه واپسین سلطنت پهلوی، و در غیبت اجباری رهبر نهضت اسلامی (امام خمینی قدس سره) از کشور، شماری از وابستگان این فرقه با پشتیبانی امریکا و اسرائیل، مهم‌ترین پست‌های سیاسی، فرهنگی و نظامی را در ایران اسلامی (به‌رغم مخالفت ملت مسلمان ایران) به چنگ می‌آورند و تا آن قدرت‌ها بر این سرزمین سیطره دارند جولان می‌دهند و با پیروزی قیام ملت بر ضد استکبار، یک شبه همه چیز را از دست می‌دهند. ثانیاً، تجربه نشان داده است که این گروه، هرچند در «اثبات» مدعیات خویش ناتوان است، قوه «تخریب»ی‌اش بر ضد اسلام کم نیست و می‌تواند به شیوه‌های گوناگون، از جمله به وسیله شبه‌افکنی‌های سیاسی و فرهنگی بی‌نام و با نام خود در سایت‌ها، جراید، و محافل دانشگاهی و... به باورهای دینی نسل جوان، و کیان نظام اسلامی آسیب وارد سازد.

2- دکتربین مهدویت و فلسفه انتظار، ریشه‌ای‌ترین و اثربخش‌ترین اصول اعتقادی اسلام و تشیع به شمار می‌رود و تأثیر مثبت آن بر تحول سلوکی و درونی انسان و بسترسازی برای حضور متعهدانه و تأثیرگذار وی در جامعه، بسیار جدی و اساسی است. این خصیصه، به عنوان عاملی کلیدی در مصونیت سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی جامعه ایران، و به صورت جدی‌ترین مانع بر سر راه قدرت‌های شیطانی و تحقق اهداف پلید آن‌ها، حائز اهمیت فراوان است. لذا نظام سلطه به منظور بی‌اثر کردن این منبع تولید انرژی معنویت‌گرایی، به حمایت از فرقه‌هایی نظیر بهائیت برخاسته است تا از این راه، باورها و ارزش‌های عمیق مهدویت را در ایران و جهان، مسخ و نسخ کند و با منتفی ساختن فلسفه انتظار منجی موعود (در جهانی که طواغیت، بر آن سیطره دارند) وضع ننگین موجود را تثبیت نماید و بدین ترتیب از نتایج باور حیات‌بخشی که با دمیدن شور امید و انتظار در دل انسان‌های مبارز، منافع مستکبران را به خطر می‌افکند جلوگیری نماید. جریان بابت و بهائیت کاملاً با این تمهید شیطانی، همسو است و در این جریان، مفهوم نیابت امام زمان (عج) نخست از مسیر واقعی خود خارج و تحریف گردید، و سرانجام به نفی ایده مهدویت منجر شد و ادعا گردید که دیگر انتظار امام زمان (عج) بی‌مورد است؛ همان انتظاری که به اعتراف اندیشمندان غربی نظیر هانری کربن و میشل فوکو، فلسفه وجودی تحرک اجتماعی شیعیان و زمینه‌ساز حرکت آنان به سوی تحقق جامعه مطلوب جهانی است.

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

3- ریشه‌های شکل‌گیری جریان بهائیت در ایران را - همانند بعضی از فرقه‌های مشابه که قدرت‌های استعماری از آن‌ها حمایت می‌کنند - باید در محیط‌های پیرامونی جستجو نمود، که به صورت نهادسازی (و نه فردی) با اهداف مشخص و همگام با نهادهای دیگر جهانی، به تخریب اصول دینی و ملی یک کشور اقدام می‌کنند. لذا مشاهده می‌شود که اراده‌ی جدی استعمار همواره بر حمایت بی‌دریغ از این فرقه متمرکز بوده است. بعضی از شواهد این امر را می‌توان در پشتیبانی صریح و آشکار سران امپریالیسم و صهیونیسم (امثال ریگان و اولمرت) در سال‌های پس از انقلاب و نیز در سخنان اخیر رئیس دانشگاه کلمبیا در جمع دانشجویان و اتهامات او به رئیس محترم جمهوری اسلامی ایران مشاهده کرد. باید اذعان نمود که بهائیت در ایران (به‌ویژه در سایه‌ی حمایت استعمار خارجی و موافقت استبداد پهلوی) فرصت‌هایی را برای فریب عده‌ای از افراد و تحریف دین به نفع قدرت‌ها یافته و از آن بهره برده است، و این در حالی است که اسناد و مدارک معتبر تاریخی، به عنوان شواهد متقن و خدشه‌ناپذیر، ذات و ماهیت غیر دینی این فرقه را نشان می‌دهد. بنابراین لازم است نسل فرهیخته و فهیم ایران اسلامی، با بررسی چنین مجموعه‌ی مطالعاتی، شرایط علمی مناسب و متقن را برای درک تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، و ارتقای سطح آگاهی‌های خود فراهم آورد.

«زمانه» طی شماره‌های متعدد خود، موضوعات گوناگونی را در عرصه‌ی تاریخ و اندیشه سیاسی، محور بحث خود قرار داده و از تحقیقات و پژوهش‌های صاحب‌نظران در تبیین علمی و کارشناسانه‌ی آن‌ها بهره گرفته است. اینک خوشوقت است که حاصل پژوهش و تحقیق جمعی از همین صاحب‌نظران را در موضوع باییت و بهائیت، پیش دید خوانندگان نکته‌سنج قرار می‌دهد. والسلام علی من یرحمه الحق لذات الحق.

سر دبیر

بهائیت؛ تقابل با اقتدار ملی ایران

دکتر سیدسعید زاهدزاهدانی

بررسی بهائیت در چارچوب تحلیل رشد جریانات انحرافی قرار می‌گیرد که عوامل متنوع داخلی و خارجی زمینه‌ساز و مؤید آن هستند. فقر فرهنگی، بی‌ثباتی سیاسی و فشار شدید اقتصادی از جمله عوامل مؤثر داخلی بودند که رسوخ نیروهای استعماری را باعث شدند. حمایت استعمارگران از بهائیت نیز در همین چارچوب توجیه و تبیین می‌شود. پشتیبانی از بهائیت با هدف مقابله با نیروی مؤید و مؤید مقاومت دینی در برابر سلطه استعمارگران انجام می‌شد. سوءاستفاده از عوامل و منابع داخلی نیز این حمایت را کم‌هزینه‌تر و نامحسوس‌تر می‌نمود؛ امری که استعمارگران بدان نیاز مبرم داشتند. در این گفت‌وگو جناب آقای دکتر سید سعید زاهد زاهدانی، عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز و دارای دکترای جامعه‌شناسی از انگلستان، زمینه‌های شکل‌گیری بهائیت، اهداف و ابعاد آن را با تأکید بر آسیب‌پذیری داخلی توضیح داده‌اند.

● جناب دکتر زاهد، با تشکر از فرصتی که در اختیار «زمانه» قرار داده‌اید، برای شروع بحث، بفرمایید اساساً بحث از جریان‌هایی نظیر بابیت و بهائیت، در حال حاضر چه ضرورت و فوایدی دارد و به اصطلاح چه عبرت و حکمتی می‌توان از این بحث آموخت؟

به نام خداوند جان آفرین / حکیم سخن در زبان آفرین. پرسش بسیار بجایی است و می‌تواند مدخل خوبی هم برای بحث ما باشد. بایبگری (و در تداوم آن: بهائیگری) در شکل یک جنبش اجتماعی (با ابعاد فکری و اعتقادی) در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) در ایران پا به عرصه وجود گذاشت و به صورت جریانی موازی، بلکه متضاد با سنت‌ها و رسوم دینی و اجتماعی حاکم بر کشورمان، به حیات خویش ادامه داد. این جریان، به دلیل همین موضع «ساختارشکنانه»، عملاً در تقابل با فرهنگ اصیل ملی - اسلامی ایران، و طبعاً در راستای تهاجم قدرت‌های استعماری به ملیت ایرانی مسلمان قرار گرفت و به صورت یکی از ابزارهای آن‌ها بر ضد کانون انگیزش و رهبری مقاومت ملی (تشیع و روحانیت شیعه) به کار رفت.

پس از شکست‌های نظامی فاحش ایران از روس و انگلیس در قفقاز و هرات، جمعی از ایرانیان (همچون میرزا ملکم خان و یارانش) به گونه‌ای «منفعلا نه» (و نه عالمانه و نقادانه) با فرهنگ و تمدن اروپایی تماس یافتند و تحت تأثیر زرق و برق مادی و ظاهری آن، و به سودای دستیابی به ترقی و پیشرفت، به نوعی با موارث عظیم فرهنگی و اجتماعی کشور خویش به معارضه برخاستند و در خط «ساختارشکنی» افتادند. هم‌زمان با رشد این جریان انفعالی، نفرت روزافزون مردم مسلمان ایران از ظلم و فساد رژیم حاکم در کشور، و مقابله فزاینده آنان (تحت رهبری علمای دین) با مظاهر استبداد و استعمار، زمینه را برای ظهور و رشد جنبش‌های اصلاحی در ایران فراهم ساخت و نهضت عدالتخواهی منتهی به مشروطیت از افق سیاسی این سرزمین سر بر زد. در این هنگامه، که جامعه ایران در تلاطم حیات اجتماعی خویش (ناشی از گسیخته شدن «نظم کهن» و حرکت به سمت استقرار و تثبیت «نظم جدید») قرار داشت، مجذوبان و مرعوبان غرب، فرصت را برای سوار شدن بر موج، و سرعت بخشیدن به فرایند تخریب و تغییر فرهنگ ملی — دینی کشور در جهت ایجاد نوآوری‌های غیر دینی و سکولار غنیمت شمردند. تا آنجا که تقی‌زاده، صلاهی «فرنگی‌مآب شدن کامل ایرانیان از فرق سر تا ناخن پا» را سر داد و به قول خود، بمب تسلیم مطلق در برابر غرب را منفجر ساخت.

ظهور و گسترش جریان غرب‌گرا و ستیزنده با سنن و باورهای ملی — دینی مردم ایران در عصر مشروطه، ضمناً فرصتی برای تجدید فعالیت فرقه‌های یادشده (بابی و بهائی، و دقیق‌تر بگوییم: ازلی و بهائی) پیش آورد که در کنار جریان‌های وارداتی سکولار و سنت‌شکن قرار گیرند و به تخریب یا تحریف حرکت‌های احیاگر سنت‌های ملی — دینی مبادرت کنند؛ چیزی که با مطامع و منافع کشورهای استعماری در کشورمان، و روشن‌تر بگوییم با سیاست «بلع ایران اسلامی» به وسیله امپریالیسم روس و انگلیس کاملاً همسویی داشت. فرقه‌های پیش‌گفته با چنین اندیشه و عملکردی، طبعاً — حتی اگر هم، از بنیاد و اصل پیدایش، به قدرت‌های سلطه‌جوی بیگانه وابسته نبودند — به صورت «ستون پنجم» استعمارگران عمل می‌کردند.

از ضرورت مطالعه و بررسی جنبش‌های مذهبی و شبه‌مذهبی ایران، از جمله بهائیت، پرسیدید، باید بگوییم که دین و (همچنین در دوران معاصر) ایدئولوژی، در ایجاد حرکت‌های اجتماعی و تشکل‌های سیاسی و سمت‌دهی به آن‌ها سهم بسزایی دارد. یکی از وجوه‌های مهم تمایز بین گروه‌ها، دسته‌ها و احزاب سیاسی، مرام یا ایدئولوژی آن‌هاست. هر مذهب یا ایدئولوژی — بسته به میزان نفوذی که در اجتماع دارد — برای خود جنبشی اجتماعی ایجاد می‌کند و پهنه‌ای از جغرافیای سیاسی را به خویش اختصاص می‌دهد. نگاهی به جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی ایران در دو قرن اخیر نشان می‌دهد که همه آن‌ها از نوعی گرایش و جهت‌مندی دینی یا ایدئولوژیک برخوردار و متأثر بوده‌اند؛ چراکه از زمان تأسیس دولت صفویه به بعد، سیاست کشورمان (به گونه‌های مختلف) با دین عجین گردید.

• آیا نفوذ و تأثیر گذاری دین و ایدئولوژی در کشورمان یکسان بوده است؟

هرگز. نگاهی به تاریخچه ایدئولوژی‌های سکولار و لادینانه در ایران، و طرز تلقی مردم این سرزمین از آن‌ها و رویکرد آن‌ها نسبت به این ایدئولوژی‌ها، از ناموفق بودن این گونه مرام‌ها و جریان‌های وابسته بدان در کشورمان حکایت دارد. شدت دوری جستن مردم ایران از ایدئولوژی‌های سکولار به حدی است که در تاریخ پنجاه سال اخیر کشورمان، قدرتمندان سیاسی به راحتی توانسته‌اند رهبران و پیروان این ایدئولوژی‌ها را از صحنه سیاست حذف کنند و حتی برای مشروع جلوه دادن سرکوب مخالفان (غیر سکولار) خود، آنان را به وابستگی به این دسته از اندیشه‌ها متهم سازند. از جمله، می‌توان به سرکوب وسیع و سریع وابستگان و هواداران حزب توده پس از کودتای 28 مرداد 1332 و متهم ساختن مخالفان سیاسی رژیم پهلوی به انتساب به این حزب در دهه‌های 1340 و 1350، و بالاخره اطلاق برچسب «مارکسیست‌های اسلامی» از سوی محمدرضاشاه به مخالفان مذهبی خویش برای سرکوب کردن آن‌ها در همان سال‌ها اشاره کرد.

این امر نشان می‌دهد که در جغرافیای سیاسی ایران، برای ایجاد حرکت‌های پایدار سیاسی، استفاده از دین و نحله‌های شبه‌دینی، به مراتب کارسازتر از ایدئولوژی‌های سکولار است.

• آنچه درباره جایگاه دین در پهنه اجتماع و سیاست ایران گفتید، به قرون اخیر اختصاص دارد یا گذشته‌های

دورتر و حتی ایران باستان را نیز پوشش می‌دهد؟

این امر، به قرون اخیر اختصاص ندارد. نگاهی به صفحات پرشمار تاریخ ایران، از روزگار باستان تا امروز، گویای تأثیرگذاری بارز و دائمی دین در حوزه سیاست و اجتماع کشورمان است. برای نمونه، امپراتوری مقتدر ساسانی با اتکا به دیانت زرتشتی قوام و دوام یافت و این امر را به نحوی دیگر در دولت نیرومند کوروش و امپراتوری هخامنشی نیز مشاهده می‌کنیم. دولت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس چند قرن به نام خلفای اسلامی بر ایران و کشورهای همسایه آن حکومت راندند و پس از فروپاشی سلسله‌هایی که تقریباً همگی، خطبه‌های نماز جمعه را به نام خلیفه بغداد می‌خواندند، نخستین دولت پایدار ملی در ایران، با تشکیل حکومت صفویه و بر مبنای رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع، پا به عرصه وجود گذاشت و حدود دویست سال (به‌رغم مخالفت‌ها و حملات سهمگین همسایگان مقتدر و فزون‌خواه ایران) تاب آورد.

پس از نادرشاه، که دولتی مستعجل بود، شاه بعدی (کریم‌خان زند)، که دلبستگی شدید مردم به سلسله سادات صفوی را می‌دید، خود را صرفاً وکیل‌الدوله (نایب‌السلطنه) خواند و سلطنت را از آن شاهزاده صفوی شمرد. سلسله نسبتاً پردوام بعدی (یعنی قاجاریه) نیز با اظهار دین‌داری و تمسک به علما و شعائر دینی، به تحکیم بنیان حکومت خود پرداخت. چنان‌که، دو انقلاب مهم و تاریخ‌ساز کشورمان در سده

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

اخیر (مشروطیت و انقلاب اسلامی ایران) با نام اسلام و بر پایه آموزه‌های دینی و رهبری اسلامی به وقوع پیوست و نظام سیاسی زمان خود را دگرگون ساخت. این واقعیت مسلم و مستمر تاریخی، اهمیت تأثیر دین و به دنبال آن جنبش‌های دینی را در کشورمان نشان می‌دهد و نیز توجه ما را به این نکته جلب می‌سازد که در پیدایش حرکت‌های پایدار و در نتیجه تغییرات باثبات در این سرزمین، همواره این دو عامل (دین و جنبش‌های دینی) دخیل بوده‌اند.

• آیا افراد بازیگر و ناشایست نیز از دین استفاده و در واقع سوء استفاده نمی‌کنند؟

بله متأسفانه گاه می‌شود و سخن من هم دقیقاً همین‌جاست. در کنار آنچه گفته شد، باید خاطر نشان سازم که این واقعیت، حکم تیغی دو دم را دارد؛ چرا که، هم اصلاحگران راستین و عالمان فرزانه دینی می‌توانند در بهبود اوضاع از این قاعده بهره گیرند و هم ناشایستگان و مصلحان دروغین می‌توانند در طریق به بند کشیدن ملت و تفرقه صفوف و غارت ثروت‌های وی از آن سود جویند. بررسی «چرایی» و «چگونگی» ظهور، دوام و رشد یا انحطاط این جنبش‌ها ما را نسبت به قواعد حاکم بر آنها آگاه می‌سازد و از این طریق به سیاست‌مداران و دلسوزان ملک و ملت، رهنمود دقیق‌تری ارائه می‌کند که راه را از چاه، و هادی را از گمراه، هرچه بهتر و عمیق‌تر بازشناسند و دست و دسیسه استعمار را در پس پرده بعضی از جریانات، نیکوتر ببینند و در صورت لزوم خنثی کنند. با این توضیح، که اندکی هم مفصل شد، فکر می‌کنم پاسخ پرسش شما را داده باشم.

• متشکرم. حال نوبت آن است که در مورد نحوه شکل‌گیری فرقه بابیت و بهائیت، و علل و زمینه‌های تاریخی

آن‌ها بحث شود. به نظر شما، آیا همان‌گونه که بعضی از نویسندگان مدعی‌اند، این فرقه، در اصل، نهضتی درون‌زا و انقلابی بود یا استعمارگران در کاشت و برداشت آن دخیل بودند؟

حقیقت این است که در بررسی و تحلیل جریان بابیت و بهائیت، چند مسأله را باید از هم تفکیک کرد. یکی: عوامل ایجاد و هدایت این جریانات، و دیگری: بسترها و زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مساعد برای رشد و توسعه آن‌ها در ایران. ضمناً باید بین سران و صحنه‌گردانان اصلی این جریان‌ها، و پیروان عادی و معمولی آن‌ها، تا حدودی تفاوت گذارد و حساب آن‌ها را با هم خلط نکرد؛ هرچند دسته اخیر به مثابه «سپر بلا» و «عامل اجرای» مقاصد و اهداف رهبران عمل می‌کنند و معمولاً نیز رنج‌ها و خسارت‌های جانی و مالی در راه حفظ موجودیت فرقه و پیشبرد مصالح و منافع زعمای تشکیلات آن، متوجه آن‌هاست. افزودن بر این، عاملان و هادیان و

صحنه‌گردانان اصلی جریان بابت و به‌ویژه بهائیت، به دو دسته داخلی و خارجی (بیگانه) تقسیم می‌شوند که باید سهم هر یک را در فرایند پیدایش و گسترش فرقه در ایران و جهان، دقیقاً بررسی کرد و معلوم ساخت.

از همه این‌ها گذشته، باید تمامی برداشت‌ها، استنباط‌ها، نتیجه‌گیری‌ها و نیز ردّ و قبول‌ها و تصدیق و تکذیب‌ها درباره پیشینه تاریخی این جریان‌ها و عملکرد سران آن‌ها، صرفاً بر اسناد و مدارک متقن و معتبر تاریخی مبتنی باشد نه مثلاً ادعاهای خود فرقه؛ زیرا روشن است که اگر فرد یا گروهی (فرضاً) به قدرت‌های خارجی وابسته باشد، هیچ‌گاه خود صراحتاً و با طیب خاطر، بر این امر اعتراف نمی‌کند، بلکه تا می‌تواند آن را انکار یا توجیه می‌کند. بنابراین باید دید قرائن و شواهد مستند تاریخی، در این باره چه حکم می‌کند؟ و فرایند تحقیق و پژوهش علمی چه نظریه‌ای را به اثبات می‌رساند؟

توجه به مجموع این نکات، می‌تواند رهگشای ما به «کشف حقیقت» باشد و راه را برای رسیدن به پاسخ‌های صحیح و استوار به پرسش‌های شما بگشاید.

• حال که روش تحقیق و بحث در موضوع روشن شد، بررسی را از رهبران و بنیادگذاران این جریان آغاز می‌کنیم.

در مورد رهبران و بنیادگذاران بابت و بهائیت، متأسفانه باید بگویم که بررسی و واکاوی دقیق و عالمانه از کارنامه فکری و سیاسی آن‌ها، پژوهنده تیزبین و ژرف‌نگر را نسبت به «صداقت» ایشان در دعاوی خویش به‌شدت مشکوک می‌سازد. با مروری دقیق و جامع بر آثار اولیه میرزا علی‌محمد باب (بنیادگذار بابت) به روشنی معلوم می‌شود که وی، کار خود را بر پایه «استفاده ابزاری» از باورها و عقاید رایج در بین شیعیان (به‌ویژه اصل قائمیت حضرت حجت بن الحسن العسکری «عج»، امام دوازدهم و غائب شیعیان) آغاز کرد و حتی در آثار خود، نظیر تفسیر سورة یوسف (ع)، به نام و مشخصات دقیق آن حضرت تصریح کرد و خود را «باب» علم ایشان و ائمه اثنی‌عشر (ع) نامید، و پیروان نخستین باب هم همین تلقی را دقیقاً راجع به او داشتند. از این‌روست که به علی‌محمد «باب» مشهور شد و آیینش «بابیت» نام گرفت. حتی در مجلس گفت‌وگو با علمای تبریز نیز خود را قائم موعود شیعیان خواند و گفت همان کسی است که شیعیان هزار سال است به انتظار وی به سر می‌برند. آشوب‌ها و جان‌فشانی‌های اتباع نخستین باب در نقاط مختلف ایران (نظیر قلعه شیخ طبرسی مازندران و شهر زنجان) بر ضد قوای دولتی نیز با فریاد «یا صاحب‌الزمان» همراه بود. حتی مدعیات بعدی باب از قبیل ادعای «رسالت»! نیز، در پوشش تأویل «تحریف‌آمیز و مخدوش» بعضی از روایات «شاذ و متشابه» مربوط به ظهور حضرت صاحب «عج» بیان می‌شد، که توضیح آن مجال دیگری می‌طلبد؛ چنان‌که، میرزا حسینعلی بهاء (مؤسس فرقه بهائیت) نیز خود را

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

مصدق «رجعت حسینی»! می‌نامید و پیش از او هم، سران باییت در نبرد با قشون دولتی، زمانی که جان خویش را در معرض خطر می‌دیدند، برای قوت قلب یاران خود به آن‌ها نوید می‌دادند که در صورت قتل، خیلی زود زنده خواهند شد و به جهان برخواهند گشت و می‌دانیم مسأله «رجعت» امامان و اصحاب برگزیده آنان در آخرالزمان برای انتقام از دشمنان خویش، جزء عقاید و باورهای اصولی شیعه است، که طبق معمول، رهبران این دو مسلک برای پیشبرد مقصود خود، بدان تشبث جسته‌اند (بی‌آنکه به لوازم و ضوابط دینی آن در متون معتبر اسلامی، پایبند باشند).

البته زمانی هم که هیچ یک از آن وعده‌ها و ادعاها راست درنیامد و صلابت و قاطعیت بزرگمرد تاریخ ایران، شادروان میرزا تقی‌خان امیرکبیر، همه آرزوهای آن جماعت را برباد داد، باب تأویلات و تحریفات جدیدی گشوده شد و مثلاً ادعا گردید که مراد از نوید احیای زمین و نجات جهان از دست ستمگران توسط مهدی(عج)، زنده شدن جان‌ها به نور تعالیم باب و بهاء، و رهیدن قلوب از ظلمات گمراهی (بخوانید: تشیع اثنی‌عشری)! بوده که آن هم حاصل شده است...! (این مطالب را می‌توانید در آثار معتبر بهائیت، نظیر «اسرار الاثار» فاضل مازندرانی، و دیگر کتب آنان ببینید. حتی برای آنکه غلط‌های فاحش ادبی و نحوی باب را (که از همان آغاز، سر و صدای زیادی برانگیخت) توجیه کنند ادعا کردند که مراد از عبارت «و علی العرب شدید» (که در وصف امام زمان(ع) آمده)، قهر و شدت عمل او نسبت به قواعد زبان عربی، و آشنایان با این قواعد (یعنی علما) است! و مقصود این حدیث آن است که کتاب «بیان» علی محمد باب، به شیوه‌ای مخالف با شیوه مرسوم مؤلفان کتب نوشته شده است، و اگر این نوع تفسیر از عبارت حدیث فوق، برایتان هضم‌شدنی نیست، به فهم خود شک کنید! چون این عبارت را فقط کسی درست می‌فهمد که دارای فهم استوار باشد و خوب حرف گوش کند [که شما، اندیشمندان مسلمان و شیعه، البته هیچ کدامش را ندارید]!

• یعنی، چنین توجیه سست و بی‌بنیادی واقعاً در آثار معتبر بهائیان آمده است؟!

بله، این توجیه مضحک صراحتاً در کتاب «ظهورالحق» (بخش سوم، ص 532) نوشته فاضل مازندرانی، نویسنده و مبلغ بسیار مشهور بهائی، به نقل از یکی از رساله‌های استدلالی کهن بابیه، آمده و عبارت آن دقیقاً چنین است: «و فی قوله(ع) علی العرب شدید، یعنی لاهل العربیه و القواعد المعروفة ایماء بان ذلک الكتاب علی خلاف ما عندهم من التألیف ... قد فهم من کان ذافهم سدید و القی السمع...» صاحب‌نظرانی که عمیق و عالمانه با گنجینه فرهنگ و عقاید شیعی آشنایند، و آثار و الواح باب و بهاء را نیز خوانده‌اند، نیک می‌دانند که مدعیات «اولیه و نخستین» باب و بهاء، چیزی جز تقلید و گرت‌برداری (البته تقلیدی ناقص و ناشیانه و بعضاً مضحک) از معارف و تعالیم ناب کتاب و سنت معصومان(ع) نبوده و نیست و حتی علی محمد باب، با آنکه در ایران به دنیا آمده و زیسته است و مخاطبش هم ایرانیان

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

بوده‌اند، بر خلاف سنت انبیا که به زبان قوم خود سخن می‌گفتند (و به قول قرآن: «و ما ارسلنا من رسول ... ؛ ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آن‌ها آشکار سازد.» (ابراهیم / 4)، به تقلید از قرآن و روایات اسلامی، الواح مختلف و نیز کتاب به اصطلاح آسمانی‌اش، «بیان»، را به عربی نگاشت و چون زبان عربی را هم درست نیاموخته بود، با غلط‌گویی‌ها و واژه‌تراشی‌های مضحک، خود را مضحکهٔ دیگران قرار داد. غافل از اینکه، اگر پیامبر گرامی اسلام با مردم مکه و مدینه به عربی سخن می‌گفتند و قرآن به لسان عربی نازل شده بود، علتش این بود که مخاطبان آن — در عصر بعثت — همگی عرب بودند و حضرات معصومین نمی‌توانستند با عرب‌زبانان به لسان «عبری» یا «پهلوی» سخن بگویند! اما باب و بهاء، با ایرانیان هم‌سخن بودند و دلیلی نداشت که عربی بیافند. می‌بینید که همه جا و همه چیز، تقلیدی از اسلام است، آن هم به صورت سطحی و ناقص و ناشیانه.

• چه نتیجه‌ای می‌خواهید از این مطالب در ربط با بحث حاضر بگیرید؟

اگر کمی حوصله کنید، معلوم می‌شود. تا اینجا دیدیم که مدعیات و آورده‌های «نخستین» باب و بهاء، چه در شیوه عمل و چه در محتوا، دقیقاً گرت‌برداری و تقلید از اسلام بود و خود این مطلب، نشان‌دهندهٔ فقدان «اصالت» و «حقانیت» این مسلک‌ها و «صداقت» نداشتن رهبران و بنیادگذاران آن‌هاست. نتیجه‌ای که همین‌جا می‌توان گرفت آن است که مبدأ و ریشهٔ این دو مسلک را به هیچ وجه نباید در آسمان سراغ گرفت...

• آیا نمی‌توان موضوع را به نوعی، ناشی از برداشت (هرچند انحرافی) آنان از آموزه و تعالیم تشیع (قرآن و اهل

بیت علیه‌السلام) دانست؟

خیر! زیرا اولاً، مدعیات باب، دائماً تغییر و تلون یافته و از ادعای «بابیت» تا «قائمیت» و «رسالت» پیش رفته و نهایتاً به قول پیروانش: «حضرت ربّ اعلی» شده است! و جالب این است که خود بابیان و بهائیان نیز منکر این تلون‌ها و تناقض‌ها نیستند، منتها ادعا می‌کنند که این امر، از روی به اصطلاح: «حکمت»، یعنی ملاحظهٔ شرایط و مقتضیات روز، انجام شده است — چیزی که البته هر مدعی باطلی نیز برای توجیه تناقض‌گویی‌ها و زمانه‌بازی‌های خویش می‌تواند ادعا کند.

ثانیاً، اندکی دقت در مدعیات باب و یارانش، و مقایسهٔ آن‌ها با مفاد آیات قرآنی و روایات معتبر اسلامی، انسان را به سستی این مدعیات و ناهمخوانی و ناسازگاری آشکار آن‌ها با مندرجات متون اسلامی واقف می‌سازد.

• اگر امکان دارد، به مواردی از این تعارض‌ها و ناهمخوانی‌ها اشاره کنید.

ببینید، مسأله «مهدویت» و «قائمیت» در دین اسلام (به‌ویژه اسلام تشیع)، هم به لحاظ «موضوع» و هم از حیث «مصادق»، امری واضح و روشن است. آیات و روایات بی‌شماری که در کتاب و سنت معصومین(ع) وارد شده (و حتی کتب معتبر اهل سنت نیز از آن‌ها سرشار است) و همچنین تحقیقات و پژوهش‌هایی که علمای بزرگ شیعه، از شیخ صدوق، مفید، طوسی و علامه مجلسی تا دانشمندان عصر حاضر، انجام داده‌اند، کاملاً بر این مسأله نور افکنده و ابعاد و جوانب گوناگون آن (از جمله، «مصدق یگانه و منحصر به فرد» اش: حضرت حجت بن الحسن العسکری) را روشن ساخته است.

به این مصداق خاص، حتی در آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نیز، که از شخصیت‌های مورد احترام بابت و بهائیت‌اند و دومی، یعنی سید کاظم، استاد خود باب بوده، تصریح شده است. اساساً در زمان ظهور باب، موضوع مهدویت و مصداق آن، چنان روشن و مسلم بوده که به اعتراف خود بایبان و بهائیان، آقای باب، خود را ناگزیر دیده است که در چند سال نخست ظهور و ادعای خویش، با توده انبوه شیعیان در این عقیده هماوایی کند و در آثار و الواحش خود را «باب» و «فدائی» حضرت محمد بن الحسن العسکری نشان دهد، تا او را طرد نکنند و بتواند به اصطلاح رسالتش را پیش ببرد. و این سخن او است در تفسیری که با عنوان «قیوم الاسماء» بر سوره یوسف(ع) نوشته و در فصل «سوره الملک» آن صراحتاً از حضرت ولی عصر (عج) با نام و شجره خانوادگی یاد کرده و خود را مأمور ایشان خوانده است (که طبق نظر محققان، مسلماً مقصود از «من یظهره الله» هم که باب کراً در آثارش از آن یاد کرده همین شخصیت است): «الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علی عبده لیکون حجه الله من عند الذکر علی العالمین.» نیز در همان کتاب «قیوم الاسماء» (که به قول حسینعلی بهاء در «ایقان»، چاپ مصر، 1318ق، ص 195: «اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است») می‌گوید: «یا بقیه الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السبّ فی سبیلک و ما تمنّیت الا القتل فی محبتک.» جالب است که بهاء در «ایقان» (ص 195) و عباس افندی نیز در «مقاله شخصی سیاح» (چاپ مؤسسه ملی مطبوعات امری، 119 بدیع، ص 49) هر دو به صدور این کلام از باب به صراحت اشاره کرده‌اند.

در حال حاضر نیز، اگر کسی بخواهد، کاملاً می‌تواند «مشخصات قطعی» قائم موعود اسلام و قرآن(عج) و «خطوط کلی» حرکت او در آخرالزمان را به نحو روشن و اطمینان‌آور از خلال صدها آیه و حدیث به‌دست آورد و سپس در قیاس آن‌ها با مدعیات باب و بهاء، به روشنی «افسانه» را از «حقیقت» و «دوغ» را از «دوشاب» تشخیص دهد.

• جالب است، اگر می‌شود کمی ریزتر این موضوع را بشکافید.

البته. برای نمونه، به یکی از خصوصیات منجی آخرالزمان اشاره می‌کنم که گذشته از قرآن و روایات بی‌شمار اسلامی، کتب آسمانی پیشین نیز به صراحت بدان اشاره کرده‌اند، و آن، «پیروزمندی» و «شکست‌ناپذیری» قائم موعود و «فتح و غلبه قاطع» او بر همه طواغیت عصر و پرسیختن جهان از توحید و عدالت و استقرار کامل و بی‌بازگشت حکومت صالحان است. در قرآن شریف نیز می‌خوانیم: «و لقد کتبنا فی الزبور ... ؛ در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد» (انبیاء / 105). «هو الذی ارسل رسوله بالهدی ... ؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند» (توبه / 33). «و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا ... ؛ ما می‌خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم» (قصص / 5). «وعد الله الذین آمنوا منکم ... ؛ خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، (آنچنان) که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت» (نور / 55). در احادیث شیعه و سنی نیز به کرات با تعبیر «یملأ الله به الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا» روبه‌رو می‌شویم و در سلام به آن حضرت می‌خوانیم: «السلام علی المهدی الذی وعد الله به الامم ان یجمع به الکلم و یلم به الشعث و یملأ به الارض عدلا و قسطا و ینجز به وعد المؤمنین.»

بر پایه این آیات و روایات بی‌شمار، قرار نیست «مهدی» هم که می‌آید مثل (انبیا و اولیای پیشین) دوران ظهور و قیامش را در تبعید و زندان به سر برد و دست آخر هم به شهادت برسد و خم به ابروی ستمگران نیاید و باز بشریت چشم به آسمان دوزد و زار بنالد که خدایا! منجی کی از راه می‌رسد؟! نه! او قائم «منصور»ی است که آیه فتح و ظفر بر پیشانی وی و یارانش نوشته شده است و ظهور او ناقوس مرگ ستم و ستمکاران را در سراسر جهان به صدا در می‌آورد. خوب، حالا شخص میرزا علی محمد باب را با همین یک خصوصیت مهدی، و اصل اساسی در مهدویت، محک بزنید. میرزا علی محمد باب (به گواه خود منابع بابی و بهائی) در همان آغاز به اصطلاح ظهور خود، توسط حاکم شیراز دستگیر شد و سیلی خورد و مجبور شد بر فراز منبر شیراز اظهار توبه کند. سپس در خانه خود حبس نظر شد و آنگاه قاچاقی از شیراز گریخت و چندی در اصفهان مخفیانه از سفره لطف و احسان حاکم اصفهان بهره‌مند گردید. با مرگ حاکم اصفهان، دوباره روزگار به وی اخم کرد و تحت‌الحفظ مأموران دولتی، به زندان ماکو و سپس چهریق (و هر دو در گوشه‌ای دورافتاده در شمال ایران)، انتقال یافت و تا آخر عمر کوتاه خود در حبس ماند و سرانجام نیز پس از شش سال تبعید و دربه‌داری و زندان، به جوخه اعدام سپرده شد.

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

جناب حسینعلی بهاء نیز در کتاب «اشراقات» (ص 7 و 8) گلایه می‌کند: یکی از اهل سنت (ظاهراً مقصود، غلام احمد قادیانی، بنیادگذار قادیانی‌گری در شبه قاره هند است) آمد و ادعای قائمیت کرد و حدود صد هزار مرید هم پیدا کرد، ولی این قائم حقیقی (باب) را مسلمانان گرفتند و کشتند! عبارت بهاء دقیقاً چنین است: «نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات، ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند. قائم حقیقی [یعنی میرزا علی محمد باب] به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند...» به همین سادگی!

این بود فرجام کسی که شیعیان (و مسلمانان، بلکه پیروان ادیان) قرن‌ها منتظرش هستند که پا در رکاب کند و بیاید و بنیاد ظلم و فساد و انحراف را از بسط زمین برافکند! از قضا جانشین این جناب باب، یعنی حسینعلی نوری بهاء، نیز (که خود را موعود باب می‌شمرد) سرگذشت و سرنوشت بهتری از باب و «مهدی مغلوب»! آقایان نداشت و او نیز همه عمرش را در تبعید، زندان و حبس نظر در این شهر و آن شهر گذراند و فریاد لا اله الا انا المسجون الفرید (خدایی جز من زندانی تنها نیست!) سرداد.

ناسازگاری مدعیات آقای علی محمد «باب» با وعده‌ها و پیش‌گویی‌های مستند دینی تا آنجا بود که وقتی ملا عبدالخالق یزدی (از ارکان بابیه و شیخیه، و مورد لطف و عنایت خاص علی محمد شیرازی) از ادعای «قائمیت» باب مطلع شد، به نوشته کتاب «ظهورالحق» (بخش سوم، ص 174) «صیحه زد» و از بابت کاملاً «اعراض» کرد و بر ضد او «قیام نمود» و جمعی نیز در تهران «به سبب او» از باب روی گرداندند. در همین زمینه، نقل مطلبی نیز از عبدالحسین آواره (آیتی بعدی) در «الکواکب الدریه» (ج 1، ص 361) خالی از لطف نیست. می‌دانید که این کتاب، تحت نظر پیشوای وقت بهائیان (عباس افندی) نگارش یافته است و مؤلف آن در آن وقت، از مبلغان و نویسندگان بزرگ بهائیت شمرده می‌شد (که البته چندی بعد، از آن مسلک برگشت و کتاب بسیار خواندنی و کوبنده «کشف‌الحیل» را در انتقاد از فرقه و سران آن نوشت و منتشر ساخت). آواره در این کتاب، برای کوبیدن میرزا یحیی صبح ازل (برادر و رقیب بهاء، و پیشوای فرقه ازل)، مطلبی را از زبان وی نقل می‌کند که نشان می‌دهد این رجل شاخص بابی نیز (که اکثر بابیان نخستین، او را «وصی» باب می‌انگاشتند) شخص «قائم موعود» را همچون عامه شیعیان در فرد دیگری غیر از باب جستجو می‌کرده است. آواره می‌نویسد: «...شنیدم از شخص موثقی که گفت در همان اوان که بعضی القاب از قبیل مرآت و وحید و ازل از قبل حضرت باب برای او» یعنی صبح ازل «رسید و توقیعات رفیعه صادر می‌شد روزی نزد حضرت بهاءالله محرمانه اظهار نمود که اگر قائم مسلمین و موعود منتظرین ظهور فرماید، ما چه خواهیم ساخت و به کدام عذر توانیم پرداخت و این القاب و اوصاف که باب به ما داده به چه کار خواهد خورد؟»!

• آن طور که معلوم می‌شود، این مبلغ بهائی می‌خواسته شخص صبح ازل را (به نفع رقیبش: حسینعلی بهاء)

خراب کند، اما نادانسته به بنیان بابیت و بهائیت آسیب رسانده است!

بله، عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد! بدین ترتیب، می‌بینیم که ادعاهای حضرات، همگی پوچ و ساختگی است و طبعاً صاحبان این ادعا و کارگردانان این سناریو، خود بیش از هر کس، به پوچی این مدعیات و نادرستی راهشان آگاه بوده‌اند. بنابراین، چاره‌ای نداریم جز آنکه ریشه این ادعاها و اساس این کتب را در جایی کاملاً خارج از دایره «دین و وحی آسمانی» (و روشن‌تر بگوییم: بیرون از تعالیم و وعده‌های روشن قرآن و ائمه معصومین(ع) جستجو کنیم: در «اهواء نفسانی» و «مطامع مادی» و احياناً «بند و بست با بیگانگان» (که از سیاست «فرق تسد»: تفرقه‌بینداز و حکومت کن، پیروی می‌کنند). و متأسفانه شواهد هر دو امر نیز در تاریخ کم نیست.

• بسیار خوب، بعد از روشن شدن عوامل اصلی این جریان، بهتر است درباره‌ی اموری صحبت شود که زمینه و بستر را برای رشد این جریان مساعد ساخت.

در این زمینه ابتدا باید به رشد نسبتاً وسیع بابیت در ابتدای امر (که دیگر هیچ‌گاه تکرار نشد و نمی‌شود) اشاره کنیم. می‌دانیم که بابیت، در ابتدای امر، با توجه و استقبال بخش نسبتاً درخور ملاحظه‌ای از مردم ایران روبه‌رو شد، به نحوی که آشوب پیروان باب در کشور (به‌ویژه با توجه به شرایط شکننده سیاسی — نظامی کشورمان در آن روزگار: ضعف آشکار دربار قاجار در اداره کشور، شکست‌های نظامی پیاپی ایران از روس و سپس انگلیس در ماجرای قفقاز و هرات، و مداخلات فزاینده آنها در مقدرات این کشور، شورش شاهزادگان مدعی سلطنت و نیز آشوب حسن‌خان سالار در خراسان) کشورمان را با خطرهای و مشکلات جدی روبه‌رو ساخت که اگر درایت و قاطعیت شخص امیرکبیر نبود، معلوم نیست کار به کجا می‌انجامید.

اما با توجه به سستی بیانات و اعتقادات و به‌ویژه عجز باب از پاسخگویی به پرسش‌های علمای تبریز و برملا شدن مدعیات تازه او، که به اعدام شخص او و سرکوب شورش پیروانش در کشور منجر شد، بابیت به گروهی اندک‌شمار و نهان‌روشی تقلیل یافت که از آن پس اگر خطری هم داشت، محدود به ترور غافلگیرانه بعضی از اشخاص بود، و در واقع این جریان، دیگر توان خود را برای تجدید آشوب‌های پیشین (نظیر آشوب زنجان یا

مازندران) از کف داده بود. باید دید آن رشد و گسترش اولیه، مرهون چه اموری بود و به دیگر تعبیر، چه چیزهایی بستر و زمینه مساعد را برای توسعه نسبتاً وسیع باییت در ابتدای امر فراهم کرد؟
در اینجا باید به چند عامل اشاره کنم:

1- نخستین عاملی که زمینه و بستر را برای رشد اولیه این جریان در کشورمان آماده ساخت، وجود ضعفها و کاستیهای گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جامعه ایران آن روزگار (اعم از دولت و ملت) بود که طبعاً زمینه را برای بروز مشکلات و پذیرش آسیبها فراهم میساخت. می دانیم که پس از فروپاشی صفویه، ایران اسلامی حدود نیم قرن هرج و مرج و کشتار را از سر گذراند و در این مدت بنیه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن به مقدار زیادی، تحلیل رفت. سپس نیز با تهاجم نظامی مستقیم روسیه و بعداً انگلیس روبهرو گردید و به شدت گرفتار مداخلات فزاینده آن دو شد، و این امر، بر دردها و مشکلات جانکاه این جامعه افزود. طبیعی است که یک کشور، در شرایط ضعف و ناتوانی نمی تواند در برابر عوامل گوناگون تخریب و تفرقه پایداری کند. باییت در واپسین سالهای دولت حاجی میرزا آقاسی (صدر اعظم محمدمشاه قاجار) ظهور کرد. حاجی میرزا آقاسی به علل گوناگون، به ویژه تحکات و گریه رقصانیهای مداوم روس و انگلیس و عثمانی در کار اداره امور کشور فرومانده بود. مرگ محمدمشاه و برکناری او نیز، کشور را به کام آشوبها و اغتشاشاتی بسیار کشنده نظیر فتنه حسن خان سالار در خراسان کشانید، و در چنین شرایطی بود که بابیان در مازندران و زنجان توانستند به بسیج نیرو مبادرت کنند و بر دامنه قدرت و آشوب خویش بیفزایند.

2- دومین عامل، استفاده «ابزاری» و حساب شده سران باییت از عقاید و احساسات پاک دینی و مذهبی مردم ایران، و در رأس همه: اعتقاد آنان به اصل مهدویت و امید و انتظار فرج، بود؛ امید و انتظاری که به ویژه در آن روزگار، به علت ضعف و ناتوانی ایران در برابر همسایگان زورگو و کافرپیشه خویش (روس تزاری و بریتانیا) و به ستوه آمدن ملت مسلمان از مداخلات و تحکهای زننده و فزاینده استعمارگران صلیبی در این سرزمین (برای نمونه، توجه شود به زورگوییهای سفیر مغرور تزاری در تهران، گریبایدوف، که به خشم و قیام عمومی مردم و قتل سفیر و همراهان وی انجامید) بسیار پررنگ شده بود.

سران جریان بابیت، با سوء استفاده از عقاید پاک مردم، سعی کردند آنان را فریب دهند و مسلماً اگر میرزا علی محمد باب، داعیه‌های متغیر و نوبه‌نوی خود (مبنی بر ادعای قائمیت و رسالت و...) را در همان «روز اول»، آن هم به طور «صریح و بی‌پرده» با مردم در میان می‌گذاشت، هیچ یک از مردم مؤمن و مسلمان این مرز و بوم به او نمی‌گرویدند (بازیگران سیاسی، که اساساً دنبال آب گل‌آلود و بازار آشفته می‌گردند، حساب دیگر دارند، و تعدادشان نیز ناچیز و انگشت‌شمار است. مقصود، متن ملت مسلمان و آرمان‌خواه ایران است)؛ چنان که وقتی که جمعی از سران بابیه (از جمله: حسینعلی بهاء) در دشت «بدشت» (حوالی شاهرود) اعلام کردند که احکام و مقررات دین اسلام در ظهور جدید، منسوخ شده است و قره‌العین با روی باز و بزک‌کرده به جمع مردان پا گذاشت، به تصریح خود منابع بهائی، جمعی از بابیان از پیروی باب عدول کردند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند و حتی ملا حسین بشرویه‌ای (شخصیت دوم بابیه، و ملقب به «باب‌الباب») پس از اطلاع از قضیه بدشت، در قلعه شیخ طبرسی اعلام کرد که اگر در بدشت بود، بدشتیان را، بابت این کار، حد می‌زد!

اما متأسفانه علی محمد باب ابتدا خود را معتقد به باورهای اسلامی و شیعی ملت ایران نشان داد و دم از پیروی و فداکاری در راه حضرت «محمد بن الحسن العسکری» (عج) زد و خود را صرفاً «باب» آن حضرت خواند که به معنای آگاهی از علوم اهل بیت (ع) و ارتباط با آنان بود. این امر طبعاً برای منتظران ظهور حضرت و علاقه‌مندان به ذراری پیامبر (ص) (که باب، منسوب به آنان بود) جاذبه داشت و آن‌ها را به خود جلب می‌کرد. چند سال بعد او پا را فراتر نهاد و مدعیاتی چون قائمیت و رسالت را مطرح ساخت که حساب دیگر داشت، ولی این نیز چنان نبود که بلافاصله به گوش مردم برسد و اطلاعاتشان از دعاوی تازه باب، به اصطلاح «به روز» باشد.

3 — عامل سوم، «محصور بودن دائم» باب در زندان ماکو و چه‌ریق، و دسترسی نداشتن «آسان و مستقیم» مردم به وی، بود که به طور طبیعی زمینه را برای «تبلیغات حساب‌شده» سران بابیه بین مردم راجع به باب و نیز «مظلوم‌نمایی» آنان فراهم می‌ساخت و به‌ویژه اقدامات تند و بعضاً قساوت‌آمیزی که با شورشگران بابی پس از دستگیری آن‌ها می‌شد و هیچ ضرورتی هم نداشت (و عمدتاً از سیره معمول حکومت استبدادی وقت در مواجهه خشن با متمرّدان، ناشی می‌شد) عملاً خوراک خوبی برای مظلوم‌نمایی به دست رهبران بعدی این جریان داد که

از آن برای تحریک عواطف پیروان خود (و پوشاندن ناتوانی علمی خویش در اثبات منطقی مدعیات این مسلک) بهره‌ وافر گیرند.

4- چهارمین عامل، دست‌های مشکوکی بود که از درون دستگاه حکومت، ماده «فتنه» را غلیظ می‌خواست تا به اغراض سیاسی خویش مبنی بر قبضه کردن رأس هرم قدرت نایل شود.

پذیرایی گرم منوچهرخان معتمدالدوله (حاکم «ارمنی» مذهب و «گرجستانی» تبار اصفهان در زمان محمدشاه قاجار) به طور کاملاً مخفیانه و به مدت چند ماه از جناب باب، اقدامی سخت مشکوک و بودار است که حتی روایت‌های «رتوش‌شده» منابع بابی و بهائی از ماجرا نیز، بر مقاصد سیاسی «بلندپروازانه» حاکم اصفهان در این کار مهر تأیید می‌زند. توجه شود که این پذیرایی بسیار گرم و بی‌شائبه! درست در شرایطی انجام می‌شد که آقای باب به علت خروج بی‌اجازه از حبس نظر حاکم شیراز (حسین‌خان نظام‌الدوله) طبعاً تحت تعقیب حکومت قرار داشت و سیاست دولت مرکزی (به ریاست حاجی میرزا آقاسی) نیز به‌هیچ‌وجه، «پذیرایی» از باب و «تشویق» او نبود.

مهم‌تر از کار منوچهرخان، روابط مشکوک و سؤال‌انگیز میرزا آقاخان نوری با بابیان و به‌ویژه با شخص میرزا حسینعلی بهاء در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه است که اخبار مربوط به آن، در خود منابع بهائی آمده است. میرزا آقاخان، صدراعظم انگلوفیل ناصرالدین‌شاه، تحت الحمايه سفارت انگلیس و بعداً تزار روس، و رکن اصلی در پیشبرد توطئه استبدادی — استعماری عزل و شهادت امیرکبیر بود. چنین کسی پس از عزل امیر، به صدارت ایران رسید و از جمله کارهایی که در همان ابتدای صدارت انجام داد، این است که بهاء را (که امیر او را به عراق تبعید کرده بود) به تهران فرا خواند و برادرش را به پذیرایی و مهمانداری از وی مأمور کرد... (ویژه نامه ایام 29، ضمیمه روزنامه جام جم، مورخ 6 شهریور 1386، بحث خوبی در این زمینه دارد).

پیداست وقتی که کارکنان مهم یک رژیم، با مخالفان آن حکومت (به‌ویژه مخالفانی که به طور نهان و آشکار، مشق «براندازی» می‌کنند) بند و بست دارند، به طور قهری، غائله کمّاً و کیفاً توسعه و تعمیق خواهد یافت و رفع آن مشکل خواهد گشت.

• آیا حمایت‌های پنهان و آشکار دولت‌های خارجی (مثل روسیه و انگلیس) از فرقهٔ بابیت و بهائیت را نیز می‌توان در ردیف عواملی قرار داد که بستر و زمینه را برای رشد و گسترش این جریان‌ها مساعد ساخت؟ از جهتی، بله. اما راستش را بخواهید سهم این دولت‌ها در پیشبرد ماجرا، از سهم عوامل زمینه‌ساز یا کاتالیزور، فراتر است. اگر یادتان باشد در آغاز این قسمت از بحث، گفتیم که عاملان و صحنه‌گردانان اصلی جریان بابیت و به‌ویژه بهائیت، به دو دستهٔ داخلی و خارجی (ایرانی و غیر ایرانی) تقسیم می‌شوند.

• می‌شود بیشتر توضیح دهید؟

قرائن و شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد قدرت‌های بیگانه (اگر نگوئیم در اصل «ایجاد» این جریان‌ها دست داشته‌اند) دست کم باید بپذیریم که در بقا و توسعهٔ آن‌ها تعیین‌کننده بوده‌اند. به بعضی از این شواهد در طی بحث اشاره خواهیم کرد. عجالتاً باید این نکتهٔ اساسی را خاطر نشان کنم که قدرت‌های سلطه‌جوی بیگانه، ایران «متحد و یکپارچه»، و «بدور از اختلافات و تنش‌های درونی» را به هیچ رو نمی‌پسندند و منافعشان اقتضا می‌کند که هر روز در این کشور کشمکش و جنجال تازه‌ای به راه افتد و «کیان ملی» و «انسجام دینی» این ملت، که به برکت «تشیع» و «زعامت دینی فقیهان پارسا» فراهم آمده است، آسیب جدی ببیند، تا بلع آن آسان‌تر گردد. بدین ترتیب، کاملاً به نفع استعمارگران است که گروهی در این کشور پا به عرصهٔ وجود گذارند که با ایمان و آرمان اکثریت ملت، مخالف باشند و این «تضاد بنیادین و لاعلاج»، قهراً ملت را بر ضد آنان بسیج، و نیروی آنان را عوض درگیری با بیگانهٔ متجاوز، معطوف به درون کند. متقابلاً این گروه نیز (که در برابر توفان خشم ملت، سرپناهی می‌جوید) برای بقا و رشد خویش، به بیگانه ملتجی شود و بیگانهٔ سلطه‌جو و گوش‌بزننگ نیز فرصت به دستش آید و بتواند در ازای کمک به این گروه و تجهیز و تقویت آن، از وی به مثابهٔ حربه‌ای دائمی بر ضد ملت و مصالح آن بهره‌جوید، ضمن اینکه سیاست «اختلاف بینداز و حکومت کن»، باید نسبت به همین گروه نیز اجرا شود و همیشه در میان آن‌ها مدعیانی وجود داشته باشند که کسی فیلسف یا هندوستان (یعنی استقلال از قدرت

خارجی) نکند و در صورت لزوم، مهره‌هایی که تاریخ مصرفشان پایان یافته است، جابه‌جا شوند و هر کدام که توان و آمادگی بیشتری در پیشبرد فرامین ارباب داشته باشند، جای دیگران را بگیرند.

در ماجرای سوء قصد نافرجام جمعی از بابیان به ناصرالدین شاه قاجار (اواخر شوال 1268 ق)، شمار درخور ملاحظه‌ای از سران این جماعت دستگیر شدند و به زندان افتادند و نهایتاً اعدام شدند. شخص بهاء نیز در جایگاه یکی از متهمان اصلی پرونده ترور شاه ایران، همراه دیگر سران بابیه در آن ماجرا دستگیر شد و به زندان افتاد و از آنجا که فردی چون مهد علیا (مادر ناصرالدین شاه) بهاء را جداً در این توطئه دخیل می‌دانست و به شدت بر مجازات وی اصرار می‌کرد، جان او سخت (و شاید سخت‌تر از دیگر سران) در معرض خطر بود. اما ناگهان سفیر وقت روسیه در ایران (پرنس دالگوروکی) به نحوی عجیب و غیر معمول و کاملاً سؤال‌انگیز در مورد این یکی، یعنی بهاء، پادرمیانی کرد و با فشار و تهدید (و حتی دادن شهادت به نفع وی در هنگام محاکمه) موجبات آزادی او را از زندان و اعدام فراهم ساخت و حتی هنگام تبعید بهاء از تهران به بغداد، غلام سفارت روس را همراه فرانشان دولت ایران فرستاد تا مبادا در میان راه، گزندی به او برسد! آنچه گفتیم با آب و تاب در منابع دست اول خود بهائیان، همچون کتاب «قرن بدیع» (نوشته شوقی افندی: رهبر بهائیت) و «مطالع الانوار»، تلخیص تاریخ نیل زرندی، آمده است و از بعضی تعابیر شوقی و دیگران بر می‌آید که سفیر روسیه به بهاء، به چشم «تحت‌الحمايه» روسیه می‌نگریسته و گویا طبق قانون «کاپیتولاسیون» با وی رفتار می‌کرده است! آن زمان این گونه پادرمیانی‌ها و حمایت‌های سفرای بیگانه از افراد، بازتاب بسیار بدی در افکار عمومی داشت و شاید در طی دو قرن اخیر، موردی نتوان یافت (یا لاقلاً، کمتر می‌توان یافت) که سفرای بیگانه، این چنین به دفاع از یک به اصطلاح ایرانی، پاشنه گیوه را کشیده باشند!

این حادثه تأمل‌برانگیز سیاسی — تاریخی، سال‌ها پیش از تأسیس بهائیت به دست بهاء رخ داد و روشن است که اگر حمایت جدی و بی‌امان جناب پرنس روسی در آن وانفسا نبود، آقای بهاء سرنوشتی بهتر از دیگر اعضای شبکه ترور نمی‌یافت و دیگر زنده نبود تا سال‌ها بعد، ماشین بهائیت را در قلمرو عثمانی کلید زند. به

همین دلیل هم، پس از خروج از ایران، در آن لوح مشهورش، خطاب به تزار روسیه، از سفیر وی بابت حمایت‌هایی که کرده بود تشکر کرد.

ماجرا، ده‌ها سال بعد نیز مجدداً به گونه‌ی دیگری تکرار شد: فرزند بزرگ بهاء و جانشین وی، عباس افندی، در شوم‌ترین زمان برای جهان اسلام و شرق (یعنی در دورانی که امپریالیسم بریتانیا، با زور و نیرنگ، مناطق اسلامی را - از مصر، عراق، فلسطین و اردن تا قفقاز و افغانستان و... - اشغال کرده و در شبه‌قاره هند، چنگال‌هایش را تا مرفق، به خون آزادی‌خواهان آن دیار آلوده و با کشتارهای فجیعی چون قتل عام اهالی «امریتسار» در 1919، روی چنگیز را سفید کرده و در ایران نیز از طریق تحمیل قرارداد 1919 تحت‌الحمایگی ایران و سپس اجرای کودتای 1299، در پی محکم ساختن طناب اسارت بر گردن هم‌وطنان آقای عباس افندی بود)، از دربار لندن لقب «سر» و نشان «شوالیه» گرفت و سر عبدالبهاء شد. عباس افندی نیز، همچون پدر، قدر نمک بازشناخت و در الواح و نامه‌های خود رسماً از امپراتور بریتانیا (جرج پنجم) و «سیاست و عدالت» دولت انگلیس تشکر کرد.

• جناب‌عالی، در کتابتان: «بهائیت در ایران»، نظریه‌ای را ارائه کرده‌اید که بر اساس آن، بابیت و بهائیت، به دلیل تقابل و تعارض ذاتی و بنیادین با اوتوریته و اقتدار (ملی - دینی) ملت مسلمان ایران، در راستای استراتژی استعمار قرار دارد، و از این طریق، احتمال دست داشتن دولت‌های خارجی را در ایجاد یا دست کم پرورش و دوام این فرقه‌ها، تقویت کرده‌اید. لطفاً در این باره هم توضیحی بدهید.

در آن کتاب، سختم را با طرح این پرسش اساسی آغاز کرده‌ام: چیدمان و آرایش نیروهای بیگانه در ایران اسلامی در قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی، یعنی در زمان پیدایش فرقه بابیت و بهائیت، چگونه بود؟ نفوذ قدرت‌های امپریالیستی در این سرزمین چگونه استقرار یافت و این قدرت‌ها در برابر نفوذ و اقتدارهای داخلی به چه صورت عمل کردند و کارکردشان در خصوص فرقه‌های نوظهور چه بود؟

طرح این پرسش و ضرورت پاسخگویی بدان، از آن جهت اهمیت اساسی دارد که هرچند خوشبختانه کشورمان (ایران) بین کشورهای آسیایی و آفریقایی، تنها کشوری است که هیچ‌گاه به استعمار رسمی و مستقیم دولت‌های غربی درنیامد، اما بر آگاهان به تاریخ این

سرزمین، کاملاً روشن است که نفوذ دولت‌های سلطه‌جو در آن، از اوایل قرن نوزدهم میلادی به بعد، برای سال‌های متمادی، بسیار تعیین‌کننده بود.

سپس با نگاهی فشرده و کلان به فرایند نفوذ دولت‌های روس و انگلیس در ایران و سیطره سیاسی، نظامی و اقتصادی آن‌ها بر این کشور در قرن نوزدهم، و «وادادگی» روزافزون دولت قاجار و «ایستادگی» پایدار ملت مسلمان ایران (به رهبری علمای شیعه) در برابر این نفوذ و سیطره، آورده‌ام: در طی دوران قاجار پس از فتحعلی‌شاه، عمده‌ترین دول‌ذی‌نفوذ در ایران، روس تزاری و انگلیس بودند. روسیه پس از انعقاد قرارداد ترکمانچای، سفارتخانه دائمی در ایران تأسیس کرد و انگلستان نیز پس از وی به این امر اقدام نمود. به علت شکست نظامی ایران از روسیه، روس‌ها از امتیازات بسیاری بهره‌مند شدند و انگلیسی‌ها هم، برای کسب همان نوع امتیازها، به طور مستمر تلاش می‌کردند. بالاخره پس از اشغال جزیره خارک به دست انگلیسی‌ها و حمله آن‌ها به بندر استراتژیک بوشهر (در زمان ناصرالدین‌شاه)، دلیران تنگستان با آنان مقابله کردند و با شکست تنگستانی‌ها و یأس و سستی ناصرالدین‌شاه، عهدنامه‌ای بین ایران و انگلستان در پاریس امضا شد که بر جدایی هرات و افغانستان از ایران مهر تأیید زد. بریتانیا، با زور و نیرنگ، امتیازات دیگری نیز از دولت ایران گرفت که از آن جمله، امتیاز تأسیس بانک شاهی و نیز جواز کشتی‌رانی در رود کارون بود. چندی پیش از آن، قرارداد رویتر منعقد شده بود، که با قیام علما (به رهبری حاج‌ملاعلی کنی) و فشار روس‌ها، موقوف‌الاجرا شد. پس از درگذشت آیت‌الله کنی، امتیاز بانک شاهی و اکتشاف معادن ایران (جز معادن سنگ‌های قیمتی) به انگلستان واگذار گردید و نیز قرارداد استعماری رژی با یک کمپانی انگلیسی بسته شد که از حمایت دولت بریتانیا برخوردار بود، که آن نیز با قیام سراسری ملت ایران به رهبری علمای دین (و در رأس همه: میرزای شیرازی) که در تاریخ از آن با عنوان «جنبش تحریم تنباکو» یاد می‌شود، سرانجام باطل و ملغاً گردید و حتی دولت مقتدر لندن (به ریاست سالیسبوری) دچار بحران شد و سقوط کرد.

در برابر ترک‌تازی‌های بریتانیا، امپراتوری روسیه نیز بیکار نبود و دربار تزار، پس از تصرف بخشی از شمال ایران، کار رقابت با انگلیس را ادامه داد و با گستاخی، امتیازاتی نظیر تأسیس بانک استقرای روس را کسب کرد و نیز اجازه تأسیس بریگاد مستقل قزاق را یافت که در حقیقت نوعی تسلط بر نیروی نظامی ایران بود. بدین گونه، دولت ایران در برابر روس و انگلیس به نوعی ذلت و عقب‌نشینی روزافزون گرفتار شد و توان مقاومت در مقابل زیاده‌خواهی‌های آنان را نداشت. آن‌ها نیز گام به گام جلو می‌آمدند و آنچه از دستشان بر می‌آمد امتیاز می‌گرفتند...

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دولت‌های خارجی در راه کسب منافع و تحمیل مطامع خویش، با دولت ایران، چندان مشکلی نداشتند، اما ملت مسلمان و شیعه ایران (به رهبری روحانیت مجاهد) شدیداً در مقابل آنان (چه تهاجم استعمار

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

و چه وادادگی دولت ایران در برابر آن) ایستادگی می‌ورزید و در مواردی، همچون ماجرای قتل گریبایدوف و نهضت تحریم تنباکو، برای مقابله با استعمارگران حتی بر دولت و دربار ایران نیز می‌شورید، که همین مقدمه جنبش ضد استبدادی مشروطیت شد. نمونه‌های بارز تقابل ملت و روحانیت ایران با بیگانگان فزون‌خواه و متجاوز را می‌توان، از جمله، در موارد زیر مشاهده کرد: صدور حکم جهاد توسط علما و بسیج مردم در جنگ ایران و روس، و پیروزی‌های شگفت‌انگیز اولیه حاصل از آن در آغاز دوره دوم این جنگ‌ها؛ نهضت تنگستانی‌ها و دیگر دلاورمردان خطه جنوب بر ضد تجاوز نیروهای نظامی انگلیس، هم در زمان ناصرالدین‌شاه و هم در سال‌های جنگ جهانی اول؛ مخالفت مردم به رهبری علما با امتیازهای استعماری مختلف، از جمله امتیاز رویترو و رژی، و نیز وام‌های کمرشکن امین‌السلطان در زمان مظفرالدین‌شاه از روسیه، و بالاخره رستاخیز مردم ایران و عراق در جنگ جهانی اول بر ضد متفقین (روس و انگلیس) و در پاسخ به احکام جهاد علمای شیعه دو کشور.

بنابراین، دولت‌های روس و انگلیس بر دولت ایران، به نوعی، اعمال سلطه می‌کردند، اما ملت دین‌دار و غیور ایران (که از حماسه عاشورا خط می‌گرفت) به هیچ روی پذیرای این ذلت نبود، و هرگز نفوذ و سیطره بیگانگان را به رسمیت نشناخت. از همین جاست که فرضیه شکستن «کیان و انسجام ملی — دینی» ملت مسلمان و شیعه ایران، و ایجاد یا تقویت فرقه‌ها و مسلک‌های نوظهور شبه‌دینی و ضد اسلامی توسط دولت‌های خارجی (به‌ویژه روس و انگلیس) قوت می‌گیرد و چنان‌که قبلاً گفتیم، وجود اسناد و مدارک فراوان تاریخی مبنی بر پشتیبانی مستقیم و غیرمستقیم دول یادشده از فرقه‌هایی چون بابیت و بهائیت نیز مؤید مداخله بیگانگان سلطه‌جو در «کاشت» یا دست کم «برداشت» این فرقه‌هاست.

● آیا این به واقع نوعی تحلیل در قالب تئوری توطئه نیست؟

متأسفانه تحت گزاره جامعه‌شناسی اثبات‌گرا، مطلق‌اندیشی در تحلیل‌های اجتماعی، امروزه و از جانب عده‌ای، رواج یافته است. عبارت «تئوری توطئه» هم از همین دست مطلق‌اندیشی‌هاست که با ژست علمی و تحقیقی انجام می‌گیرد. در پاسخ به پرسش‌های قبلی شما، ابتدا ماهیت عوامل اصلی این جریان، و سپس زمینه‌ها و بسترهای مساعد داخلی برای رشد آن را توضیح دادم. آنگاه از حمایت آشکار دولت‌های بیگانه از امثال حسینعلی بهاء و عبدالبهاء سخن گفتم و نهایتاً تأثیر روابط بین‌الملل را تحلیل نمودم. همه این‌ها نیز، مستند و مبتنی بر داده‌ها و اطلاعات مسلم تاریخی بود. همان‌طور که گفتم، در دوره قاجار، به‌ویژه پس از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، دولت ایران تحت نفوذ بیگانگان قرار گرفت و آنان برای تبدیل این کشور به مستعمره خود، تلاش پیگیر خویش را آغاز کردند. اینکه کشورهای غیر اروپایی در آن زمان هر یک مستعمره یکی از کشورهای اروپایی شدند، واقعیتی است که نمی‌شود با برجسب تئوری توطئه آن را انکار کرد. تلاش کشورهای هم‌چون انگلستان در آن برهه از تاریخ جهان بر این بود که از

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

شرق تا غرب عالم را تحت نفوذ خود درآوردند و چنین هم شد. به قول خودشان آفتاب در قلمرو نفوذشان غروب نمی‌کرد. وقتی از چنین دوره‌ای از تاریخ جهان صحبت می‌کنیم، نمی‌توانیم مداخله کشورهای بیگانه را در تحولات داخلی کشورمان نادیده بگیریم. اما مسلم است که زمینه و شرایط درونی جامعه (یعنی وضعیت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی) هم باید برای این مداخلات مساعد باشد تا آن‌ها امکان ترک‌تازی را در آن داشته باشند. به همین مناسبت است که از ضعف فرهنگی و نیز اقتصادی کشورمان به عنوان عواملی یاد کردم که راه را بر اعمال توطئه‌های بیگانگان در کشورمان گشود. اما در همین جا لازم است مجدداً این نکته را یادآوری و روی آن تأکید کنم که تقریباً تنها کشور جهان سومی که مستعمره مستقیم هیچ کشور خارجی نشد ایران است. این پدیده، مرهون همت بلند ملت ایران، وجود رهبرانی بیدار مانند روحانیت مجاهد، و الگوپذیری آنان از منطق ظلم‌ستیز و ذلت‌ناپذیر «عاشورا» و امید و انتظارشان به «حاکمیت عدل و توحید توسط حضرت ولی عصر(عج) بر سراسر جهان در آخرالزمان» بود که باعث می‌شد آنان، تا پای جان، مبارز و پرامید باقی بمانند و بی وقفه به سوی آن آینده روشن پیش روند.

- ما در نظر داشتیم پرسش‌های بسیاری را درباره فرقه ضاله با شما در میان بگذاریم، اما بحث به درازا کشید و ظرفیت محدود «زمانه»، مجال گفت‌وگوی بیشتر را نمی‌دهد. خوشبختانه مطالب جالب و رهگشای زیادی مطرح شد که مسلماً برای پژوهشگران و طالبان حقیقت مفید خواهد بود. مجدداً از لطفی که با قبول مصاحبه، مبذول داشتید تشکر می‌کنیم.
- من هم از شما تشکر می‌کنم و توفیق شما و خوانندگان را در شناخت عالمانه حقایق و التزام به آن‌ها از خداوند مَن خواستارم.

روز شمار جریان بابت و بهائیت

علی ابوالحسنی

منبع: زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

در بحث از فرقه بابت و بهائیت، و بررسی مسائل گوناگونی راجع به آن‌ها، جای جای با حوادث و رویدادهایی روبه‌رو می‌شویم که شناخت جایگاه و جغرافیای تاریخی آن‌ها به آشنایی کلی و جامع با پیشینه این فرقه در طی تاریخ نیاز دارد. با این آشنایی کلی، خواننده می‌تواند بفهمد هر رویداد یا تحول خاص در چه مرحله‌ای از تاریخ فرقه روی داده است و زمینه و بستر تاریخی آن چیست؟
نوشتار پیش‌رو، با مروری بر پیشینه فرقه بابت و بهائیت (از آغاز تا عصر حاضر)، تصویری کلی از این امر به دست می‌دهد.

✓ 1259.ق: مرگ سید کاظم رشتی (رهبر شیخیه و استاد میرزا علی محمد باب).

✓ 1260.ق: ادعای بابت توسط علی محمد شیرازی «باب» در شیراز برای نخستین بار نزد ملا حسین بشرویه‌ای (از ارکان بابیه).

✓ 1261.ق: اقدام ملا صادق خراسانی (از اتباع باب) به ذکر عبارت «شهد ان علیاً قبل نبیل باب بقیه الله» در اذان نماز جمعه در شیراز به دستور باب،[□] و عکس‌العمل تند مردم نسبت به این امر، و اقدام حاکم فارس (حسینخان نظام‌الدوله) به احضار، توقیف و تنبیه باب، و نهایتاً اقدام باب در تکذیب ادعاهایش بر سر منبر در مسجد وکیل شیراز نزد علما و مردم، و حصر شدید وی در منزل.

✓ 1262.ق: فرار باب به اصفهان و پذیرایی حاکم گرجی‌نژاد و ارمنی‌مذهب شهر (منوچهرخان معتمدالدوله) از او، و عجز باب از پاسخگویی به سؤالات علمی علمای اصفهان (میرزا حسن نوری حکیم و محمد مهدی کلباسی و...)، و ادامه پذیرایی حاکم از او به طور مخفیانه.

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

✓ 1263.ق: حبس باب به دستور محمدشاه قاجار و صدراعظم وی (حاج میرزا آقاسی) به مدت نه ماه در زندان ماکو، و نگارش

«بیان» (کتاب مقدس بابیان) توسط باب در آنجا.

✓ جمادی الاول 1264 - شعبان 1266.ق: انتقال باب به قلعه چهریق (در حوالی ارومیه) و حبس وی به مدت 27 ماه در آنجا.

وی چندی بعد برای مناظره علما با او در حضور ولیعهد (ناصرالدین میرزا) به تبریز احضار شد و پس از شکست در مناظره با علما، چوبکاری شد و به خط خویش توبه‌نامه نوشت و جمیع ادعاهایش را تکذیب کرد.

✓ 1264.ق: تجمع بهائیان به رهبری ملا محمدعلی قدوس و قره‌العین و حسینعلی بهاء در بدشت (حوالی شاهرود) و ظاهر شدن

قره‌العین به نحو غیرمنتظره و شگفت‌انگیز به صورت بی‌حجاب و بزک‌کرده در جمع بابیان، و اعلام نسخ دیانت اسلام و لغو احکام آن (با پشتیبانی حسینعلی بهاء)، و ایجاد بحث و جنجال در بین حضار و خروج جمع بسیاری از آنان از مسلک بابیت، و حمله مردم مسلمان منطقه به بابیان بر اثر پخش خبر روابط نامشروع قره‌العین با قدوس و بهاء.

✓ 1265.ق: تعیین میرزا یحیی صبح ازل (برادر بهاء) در سن نوزده سالگی از سوی باب به عنوان وصی و جانشین وی، و قبول این

امر توسط بابیان و از جمله: برادر بزرگ‌ترش، حسینعلی بهاء.

✓ 1265-1266.ق: آشوب‌های خونین بابیان به طور پیاپی در نقاط مختلف ایران (مازندران، نیریز و زنجان) و سرکوبی قاطع همه

آن‌ها توسط مرحوم امیرکبیر.

✓ 27 شعبان 1266.ق: اعدام باب در تبریز به حکم مراجع دینی بزرگ شهر و فرمان قاطع امیر، به مباشرت برادرش (وزیر نظام).

✓ شعبان 1267.ق: کشف توطئه بابیان برای قتل امیر، و تبعید حسینعلی بهاء به فرمان امیر به عراق.

✓ ربیع‌الاول 1268.ق: قتل امیر در حمام فین کاشان (با توطئه مشترک عمال استبداد و استعمار) و باز شدن راه برای صدارت رقیب

و عامل عزل و قتل وی، میرزا آقاخان نوری؛ «تحت‌الحمايه انگلیس» و دوست دیرین بهاء.

✓ رجب 1268.ق: بازگشت بهاء از عراق به دعوت میرزا آقاخان نوری، و پذیرایی از وی توسط برادر میرزا آقاخان.

✓ 28 شوال 1268.ق: اقدام نافرجام تروریست‌های بابی به ترور ناصرالدین‌شاه، و اتهام جمعی از بابیان به دست داشتن در توطئه

قتل شاه، و پناهندگی سریع حسینعلی بهاء به خانه منشی سفیر روس در زرگنده (منطقه بیلاقی سفارت روسیه) و نهایتاً دستگیری و حبس

حسینعلی بهاء (در کنار دیگر سران و فعالان بابیه)، و قتل سران بابیه و آزادی بهاء از زندان و اعدام پس از چهار ماه (با فشار شدید سفیر

روسیه در ایران: پرنس دالگوروکی) و تبعید وی در ربیع‌الاول 1269 - تحت‌الحفظ مأمور سفارت - به عراق.

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

✓ 1 ذی قعدة 1268 ق: قتل قره‌العین در تهران توسط داماد امیرکبیر (عزیزخان سردار مکرری).

✓ 1270 ق (1854 م): ورود مانکجی هاتریا (زردشتی هندی تبار، تبعه دولت هند بریتانیا، و عضو مشهور سرویس اطلاعاتی

انگلستان) از طریق بغداد به ایران، همراه چندین سفارش‌نامه از دولت انگلیسی هند خطاب به مقامات و سفرای انگلیسی در بغداد، اسلامبول، بوشهر و تهران، با مأموریت پیشبرد اهداف سیاسی و اطلاعاتی استعمار بریتانیا در منطقه نظیر تقویت شبکه‌های ماسونی، دامن زدن به تقابل میان ایران و اسلام، تقویت اقلیت‌های رسمی و غیر رسمی این کشور از جمله: زردشتیان، صوفیه و بهائیان، و بهره‌گیری از آن‌ها در جهت ستیز با فرهنگ ملی - دینی این کشور، و احکام و مقررات اسلامی (با کمک سفارت انگلیس در تهران و ماسون‌های ایرانی و غیر ایرانی نظیر جلال‌الدین میرزا قاجار، نایب فراموشخانه فراماسونری، میرزا ملکم‌خان و فتحعلی آخوندوف، سرهنگ ضد اسلام در دستگاه نایب‌السلطنه روسیه در قفقاز اشغالی)، و این همه تحت پوشش فعالیت فرهنگی و اجتماعی به نفع زردشتیان ایران و... مانکجی پیش از ورود به ایران، در همان سال 1270 ق، در بغداد با حسینعلی بهاء دیدار و گفت‌وگو کرد و با او پیوند دوستی برقرار نمود که تا پایان عمر به وسیله نامه‌نگاری ادامه داشت. همچنین میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ مشهور بهائی) را منشی مخصوص تجارت‌خانه خویش ساخت و در مدرسه‌ای که بنیاد نهاده بود به معلمی برگماشت و علاوه بر این، میرزا حسین همدانی بهائی را به تصحیح و بازنویسی کتاب میرزا جانی کاشانی بابی در مورد تاریخ بابیه، واداشت؛ چنان‌که همو میرزا عبدالرحیم ضرابی، بابی کاشانی، را به نوشتن تاریخ کاشان تشویق نمود.

✓ رجب 1270 ق: عزیمت بهاء از بغداد به سلیمانیه عراق (بر اثر مخالفت جمعی از بابیان، و نیز سرسنگینی برادرش، صبح ازل، با وی به علت شیوع شایعاتی مبنی بر ادعای رهبری بابیان از سوی بهاء و تلاش وی برای قبضه کردن ریاست بر آن گروه) و اقامت دو ساله‌اش در آنجا به عنوان درویش محمد.

✓ رجب 1272 ق: برگشت بهاء به بغداد (با کسب اجازه از برادرش صبح ازل).

✓ 1278 ق: نگارش کتاب «ایقان» به دست بهاء (در اثبات دعاوی باب و اظهار انقیاد خود نسبت به رهبری صبح ازل).

✓ ذی قعدة 1279 ق: تبعید بهاء از بغداد به اسلامبول (توسط دولت عثمانی و با فشار دولت ایران و علمای عراق).

✓ رجب 1280 ق: تبعید بهاء و برادرش صبح ازل از اسلامبول به شهر ادرنه.

✓ 1283 ق: ادعای مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ تَوْسُطَ حُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ (در ادرنه. این ادعا، مبنی بر اینکه او همان موعود باب در «بیان» (مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) است، به منزله دکان‌سازی در برابر صبح ازل بود، لذا نزاع و کشمکش بین بهاء و صبح ازل بر سر ریاست بابیان راه، که از مدت‌ها پیش آغاز شده و با عقب‌نشینی بهاء موقتاً التیام یافته بود، به اوج خود رساند و به راهی بی‌بازگشت افکند و جماعت بابیان را به دو

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

فرقه معارض «ازلی» و «بهائی» تقسیم کرد، و در پی این حادثه دو طرف نسبت به یکدیگر از هیچ گونه فحاشی و توهین و ترور خودداری نکردند و حتی به دربار عثمانی بر ضد هم نامه نوشتند و اسرار یکدیگر را نزد دولتمردان عثمانی افشا کردند، به گونه‌ای که حکومت عثمانی نهایتاً ناگزیر شد آن‌ها را از یکدیگر جدا سازد و هر گروه را به نقطه‌ای خاص و دور از دیگر تبعید کند.

✓ ربیع‌الثانی 1285.ق: تبعید بهاء و صبح ازل به ترتیب: از ادرنه به عکا در فلسطین و قبرس.

✓ 1286.ق: نگارش «اقدس» (کتاب مقدس بهائیان) به دست بهاء در زندان عکا.

✓ 1298.ق: آغاز تجمع بهائیان به اشاره حسینعلی نوری و تأیید و حمایت روس تزاری در عشق‌آباد روسیه.

✓ محرم 1307: قتل محمدرضا اصفهانی (یکی از بهائیان ایرانی مقیم عشق‌آباد که به مقدسات مسلمانان توهین می‌کرد)، و اقدام دولت تزاری به دستگیری، محاکمه و مجازات سنگین جمعی از مسلمانان منطقه به اتهام شرکت در قتل وی) در حمایت از بهائیان. اواخر 1307.ق: اعتراض شدید ناصرالدین‌شاه و حکومت ایران به دولت تزاری بابت تجمع و فعالیت بهائیان (تحت حمایت دولت روسیه) در عشق‌آباد.

✓ 2 ذی‌قعدة 1309.ق: مرگ بهاء به مرض وبا در عکا، و آغاز درگیری و نزاع شدید بین دو پسر بزرگ بهاء (محمدعلی و عباس افندی) بر سر ریاست بر بهائیان، و ایجاد دسته‌بندی و کشمکش شدید و دیرپای زبانی و قلمی و یدی میان آن دو و پیروانشان با عناوینی چون «ناقضین» و «مشکرین»...، و نهایتاً غلبه عباس افندی بر رقیب.

✓ 1318.ق: دیدار و گفت‌وگوی دوستانه سر رونالد استورز (صهیونیست انگلیسی مشهور) با عباس افندی در عکا، و معرفی وی به لرد کیچنر در مصر. استورز در دوران جنگ جهانی اول یکی از ارکان سیاست استعماری بریتانیا و عضو فعال سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی بریتانیا در خاور عربی بود و پس از سیطره و قیمومت تحمیلی انگلیس بر فلسطین نیز به حکومت حيفا (مقر عباس افندی) منصوب شد. کلنل لورنس مشهور، تحت فرمان او کار می‌کرد. وی در زمان حکومت بر حيفا کراراً با عباس افندی دیدار کرد و در تشییع جنازه وی نیز شرکت نمود.

✓ رمضان 1320.ق: نصب سنگ بنای اولین معبد رسمی بهائیان (با عنوان مشرق‌الاذکار) در عشق‌آباد (قلمرو وقت روسیه تزاری) توسط محمدتقی افغان (پسر دایی باب، نماینده عباس افندی، و وکیل‌الدوله روسیه) با حضور و حمایت ژنرال سوبوتیچ (حاکم عشق‌آباد از سوی دولت تزاری)، و ثنای بهائیان حاضر در مراسم از دولت روسیه و دعای آن‌ها برای این دولت.

✓ حدود محرم 1325.ق/فوریه 1907: انتقال عباس افندی از عکا به حيفا (هر دو در فلسطین).

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

- ✓ 11 جمادی الاول 1325.ق: نامه عباس افندی به میرزا علی اکبر ایادی در تهران مبنی بر نوید استحکام سلطنت محمدعلی شاه به رغم فعالیت مشروطه خواهان و توصیه به «جمع» بهائیان مبنی بر «اطاعت و انقیاد» از محمدعلی شاه و حمایت نکردن از مشروطه.
- ✓ 1327.ق: سرنگونی عبدالحمید ثانی (سلطان ضد صهیونیست عثمانی به دست ژون ترک‌ها) و آزادی فعالیت عباس افندی.
- ✓ 1329_1332.ق (1911_1913): سفر عباس افندی به اروپا و امریکا، و نشان دادن چراغ سبز به سرمایه‌داری غرب.
- ✓ 1330.ق: مرگ یحیی صبح ازل (برادر بهاء و پیشوای ازلیان) به سن 82 سالگی در ماغوسای قبرس، و توصیه جانشین رسمی وی (میرزا یحیی دولت‌آبادی) به ازلیان مبنی بر تبعیت از مذهب تشیع، و آغاز افول فرقه ازلیت.
- ✓ محرم 1332.ق: مراجعت عباس افندی از غرب به فلسطین، و ایجاد تضییق از سوی دولت عثمانی برای وی و خانواده‌اش به علت روابطی که (در طی سفر به غرب) با عوامل نظام سلطه جهانی به هم زده بود. 1328.ق (1910.م): اقدام ادوارد براون، نویسنده و سیاستمدار مشهور انگلیسی، به چاپ و انتشار کتاب موسوم به «نقطه الکاف» (از تواریخ کهن بابیه، و حاوی مندرجاتی بر ضد مصالح بهائیان و به سود ازلیان) در مطبعه لیدن هلند.
- ✓ 1332_1336.ق (1914_1918): وقوع جنگ جهانی اول بین متفقین (روس، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و نهایتاً امریکا) و متحدین (آلمان، عثمانی و اتریش) در اروپا و آسیا، و کمک عباس افندی و منسوبان نزدیک وی — در طی این جنگ — به ارتش بریتانیا در جنگ با عثمانی در عراق و شامات و فلسطین، و تشدید فزاینده حساسیت دولت عثمانی نسبت به وی.
- ✓ 1334.ق: تألیف کتاب «کشف الغطاء» به دست چند تن از مبلغان بهائی نظیر میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، و چاپ آن در تاشکند روسیه. این کتاب که در مخالفت با اقدام ادوارد براون مبنی بر چاپ «نقطه الکاف»، نگارش و طبع یافته و حاوی تعریض به انگلیسی‌ها بود، به زودی به علت تغییر سیاست خارجی بهائیان از وابستگی به روسیه تزاری به پیوند با لندن، جمع‌آوری و به دستور عباس افندی، نسخه‌های آن (جز اندکی) نابود گردید.
- ✓ 1335.ق: تأسیس و انتشار مجله بهائی و فارسی‌زبان «خورشید خاور» به مدیریت سید مهدی گلپایگانی (مبلغ مشهور فرقه) در عشق‌آباد روسیه.
- ✓ محرم 1336.ق (اکتبر 1917.م/آبان 1296.ش): پیروزی انقلاب کمونیستی در روسیه و انقراض حکومت سلسله رومانوف (پشتیبان اصلی بهائیت از آغاز پیدایش این فرقه تا آن روز).

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

✓ 1336 ق: تهدید شدید جمال پاشا (فرمانده ارتش عثمانی در جنگ با انگلیس) به اعدام عباس افندی و تخریب مقابر پیشوایان بهائیت در فلسطین پس از پیروزی بر ارتش بریتانیا، و متقابلاً اقدام فوری و جدی دولت انگلیس (پس از اطلاع از این تهدید) به حفاظت از جان عباس افندی و منسوبان وی در حيفا.

✓ ذی قعدة 1336 ق: فتح حيفا به دست قشون انگلیس به فرماندهی ژنرال النبی، و کمک لژیون یهود، و رفتن النبی (طبق فرمان مخصوص امپراتور انگلیس) به دیدار عباس افندی و اعطای نشانی از عضویت امپراتوری برای وی، و سفارش همو به امرای لشکر بریتانیا مبنی بر محافظت از اماکن مقدس بهائی، و نهایتاً آزادی فعالیت بهائیان پس از 65 سال حصر و محدودیت آن‌ها توسط عثمانی‌ها.

✓ محرم 1337 ق: نامه عباس افندی به نصرالله باقروف (سرمایه‌دار مشهور بهائی) در تهران با مضمون اظهار خوشحالی از تصرف فلسطین به دست ارتش بریتانیا، و ستایش از «عدالت و سیاست» دولت انگلیس. عباس افندی، همچنین، در همان ایام، طی لوحی، سلطه غاصبانه انگلیس بر قبله اول مسلمانان را «برپا شدن خیمه‌های عدالت» شمرد، خداوند را بر این نعمت بزرگ! سپاس گفت و تأییدات جرج پنجم، پادشاه انگلیس، را مسئلهت کرد و خواستار جاودانگی سایه گسترده این امپراتور دادگستر! بر آن سرزمین گردید.

✓ شوال 1337 ق: درخواست مقامات دولتی انگلیس در فلسطین از حکومت لندن مبنی بر اعطای نشان و لقب امپراتوری بریتانیا به عباس افندی، به پاس «خدمات مستمر و صادقانه وی به آرمان بریتانیا»، پس از اشغال فلسطین به دست قشون انگلیس.

✓ شعبان 1338 ق: اعطای لقب «سر» (Sir) و نشان «شوالیه‌گری» (Knight hood) طی مراسم در حيفا توسط ژنرال النبی (حاکم نظامی حيفا و فرمانده کل قوای بریتانیا) به عباس افندی به پاس خدمت به امپراتوری انگلیس.

✓ شوال 1338 ق: نصب سر هربرت ساموئل (صهیونیست انگلیسی مشهور) به عنوان نخستین کمیسر عالی انگلیس در فلسطین، و ایجاد روابط صمیمانه میان او و عباس افندی. به گفته شاهدان عینی، بهائیان در زمان قیمومت انگلیس بر فلسطین «مورد توجه و اطمینان کامل مقام‌های انگلیسی حکومت فلسطین بودند و اکثر آن‌ها در مقام‌های حساس دولتی مانند فرمانداری، ریاست ثبت اسناد و مأموریت‌های خیلی بالایی در این سرزمین دیده می‌شدند.»^{□□}

✓ اسفند 1299 ش (جمادی الثانی 1339 ق): وقوع کودتای انگلیسی 1299 به رهبری (سیاسی) سید ضیاء‌الدین طباطبایی و رهبری (نظامی) رضاخان در ایران (با حمایت وزارت جنگ و وزارت مستعمرات انگلستان)، و تشکیل دولت نود روزه سید ضیاء با عضویت میرزا علی محمدخان موقرالذوله، بهائی سرشناس.^{□□□}

✓ فروردین 1300 ش (رجب 1339 ق): مصاحبه حبیب‌الله‌خان عین‌الملک (کاتب و منشی عباس افندی در جوانی، ژنرال قنسول وقت ایران در شامات، و پدر عباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور عصر پهلوی) با روزنامه لسان‌العرب (شامات)، دائر بر ستایش از کودتای سوم

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

اسفند، و تعریف از سیدضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران، که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد»، و تأکید بر سابقهٔ رفاقت دوازده سالهٔ خویش با وی. گفتنی است: عین‌الملک چندی قبل از کودتای 1299 نیز، به دستور محفل بهائیت ایران، رضاخان را برای اجرای کودتا به سر اردشیر ریپورت (سر جاسوس انگلیس در ایران) معرفی کرده و او نیز رضاخان را تحویل انگلیسی‌ها داده بود.

✓ آذر 1300. ش (ربیع‌الاول 1340.ق): مرگ عباس افندی در حیفا و تسلیم دولت بریتانیا و وزیر مستعمرات آن کشور (وینستون چرچیل) به بازماندگان وی و جامعهٔ بهائیت، و شرکت مقامات عالی حکومت انگلیس در فلسطین (نظیر سرهربرت ساموئل و ژنرال استورز) در تشییع جنازهٔ او.

✓ بهمن 1300. ش (ژانویه 1922): تعریف و تمجید مجلهٔ جمعیت آسیایی پادشاهی بریتانیای کبیر و ایرلند از عباس افندی به عنوان «برازنده‌ترین» فرد ایرانی و شخصیت ممتاز و فوق‌العاده شرق. (این انجمن، لژی ماسونی است که تحت ریاست پادشاه انگلیس قرار دارد).

✓ آذر 1301. ش: آمدن شوقی از اروپا به فلسطین برای پیشوایی بهائیان، و به‌وجود آمدن نزاعی شدید بین او و رقبا و مخالفانش به رهبری کسانی چون میرزا محمدعلی (برادر و رقیب سرسخت عباس افندی) و میرزا احمد سهراب (از ایادی مهم عباس افندی در امریکا و بنیادگذار فرقهٔ انشعابی «سهرابی» در بهائیت) بر سر ریاست بر فرقه و تصرف اماکن و مراقد آن در فلسطین، و نهایتاً غلبهٔ نهایی و کامل شوقی (به مدد هربرت ساموئل و دیگر دولتمردان انگلو - صهیون در فلسطین) بر رقبای خود و قطع ید و اخراج آن‌ها از اماکن یادشده.

✓ اردیبهشت 1304. ش (16 شوال 1343.ق): صدور حکم محکمهٔ شرعیهٔ مصر دائر بر جدایی مسلک بهائیت از دیانت اسلام.

✓ 1307. ش/ 1928. م به بعد: شروع ایجاد تزییقات برای بهائیان مقیم روسیه از سوی اتحاد جماهیر شوروی.

✓ 1314 و 1317. ش (1935 و 1938.م): تشدید اقدامات دولت شوروی بر ضد فرقهٔ بهائیت در آن کشور، شامل تصرف مشرق‌الاذکار بهائیان در عشق‌آباد و تبدیل آن به موزه، و نیز دستگیری بهائیان (در سطحی وسیع) و تبعید آن‌ها به نقاط مختلف روسیه (نظیر سبیری) و بعضاً ایران، و مصادرهٔ اموال و کتب آن‌ها و تعطیل نمودن محافل و مدارسشان و ممنوع ساختن فعالیت‌های اجتماعی و تبلیغاتی آن‌ها در عشق‌آباد و دیگر نقاط روسیه (از ترکستان تا قفقاز) به جرم ارتباط فعالان بهائی با انگلیسی‌ها و جاسوسی برای آن‌ها بر ضد دولت شوروی.

✓ اردیبهشت 1327. ش (14 می 1948.م): پایان دوران قیمومت انگلستان بر فلسطین و اعلام تأسیس دولت اسرائیل از سوی

شورای ملی یهود در تل‌آویو، و آغاز حمایت مستمر شوقی افندی از آن رژیم.

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

✓ مرداد 1329.ش: رایزنی محفل بهائیان انگلیس با مراکز چون انجمن پادشاهی آفریقای (انگلیس)، مدرسه السنه شرقی لندن و شعبه‌ای از دانشگاه آکسفورد و دوائر دیگر در اداره آفریقای شرقی آن کشور و مددگیری فکری و اطلاعاتی از آنها در امر پیشبرد تبلیغات بهائیت.

✓ 19 دی 1329.ش: (9 ژانویه 1951 م): اعلان تأسیس اولین شورای بین‌المللی بهائی (جنین بیت‌العدل) در فلسطین اشغالی از سوی شوقی افندی.

✓ نوروز 1330.ش: پیام شوقی‌افندی مبنی بر اظهار خوشوقتی از استقرار دولت اسرائیل به عنوان «مصدق وعده الهی به» فرزندان حضرت ابراهیم و وارثان حضرت موسی(ع)، یعنی صهیونیست‌ها! و اعلام اقرار دولت اسرائیل «به استقلال و اصالت آیین» بهائی و «ثبت عقدنامه» بهائیان و «معافیت کافه موقوفات» بهائی و نیز لوازم ضروریه بنای مرقد باب در فلسطین اشغالی از عوارض و مالیات‌های دولتی و اقرار آن دولت «به رسمیت ایام» تعطیلی بهائیان.

✓ 1332.ش: شروع اولین برنامه بلندمدت و دهساله بهائیان در ایران، با هدف ازدیاد و ابستگان به فرقه بهائی و حداکثر امکان نفوذ در تمام قسمت‌ها و نقاط کشور، به‌خصوص در بین مردم دهات و ایلات و عشایر، به وسیله راه‌اندازی محافل بهائی در نواحی فاقد محفل، دایر کردن کلاس‌های رفع اشکال، و نیز گردآوری «هرگونه کتب خطی یا مطبوع که دارای مطالبی درباره افکار و عقاید، روحیات و خصوصیات مرسوم و عادات یا هنر و اطلاعات دیگری راجع به عشایر و ایلات می‌باشد» و ارسال آن به مرکز.

✓ اردیبهشت 1334.ش (مقارن با ماه رمضان): سخنرانی‌های روشنگر و پرشور واعظ شهیر، مرحوم حجت‌الاسلام فلسفی، در تهران به اشاره و دستور آیت‌الله العظمی بروجردی علیه بهائیت، و پخش آن از رادیو (به‌رغم مخالفت شدید عده‌ای از مسئولان عالی‌رتبه رژیم نظیر اسدالله علم).

✓ آبان 1336.ش/نوامبر 1957 م: مرگ و دفن شوقی در لندن، و آغاز دسته‌بندی‌های جدید و شدید در بین بهائیان، و تقسیم آنها به دو جناح روحیه ماکسول (بیوه کانادایی شوقی) و میسن ریمی امریکایی (رهبر بهائیان ارتدوکس).

✓ 24 دی 1339.ش: افتتاح ام‌المعابد (مشرق‌الاذکار مرکزی) بهائیان در کامپالا (پایتخت اوگاندا) توسط روحیه ماکسول، بیوه شوقی، با حضور نماینده حکومت انگلستان و برادر پادشاه اوگاندا و جمعی از مأموران عالی‌رتبه کشوری و لشکری دولت دیکتاتوری اوگاندا.

✓ 1341.ش: اوج‌گیری نهضت اسلامی ملت ایران به رهبری مراجع معظم تقلید و در رأس آنها امام خمینی(ره) بر ضد استبداد و استعمار، هم‌زمان با پایان یافتن برنامه دهساله اول بهائیان در این کشور.

✓ 1342.ش: تشکیل اولین بیت‌العدل اعظم بهائیت در فلسطین اشغالی.

✓ اردیبهشت 1342.ش: سفر دوهزار نفر زن و مرد بهائی با تسهیلات مالی دولت ایران (کابینه اسدالله علم، سرکوبگر قیام خونین

15 خرداد به دستور شاه و امریکا) از طریق فرودگاه مهرآباد به انگلیس به منظور شرکت در اجتماع پانزده‌هزار نفره بهائیان در روز 8 اردیبهشت در لندن برای معارفه گروه نه نفری بیت‌العدل اعظم بهائیت؛ اقدامی که خروش اعتراض امام خمینی را برآورد، به گونه‌ای که ایشان فرمود: «از چیزهایی که سوء نیت دولت حاضر را اثبات می‌کند، تسهیلاتی است که برای مسافرت دو هزار نفر یا بیشتر از فرق ضاله قائل شده است و به هر یک پانصد دلار ارز داده‌اند و قریب 1200 تومان تخفیف در بلیط هواپیما داده‌اند، به مقصد آنکه این عده در محفلی که در لندن از آن‌ها تشکیل می‌شود و درصد ضد اسلامی است شرکت کنند. در مقابل برای زیارت حجاج بیت‌الله الحرام چه مشکلات که ایجاد نمی‌کنند و چه اجحافات و خرج‌تراشی‌ها که نمی‌شود.»

✓ بهار 1342.ش: اقدام بنگاه سخن‌پراکنی بی.بی.سی به پخش یک سلسله مصاحبه رادیو تلویزیونی تحت عنوان «دیانت امروزی شما» با چند تن از بهائیان (خانم مهرانگیز منصف و آقای تدکار دل) در تبلیغ بهائیت.

✓ 15 خرداد 1342.ش: سرکوب خونین قیام ملت مسلمان ایران در حمایت از رهبر تبعیدی خویش (امام خمینی) توسط دولت اسدالله علم به دستور شاه و امریکا.

✓ 20 خرداد 1342.ش: نامه تشویق‌آمیز محفل ملی بهائیان به تیمسار سرتیپ پرویز خسروانی (فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز در قضیه کشتار 15 خرداد، و بعدها آجودان فرح، معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی، و نیز مدیرعامل باشگاه تاج بعد از بازنشستگی) با اطلاق عبارت «تجاوز اراذل و اوباش و رجاله» و «سوء عمل جهلای معروف به علم!» بر قیام حق‌طلبانه ملت مسلمان به رهبری مراجع معظم تقلید و در رأس آنان امام خمینی(ره)، و «تقدیر» از «زحمات و خدمات و سرعت عمل تیمسار» و اینکه: «تاریخ امر بهائی آن جناب را در ردیف همان چهره‌های درخشان و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود!»

✓ 13 آبان 1343.ش: دستگیری و تبعید امام خمینی به ترکیه توسط رژیم پهلوی، به دستور امریکا و به جرم! مخالفت با لایحه کاپیتولاسیون (مصونیت قضائی مستشاران امریکایی در ایران) مصوب مجلسین فرمایشی شورا و سنا.

✓ اواخر 1343.ش: شروع اجرای دومین برنامه بلندمدت و نه ساله بهائیت در ایران (در پی تبعید امام به خارج از کشور).

✓ اردیبهشت 1346.ش (آوریل 1967): تبریک «صادقانه و مسرت‌آمیز» محفل ملی بهائیان انگلیس به ملکه بریتانیا به مناسبت روز تولد وی، و پاسخ گرم منشی مخصوص ملکه به آن‌ها.

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

- ✓ مهر 1346. ش (16 اکتبر 1967): برگزاری جشن یکصدمین سالگرد تأسیس بهائیت، توسط محفل بهائیان امریکا در آن کشور، و ارسال پیام تبریک صمیمانه لیندن جانسون (رئیس جمهور صهیونیست امریکا) به اعضای محفل بهائیت و اظهار این مطلب خطاب به محفل یادشده، که «هدف شما با هدف امریکا یکی است.»
- ✓ فروردین 1350 (مارس 1971): سفر روحیه ماکسول (بیوه شوقی افندی، و از رهبران بهائیت پس از او) در مارس 1971. م به منطقه لیبریای افریقا، و حضور وی همراه سفیر امریکا در برنامه مصاحبه تلویزیونی.
- ✓ خرداد 1350. ش (21 می 1971. م): افتتاح کنفرانس جهانی بهائیان در بزرگترین هتل جزیره جامائیکا در اقیانوس اطلس، با حضور جمعی از سران بهائیت و قرائت پیام بیت‌العدل، و حضور حاکم کل این جزیره و نماینده رسمی ملکه انگلیس در نخستین لحظات تشکیل کنفرانس و ایراد نطق نیم‌ساعته در آنجا در تأیید بهائیت.
- ✓ 1351. ش: انتشار کتابی درباره بهائیت از سوی ارتش امریکا.
- ✓ مهر 1351 (اکتبر 1972. م): برگزاری فستیوال ملی در سی‌شیلز، و حضور شاهزاده مارگرت و لرد استودن به عنوان نمایندگان خاندان سلطنتی انگلیس در آن و دیدارشان از غرفه آثار و کتب بهائیان در آنجا.
- ✓ 22 اردیبهشت 1352. ش: دستور پرویز ثابتی (مقام امنیتی مشهور و بهائی ساواک شاه) به جلوگیری از انتشار فتوای آیت‌الله شریعتمداری مبنی بر تحریم خرید و فروش نوشابه‌های شرکت بهائی زمزم در بین مردم، و دستگیری و تعقیب پخش‌کنندگان این فتوا.
- ✓ مرداد 1353. ش (اوت 1974. م): برگزاری جلسه جوانان بهائی امریکا هم‌زمان با برگزاری کنفرانس جهانی بهائیان در امریکا در سنت لوئیز — میسوری، و تلگراف تبریک فرماندار ایالت کانزاس به آن و اظهار امیدواری وی مبنی بر تشکیل کنفرانس آینده بهائیان امریکا در آن ایالت.
- ✓ بهمن 1357. ش: پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و روبه‌رو شدن بهائیت با «بدترین بحران» در طی تاریخ خویش، و نگرانی شدید سران بهائیت از وضعیت پیش‌آمده برای فرقه و آینده تاریخ آن در ایران، و دیدار مستمر قدیمی (نماینده محفل بهائیان ایران) با نماینده شورای جهانی کلیساها (کشیش رابرت پرایور) و مسئولان سفارت امریکا در تهران، و چاره‌اندیشی آن‌ها مبنی بر لزوم پرهیز مطبوعات امریکا (نظیر نیوزویک و تامیز) به حمایت از بهائیان و اعتراض به نظام جمهوری اسلامی ایران (به منظور جلوگیری از تحریک بیشتر احساسات ایران انقلابی بر ضد امریکا)، و واگذاری پیگیری این امر به کشوری ظاهراً «بی‌طرف»، و نیز مرکزی نظیر شورای جهانی مسیحیت و کمیته حقوق بشر سازمان ملل. این سیاست، البته، بر اثر افزایش تنش‌های سیاسی میان ایران و امپریالیسم امریکا، به‌زودی تغییر کرد و جای خود را به جانبداری رسمی کاخ سفید از تشکیلات بهائیت داد.

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

✓ بهار 1385: اقدام دو تن از نمایندگان کنگره آمریکا مبنی بر تهیه طرح پیش نویس قطعنامه‌ای در محکوم کردن نظام اسلامی ایران بابت به اصطلاح «سرکوب بهائیان در ایران» و تحویل آن به کمیته روابط بین‌المللی مجلس آن کشور به منظور صدور قطعنامه بر ضد ایران و به حمایت از بهائیان.

✓ 17 دی 1385.ش: اظهارات اولمرت - نخست‌وزیر رژیم اشغالگر فلسطین، و فاتح! جنگ با حزب‌الله لبنان - در حضور جمعی از بهائیان سرشناس و یک ایرانی بهائی، که به دعوت وزارت خارجه اسرائیل در مجلس حاضر شده بودند، مبنی بر اینکه دولت اسرائیل به احترام مقدسات بهائیان در ایران، به این کشور حمله نمی‌کند!؛ سخنی که با توجه به موفقیت شگرف! نظامی اولمرت در جنوب لبنان، توسط صاحب‌نظران رشته تاریخ و سیاست، بر ضرب‌المثل مشهور ایرانی: «لوطی نباخته!» منطبق شد و بیش از یک شوخی بی‌مزه قلمداد نگردید!

✓ 1362.ش: صدور اعلامیه از سوی دادستان کل انقلاب اسلامی ایران (و نیز مصاحبه وی با مطبوعات) مبنی بر اعلام خبر بازداشت چند تن از بهائیان به اتهام جاسوسی برای بیگانگان، و ممنوع شدن هر نوع فعالیت تشکیلاتی فرقه ضاله در کشور و جرم بودن عضویت افراد در آن تشکیلات، و عکس‌العمل فوری محفل بهائیان ایران نسبت به اعلامیه دادستانی و اقدام این محفل به انتشار اعلامیه در سطحی وسیع در انتقاد از اظهارات دادستان و دفاع از متهمان بهائی همراه اعلام تعطیل شدن تشکیلات بهائیت در ایران.

✓ 1362.ش: حمایت صریح رونالد ریگان (رئیس‌جمهور «کابویی» آمریکا) از بهائیان دستگیر شده به دست نظام جمهوری اسلامی و محکوم شمردن دادگاه‌های انقلاب اسلامی به علت صدور حکم مبنی بر حبس و اعدام جمعی از سران فرقه ضاله به جرم جاسوسی، و متقابلاً عکس‌العمل فوری امام خمینی و اقدام ایشان به ایراد نطقی کوبنده بر ضد سخنان ریگان، و یاد کردن از این عمل به مثابه دلیلی آشکار بر وابستگی سیاسی بهائیان به امپریالیسم آمریکا، و شبیه دانستن آن به حمایت سوسیال‌امپریالیسم روسیه شوروی از سران بازداشت‌شده حزب توده که در واقع، جنبه حمایت ارباب از خادمان خود را دارد: «اگر دلیل ما نداشتیم به اینکه [این‌ها] جاسوس آمریکا هستند جز طرفداری ریگان از آن‌ها، و دلیلی نداشتیم که حزب توده جاسوس هستند جز طرفداری شوروی از آن‌ها، [برای اثبات مدعی ما] کافی بود... بهائی‌ها، یک مذهب نیستند، یک حزب هستند؛ یک حزبی که در سابق، انگلستان پشتیبانی آن‌ها را می‌کرد و حالا هم آمریکا دارد پشتیبانی می‌کند. این‌ها هم جاسوس‌اند مثل آن‌ها...»

کتابنامه

الف - منابع بهائی:

حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لیدن 1328ق؛ تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاء الله، مخطوط، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی؛ مطالع الانوار - BREAKERS THE DAWN، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 134 بدیع؛ فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 129 بدیع؛ فاضل مازندرانی، ظهور الحق، بخش سوم، بی نا، بی تا، چاپ سربی، و نیز ج 8، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 132 بدیع؛ عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران 121 بدیع؛ تصحیح تاریخ میرزا جانی، اثر شیخ محمد علی قائمی؛ مخطوط، مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، [عباس افندی]، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال 119 بدیع؛ مکاتیب عبدالبهاء، مؤسسه مطبوعات امری، 134 بدیع؛ عبدالحسین آواره، الكواکب الدریه فی مآثر البهائیه، 1342ق، مطبعه سعادت، مصر؛ شوقی افندی، قرن بدیع، ج 3 و 4؛ شوقی افندی، توقیعات مبارکه، لوح قرن (نوروز 101 بدیع)، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، بدیع 125؛ روحیه ماکسول، گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی همتا [شوقی افندی]، ترجمه ابوالقاسم فیضی، بی نا، بی تا؛ عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، تهران، 1326؛ محمد علی فیضی، حضرت نقطه اولی 1235-1266 هجری / 1819-1850 میلادی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، آذر 1352، 136 بدیع؛ کتاب حضرت رب اعلی، ح.م. (حسن موقر) بالیوزی؛ سالهای سکوت؛ بهائیان روسیه 1938-1946، خاطرات اسدالله علیزاد، از انتشارات Oneworld Oxford, Century Press, 1999 Australia؛ عهد اعلی؛ ابوالقاسم افغان، زندگانی حضرت باب، ویرایش هما تاج بازیار، Oneworld Oxford؛ آهنگ بدیع، نشریه رسمی بهائیان، سال 2، ش 15 و 16؛ سال 1340، ش 3؛ سال 1343، ش 4؛ سال 1350، ش 6-11؛ سال 1352، ش 1 تا 4؛ سال 1353، ش 2 و 3 و...؛ اخبار امری، نشریه رسمی بهائیان، سال 1342، ش 2؛ سال 1346، ش 4 و 5 و 7؛ سال 1350، ش 14؛ سال 1351، ش 5؛ سال 1352، ش 1؛ سال 1353، ش 11؛ سال 1355، ش 14؛ و...

ب - منابع غیر بهائی:

میرزا محمد مهدی خان زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، یا تاریخ باب و بهاء، ترجمه حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی، با مقدمه حاج میرزا عباسقلی چرندابی، تهران، کتابخانه شمس، 1340؛ علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، فتنه باب، مقالات و تعلیقات عبدالحسین

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

نوابی، چ 2، تهران، بابک، 1351؛ سید محمدباقر نجفی، بهائیان، تهران، کتابخانه طهوری؛ بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (نو ماسونی)، تهران، سخن، 1371؛ نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟؛ عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، مجلدات مختلف؛ حسن نیکو، فلسفه نیکو، ج 3، تهران، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، 1342؛ خاطرات صبحی درباره بایبگری و بهائیگری، با مقدمه سید هادی خسروشاهی، چاپ پنجم، قم، دارالتبلیغ اسلامی، 1354؛ اسناد و مدارک درباره بهائیگری، جلد دوم خاطرات صبحی، تهران، عصر جدید، 1357؛ اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، تهران، مؤسسه تحقیقی رائین، 1357؛ سید سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ عبدالله شهبازی، «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...»، تاریخ معاصر ایران، سال 7، ش 27، پاییز 1382؛ ایام 29، ضمیمه روزنامه جام جم، 6 شهریور 1386، ویژه بهائیت؛ امام خمینی، صحیفه نور، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، 1361، ج 1 و 17؛ محمدحسن رجبی، زندگی نامه سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1377؛ خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، ویرایش علی دوانی، محمد رجبی و محمدحسن رجبی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1376؛ «سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت 1299، گفتگو با محمدرضا آشتیانی زاده»، به اهتمام سهلعلی مددی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان، 1370؛ اسناد لانه جاسوسی امریکا، ش 37 (مسلک های سیاسی استعمار)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، بی نا، بی تا، ص 12، گزارش مورخ 20 ژوئن 1979 (30 خرداد 1358)؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن 12-13-14، تهران، کتابفروشی زوآر، 1347، ج 2؛ خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران، انتشارات بابک با همکاری انتشارات هدایت، چ 3، بی تا؛ دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسیها، ترجمه کریم امامی، تهران، نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، 1368؛ بذرهای توطئه؛ گزیده اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس (از اعلامیه بالفور تا قیمومت انگلیس بر سرزمین فلسطین)، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، 1366؛ عجاج نویهض، پروتکل های دانشوران صهیون، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، 1373؛ اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ش 24 تا 139-1-28 ک؛ روزنامه جمهوری اسلامی، سال 28، ش 7962، چهارشنبه 20 دی 1385، ص 2؛ هفته نامه همت، سال 1، ش 27، شنبه 27 خرداد 1385، ص 2

پی‌نوشت‌ها

ⁱ - واژه «نبیل» به حساب حروف ابجد، برابر لفظ «محمد» است و بنابراین «علی قبل نبیل» به معنای «علی محمد» است که نام خود باب می‌باشد.

ⁱⁱ - رک: فضل‌الله نورالدین‌کیا، خاطرات خدمت به فلسطین، صص 115-118

ⁱⁱⁱ - موقرال‌دوله از خویشاوندان علی‌محمد باب و عباس افندی و شوقی، و پدر حسن موقر افنان بالیوزی (گوینده سابق بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی لندن و

از سران و نویسندگان تراز اول بهائیت، رئیس محفل بهائیت در انگلیس طی سال‌های 1937-1960، یکی از ایادی امرالله منصوب از سوی شوقی افندی،

رهبر بهائیان، و «عضو هیئت ایادی امرالله مقیم» فلسطین اشغالی پس از شوقی) بود.

بهائیت؛ پیوند با بیگانه؛ خصومت با ملت

کریم حق پرست*

درک استعمار و استبداد وابسته به آن، به مثابه دو روی یک سکه، از واقعیت‌های بسیاری پرده برمی‌دارد که پاسخگوی پرسش‌های اساسی در مورد تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. فرقه بهائیت که پیدایش و رشد خود را مرهون چنین فضایی بود بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی و ایجاد شرایط ضداستعماری و استبدادستیزی، در کشورمان رو به افول نهاد، لیکن همچنان دشمنی خود را از بیرون مرزها با حمایت قدرت‌های استکباری ادامه می‌دهد. این نوشتار با هدف بررسی پیوند و ارتباط یادشده در اختیار خوانندگان قرار گرفته است.

میرزا علی محمد شیرازی (باب)، بنیان‌گذار آیین «بائیت»، در سال 1260 ق ادعا کرد که باب و نایب خاص امام زمان شیعیان است و جمعی نیز (به انگیزه‌های گوناگون) به وی گرویدند. او بعداً پا را فراتر نهاد و داعیه‌های بزرگ‌تری چون مهدویت، رسالت و ربوبیت را مطرح ساخت و اتباع خویش را در کتاب خود: «بیان»، به رفتار تند و اعمال خشونت نسبت به مخالفان، یعنی مسلمانان، فراخواند^{□□□} که حاصل کار، آشوب و اغتشاش خونین بایبان در نقاط مختلف ایران بود و دستگاه حکومت (به زمامداری امیرکبیر) را برای بازگرداندن امنیت به کشور، به سرکوبی آنان وادار کرد.

به‌رغم ادعاهای شگفت و نوبه‌نویی که علی محمد باب داشت، و تبلیغاتی که پیروانش در بین مردم می‌کردند، وی در مناظراتی که با علمای ایران در اصفهان و تبریز انجام داد، نتوانست از عهده اثبات مدعیات سنگین خویش برآید و این امر، همراه وجود خطاهای بسیار ادبی و علمی در آثار و الواح وی، مشتت را نزد علماء، و به تبع آن‌ها، ملت، کاملاً باز کرد و مانع سرایت گسترده آیین وی در بین مردم ایران شد و اعدام او در تبریز نشان داد که تصور «قائم منجی» درباره او توهمی بیش نیست؛ چنان‌که اصل مسلم «خاتمیت» نیز در اسلام، راه را بر هرگونه ادعای «نبوت و شریعت جدید» بسته بود.

در فرجام، پس از برطرف شدن گرد و غبارهای نخستین، پیروان باب، شمار اندکی از جمع انبوه ملت ایران را تشکیل می‌دادند که با هم‌وطنان (مسلمان و شیعه) خود، تضاد عمیق و گسترده فکری و فرهنگی داشتند و «تفوق و سیطره» این گروه اندک بر چنین ملتی برای

حاکمیت بخشیدن به آیین باب، بلکه اساساً برای «ادامه حیات و فعالیت» آن‌ها در بین این مردم، به طور طبیعی امکان نداشت. لاجرم، می‌بایست «نقطه اتکا»یی در بیرون از این ملت و کشور می‌یافتند که به مدد آن، کمر راست می‌کردند و بر ملت مسلمان و شیعه ایران، سروری می‌یافتند. و آن نقطه اتکا هم چیزی نبود جز دولت‌ها و کانون‌های استکباری که از سال‌ها پیش، به تسخیر و غارت این سرزمین چشم دوخته بودند و با زور و نیرنگ همان‌ها بود که «فقاز» و «هرات» از ایران جدا شده بود؛ قدرت‌های سلطه‌جویی چون امپراتوری روس تزاری و بریتانیا، که «اسلام و روحانیت شیعه» را پایه وحدت، انسجام، تحرک و مقاومت ملت ایران در برابر بیگانگان تلقی می‌نمودند و از هر پدیده و جریانی که (به هر دلیل و انگیزه) در راستای مخالفت با این دو عنصر وحدت‌بخش و مقاومت‌زا، و تضعیف و نابودی آن، گام می‌زد، حمایت می‌کردند.

این گونه بود که جنبش بابیت و به‌ویژه بهائیت، از همان بدو امر، با قدرت‌های شیطانی و استعماری جهان، پیوند خورد و چون بریدگی و دوگانگی این دو فرقه با ملت مسلمان ایران، امری ذاتی، پایدار و علاج‌ناپذیر بود، این پیوند و تعامل در طی تاریخ، تا امروز تداوم یافت. به گونه‌ای که می‌توان گفت در این زمینه، ما همواره با یک اصل ثابت تاریخی روبه‌رو بوده و هستیم؛ هرگاه که در این سرزمین، ملت و رهبران اصیل دینی و سیاسی آن، زمام امور را در دست می‌گیرند و سرنوشت سیاسی و فرهنگی ایران، به دست خود ایرانی (ایرانی مسلمان، شیعه، عدالت‌خواه و ضد استعمار) رقم می‌خورد، بهائیت (همپای استعمارگران و ایادی رنگارنگ آنان) در آفاق این سرزمین به محاق می‌رود، و متقابلاً هرگاه، با زور و نیرنگ مستکبران، رجال اصیل ملی و دینی (از امیرکبیر تا مدرس و...) از عرصه سیاست اخراج می‌شوند و وابستگان به قدرت‌های شیطانی (از میرزا آقاخان نوری تا کودتاچیان 28 مرداد 1332) مسند حکومت ایران را اشغال می‌کنند، بهائیت از محاق بیرون می‌آید و حتی بر صدر می‌نشیند و از پزشک مخصوص دربار تا رئیس و اعضای دولت را از آن خود می‌سازد — ماجرابی که هر دو روی آن، دقیقاً و با ابعادی گسترده و عمیق، در دوران رژیم پهلوی و سپس پیروزی انقلاب کبیر اسلامی ایران تکرار شد.

ارتباط و تعامل فرقه بهائیت، از همان بدو پیدایش، با قدرت‌های استکباری، از فصول مهم و عبرت‌انگیز تاریخ این فرقه است که اخبار مربوط به آن، نه تنها در مآخذ غیر بهائی انعکاس دارد، بلکه شواهد و آثار آن را می‌توان در لابه‌لای متون و منابع خود این فرقه نیز دید و مشاهده کرد.

با این تذکر که بحث در این باره، گستره و عمق بسیار دارد، در زیر نمونه‌وار به گوشه‌هایی از پیوند مستمر بهائیت با کانون‌های استعماری زمانه (روسیه، انگلیس، امریکا، صهیونیسم و رژیم پهلوی) اشاره شده است.

بهائیت و استعمار روس تزاری

راجع به پیوند بابیت و بهائیت، به‌ویژه حسینعلی بهاء (بنیان‌گذار بهائیت) با امپراتوری متجاوز تزاری، که کارنامه‌ای آکنده از ستم و تجاوز مستمر به ایران اسلامی و دیگر کشورهای مسلمان منطقه دارد، شواهد و قرائن زیادی در تاریخ وجود دارد که شرح آن کتابی مبسوط می‌طلبد.

از اتهام حسینعلی بهاء (و برادرش صبح ازل) به خبرچینی برای سفارت روسیه در منابع غیر بهائی^{□□□} که بگذریم، به موارد زیر می‌رسیم که مآخذ معتبر خود بهائیت (همچون «مقاله شخصی سیاح» نوشته عباس افندی، «قرن بدیع» نوشته شوقی افندی، «تلخیص تاریخ نبیل زرنندی» و...) بدان تصریح کرده‌اند: وعده ملا محمدعلی حجت (رهبر بابیان شورشگر در زنجان) به اتباع خویش مبنی بر آمدن تزار روس به حمایت آن‌ها،^{□□□} تلاش دریابگی روسیه برای حفظ جان حسینعلی بهاء (در زمان تجمع بابیان در قلعه شیخ طبرسی مازندران) از گزند مأموران دولت ایران در زمان محمدشاه قاجار، و خوشحالی او و کارگزارانش از رفع این خطر به علت مرگ شاه ایران،^{□□□} اقدام کنسول روسیه در تبریز مبنی بر نقاشی از جنازه علی محمد باب و فرد همراه او پس از اعدام،^{□□□} حضور منسوبان نزدیک حسینعلی بهاء همچون برادر بزرگ او (میرزا حسن نوری)^{□□□} و نیز شوهر خواهرش (میرزا مجید خان آهی) به عنوان منشی در سفارت روسیه در تهران،^{□□□} پناهندگی حسینعلی (ترور نافرجام ناصرالدین شاه به دست بابیان) به سفارت روس در زرگنده و حمایت علنی سفارت از وی (به عنوان «امانت دولت روس») و حتی تقاضای سفیر از حسینعلی که به روسیه رود و از پذیرایی دولت تزاری بهره‌مند شود،^{□□□} همراهی مأمور سفارت روس با حسینعلی تا مرز بغداد، هنگام تبعید وی از سوی ناصرالدین شاه به عراق^{□□□} (برای محفوظ ماندن جان وی از گزند دولت و ملت ایران)؛ صدور لوح از سوی حسینعلی به افتخار تزار (نیکالویچ الکساندر دوم) در تشکر از کمک سفیر روسیه به وی در زمان حبس در زندان ناصرالدین شاه و درخواست علو مرتبه برای تزار بابت این حمایت؛^{□□□} حمایت روس‌ها از «حزب مظلوم» بهائیت،^{□□□} و بالاخره، تشکیل اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهائی‌ها در جهان (با نام مشرق‌الاذکار) با حمایت رسمی روس‌های تزاری در عشق‌آباد (واقع در قلمرو روسیه) و ادامه این حمایت تا پایان عمر امپراتوری تزاری.

نکات یادشده در بالا، به‌وضوح از وجود پیوند میان بهائیت و امپریالیسم تزاری حکایت می‌کند. این پیوند تا آن حد مستحکم بوده است که فردی چون میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مشهورترین مبلغ و نویسنده بهائی در عصر خویش) در اشاره به یکی از این حمایت‌ها، از «دولت قویّه بهیّه روسیه» با دعای «اطال الله ذیلها من المغرب الی المشرق و من الشمال الی الجنوب» (یعنی، خداوند قلمرو دولت بهیه روسیه را

از مغرب تا مشرق و از شمال تا جنوب بگستراند) یاد کرده و شایسته دانسته است که: «جمعیت بهائیان» به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراتور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند.»^{□□□}

بهائیت و انگلیس

عبدالبهاء (فرزند و جانشین حسینعلی بهاء) نیز در ادامه سیاست پدر، روابط با روس تزاری را تا حدود جنگ جهانی اول ادامه داد^{□□□} و پس از آن تاریخ به علت تضعیف و فروپاشی امپراتوری تزاری، لندن را به جای پایتخت تزار برگزید و در قضیه اشغال نظامی قدس توسط ژنرال النبی (فرمانده قشون بریتانیا) در بحبوحه جنگ جهانی اول، انبارهای آذوقه خویش را به روی سربازان گرسنه انگلیسی گشود و راه را برای سیطره آنها بر قشون مسلمان عثمانی هموار کرد.^{□□□} پس از سلطه انگلیسی‌ها بر قدس نیز در لوحی که خطاب به نصرالله باقراوف — و درواقع بهائیان ایران — صادر نمود با خوشحالی از اشغال فلسطین توسط بریتانیا یاد کرد و نوشت: «در الواح، ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فحیمه انگلیس مکرر مذکور، ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند.»^{□□□} در نوشته‌ای دیگر، وی سلطه غاصبانه انگلیس بر قدس را «برپا شدن خیمه‌های عدالت» شمرد، خداوند را بر این نعمت بزرگ! سپاس گفت و تأییدات جرج پنجم، امپراتور بریتانیا، را مسئلت کرد و خواستار جاودانگی سایه گسترده این امپراتور دادگستر! بر آن سرزمین گردید!^{□□□}



مواضع عبدالبهاء به سود انگلیس، آن چنان جمال پاشا (حاکم و فرمانده دولت مسلمان عثمانی) را که با ارتش بریتانیا می‌جنگید، عصبانی کرد که تهدید نمود: «اگر به‌زودی مصر را فتح کند، در مراجعتش عبدالبهاء را به صلاحه خواهد کشید.»^{□□□}

قبلاً نیز عباس افندی (در سفری که سال 1911 به اروپا کرده بود) در یکی از نطق‌های خود این گونه به انگلیسی‌ها گفته بود: «اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من آدمم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام... [بین دو کشور] به درجه‌ای می‌رسد که به‌زودی از افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند...!»^{□□□}

پیداست که این گونه اندیشه‌ها، بهائیان را به صورت انسان‌های «خنثی و بی‌خطر»، بلکه «رام و فرمان‌بردار» برای استعمار فزون‌خواه بریتانیا درمی‌آورد و متقابلاً توجه و تلافی خاص لندن را نسبت به آنان برمی‌انگیخت.

محمدرضا آشتیانی‌زاده، نماینده مشهور مجلس شورای ملی در عصر پهلوی، گفته است: «در سفارت انگلیس اگر می‌خواستند از ایرانیان استخدام کنند، حتماً یا یهودی یا ارمنی یا بهائی، گهگاه زرتشتی و برای مشاغل نازل‌تر از قبیل فراشی و نامه‌بری و نامه‌رسانی و باغبانی و درباری و غلامی از پیروان علی‌الطبی (غُلاه) برمی‌گزیدند و به عبارت دیگر، مستخدمین بومی سفارت انگلیس، از هر فرقه‌ای بودند غیر از شیعه اثنی‌عشری...»^{□□□} همچنین، به گواهی شاهدان عینی، بهائیان در دوران قیمومت بریتانیا بر فلسطین به مقامات حساس دولتی گمارده شدند. آقای فضل‌الله کیا، عضو کنسولگری ایران در فلسطین در زمان قیمومت انگلیس بر آن سرزمین، نوشته است: «پس از استقرار حکومت انگلیس در فلسطین، بهائیان آزادی کامل پیدا کرده و در بالای کوه کارمل باغ مفصلی... احداث نمودند... که چند تن از سرکردگان بهائیان در آن محوطه دفن شده‌اند... در ایام مأموریت این جانب، شوقی افندی... عنوان رهبری داشت... بهائیان سرزمین‌های فلسطین، شرق اردن و قبرس، اصولاً مورد توجه و اطمینان کامل مقام‌های انگلیسی حکومت فلسطین بودند و اکثر آن‌ها در مقام‌های حساس دولتی مانند فرمانداری، ریاست ثبت اسناد و مأموریت‌های خیلی بالایی در این سرزمین دیده می‌شدند.»^{□□□}

متأسفانه این اعتماد و لطف، به قیمت کارگزاری و احیاناً جاسوسی برای امپریالیسم بریتانیا به‌دست آمده بود. خان ملک ساسانی، مورخ مطلع، خاطر نشان ساخته است که «...بعد از جنگ بین‌المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهائی‌ها بود، بالشویک‌ها درون مشرق‌الاذکار شبکه جاسوسی به نفع انگلیس‌ها کشف کرده و قریب یکصد نفر از وجوه بهائی‌های آنجا را معدوم ساختند.»^{□□□}

بهائیت و امریکا

عباس افندی در سال‌های 1911-1913 سفری به اروپا و امریکا کرد و سخنرانی‌های متعددی در مجامع و محافل مختلف این دو منطقه ایراد کرد.

در سخنرانی‌های عباس افندی در امریکا، چند نکته درخور تأمل به چشم می‌خورد: 1- تأکید مکرر بر لزوم ترک تعصبات گوناگون، از جمله، تعصبات ملی و میهنی، و تخطئه «مطلق» این تعصبات، و افتخار به اینکه بهائیان ایران، تحت تأثیر تعالیم حسینعلی بهاء، از این گونه تعصبات، به دورند؛ 2- طرح این ادعا که «حکومت امریکا در نهایت عدالت» عمل می‌کند، مساوات در این کشور کاملاً جاری است، و «دولت و ملت امریکا، به هیچ وجه اندیشه استعمار و تصرف کشورهای دیگر را در سر ندارند و اقداماتشان صرفاً جنبه انسان‌دوستانه دارد؛ 3- تأکید بر غنی بودن منابع زیرزمینی و بهره‌برداری نشده ایران (بخوانید: نفت) و امتیاز ویژه ایران از این حیث برای «تجارت و منفعت» سرمایه‌داران امریکایی، و تشویق آن جماعت به آمدن به ایران و استخراج معادن این کشور (که لازمه آن، کسب امتیازات اقتصادی در ایران است).

الف- درباره نکته اول (تخطئه مطلق تعصب وطنی و میهنی)، باید گفت پیشوای بهائیت در نطق‌های خویش، به کرات به عنوان پنجمین «تعلیم حضرت بهاءالله»، اعلام کرده است که هر نوع تعصب (دینی، مذهبی، سیاسی، و حتی تعصب وطنی) هادم بنیان انسانی است و «با وجود» آن «ممکن نیست عالم انسانی ترقی نماید»^{□□□} و لاجرم «باید این تعصبات را ترک نمود.»^{□□□} «اصل، وطن قلوب است، انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک. این خاک مال هیچ کس نیست، از دست همه بیرون می‌رود؛ اوهام است، لکن وطن حقیقی، قلوب است.»^{□□□}

ضمناً لحن کلام و شیوه طرح مسأله از سوی عباس افندی در امریکا، القاگر این تصور است که اولاً تعصبات ملی و وطنی، مطلقاً بد است و هیچ نوع و گونه‌ای از آن، در هیچ زمان و مکان (حتی آنجا که ملتی در برابر تجاوز بیگانه، از آن به عنوان سپر بهره می‌جوید) نیکو و پسندیده نیست. ثانیاً ترک این تعصبات، فقط برای امریکاییان (که کشورشان در معرض هیچ حمله و تجاوزی قرار ندارد) امری پسندیده و ضروری نیست، بلکه ایرانی‌ها نیز (که در آن تاریخ، کشورشان شدیداً در معرض تجاوز استعمار روس و انگلیس قرار داشت) از سوی پیشوایان بهائیت به ترک (مطلق) این تعصبات موظف بودند و لذا عباس افندی در یکی از این نطق‌ها، افتخار کرده است که «الآن در ایران» در اثر «نورانیت بهاءالله... خلقی پیدا شده‌اند که... به جمیع خلق عالم مهربان‌اند... نهایت آرزویشان صلح عمومی است... تعصباتی

ندارند: تعصب مذهبی ندارند... تعصب وطنی ندارند، تعصب سیاسی ندارند... از جمیع این تعصبات آزادند. روی زمین را یک وطن می‌دانند و جمیع بشر را یک ملت می‌دانند...»^{□□□}

ب- در خصوص نکته دوم (عدالتگری حکومت امریکا، و گرایش نداشتن دولت و ملت آن کشور به استعمار و تصرف کشورهای جهان)، در خطابه عباس افندی (مورخ 12 مه 1912.م/شب 25 جمادی‌الاول 1330.ق) آمده است که «چون من به امریکا آمدم دیدم جمعی همه حامی صلح‌اند، و اهالی در نهایت استعداد، و حکومت امریکا در نهایت عدالت، و مساوات بین بشر جاری است، لهذا من آرزویم چنان است که اول پرتو صلح از امریکا به سایر جهان برافتد. اهالی امریکا بهتر از عهده [استقرار صلح در جهان] برآیند، زیرا مثل سایرین نیستند. اگر انگلیس بر این امر برخیزد گویند به جهت منافع خویش مبادرت به این امر نموده، اگر فرانسه قیام نماید گویند به جهت محافظت مستعمرات خود برخاسته، اگر روس اعلان کند گویند برای مصالح سلطنت خود تکلم کرده، اما دولت و ملت امریکا مسلم است که نه خیال مستعمراتی دارند نه در فکر توسیع دایره مملکت هستند و نه درصدد حمله به سایر ملل و ممالک، پس اگر اقدام کنند، مسلم است که منبعث از همّت محض و حمیت و غیرت صرف است. هیچ مقصدی ندارند...»^{□□□}

ج- درباره نکته سوم (تشویق سرمایه‌داران امریکایی به آمدن به ایران و کسب امتیازات) نیز اظهارات عباس افندی در کنگره ارتباط شرق و غرب (تالار کتابخانه ملی واشنگتن، 20 آوریل 1912.م/3 جمادی‌الاول 1330.ق) شایان دقت و تأمل است: «امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم، الحمدلله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت، در نهایت جلوه و ظهور است و این مجلس را دلیل بر این می‌گیرم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان ایران و امریکا حاصل گردد. زیرا برای ترقیات مادیه ایران بهتر از ارتباط با امریکاییان نمی‌شود و هم از برای تجارت و منفعت ملت امریکا مملکتی بهتر از ایران نه. چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود...»^{□□□}

اینک که ابعاد سه‌گانه مسأله از زبان پیشوای بهائیت در امریکا روشن شد، تأملی در مورد این سخنان خالی از لطف نیست:

تعصبات وطنی، همه جا و به طور «مطلق»، بد نیست، بلکه آنجا که این تعصب و دلبستگی، در جایگاه و مسیر «دفاع از میهن در برابر تجاوز بیگانگان»، ظهور و بروز می‌یابد، بسیار خوب هم هست. این مطلب را می‌توان حتی نسبت به اصل مقوله تعصب (اعم از تعصب وطنی، دینی، سیاسی و...) نیز قائل شد. درواقع، آنچه بد است اصل «تعصب» و دلبستگی نیست، بلکه فقط گونه‌ای خاص از تعصب، یعنی تعصب «خشک غیر منطقی»، بد و ناپسند، و عامل مجادله، نزاع و بدبختی بشر است. عباس افندی، در سخنان خود در امریکا، به جای

آنکه موضوع را «عالمانه» بررسی، و شقوق مختلف (بلکه متضاد) آن را به طور «عمیق و همه‌جانبه» تبیین و دسته‌بندی کند و در نهایت، حق هر کدام را به درستی بگذارد، صورت‌مسأله را پاک کرده است!

به‌راستی، آیا نمی‌توان (آن هم در این دنیای آکنده از طمع و تجاوز «نظام سلطه» به کشورهای شرقی و اسلامی) دلبسته شدید میهن خویش بود و نسبت به مصالح و منافع مشروع وطن، تعصب داشت، و در عین حال، برای دیگر ملت‌ها و کشورها نیز حق تعیین سرنوشت قائل بود و به کیان و موجودیت آن‌ها احترام گذاشت؟! روشن است که می‌شود و ملت بزرگ ایران (که به سرزمین خویش عشق می‌ورزد و با چنگ و دندان در برابر تجاوز زورگویان منطقه‌ای و جهانی می‌ایستد و در عین حال، در صف مقدم حامیان و مددکاران به ملت‌های دریند و انسان‌های آزاده جهان نظیر ملت صهیون‌گزیده فلسطین قرار دارد) خود گواه این امر است: تعصب منطقی و انسانی نسبت به میهن و مذهب و ملیت خویش. □□□

با این حساب، این سؤال به جد، مطرح می‌شود که چرا پیشوای بهائیت، در امریکا به کرات تعصبات ملی و میهنی را به‌طور «مطلق» محکوم ساخته و حتی ابتکار و افتخار مسلک بهائیت را در مبارزه با این تعصبات دانسته و بهائیان ایران را در این زمینه شاخص شمرده و هیچ تبصره و استثنایی هم برای این موضوع در آن سخنرانی‌ها قائل نشده است؟! این سؤال زمانی بیشتر به ذهن می‌خلد که ادعای عباس افندی در مورد عدالت‌ورزی حکومت امریکا و گرایش نداشتن دولت و ملت (یعنی سرمایه‌داران) آن کشور به استعمار و تصرف کشورهای، را نیز به تعصب‌ستیزی او در آن دیار بیفزاییم. به نظر می‌رسد پاسخ سؤال یادشده را باید در همان کلام وی جستجو کرد که فوقاً نقل شد.

باید گفت که رهبر بهائیت بر آن بوده است که موانع ملی و بومی را از سر راه ترقی‌تازی سرمایه‌داری فزون‌خواه و جهان‌خوار امریکا (و روشن‌تر بگوییم: کارتل‌ها و تراست‌های نفتی ینگه‌دنیا) در ایران بردارد و به آنان نشان دهد که بهائیان، رفیق خوبی برایتان در این راه‌اند، که باید قدرشان را نیک بدانید که قدرتان را نیک می‌دانند! تصادفی نیست که در همان سال‌ها، علیقلی‌خان نبیل‌الدوله، کاردار «بهائی» سفارت ایران در امریکا، زمینه را برای آمدن مستر شوستر (مستشار مشهور امریکایی در رأس مالیه ایران) به کشورمان فراهم کرد و (به نوشته اسماعیل رائین در مقدمه کتاب «مستر شوستر: اختناق ایران») زمانی که شوستر پا به دروازه تهران گذاشت، بهائیان از او استقبال گرمی نمودند. بعدها نیز، پیوند و آوند بهائیت به امریکا شدت یافت و در دو دهه واپسین حکومت محمدرضا پهلوی به بالاترین حد خود در ایران رسید.

روحیه ماکسول (همسر کانادایی شوقی افندی، و رهبر بهائیان پس از او) در کتاب خود: «گوهر یکتا»، تصریح کرده است که از نظر شوقی و او: «ایران، مهد امرالله»، ولی «امریکا، مهد نظم بدیع»، □□□ یعنی «مهد نظم اداری» □□□ و «مرکز ثقل اداره امر» بهائیت در

جهان است^{□□□} و بهائیان امریکا در تبلیغ و نشر بهائیت، و زمینه‌سازی تأسیس بیت‌العدل جایگاهی محوری دارند: «حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] فرمودند که امریکا مأمین عواطف لطیفه هیکل میثاق [= عباس افندی] و ملجأ و امید قلب مطهر و مرکز وعود و برکات الهیه گردید» و «احبای امریک، نه فقط مجریان فرمان تبلیغی مرکز میثاق [= عباس افندی] شدند، بلکه به افتخار اجرای الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نیز مأمور و مفتخر گردیدند و بانیان اصلی نظم جنینی حضرت بهاءالله [زمینه‌ساز بیت‌العدل بعدی] گشتند و به مشعلداران مدنیّت جهانی مشتهر آمدند و به تدوین و تأسیس دستور جامعه بهائی سرآمد اقران شدند.»^{□□□}

هنگام اقامت و سخنرانی در امریکا، عبدالبهاء یک روز سخنانی گفت که در آن، تعابیر خاص و درخور تأملی به کار رفته بود. وی در نطق خود در منزل مستر مکنات بروکلین (17 ژوئن 1912 م / 2 رجب 1330 ق) واقع در نیویورک چنین گفت: «مژده باد، مژده باد که نور شمس حقیقت طلوع نمود. مژده باد، مژده باد که صهیون به رقص آمد. مژده باد، مژده باد که اورشلیم الهی از آسمان نازل شد. مژده باد، مژده باد که بشارات الهی ظاهر گشت. مژده باد، مژده باد که اسرار کتب مقدسه اکمال گردید. مژده باد، مژده باد که یوم اکبر الهی ظاهر شد. مژده باد، مژده باد، مژده باد، مژده باد که علم وحدت انسانی بلند گردید. مژده باد، مژده باد که خیمه صلح اکبر موج زد... مژده باد، مژده باد که بهاء کرم بر آفاق تجلی نمود. مژده باد، مژده باد که شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر شدند. مژده باد، مژده باد که آسیا و امریکا مانند دو مشتاق دست به یکدیگر دادند.»^{□□□}

در نطق فوق، تعابیر مهمی همچون مژده، «رقص صهیون» و نزول «اورشلیم الهی» از آسمان، به کار رفته است که استعمال آن‌ها، آن هم در شهر «نیویورک»، کمی تا قسمتی «بودار» می‌نماید. بد نیست اشاره کنیم که آقای هنری فورد، سرمایه‌دار ناسیونالیست و ضد صهیونیست امریکایی و رئیس کمپانی ماشین‌سازی فورد آن کشور، در کتاب مشهورش: «یهودی جهانی؛ یگانه مشکله جهانی»،^{□□□} که نسخه‌های آن را پس از انتشار، صهیونیست‌ها خریداری و نابود کردند، نوشته است: «نیویورک امروز به صورت محله‌ای از محله‌های یهود درآمده است... و به‌طور کلی نیویورک بزرگ‌ترین مرکز یهود به شمار می‌رود. زیرا همه تجارتخانه‌ها، کارخانه‌ها، صنعت‌ها، و زمین‌ها ملک یهود است و هرگز به کسی اجازه نخواهند داد تجارتخانه‌ای وارد کند و یا ثروتی به هم رساند. بنابراین ما امریکایی‌ها نباید تعجب کنیم هنگامی که [می‌بینیم] خاخام‌های یهودی ادعا می‌کنند که امریکا همان میعادگاهی است که پیامبران به آن‌ها وعده داده و نیویورک، اورشلیم آن‌ها، و سلسله جبال روکی، کوه‌های صهیون است.»^{□□□}

آیا پیشوای بهائیت با به‌کارگیری تعابیر «صهیون‌مآبانه» فوق، نمی‌خواسته است نظر صهیونیست‌ها را به خود جلب کند؟!

قصد عباس افندی از استعمال کلمات فوق در نیویورک («اورشلیم» یهودیان در آن روزگار) هرچه باشد، به هرروی پیوند سران این فرقه با صهیونیسم، امری مسلم است که در گفتار بعد، به برخی از قرائن و شواهد آن در تاریخ اشاره شده است.

بهائیت و صهیونیسم

در اواخر جنگ جهانی اول، بالفور، وزیر خارجه مشهور بریتانیا، صراحتاً طی نامه‌ای به روچیلد (سرمایه‌دار بزرگ صهیونیست) نظر مساعد لندن را نسبت به تشکیل «کانون ملی یهود» در فلسطین (و در واقع، گام مقدماتی برای تشکیل دولت اسرائیل) ابراز داشته بود. پیرو این امر، قرار بود که لابی متنفذ صهیونیستها در اروپا و امریکا، دولت امریکا را به حمایت از انگلیس وارد جنگ سازند، که این کار انجام شد و در پی آن، نظامیان صهیونیست (لژیون یهود)، ژنرال النبی را در اشغال قدس یاری دادند. با این حساب، طبعاً مرحام عالیّه عبدالبهاء عباس افندی نسبت به اشغالگران قدس، شامل یهودیان صهیونیست نیز می‌گردید.

شوقی افندی (جانشین عبدالبهاء، و سومین پیشوای بهائیت) تصریح کرده است که پس از شکست قوای عثمانی و سلطه ارتش بریتانیا بر «ارض مقدسه» (فلسطین) «سالار انگلیز»، یعنی همان ژنرال النبی، «بر حسب تعلیمات و سفارشات اکیده وزیر خارجه انگلیس، به دیدار عباس افندی رفت و همراه وی «به زیارت مرقد» حسینعلی بهاء «فائز و نائل شد. مخاطرات عظیمه که در مدت شصت و پنج سال در اثر تعدیات... حکام عثمانی» بهاء و فرزند وی «را احاطه نموده بود به کلی زائل شد» و امکان دیدار بهائیان با پیشوای خویش فراهم گشته و «دائرة مخابرات و مراسلات وسعت یافت [و] الواح عدیده و رسائل متعدده از قلم» بهاء «نازل و به سرعت تمام و به کمال آزادی در اطراف جهان منتشر گشت»^{□□□} و جالب این است که شوقی در خلال همین گزارش، با لحنی جانب‌دارانه و به عنوان صدق پیشگویی‌های حسینعلی بهاء در کتاب اقدس، افزوده است: «و وسائل هجرت و توطن ابناء خلیل و وراثت کلیم»، یعنی یهودیان صهیونیست و مهاجر، «در اراضی مقدسه فراهم گشت»!^{□□□}

عبدالبهاء اساساً از مدت‌ها پیش از ورود لژیون یهود به فلسطین، یعنی در 1907 م، حاکمیت آن جماعت بر فلسطین را نوید داده بود: «اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود. سلطنت داودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است (!) و شک و تردیدی ندارد... اسارت و دربه‌دری و پراکندگی یهود، مبدل به عزت ظاهری آن‌ها می‌شود...»^{□□□}

وی پس از اشغال فلسطین توسط قوای مشترک انگلیس و یهود دست به آسمان برداشته و برای عزت اسرائیل و شوکت یهودیان (که موفق شده بودند گام‌های نخستین برای آوارگی و دربه‌داری ملت فلسطین را بردارند) دعا کرد: «اسرائیل عن‌قریب جلیل گردد و این پریشانی به جمع مبدل شود. شمس حقیقت طلوع نمود و پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راه‌های دور با نهایت سرور به ارض مقدس ورود یابند. ای پروردگار، وعده خویش آشکار کن و سلاله حضرت جلیل را بزرگوار فرما...»^{□□□}

وجود عبدالبهاء برای نیروهای اشغالگر قدس (استعمار بریتانیا و آژانس یهود) تا آنجا مفید و مغتنم بود که پس از اشغال آن سرزمین، دربار لندن طی مراسم باشکوهی وی را رسماً به دریافت لقب «سر» و نشان «نایت‌هود» از دست ژنرال النبی و ماژور تودرپول مفتخر ساخت.^{□□□} علاوه بر این، وینستون چرچیل (وزیر مستعمرات وقت انگلیس، که قیمومت انگلیس بر فلسطین تحت مسئولیت او انجام می‌شد و خود را یک صهیونیست عریق می‌شمرد) و هربرت ساموئل (صهیونیست مشهور و اولین کمیسیونر عالی انگلیس در فلسطین) می‌شد از وی حمایت کردند. زمانی هم که عبدالبهاء درگذشت، ساموئل در تشییع جنازه وی شرکت جست^{□□□} و متقابلاً شوقی افندی (جانشین عبدالبهاء) در پایان مسئولیت ساموئل، از وی تشکر کرد و با جواب گرم او روبه‌رو شد.^{□□□}

خدمات بهائیت به صهیونیسم پس از مرگ عبدالبهاء نیز ادامه، بلکه توسعه یافت و پس از تأسیس حکومت غاصب اسرائیل، به ارتباط و تعامل فزاینده میان سران بهائیت و رژیم اشغالگر قدس انجامید. به عنوان نمونه، شوقی در فروردین 1332.ش با رئیس‌جمهور اسرائیل دیدار کرد و نظر مساعد و تمایل بهائیان را نسبت به اسرائیل اعلام نمود و خاطرنشان ساخت که این فرقه آرزومند ترقی و سعادت رژیم اسرائیل است. رئیس‌جمهور اسرائیل نیز ضمن تقدیر از اقدامات و مجاهدات بهائیان در کشور اسرائیل، آرزوی قلبی خویش را برای موفقیت بهائیان در اسرائیل و سراسر گیتی اظهار کرد و افزود که سال‌ها قبل به حضور عبدالبهاء تشرف یافته است!^{□□□} جالب است بدانیم که، بهائیان، ستاره داود را اسم اعظم می‌دانند.^{□□□}

پیدااست در برابر این‌گونه خدمات، دولت اسرائیل هم بیکار ننشسته و به گونه‌های مختلف از آن فرقه حمایت کرده است: با حمایت آشکار و جدی از شوقی افندی، مخالفان و رقیبان و مدعیان وی در درون جامعه بهائیت را قلع و قمع کرده؛^{□□□} به بهائیان برای اجرای فعالیت‌های مذهبی و برگزاری مراسم خویش آزادی عمل داده، و با وجود نیاز شدید دولت اسرائیل به پول، مقامات بهائی را از مالیات‌های گزاف معاف ساخته و مصالح ساختمانی وارداتی توسط بهائیان به منظور ساختن معابد بهائی در اسرائیل را بدون پرداخت هزینه‌های گمرکی، اجازه ورود داده است.^{□□□} اخبار مربوط به تسهیلاتی که دولت اسرائیل در مورد برخورداری فرقه بهائیت از اماکن خاص خویش در فلسطین اشغالی و امکان توسعه آن اماکن و معافیت‌های مالیاتی آن‌ها قائل شده و نیز دیدارهای رسمی مقامات اسرائیلی از اماکن بهائی و

اعضای بیت‌العدل و تبریک‌های متقابل رهبران بهائی به مقامات اسرائیلی و...، همگی با آب و تاب در مجلات و کتاب‌های رسمی و معتبر این فرقه (همچون اخبار امری، آهنگ بدیع، عالم بهائی و...) درج شده است که ذکر آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد.

شوقی افندی گفته است: «دولت اسرائیل وسایل راحتی ما را فراهم کرد.»^{□□□} خانم روحیه ماکسول، نیز در مصاحبه با فردهیفت، بهائیت و اسرائیل را حلقه‌های به‌هم‌پیوسته یک زنجیر شمرده است: «من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان (بهائیت) از تازه‌ترین کشورهای جهان (اسرائیل) نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت که آینده ما (یعنی بهائیت و اسرائیل) چون حلقات زنجیر به هم پیوسته است!»^{□□□}

بهائیت و رژیم پهلوی

بهائیت در کودتای «انگلیسی» حوت 1299، که به تأسیس رژیم «فاسد و وابسته» پهلوی انجامید دست داشت: اسناد و مدارک تاریخی حاکی است که محفل بهائیت ایران توسط عامل نشاندار خویش حبیب‌الله عین‌الملک (کاتب آثار و مباشر عباس افندی در جوانی،^{□□□} و پدر عباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور محمدرضا پهلوی) رضاخان را کشف و به سر جاسوس استعمار بریتانیا در ایران (سر اردشیر ریپورتر یا اردشیر جی) برای اجرای کودتای 1299 معرفی کرد.^{□□□} عین‌الملک، که هنگام نخست‌وزیری سید ضیاء‌الدین طباطبایی (رهبر سیاسی کودتای 1299) ژنرال قنسول ایران در شامات بود، در همان زمان کابینه سید ضیاء، طی مصاحبه‌ای با روزنامه لسان‌العرب (شامات، 16 رجب 1339. ق برابر 6 فروردین 1300. ش)، ضیاء را یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران معرفی نمود که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و ضمن ستودن کودتای 1299، به سابقه معاشرت دوازده ساله‌اش با رهبر سیاسی کودتا اشاره کرد.^{□□□}

پیوند بهائیت با رژیم پهلوی در سال‌های پس از کودتای 28 مرداد به اوج خود رسید و در دو دهه آخر سلطنت محمدرضا، بهائیان به بالاترین مقامات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ایران دست یافتند. سپهبد عبدالکریم ایادی، بهائی مشهور، در مقام پزشک مخصوص شاه و رئیس بهداری ارتش نفوذی تام در دربار پهلوی یافت. تصدی پست مهم نخست‌وزیری نیز به مدت سیزده سال در اختیار عباس هویدا (فرزند همان عین‌الملک) قرار گرفت. افزون بر این، بهائیان سرشناسی چون منصور روحانی به تصدی وزارت آب و برق و نیز کشاورزی، غلام‌عباس آرام به تصدی وزارت‌خارج، سپهبد اسدالله صنیعی (آجودان مخصوص محمدرضا در زمان ولیعهدی) به وزارت جنگ و نیز وزارت تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی، غلامرضا کیان‌پور به وزارت دادگستری، منوچهر تسلیمی به وزارت بازرگانی، دکتر

منوچهر شاهقلی (پسر سرهنگ شاهقلی مؤذن بهائی‌ها) به وزارت بهداشتی و علوم، دکتر شاپور راسخ به ریاست سازمان برنامه و بودجه)، پرویز ثابتی به معاونت سازمان امنیت، ارتشبد جعفر شفقته به ریاست ستاد ارتش، و سپهبد علی محمد خادمی به ریاست هیأت‌مدیره و مدیرعاملی هواپیمایی ملی ایران «هما» منصوب شدند. □□□

حضور سران این فرقه ضاله در مصادر مهم سیاسی، نظامی و اقتصادی، ضمناً بستر بسیار مساعدی برای گسترش فعالیت تبلیغی آنان در مهد تشیع بر ضد تشیع ایجاد کرد که تا می‌توانستند از آن سود جستند. گزارش ساواک درباره ارتشبد شفقته، رئیس «بهائی» ستاد ارتش در واپسین سال‌های سلطنت محمدرضا، یکی از صدها گواه بر پیوند و همسویی بهائیت با رژیم پهلوی بر ضد اسلام و روحانیت شیعه است.

در این گزارش، که در تاریخ 6 شهریور 1342، یعنی کمتر از سه ماه پس از سرکوب قیام اسلامی، ضد استبدادی و ضد استعماری ملت ایران به رهبری امام خمینی(ره) تهیه شده، با اشاره به شفقته (که در آن وقت، مقام سرتیپی داشت) چنین آمده است: «با تحقیقات وسیع و موثقی که به عمل آمده و تحقیقات مذکوره مورد نهایت وثوق و اطمینان می‌باشند، انتساب و وابستگی نامبرده به فرقه بهائی تأیید گردیده و ضمناً مشارکانه از جمله افراد معدود و متنفزی است که بهائیان ایران مانند دکتر [عبدالکریم] ایادی، پزشک مخصوص اعلیحضرت همایونی، به وجودش افتخار و مباهات می‌کنند و به نفوذ و قدرتش اتکا دارند و عملاً هم دیده می‌شود که از همان بدو انتساب وی به ریاست ستاد ارتش، افسران وابسته به اقلیت مذهبی بهائی در تظاهر به دیانت خویش بی‌پروایی بیشتری نشان می‌دهند و اغلب از فرماندهان و افسران ارتش هم که روی اصل شیوع و تواتر به وابستگی رئیس ستاد ارتش به فرقه بهائی اطلاع حاصل کرده‌اند علی‌رغم گذشته‌ها، ضمن نفرت و انزجار قلبی خویش از این چنین انتصاب نابجایی، اجباراً از انتقاد و تنقید نسبت به این افسران خودداری می‌نمایند و حتی موجب گردیده است که جلسات بحث و مناظره مذهبی که افسران در آن‌ها شرکت می‌نمایند گرمی و حرارت بیشتری پیدا نمایند.

و ضمناً در میان افسران ارتش و همچنین محافل خارج از ارتش در موارد بحث و انتقاد از این انتصاب و تنقید از مسلط نمودن یک شخصیت ضد مذهبی از نظر مسلمانان بر یکی از پست‌های حساس مملکت چنین استدلال می‌گردد که اعلیحضرت به دو نظر: اولاً نشان دادن عکس‌العمل حاد و ضمناً بی‌سر و صدایی در برابر نفوذ و اقتدار روحانیون و تخویف و موهن نمودن جامعه روحانیت تشیع و دوماً [کذا] به این جهت تأمین آسودگی خاطر خویش از مداخله متصدی حساس‌ترین مشاغل و مقامات نظامی در امر سیاست، که در مذهب بهائیت نهی و منع گردیده است، این شخصیت معروف و انگشت‌نمای بهائی را بدین سمت منصوب فرمودند...» □□□

گزارش فوق، یادآور نامه رسمی محفل بهائیان ایران در حدود دو ماه قبل از این تاریخ (یعنی در 20 خرداد 1342، پنج روز پس از سرکوب خونین قیام پانزدهم خرداد توسط رژیم خون آشام پهلوی) به تیمسار سرتیپ پرویز خسروانی (رئیس ژاندارمری ناحیه مرکز در روزهای کشتار پانزدهم خرداد) است که در آن، از جنبش اسلامی ملت مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی و مراجع بزرگوار تقلید، به عنوان «تجاوز اراذل و اوباش و رجاله» و «سوء عمل جهلای معروف به علم!» یاد کرده و به جناب تیمسار نوید داده است که «تاریخ امر بهائی آن جناب را در ردیف همان چهره‌های درخشان و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود!»^{□□□}

ممکن است گفته شود همسویی و همکاری امثال ارتشبد شفقت بهائی با رژیم پهلوی بر ضد اسلام و روحانیت، اقدامی شخصی و خودسرانه! بوده و ربطی به بهائیت و پیشوایان آن نداشته است. در این صورت باید گفت این تصور، توهمی بیش نیست و باید دانست که به اصطلاح، «آب از سرچشمه گل آلود است!»

نمونه‌ها و شواهد این امر بسیار است و در این باره در ذیل فقط به چند نمونه اشاره شده است:

1- حسینعلی بهاء (مؤسس بهائیت) در الواح و آثار خویش صراحتاً و به کرات به شیعیان توهین و حمله کرده و برای نمونه در کتاب اشراقات، از آنان با تعبیری چون «شیعه شنیعه»،^{□□□} «پست‌ترین حزب و امت»^{□□□} یاد کرده و علمای تشیع را (به دلیل نپذیرفتن ادعای باب و بهاء) با تعبیر «فراعنه و جابره»^{□□□} و پراکندگان «اوهام» در بین مردم،^{□□□} مورد طعن و لعن قرار داده است.

از زبان او در کتاب «مائده آسمانی» آمده است: «بگو ای مردم، اگر به نور ایمان فائز نمی‌شوید، از ظلمت حزب شیعه خود را خارج نمایید عمر الله اعمال [آن‌ها] غیر اعمال رسول و همچنین اقوال...». و نیز: به خدا قسم «حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمرا مذکور» است!^{□□□}

در مورد توهین به علمای اسلام و شیعه نیز سخن بهاء در کتاب «ایقان» درخور ذکر است که با اشاره به مخالفت ملت ایران با باب (به‌رغم وجود به اصطلاح حجج و دلایل باهرات! بر حقانیت وی) گفته است: «حال ملاحظه نمایید که چقدر ناس نسناس‌اند و به غایت حق ناسپاس، که چشم از جمیع این‌ها [یعنی دلایل حقانیت باب] پوشیده‌اند و به عقب مرداری چند که از بطنشان انفال مال مسلمانان می‌آید [مقصودش ظاهراً علمای اسلام است] می‌دوند و با وجود این چه نسبت‌های غیر لائقه که به مطالع قدسیه [یعنی باب و بهاء] می‌دهند...»^{□□□} «بگو ای گروه علما، آیا صدای قلم اعلای مرا نمی‌شنوید و این خورشید تابان از افق ابهی را نمی‌بینید؟ تا چه وقت بر بت‌های هواهای خود معتکف می‌باشید؟ اوهام را رها کنید و رو به خدای مولای قدیم خود [مقصود، خود اوست!] بیاورید.»^{□□□}

2- عباس افندی، فرزند بهاء، راجع به علمای ایران — که پیداست به علت تباهی نقشه‌ها و دسائس خویش، سخت از دستشان کلافه بوده است — نوشته است: «این قوم، خویشان را علمای دین مبین و حامی شرع متین و جانشین سیدالمرسلین می‌شمردند و چون ثعبان [افعی] بدکیش، بیگانه و خویش را نیش می‌زنند و چون مار و عقارب، اباعد و اقارب [دوران و نزدیکان] را می‌گزند... چون گرگان خونخوار اغنام الهی را بدرند و دعوی شبانی کنند و چون دزدان راه، قطع طریق و سدّ سبیل نمایند و قافله سالاری خواهند... چون... به فضائل [آنان] نگری، هریک اجهل از انعام و بهیم [جاهل تر از چهارپایان اند]... در مدارس چون بهائم [حیوانات] اسیر خوردن و خوراک‌اند و چون سیاع ضاریه [درندگان خون‌آشام] بی‌مبالات و بی‌باک!»^{□□□} وی در جای دیگر به بهائیان بشارت داده است که «من بعد، دستگاه اجتهاد و حکمرانی علما و مرافعه در نزد مجتهدین و تمسک عوام به ایشان و صف جماعت و ریاست رؤسای دین، پیچیده خواهد شد.»^{□□□} نیز به فضل‌الله صبحی گفته است: علمای معاصر ایران «عالم نیستند، زندق‌اند...»^{□□□}

3- شوقی افندی (جانشین عباس افندی) در سال 1320 شمسی (1941م) لوحی با عنوان «قد ظهر یوم‌المیعاد» (The PROMISED DAY IS COME) نوشته است. در این کتاب، وی از وقوع انقلابی در جهان یاد کرده که معتقد است در پرتو مسلک بهائی به وقوع پیوسته و به سبب آن انقلاب، شوکت و عظمت اسلام و علمای شیعه منهدم شده است. وی در این لوح، که عنوان زشت «عواقب نکبت‌بار شیعه اسلام» را بر پیشانی دارد، در هتاک و بی‌حرمتی به روحانی و مجتهد، فقه و اصول، مسجد و جماعت، تکیه و روضه و روضه‌خوان، و وعظ و واعظ شیعه سنگ تمام گذارده است که با پوزش از ملت شریف و مسلمان ایران، به ذکر گوشه‌هایی از آن می‌پردازیم:

«انقلابی که... از تسلط علمای مذهبی که قرن‌ها جوهر اسلام در آن کشور (یعنی ایران) به‌شمار می‌رفتند جلوگیری کرده و طبقه‌ای را (علما) که دستگاه دولت و حیات ملت به طرز لایتجزی با آن آمیخته شده بود باطناً واژگون ساخت. این انقلاب... در حقیقت اساس دولتی را که بر پایه شعائر دیانتی تشکیل یافته بود متلاشی ساخت؛ همان دولتی که تا آخرین نفس منتظر و مترصد ظهور امام غایب بود؛ آن امامی که... بایستی بر تمام کره ارض حکومت نماید.»^{□□□} وی در ادامه نوشته است: «حصین اسلام، که ظاهراً تسخیرناپذیر به نظر می‌آمد، اکنون از اساس تکان خورده... در هم می‌ریزد.»^{□□□} همچنین افزوده است: «معمّین مذهب اسلام، که به فرموده حضرت بهاء‌الله سرهای خود را با سبز و سفید مزین نموده و مرتکب شده‌اند آنچه روح امین را به نوحه درآورده، با کمال بی‌رحمی نابود شدند... عمامه‌های گنبدآسا و وزین علمای ایران، که حضرت عبدالله از روی کنایه «گنبد‌های نیلگون و سفید» فرموده‌اند، در حقیقت سرنگون گردید. آن پرمده‌های متعصب و خائن و ذنی که سرهاشان حامل آن عمامه‌ها بود، به فرموده حضرت بهاء‌الله «زمام ملت در قبضه اقتدار آن‌ها بود» و در «قول،

فخر عالم‌اند و در عمل، ننگ امم... عربده‌های متعصبانه... و فتاوی آن‌ها، که با آن وقاحت صادر می‌شد و در بعضی موارد شامل اعتراض به سلاطین بود، حال نسیاً منسیاً گردیده... این جماعت ناپاک البته ذلتی را که به آن دچار شده مستحق بوده‌اند.»^{□□□}

جالب است بدانیم آنچه را شوقی افندی، در فوق، بدان مباهات کرده است، اعمالی بود که رضاخان (برکشیده آبرونساید) به دستور لندن، با زور و تزویر و خون و آتش در این مرز و بوم انجام داده بود!

سخن آخر:

آنچه گذشت، شواهد و قرائن تاریخی متعدد درباره پیوند و تعامل بابیان و به‌ویژه بهائیان با رژیم‌های استعماری و استبدادی (روس تزاری، بریتانیا، امریکا، اسرائیل و حکومت پهلوی) بود که هنوز به صورت حمایت‌های رسمی مقامات کاخ سفید و رژیم اشغالگر قدس (نظیر ریگان و اولمرت) از آن‌ها، و همکاری آشکار تشکیلات جهانی بهائیت با کانون‌ها و دولت‌های استکباری بر ضد نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، ادامه دارد. مجموعه این شواهد و قرائن، چه گمانه و گزینه‌ای را در ذهن پژوهشگر بی‌طرف و در عین حال هوشیار، تیزبین، ظلم‌ستیز و ضد استعمار، نسبت به رهبران و سران فرقه بهائیت، القا و تقویت می‌کند؟ ارتباطی ساده، معمولی، اغماض‌پذیر و حتی غیر قابل ذکر، که به‌سادگی می‌توان از کنار آن گذشت و آن را ندیده گرفت و مثلاً ناشی از وجود چند قبر در فلسطین اشغالی شمرد؟! یا پیوند و تعامل مستمر و حساب‌شده با قدرت‌های شیطانی و متجاوز روز جهان برای حفظ موجودیت و دستیابی به آمال و اهداف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خویش؟! به نظر می‌رسد که انتخاب گزینه اول، کمی بیش از حد «سادگی و خوش‌بینی» می‌طلبد و اگر گران نیاید، چشم بستن بر این همه شواهد و قرائن ارتباط و بستگی به دولت‌ها و کانون‌های استکباری، فقط از مریدان چشم‌و‌گوش‌بسته باب و بهاء برمی‌آید و بس!

پیش از این ذکر شد که خانم ماکسول، بهائیت و اسرائیل را حلقه‌های به‌هم‌پیوسته یک زنجیر شمرده است، بد نیست سخن ارتشید حسین فردوست — رکن مهم اطلاعاتی و امنیتی رژیم پهلوی، و ندیم شاه مخلوع — را نیز بشنویم. فردوست، که از نزدیک با بهائیان شاغل در دربار و دولت ایران در عصر محمدرضا پهلوی حشر و نشر داشت، معتقد است که «درواقع، بهائیت جهانی این تصور را داشت که ایران همان ارض موعودی است که باید نصیب بهائیان شود و لذا برای تصرف مشاغل مهم سیاسی در این کشور منعی نداشتند. بهائیهایی که من دیده‌ام واقعاً احساس ایرانیت نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد جاسوس بالفطره بودند.»^{□□□}

طرد سران و فعالان معلوم الحال فرقه ضاله، و خاتمه دادن به تشکیلات مرموز آنان در ایران، کمترین کاری بود که ملت نجیب، ستمدیده، و از بند رسته این مرز و بوم، پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی خویش و پایان دادن به حیات سیاسی و فرهنگی ایادی رژیم فاسد و وابسته پهلوی، می‌بایست نسبت به سران و فعالان بهائی انجام می‌داد.

پی‌نوشت‌ها

* دکترای تاریخ.

1. iii _ او نوشت: «گرفتن اموال کسانی که به این فرقه ایمان ندارند واجب است» (بیان فارسی، ص 157) و همچنین: «بر هر پادشاهی که در این فرقه به سلطنت می‌رسد واجب است یک نفر غیرمؤمن [یعنی غیررئانی] را بر روی زمین زنده نگذارد و همچنین این حکم برای همه پیروان واجب است» (همان، ص 262). چنان که در تفسیر سوره یوسف (ع) نیز فرمان داده است: «تمام مشرکین را بکشید و زمین را از ایشان پاک نمایید.»
2. iii _ خاطرات عبدالله بهرامی، ص 30؛ هاشم محیط مافی، مقدمات مشروطیت، ص 35
3. iii _ فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ پنجم، تهران، خوارزمی، صص 449-450
4. iii _ عبدالحسین آواره، الکواکب الدریه، ج 1، ص 284؛ و نیز رک: عبدالحسین آواره، کشف‌الحیل، ج 3، صص 92-93
5. iii _ عبدالحمید اشراق خاوری (از مبلغان مشهور بهائیت)، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص 533؛ مقاله سیاح، منسوب به عباس افندی (عبدالبهاء)، ص 49
6. iii _ عبدالحسین آواره، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج 1، ص 254
7. iii _ مجید آهی، منشی پرنس دالگورکی (سفیر مشهور روسیه در ایران) بود (عبدالحمید اشراق خاوری، همان، ص 630) و اعقاب وی تا مدت‌های مدید سمت یادشده در دستگاه تزاری را حفظ کردند.
8. iii _ شوقی افندی، قرن بدیع، قسمت دوم، صص 33، 83 و 86؛ دکتر اسلمونت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص 44؛ عبدالحمید اشراق خاوری، همان، صص 631، 650 و 657
9. iii _ عبدالحمید اشراق خاوری، همان، ص 657؛ حسینعلی بهاء، اشراقات، صص 153 و 155
10. iii _ شوقی افندی، همان، قسمت دوم، ص 86
11. iii _ عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج 9، ص 72
12. iii _ مصابیح هدایت، لجنه ملی نشریات امری، تهران، 1326، ج 2، ص 232
13. iii _ عبدالبهاء در ماجرای درگیری میان بهائی‌ها و مسلمانان در یزد و اصفهان زمان مظفرالدین‌شاه، به امپراتور روسیه متوسل شد. نگاه کنید به: عبدالحسین آیتی، کشف‌الحیل، همان، ج 1، صص 63-66 و ج 2، ص 140

14. iii _ نگاه کنید به ص 210 کتاب مشهور لیدی بلامفید: Highway The Chosen
15. iii _ برای متن نوشته عبدالبهاء رک: خاطرات صبحی درباره بهائیگری، تبریز، کتابفروشی سروش، صص 78-79
16. iii _ مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 347
17. iii _ خاطرات حبیب (مؤید)، ج 1، ص 446؛ برای کمک عبدالبهاء به انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول و ضدیت شدید دولت عثمانی با وی همچنین نگاه کنید به: فضل‌الله نورالدین کیا، خاطرات خدمت به فلسطین، صص 116-117
18. iii _ خطابات عبدالبهاء، ج 1، ص 23
19. iii _ تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان 72، ص 104؛ «نعیم» شاعر مشهور بهائی در عصر قاجار نیز «معلم زبان فارسی در سفارت انگلیس بود و عبدالبهاء او را مامور تبلیغ کرده بود.» (نورالدین مدرسی چهاردهی، بهائیت چگونه پدید آمد، ص 93)
20. iii _ رک: خاطرات خدمت در فلسطین، صص 115-118
21. iii _ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، ص 102
22. iii _ خطابات عبدالبهاء، مؤسسه ملی مطبوعات امری، با مقدمهٔ لجنة ملی نشر آثار امری، 127 بدیع، ج 2، صص 6-5؛ و نیز: ص 147
23. iii _ همان، ص 56
24. iii _ همان، ص 111؛ نیز رک: صص 218، 224، 253 و 227-229
25. iii _ همان، صص 194-195
26. iii _ همان، صص 69-70؛ بر پایهٔ نوشتهٔ شوقی افندی (نوه و جانشین عباس افندی) نیز وی «قطعهٔ امریک» را «در نزد حق، میدان اشراق انوار و منشور ظهور اسرار» می‌شمرد (قرن بدیع، ج 4، صص 238-241 و 243)
27. iii _ خطابات عبدالبهاء، ج 2، ص 30
28. iii _ طرد و ترک تعصب ملی و وطنی، چنان‌که عباس افندی تصریح کرده است، میراث به‌جامانده از حسینعلی بهاء بود؛ همان که می‌گفت: حب وطن، افتخاری ندارد، بلکه حبّ جهان افتخار دارد! به قول محمدرضا فشاھی، بهاء «در دورانی که "ناسیونالیزم" ایرانی، برای مبارزه با تسلط سیاسی و اقتصادی بیگانه و نیز حکومت فئودال محلی دست‌نشاندهٔ آن، به منزلهٔ یکی از حیاتی‌ترین سلاح‌های توده و روشنفکران ایران بود، به مبارزه با این سلاح پرداخت و گفت: "لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بلّ الفخر لمن یحبّ العالم" و بدین وسیله "جهان وطنی" را رسماً تأیید نمود و سرانجام در یکی از الواح خود (لوح سلطان)، خود را "غلام و عبد" و "ناصرالدین‌شاه" را "ملیک زمان" اعلام نمود.» رک: از گاتها تا مشروطیت؛ گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، انتشارات گوتنبرگ، تهران 1354، ص 234
29. iii _ روحیه ماکسول، گوهر یکتا، ص 309
30. iii _ روحیه ماکسول، همان، صص 281 و 466؛ مأخذ پیش‌گفته (ص 291) نوشته است: «نظم اداری، عربّیهٔ نظم بدیع ربانی و پیشرو مدنیت الهی و خود مقدمهٔ تأسیس جامعهٔ جهانی است که همه ملل و نحل جهان را در بر خواهد داشت.»

31. iii - همان، ص 277
32. iii - همان، صص 276-277
33. iii - خطابات عبدالبهاء، ج 2، صص 153-154
34. iii - هنری فورد، یهودی جهانی؛ یگانه مشکله جهانی، شرکت ماشین سازی فورد، 1921، صص 19-21
35. iii - رک: آیت الله سید محمد شیرازی، دنیا ملعبه دست یهود، ترجمه سیدمحمدهادی مدرسی، تهران، افست انتشارات سیدجمال، 1356، صص 36-37
36. iii - توفیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، لوح قرن احباء شرق، نوروز 101 بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 123 بدیع، صص 129-130
37. iii - توفیعات مبارکه، لوح قرن، شوقی افندی، ص 130
38. iii - خاطرات حبیب، ج 1، ص 20؛ این گونه پیش بینی قاطع از «سلطنت داودی» یهودیان در فلسطین، ناشی از ارتباطی بود که عبدالبهاء در آن تاریخ با خاندان صهیونیستی روچیلد داشت و مثلاً مستر روچیلد آلمانی «تمثال مبارک» عباس افندی را کشیده بود و از وی درخواست امضا می کرد (همان، ص 239)
39. iii - همان، ص 53؛ نیز رک: مائده آسمانی، ج 2، صص 234 و 231
40. iii - برای تصویر این مراسم نگاه کنید به: عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ج 1، صص 22-23؛ اسناد و مدارک درباره بهائیتگری، ج 2، خاطرات صبحی، نشر عصر جدید، ص 137
41. iii - بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، ص 556؛ خاطرات خدمت به فلسطین، صص 116-118
42. iii - عبدالله شهبازی، «جستارهایی از تاریخ بهائیتگری»، تاریخ معاصر ایران، سال هفتم، ش 27، صص 18 و 27
43. iii - بهرام افراسیابی، همان، صص 572-573
44. ii - بهائیت چگونه پدید آمد، ص 69
45. iii - رک: سید محمدباقر نجفی، بهائیان، ص 703 به بعد.
46. iii - توفیعات مبارکه، نوروز 101 بدیع، ص 159؛ مجله اخبار امری (ارگان بهائیان ایران)، شهریور 1330، ش 5، ص 11
47. iii - مجله اخبار امری، سال 107 بدیع، ش 8، ص 2
48. iii - همان، دی 1340، ش 10، شماره صفحات مسلسل 601؛ برای حمایت صهیونیسم از بهائیان و حمایت بهائیان از دولت اسرائیل رک: سید محمدباقر نجفی، همان، صص 684-740؛ بهرام افراسیابی، همان، صص 575 و 553 به بعد.
49. iii - بهرام افراسیابی، همان، صص 722-723
50. iii - برای شرح این مطلب از زبان مرحوم محمدرضا آشتیانی زاده، وکیل اسبق شورای ملی، رک: مجله تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان 1372، ص 106 به بعد.

51. iii _ اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش 28 تا 24_1_139 ک.
52. iii _ همچنین باید از جولان افرادی چون هژبر یزدانی (مرد شماره یک اقتصاد ایران)، ایرج ثابت مشهور به ثابت پاسال (صاحب پیشین رادیو تلویزیون و نیز مالک کارخانه پرسی کولا) و مهندس ارجمند (رئیس کارخانه ارج)، مهدی میثاقیه (سرمایه‌دار و صاحب استودیو میثاقیه) و ... در زمان محمدرضا در کشور یاد کرد که از نفوذ بی‌چون و چرای این فرقه در شریان‌های اقتصادی و هنری کشورمان در آن روزگار حکایت می‌کند.
53. iii _ فصلنامه مطالعات تاریخی، ش 3، تابستان 1383، صص 321_322
54. iii _ نامه محفل ملی بهائیان ایران به تیمسار سرتیپ خسروانی، مورخ 1342/3/20، که با شماره (123/خ) در دفاتر امری ثبت شده است. (سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج 1، تهران، عروج، ص 1516، سند شماره 266).
55. iii _ اشراقات، الواح مبارکه حضرت بهاء...، صص 162_161
56. iii _ همان، ص 279
57. iii _ همان، ص 266: «فراعنه و یا جباریه که در الواح نازل شده و یا بشود، مقصود، ارباب عمائم‌اند؛ یعنی علمایی که ناس را از شریعه الهی و فرات رحمت رحمانی [بهائیت] منع نموده‌اند...» نیز رک: همان، صص 132 و 221_222
58. iii _ همان، صص 269 و 267
59. iii _ مائده آسمانی، جزء چهارم، صص 328 و 327؛ برای خصومت و مبارزه بهائیت و پیشوایان آن با مسلمانان (اعم از شیعه و سنی)، و فتوای عالم بزرگ مصر بر ضد این فرقه رک: قاموس توفیق منیع مبارک، ص 438 به بعد؛ مائده آسمانی، ج 4، صص 142_140؛ رحیق مختوم، ج 1، ردیف سین، شین: سنی و شیعه، ص 595
60. iii _ ایقان، چاپ مصر، 1318. ق/1900. م، ص 196
61. iii _ همان، ص 475
62. iii _ عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج 5، ص 193
63. iii _ همان جا.
64. iii _ خاطرات صبحی، چاپ سیدهادی خسروشاهی، ص 152
65. iii _ لوح قد ظهر یوم المیعاد، صص 141 و 142
66. iii _ همان، ص 142
67. iii _ همان، صص 143_144 و 149
68. iii _ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد حسین فردوست)، ج 1، ص 375

سرتیتر:

میرزا علی محمد شیرازی (باب)، بنیان‌گذار آیین «بائیت»، در سال 1260 ق ادعا کرد که باب و نایب خاص امام زمان شیعیان است و جمعی نیز (به انگیزه‌های گوناگون) به وی گرویدند. او بعداً پا را فراتر نهاد و داعیه‌های بزرگ‌تری چون مهدویت، رسالت و ربوبیت را مطرح ساخت

به‌رغم ادعاهای شگفت و نوبه‌نویی که علی محمد باب داشت، و تبلیغاتی که پیروانش در بین مردم می‌کردند، وی در مناظراتی که با علمای ایران در اصفهان و تبریز انجام داد، نتوانست از عهده اثبات مدعیات سنگین خویش برآید و این امر، همراه وجود خطاهای بسیار ادبی و علمی آثار و الواح وی، مشتت‌ش را نزد علما، و به تبع آن‌ها، ملت، کاملاً باز کرد

جنبش بائیت و به‌ویژه بهائیت، از همان بدو امر، با قدرت‌های شیطانی و استعماری جهان، پیوند خورد و چون

بریدگی و دوگانگی این دو فرقه با ملت مسلمان ایران، امری ذاتی، پایدار و علاج‌ناپذیر بود، این پیوند و تعامل در

طی تاریخ، تا امروز تداوم یافت

عبدالبهاء: «اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود.

سلطنت داودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است (!) و شک و تردیدی ندارد...

اسارت و دربه‌داری و پراکندگی یهود، مبدل به عزت ظاهری آن‌ها می‌شود...»

«اسرائیل عن قریب جلیل گردد و این پریشانی به جمع مبدل شود. شمس حقیقت طلوع نمود و پرتو هدایت بر

اسرائیل زد تا از راه‌های دور با نهایت سرور به ارض مقدس ورود یابند. ای پروردگار، وعده خویش آشکار کن و

سلاة حضرت جلیل را بزرگوار فرما...»

روحیه ماکسول: «من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان (بهائیت) از تازه‌ترین کشورهای جهان (اسرائیل) نشو و

نما نماید و در حقیقت باید گفت که آینده ما (یعنی بهائیت و اسرائیل) چون حلقات زنجیر به هم پیوسته است!»!

ارتشبد حسین فردوست: «در واقع، بهائیت جهانی این تصور را داشت که ایران همان ارض موعودی است که باید

نصیب بهائیان شود و لذا برای تصرف مشاغل مهم سیاسی در این کشور منعی نداشتند. بهائی‌هایی که من دیده‌ام

واقعاً احساس ایرانیت نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد جاسوس بالفطره بودند.»

وابستگی بهائیت به استعمار

بهائیت، از دیدگاه محققان ایرانی

داود مهرورز*

اختلاف در نظر و تحلیل همواره وجود داشته و مورخان و محققان را به دسته‌های مختلفی تقسیم و دسته‌بندی نموده است، اما در کنار اختلافات، مشترکاتی نیز وجود دارد که باید به آن‌ها توجه نمود، در این صورت شناخت بهتری از تحولات مورد بررسی حاصل می‌آید. نکته‌ای که درخصوص بهائیت در خور تأمل است اشتراک نظر و توافق مورخان و محققان (با وجود گرایش‌های متنوع سیاسی و فکری) در وابستگی سران بهائیت به استعمار می‌باشد. مقاله پیش‌رو، اشتراک نظر آن‌ها را نشان داده است.

مورخان و محققان ایرانی درباره وجود پیوند میان باب و بابیت نخستین با کانون‌های استعماری، دو نظر متفاوت ابراز کرده‌اند. عده‌ای از آن‌ها، با استناد به دسته‌ای از قرائن و شواهد تاریخی، که به سادگی نمی‌توان از کنار آن‌ها عبور کرد، قدرت‌های استعماری را در ایجاد و پیدایش اصل جنبش بایبگری دخیل و مؤثر می‌دانند و عده‌ای دیگر، بابیت را، در بنیاد، جنبشی خودجوش شمرده و بر این باورند که مداخله قدرت‌های استعماری در این جنبش، پس از شروع و گسترش آن بوده است. مورخان و محققان یادشده، اما، نوعاً درباره دست داشتن دولت‌های استعماری در ایجاد بهائیت (یا دست کم: تقویت و پیشبرد آن) تقریباً متفق‌اند و حتی بسیاری از کسانی که «بایبگری» را جنبشی به‌اصطلاح خلقی و انقلابی شمرده، درباره «بهائیت» تصریح کرده‌اند که از اساس، ریشه‌ای استعماری داشته است. در این زمینه به دیدگاه گروهی از مورخان معاصر - که با وجود تعلق به گرایش‌ها و جناح‌های مختلف فکری و سیاسی، نسبت به بهائیت، نگاهی واحد: نگاه منفی، دارند - اشاره شده است.

1- محمد جواد شیخ‌الاسلامی

دکتر شیخ‌الاسلامی - استاد فقید دانشگاه و نویسنده و مترجم پراطلاع معاصر - خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ (استاد اعظم فراماسونری، و وزیرمختار بریتانیا در ایران زمان مظفرالدین‌شاه) را به فارسی ترجمه کرده و بر آن تعلیقاتی افزوده است. مستر هاردینگ در بخشی از خاطرات خود، با لحنی جانب‌دارانه، از بایبان و بهائیان یاد کرده و جناب شیخ‌الاسلامی با تعریض به حمایت سفیر بریتانیا از آنان نوشته است:

«در عرض یکصد سال اخیر، بایبان و بهائیان ایران همیشه از خط مشی سیاسی انگلستان در شرق پیروی کرده‌اند و ستایش وزیرمختار انگلیس از آن‌ها امری است کاملاً طبیعی.» □□□

2- احمد کسروی

احمد کسروی، از کسانی است که با بهائیان از نزدیک بحث و گفت‌وگو داشته و آثارشان را بررسی و نقد کرده است. وی، رهبری بهائیت را در آغاز پیدایش، بسته و پیوسته به استعمار تزاری دانسته، و در ادوار بعد (مشخصاً در اواخر جنگ جهانی اول) با امپراتوری بریتانیا در پیوند شمرده است. چنان‌که متقابلاً رهبری گروه ازلیان (میرزا یحیی صبح ازل، برادر کوچک بهاء) به قبله لندن نماز می‌گزارده است. کسروی نوشته است: «آنچه دانسته‌ایم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهایی‌اش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسول‌خانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهران و آشکار هواداری از بهاء و دستۀ او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها، آزادی به ایشان داده شد.

از آن سو انگلیسیان به نام هم‌چشمی که در سیاست شرقی خود با روسیان می‌داشتند، به میرزا یحیی صبح‌ازل که از بهاء جدا گردیده دستۀ دیگری به نام ازلیان داشت، پشتیبانی می‌نموده‌اند. به‌ویژه پس از آن که جزیره قبرس، که نشیمنگاه ازل می‌بود، به دست ایشان افتاده که دل‌بستگی‌شان به او و پیروانش بیشتر گردیده.

چاپ کتاب نقطه «الکاف» که پرفسور براون به آن برخاسته و آن «مقدمه» دلسوزانه‌ای که نوشته، اگرچه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دل‌بستگی به آشکار شدن آمیغ‌های تاریخ است، ولی انگیزه نهانی‌اش پشتیبانی از ازل و بایان می‌بوده.

سال‌ها چنین می‌گذشته و از دو دسته، آن یکی پشتیبانی از روسیان می‌دیده و این یکی از هواداری انگلیسیان بهره می‌جسته، و این پشتیبانی و هواداری در پیشامدهای درون ایران نیز... [بی‌تأثیر] نمی‌بوده، تا هنگامی که جنگ جهانی گذشته [جنگ جهانی اول] پیش آمده. چون در نتیجه آن جنگ، از یک‌سو دولت امپراتوری روس با سیاست‌های خود برافتاد و از میان رفت و از یک‌سو دولت انگلیس به فلسطین، که عکا کانون بهائیت‌گری در آنجاست، دست یافت. از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دست‌گاه او به هم خورده و ازلیان، چه در ایران و چه در دیگر جاها، سست و گمنام گردیده بودند. این پیشامدها آن حال پیش را از میان برده است.

یکی از داستان‌هایی که دست‌او‌ب‌دست بدخواهان بهائیت‌گری داده و راستی را داستان ننگ‌آوری می‌باشد آن است که پس از چیره گردیدن انگلیسیان به فلسطین، عبدالبهاء درخواست لقب «سر» (Sir) از آن دولت کرده و چون داده‌اند، روز رسیدن فرمان و نشان در عکا جشنی برپا گردانیده و موزیک نوازیده‌اند و در همان بزم پیکره‌ای برداشته‌اند. پیداست که عبدالبهاء این را شون‌د پیشرفت بهائیت‌گری و نیرومندی بهائیان پنداشته و کرده، ولی راستی را جز مایه رسوایی نبوده است و جز به ناتوانی بهائیان نتواند افزود.» □□□

دیدگاه فوق را، کسروی در «تاریخ مشروطه» خود نیز، آنجا که در پی تحلیل چرایی و چگونگی حمایت ازلیان از مشروطه و حمایت بهائیان از استبداد می‌باشد، بازتاب داده است: «ما اگر بخواهیم همبستگی‌ای را که میان بهائیان و ازلیان - دو گروه منشعب از فرقه بایه - با مشروطه بوده، به راستی روشن گردانیم، باید بگوییم: بهائیان هواخواه خودکامگی و ازلیان هواخواه مشروطه بودند... در جنبش مشروطه، چون دولت انگلیس هواخواه آن می‌بود، ازلیان پا به میان نهادند. ما تنها در اینجا نام خاندان دولت‌آبادی را می‌بریم. حاجی میرزا هادی - پدر یحیی دولت‌آبادی - بزرگ این خاندان، نماینده صبح ازل در ایران بود. از آن سوی، چون دولت امپراتوری روس، دشمنی با مشروطه نشان می‌داد، بهائیان با دستور عباس افندی عبدالبهاء، خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمدعلی میرزا می‌بودند.» □□□

3- اسماعیل رائین

رائین، کتابی خواندنی با عنوان «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی» دارد که ضمن شرح انشعاب‌ها و دودستگی‌های متعدد و مستمر در بین بابت و بهائیت، وابستگی آنان به بیگانگان (روس‌ها، انگلیسی‌ها، امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها) را به طور مستند بازگو کرده است.

اسماعیل رائین نیز (همچون کسروی) معتقد است که در تحولات و انشعابات که پس از قتل علی‌محمد باب در میان یاران و هواداران وی رخ داد، بهائی‌ها سهم روس تزاری شدند و ازلی‌ها، به‌ویژه پس از سلطه انگلیسی‌ها بر قبرس (و بیرون آوردن آن از چنگ عثمانی) در سهم لندن قرار گرفتند. رائین این گروه‌ها را مورد توجه خاص و حمایت ویژه بیگانگان دانسته و معتقد است رهبری بهائیت، از آغاز تا امروز، مجموعاً بین روس تزاری، انگلیس و امریکا دست به دست شده است: «از سیصد سال قبل تاکنون، خارجی‌ها همیشه به فرقه‌های مذهبی در ایران و خاورمیانه توجه خاصی داشتند و حمایت از آنان را از اصول سیاست خود می‌شمردند.»

از جمله این اقلیت‌ها تشکیل فرق مختلف «بابی»، «ازلی» و «بهایی» و همچنین فرقه اسماعیلیه را می‌توان نام برد. چنان‌که می‌دانیم، پس از ایجاد دودستگی میان پیروان سیدعلی‌محمد باب، صبح ازل به ریاست «ازلیان» و میرزا حسینعلی بهاءالله به ریاست فرقه «بهایی» رسیدند. به‌طوری‌که در اسناد و مدارک بایگانی عمومی انگلیس و بایگانی عمومی هند دیده می‌شود و همچنین بسیاری از مورخان خارجی نیز نوشته‌اند، این دو فرقه در بدو تأسیس از پشتیبانی خارجی‌ها برخوردار بوده‌اند. لرد کرزن، سیاستمدار مشهور انگلیسی، در کتاب «ایران و مسئله ایران» تصریح می‌کند: «صبح ازل که در قبرس سکنی داشت، مقررری خاصی از حکومت انگلستان دریافت می‌نمود و در عین حال روس‌ها هم از وی حمایت می‌کردند. چنان‌که تا اواخر انقراض حکومت روسیه تزاری، دربار سلطنتی روس از هیچ‌گونه کمک و جانب‌داری از بهائیان مضایقه نمی‌کرد و در مقابل قبرس، عشق‌آباد کانون بهائیان شد.» ولی با سقوط حکومت تزاری و تسلط انگلیس‌ها بر سرزمین فلسطین و تنزل مقام و موقعیت و کاهش سازمان ازلیان، انگلیس‌ها لقب «سر» را به پیشوای بهائیان دادند و چنین وانمود کردند که بهائیان از حمایت آنان برخوردارند. اما به تدریج که بهائیان توسعه و نفوذ جهانی پیدا کردند، به جانب امریکاییان روی آوردند و با گسترش دامنه بهائیت در امریکا، در این سرزمین پهناور به فعالیت پرداختند و از انگلیسی‌ها روی برتافتند.»

3- فریدون آدمیت

دیدگاه دکتر فریدون آدمیت، به‌ویژه نسبت به بهائیان، به شدت منفی است. از نظر او، دو مسلک بهائیت و ازلیت، که از بابت انشعاب شده، دو «مذهب سیاسی» هستند که طی تاریخ، با استعمار روس و انگلیس در پیوند بوده و از لطف و حمایت آن‌ها بهره داشته‌اند. وی با اشاره به درگیری و اختلاف بین پیروان باب، و تفرقه آنان به دو گروه بهائی (هواداران میرزا حسینعلی بهاء) و ازلی (میریدان میرزا یحیی صبح ازل)، خاطر نشان ساخته است: «در اوایل سال 1285 ق. بهاءالله و اتباعش را به عکا، و صبح ازل و اصحابش را به جزیره قبرس، که در آن موقع جزء امپراتوری عثمانی بود، فرستادند. میرزا حسینعلی کاغذی از ادرنه به ناصرالدین‌شاه می‌نویسد و در آن، شاه را «ظل‌الله فی الارضین» خطاب می‌کند و خود را «عبد ذلیل» می‌خواند و این پیشوای مذهبی التجا و انابت می‌کند که اجازه داده شود به ایران بازگردد (عین این نامه فعلاً در یکی از کتابخانه‌های بزرگ اروپا موجود می‌باشد). کرزن نیز از صبح ازل یاد کرده می‌نویسد: «فعلاً در جزیره قبرس می‌باشد و دولت انگلیس یک مقررری درباره او و اتباعش برقرار نموده است.»

چنان‌که ملاحظه می‌گردد، ازلیان (بایبان) به حمایت انگلیس پشت‌گرم، و روس‌ها نیز میرزا حسینعلی و بالنتیجه بهائیان را زیر حمایت گرفته بودند و به همین جهت است که ادوارد براون به طبع «نقطه الکاف» [از کتاب‌های تاریخی کهن بایبه] که جانشینی صبح ازل را

ثابت کرده و مقام میرزا حسینعلی را غصبی می‌نماید، دست یازیده و یک مقدمه پر آب و تابی بر آن نوشته که اگر درست در آن دقت شود، از یک دست، بابی‌ها را حمایت نموده، غم آنان را می‌خورد و از دست دیگر، بهائیان را تحقیر کرده پرده از روی مقام غصبی آنان برمی‌دارد.

انسان وقتی که کتاب "یک سال در میان ایرانیان" تألیف ادوارد براون را مطالعه می‌کند می‌بیند این مرد دانشمند انگلیسی چگونه با عبا و ردا و تسبیح و سجاده در ایران مسافرت کرده و در یزد و کرمان به تریاک کشیدن نیز مشغول شده و بیشتر مصاحبت خود را با مردم عوام می‌کند و محور صحبت او در همه‌جا و همه‌وقت از بایبگیری می‌باشد، آن وقت می‌فهمد این افسر آزموده انگلیسی چقدر در نشر عقاید بایبگیری کوشیده و چه خدمت بزرگی به دولت خود کرده است.

به همین جهت والتین چیرول، مخبر معروف روزنامه تایمز، که از جمله کسانی بود که در مورد پیمان نحس 1907، وزارت خارجه انگلیس با وی مشورت کرد، در کتاب معتبر خود "مسئله شرق وسطی" یا "چند مسئله سیاسی راجع به دفاع هندوستان"، بهائیان را جاسوس روس‌ها معرفی می‌کند. وی کاپیتان تومانسکی را از مبارزترین مأموران و عاملان آن دولت قلمداد می‌نماید، و حتی اشاعه بایبگیری را نتیجه علاقه روس‌ها و اقدام در انتشار آثار آنان می‌داند. این مورخ معتبر اضافه می‌کند که تومانسکی در این راه به دولت متبوع خود خدمت کرد. ما هم با همین سنخ استدلال، ادوارد براون انگلیسی را از کسانی می‌دانیم که مأموریت‌های رسمی در اشاعه این مذهب سیاسی داشته است و با انتشار آثار بابی‌ها و نوشتن مقالات متعدد درباره آن‌ها مساعی زیادی به خرج داده.

جنگ بین‌المللی گذشته در سرنوشت بابی‌ها مؤثر گردید و سقوط حکومت تزار به عمر حمایت آنان از بهائیان خاتمه بخشید. از آن طرف سرزمین فلسطین به دست انگلیس‌ها افتاد و بهائیان را به سوی خود کشیدند.» □□□

4— محمد رضا فشاهی

محمد رضا فشاهی، البته نسبت به جنبش باییت نخستین، دیدگاهی مثبت داشته و به‌رغم انتقاد از شخص باب، به عنوان کسی که «با وجود تسلط [!؟] بر فلسفه و عرفان، از آیین سیاست و مبارزه اجتماعی، آگاهی چندانی نداشت و به نوشتن رساله و بزرگداشت طلسمات و بازی با اعداد دل خوش کرده بود»، فصلی از کتاب خویش (از گات‌ها تا مشروطیت) را با لحنی جانب‌دارانه به موضوع باب و آشوب هواداران وی در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار اختصاص داده و از آن‌ها با عنوان «نهضتی انقلابی» یاد کرده است.

دیدگاه فشاهی در مورد فرقه بهائیت، اما، از اساس، سخت منفی است و آن را از باییت (نخستین) جدا کرده و به عنوان گروهی ارتجاعی و وابسته به قدرت‌های بیگانه، آماج انتقاد و حمله ساخته است. به اعتقاد وی: دودستگی میان باییان (پس از مرگ باب) و تقسیم آن‌ها به دو گروه «ازلیان» (به ریاست یحیی صبح ازل) و «بهائیان» (به ریاست حسینعلی بهاء) یکی از عوامل مهم شکست جنبش باییه بود. زیرا به اعتقاد او: «این واقعه، نیروی "باییان" را تحلیل برد» و پس از آن:

«صبح ازل روحیه انقلابی را رها نمود و گوشه عزلت اختیار نمود و به پیروان اندکش، بسنده کرد و دست از مبارزه با قاجاریه کشید... از طرف دیگر، بهاء‌الله نیز به دامن سیاست‌های بیگانه (روس و انگلیس) پناه برد و زیرکانه جنبه‌های انقلابی نهضت را تضعیف نمود و "اخلاق" را به جای آن قرارداد و با ناصرالدین‌شاه از در سازش درآمد.

او به پیروان خود سفارش می‌نمود که: "باید کشته شدن را بر کشتن ترجیح داد" و در دورانی که "ناسیونالیزم" ایرانی، برای مبارزه با تسلط سیاسی و اقتصادی بیگانه و نیز حکومت فئودال محلی دست‌نشانده آن، به منزله یکی از حیاتی‌ترین سلاح‌های توده و روشنفکران ایران بود، به مبارزه با این سلاح پرداخت و گفت: "لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم" [حب وطن افتخاری ندارد،

حب جهان افتخار دارد! و بدین وسیله "جهان وطنی" را رسماً تأیید نمود و سر انجام در یکی از الواح خود (لوح سلطان)، خود را "غلام و عبد" و "ناصرالدین شاه" را "ملیک زمان" اعلام نمود.

بعدها جانشین او، عباس افندی، رسماً به دفاع از محمدعلی شاه در مقابل مشروطه خواهان برخاست و در یکی از الواح خود چنین نوشت: "طهران، حضرت ایادی امر الله، حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الابهی (هو الله)

ای منادی پیمان، نامه‌ای که به جناب منشادی (حاجی سید تقی) مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و به دقت تمام مطالعه شد... از انقلاب ارض طا (تهران) مرقوم نموده بودید، این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب، ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود... و سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیت عدالت شهریاری (محمدعلی شاه) روشن و تابان گردد...

مکدر مگردید، جمع یاران الهی را به اطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمایید، زیرا به نص قاطع الهی، مکلف بر آن‌اند.

زنها، زنها، اگر در امور سیاسی، نفسی از احتیاء مداخله نماید، یا آنکه بر زبان کلمه‌ای براند...

باری، گوش به این حرف‌ها مدهید و شب و روز به جان و دل بکوشید و دعای خیر نمایید و تضرع و زاری فرمایید تا... در جمیع امور نوایای خیریه اعلیحضرت شهریاری واضح و مشهور، ولی نوهوسانی (مشروطه خواهان) چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت، سبب عزت ملت است. هیئات، هیئات، این چه نادانی است... اعلیحضرت شهریاری الحمدلله شخص مجرب‌اند و عدل مصور؛ عقل مجسم و حلم مشخص و... و السلام علی من اتبع الهدی، 11 ج 1 سنه 1325 [قمری] ع ع.

فشاهی در ادامه افزوده است: «سیاست دفاع از محمدعلی شاه و دولت روس تزاری تا هنگام پیروزی مشروطه خواهان و فرار محمدعلی شاه ادامه یافت و پس از آن، این فرقه یکسره در دامن دولت انگلیس در غلطید.» □□□

5- احسان طبری

احسان طبری، از مخالفت حسینعلی بهاء (مؤسس بهائیت) با «تعصبات ملی و دینی»، که بهائیان بدان افتخار می‌کنند، تلقی مثبتی نداشته و این آموزه را موجب بدآموزی‌هایی چون انصراف ملت‌ها از مبارزات اجتماعی - سیاسی خویش، و تعطیلی هرگونه قیام و جنگ (اعم از دفاعی یا تجاوزی) از سوی آنان، دانسته است.

به نوشته طبری: «بهاء الله اعلام داشت که همه افراد بشر بار یک دار و برگ یک شاخسارند و با تعصبات ملی و دینی مخالفت ورزید... بر اساس اصل اخوت عمومی افراد بشر و نفی تعصب، به ناچار بهائیه با مبارزه اجتماعی، مخالفت با دولت، نبرد طبقاتی، قیام و انقلاب، جنگ اعم از دفاعی یا تجاوزی مخالف‌اند و این توصیه صلح کل در واقع به توصیه انصراف از نبرد طبقاتی می‌انجامد و به بهائیکاری رنگ جهان وطنی و صلح‌گرایی منفعلی می‌دهد. به همین جهت برخی بهائیکاری را ایدئولوژی قشر لال بورژوازی (کمپرادر) می‌دانند که سازش با دولت وقت و سازش با استعمارطلبان، لازمه ادامه "کسب" آن‌ها است.»

طبری، در ادامه مطلب، از روابط عباس افندی (جانشین حسینعلی بهاء) پس از فروپاشی عثمانی و سیطره بریتانیا بر فلسطین) با مقامات انگلیسی سخن گفته و نوشته است: «درباره رابطه محافل بهائی با امپریالیسم انگلستان و امریکا مطالب زیادی گفته می‌شود. جهان وطنی بهائیان و عقاید ضدانقلابی آن‌ها و دوری آن‌ها از مذهب مسلط در کشور ما و وجود مراکز از آن‌ها در امریکا و اروپا و کیفیت نیمه مخفی کار آن‌ها و همبستگی درونی آن‌ها، همه و همه به این شایعات مایه می‌دهد. آنچه که مسلم است نمی‌توان هر بهائی را یک

عامل بیگانه دانست، ولی در وجود رابطه مابین مراکز عمدهٔ بهائی، مانند مراکز دانشناک و صهیونیست (صهیونیسم) با محافل امپریالیستی تردیدی نیست و می‌توان حدس زد که سازمان‌های جاسوسی امپریالیستی از قبیل سیا و اینتلجنس سرویس از سازمان بهائی برای مقاصد خود استفاده می‌کنند...»

احسان طبری در پایان خاطرنشان ساخته است: «بانو بهیبه ربّانی، سازمانگر عمدهٔ محافل روحانی بهائی (پس از شوقی افندی) در مصاحبه‌ای که در تابستان 1976 با روزنامهٔ فرانسوی "لوموند" کرد، تأکید نمود که بهائیان همه‌جا به دولت‌های موجود و قوانین موجود احترام می‌گذارند و در کادر آن عمل می‌کنند. مخبر لوموند پرسیده که آیا در افریقای جنوبی محافل بهائی وجود دارد و چون پاسخ شنید آری، این سؤال بجا را مطرح کرد که مابین شعار برادری انسانی بهائیان و احترام به قوانین نژادگرایانهٔ رژیم آپارتاید در پرتوریا چه تناسبی می‌تواند وجود داشته باشد؟ البته بانو ربّانی به این سؤال نتوانست پاسخ مقنع بدهد و از آن طفره رفت. بهائینی که خلق و میهن خود را دوست دارند باید با دیدگان باز از افتادن در دام عمال امپریالیستی هم‌کیش خود که از اعتقاد آن‌ها به سود مراکز اساسی جنایت و دزدی جهانی استفاده می‌کنند، بپرهیزند.»

آنچه گذشت، نمونه‌ای بود از افکار و آراء نویسندگان و محققان ایرانی معاصر (از جناح‌ها و گرایش‌های مختلف و حتی متضاد فکری و سیاسی) راجع به ماهیت استعماری بابت و بهائیت، که مؤید آن را می‌توان در کلام بسیاری دیگر از پژوهشگران و نویسندگان این سرزمین نشان داد، همچون: دکتر عبدالحسین نوایی، مهدی بامداد، حسن اعظام قدسی «اعظام الوزاره»، محمود محمود، سید احمد خان ملک ساسانی، ابوالفضل قاسمی، سید محمد باقر نجفی، بهرام افراسیابی، دکتر علی اکبر ولایتی، دکتر عبدالهادی حائری، دکتر یوسف فضایی، ابوالفضل شکوری، دکتر سید سعید زاهد زاهدانی، عبدالله شهبازی، حسین آبادیان، مصطفی آیت مهدوی، رضا زارع، و بسیاری افراد دیگر.

پی‌نوشت‌ها

* پژوهشگر تاریخ ادیان و مکاتب.

iii — خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران در عهد سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، ترجمه شیخ‌الاسلامی، ج 1، ص 102

iii — از زمان عباس افندی (جانشین میرزا حسینعلی بهاء)، مرکز بهائیت از عکا به حیفا (هر دو، واقع در اسرائیل کنونی) انتقال یافت - ع. منذر.

iii — بهائینگری، تهران، 1323، چاپخانه پیمان، صص 89-90

iii — تاریخ مشروطه ایران، چاپ 5: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران، 1340. ش، ص 291

iii — انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربّانی، اسماعیل رائین، مؤسسه تحقیقی رائین، تهران، 1357، ص 291

iii — حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص 332-333

iii — ر.ک: امیرکبیر و ایران، با مقدمه محمود محمود، چاپ اول: انتشارات بنگاه آذر، تهران 1323، قسمت اول، صص 256-258؛ همان: متن کامل، چاپ دوم: مؤسسه مطبوعاتی

امیرکبیر، تهران 1334، صص 207-208. آدمیت در چاپ پنجم این کتاب (چاپ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران 1355، ص 457) گفتار فوق را تلخیص کرده و با اشاره به ماجرای اعطاء لقب سِر و نشان دولتی از سوی لرد آلنبنی (حاکم انگلیسی حیفا) به عباس افندی، می‌افزاید: «از آن پس عنصر بهائی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به آن فرقه پیوسته‌اند، و همان میراث سیاست انگلیس به آمریکائیان نیز رسیده» است.

iii — ر.ک: از گاتها تا مشروطیت، محمدرضا فشاهی، فصل: «نهضت باب؛ رنسانس و رفرماسیون»، ص 216 به بعد.

- iii - جامعه ایران در دوران رضاشاه، احسان طبری، صص 119-117
- iii - رک: اعتضادالسلطنه، فتنه باب، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوایی، چاپ 2، تهران، بابک، 1351، صص 203-204
- iii - مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج 2، صص 201-202
- iii - خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران، تهران، کارنگ، 1379، ج 2، ص 902 به بعد.
- iii - محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19، ج 4، تهران، اقبال، 1361، ج 2، صص 528-529
- iii - خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، ج 3، تهران، بابک با همکاری انتشارات هدایت، بی تا، صص 102-103
- iii - الیگارشوی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ج 4: خاندان هویدا، گماشته صهیونیسم و امپریالیسم، تهران، رز، 1357
- iii - بهائیان، چاپ 2، تهران، مشعر، 1383، فصل: حمایت سیاستهای خارجی از بهائیت، ص 588 به بعد.
- iii - بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، ص 406 به بعد.
- iii - علی اکبر ولایتی، ایران و تحولات فلسطین 1317-1357. ش/1979-1939. م، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارج، 1380، ص 149 به بعد.
- iii - عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، ج 2، تهران، امیرکبیر، 1364، ص 90
- iii - یوسف فضایی، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری، بایبگری، بهائیکگری... و کسرویگری، تهران، عطایی، 1383، صص 194-197
- iii - ابوالفضل شکوری، جریان شناسی تاریخ نگاریها در ایران معاصر، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، 1371، صص 39، 317-316، 483 و 511
- iii - سید سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، چاپ 2، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1381، صص 145 و 224-225
- iii - عبدالله شهبازی، «جستارهایی از تاریخ بهائیکگری در ایران»، تاریخ معاصر ایران، سال 7، ش 27، پاییز 1382
- iii - حسین آبادیان، بحران مشروطیت در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، 1383، ص 210 به بعد.
- iii - مصطفی آیت مهدوی، «موضع بابیان، ازلیان و بهائیان درباره "ملیت"»، مؤلفه‌های هویت ملی در ایران، مجموعه مقالات، ص 279 به بعد.
- iii - رضا زارع، ارتباط ناشناخته: بررسی روابط رژیم پهلوی و اسرائیل (1327-1357)، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1384، ص 366 به بعد.

بهائیت و اسرائیل؛ پیوند دیرین و فزاینده

پویا شکبیا*

تناسب گونه‌های تجمعات انسانی در هر سطح و گستره‌ای، نیازی حیاتی به منظور برقراری، استمرار و ارتقای روابط میان آنهاست. تنوع گرایشها و منافع موجب می‌گردد ائتلاف‌های گوناگونی شکل گیرند که روابط فرقه بهائیت با صهیونیست‌ها نیز در همین چارچوب قابل بررسی است. استمرار این روابط در دوره زمانی بلندمدت نشانه تناسب و سنخیت آنها با یکدیگر می‌باشد و این واقعیت، نکته‌ای است که برای شناسایی ماهیت هر یک از طرفین بسیار مفید است. در مقاله حاضر، رابطه بهائیت و اسرائیل به عنوان پیوندی دیرین و فزاینده بررسی شده است.

یکی از فصول بسیار مهم در کارنامه سیاسی بهائیت، روابط صمیمانه و همکاری تنگاتنگ سران این فرقه با صهیونیست‌ها به طور عام، و رژیم اشغالگر فلسطین، به طور خاص، است.

سرزمینی که بیش از نیم قرن صهیونیسم چنگال‌های خونین خویش را بر آن افکنده است، از دیرباز قبله بهائیان محسوب می‌شود و افزون بر این، سال‌هاست مرکزیت جهانی بهائیت (بیت‌العدل اعظم) در آن کشور قرار دارد. ضمناً این روابط صمیمانه، مختص امروز و دیروز نیست و از بدو تأسیس رژیم صهیونیستی وجود داشته است. اگر با تتبع و عمق بیشتری به موضوع نگاه شود، می‌توان رد پای این روابط را با آژانس یهود و سران صهیونیسم جهانی در ده‌ها سال پیش از تأسیس رژیم اشغالگر قدس یافت.

بهائیت و صهیونیسم؛ پیوند دیریا

به گواه تاریخ، روابط سران بهائیت با صهیونیسم، پیشینه‌ای بس درازتر از عمر «رژیم اسرائیل» دارد. توضیح مطلب چنین است: می‌دانیم که اسرائیل یکبارہ در سال 1948 به وجود نیامد، بلکه مقدمات پیدایی آن از ده‌ها سال قبل توسط صهیونیست‌ها و با همکاری دولت‌های استعماری (به‌ویژه انگلیس) فراهم شده بود، چنان‌که وقتی هر تزل (نظریه‌پرداز صهیونیسم) در واپسین سال‌های قرن نوزدهم کتاب مشهورش، «یک دولت یهودی»، را نوشت، گفت: من دولت یهودی را پی افکندم! و به‌ویژه اندیشه تأسیس دولت یهود در فلسطین، و سوق یهودیان جهان به سمت آن، دست کم از همان قرن نوزدهم ذهن بسیاری از دانشوران صهیون را به خود مشغول کرده، و برای تحقق آن، به تکاپو واداشته بود که نمونه‌ای از آن در اقدامات پنهان و آشکار خاندان جهود و سرمایه‌دار «روچیلد» (شاخه فرانسه و لندن) و افرادی نظر دولسپس و دیسرائیلی در حفر کانال سوئز و خرید سهام آن، مشاهده می‌شود که جای تشریح آن در اینجا نیست.

با این سوابق، آیا عجیب نیست که میرزا حسینعلی بهاء (مؤسس بهائیت، زندانی عکای فلسطین، و متوفی 1309.ق) مژده تجمع و عزت‌یابی یهودیان در ارض موعود را مطرح می‌سازد، به طوری‌که ده‌ها سال بعد طبق اعلام منابع بهائی، بشارت‌های او مبنی بر تأسیس اسرائیل در مطبوعات غربی نیز منعکس، و با افتخار، بزرگنمایی می‌شود: «روزنامه‌ها [ایتالیا] در اهمیت امر مبارک مقالاتی نوشتند. حتی بشارت حضرت بهاء‌الله را به جهت بنی اسرائیل و عزت و اجتماع آنان را در سرزمین موعود و اسرائیل یادآوری نموده بودند.» □□□

نیز جانشین وی، عباس افندی (متوفی آذر 1300.ش /نوامبر 1921) که دست کم از آغاز قرن بیستم، به دلیل ملاقات با عده‌ای از سران صهیونیسم (همچون بن‌زوی و موشه شاروت) از طرح‌های نهران و آشکار صهیونیسم جهانی نسبت به فلسطین بی‌خبر نبود، در 1907 برای حبیب مؤید (که به‌گفته شهبازی، به یکی از خاندان‌های یهودی بهائی‌شده تعلق داشت) تشکیل اسرائیل را این‌گونه پیشگویی کرده است: «اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن‌قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردید ندارد. قوم یهود عزیز می‌شود... و تمامی این اراضی بایر، آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می‌شود و تردیدی در آن نیست.» □□□

بن‌زوی (از فعالان صهیونیسم، و رئیس‌جمهور بعدی اسرائیل) خود به ملاقاتش (همراه همسر خویش) با عباس افندی در قصر بهجی (واقع در عکا) تصریح کرده □□□ و تاریخ این دیدار را سال‌های 1909-1910 م. □□□، یعنی حدود چهل سال قبل از تأسیس اسرائیل (1948 م.) دانسته است، که نشان‌دهنده عمق استراتژیک روابط میان سران بهائیت و صهیونیست‌هاست. شواهد تاریخی همچنین از ارتباط عباس افندی با اعضای خاندان روچیلد، گردانندگان و سرمایه‌گذاران اصلی در طرح استقرار یهودیان در فلسطین، حکایت می‌کند. شاهد این مطلب، سخن خود افندی به حبیب مؤید می‌باشد که گفته است: «مستر روچیلد آلمانی نقاش ماهری است. تمثال مبارک را با قلم نقش درآورده و به حضور مبارک آورد و استدعا نمود چند کلمه در زیر این عکس محض تذکار مرقوم فرمایند تا به آلمانی ترجمه و نوشته شود...» □□□

قرائن فوق، عده‌ای از پژوهشگران را بدین باور رسانده است که بنویسند: «از سال 1868 میلادی، که میرزا حسینعلی نوری (بهاء) و همراهانش به بندر عکا منتقل شدند، پیوند بهائیان با کانون‌های مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهائیگری در سرزمین فلسطین □□□ به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکایشان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد. این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبهاء) بر فرقه بهائی، تداوم یافت. در این زمان، بهائیان در تحقق راهبرد تأسیس دولت یهود در فلسطین، که از دهه‌های 1870 و 1880 میلادی آغاز شده بود، با جدیت شرکت کردند و این تعلق در اسناد ایشان بازتاب یافت» □□□ که به بعضی از آن‌ها فوقاً اشاره شد.

پس از سقوط و تجزیه امپراتوری عثمانی، فلسطین تحت قیمومت استعمار بریتانیا قرار گرفت تا وینستون چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس که خود را «یک صهیونیست ریشه‌دار» می‌خواند) به عنوان کمک به ایجاد «کانون ملی یهود» در فلسطین، مقدمات تأسیس دولت اسرائیل را فراهم سازد. در دوران قیمومت نیز تشکیلات بهائیت در فلسطین از تسهیلات و امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بود. به نوشته شوقی افندی، در آن دوران، «شعبه‌ای به نام موقوفات بهائی در فلسطین دایر گشت» و «هر چیزی که به نام مقام متبرکه بهائی از اطراف عالم به اراضی مقدسه می‌رسید، از پرداخت عوارض و حقوق گمرکی معاف بود و همچنین موقوفات بهائی از پرداخت مالیات معاف بودند...» □□□

پیداست که استعمار «سوداگر و فزونخواه» بریتانیا این امتیازات را رایگان در اختیار بهائیت قرار نمی‌داد. طبعاً سران بهائیت خدمات درخور توجهی برای انگلستان و صهیونیسم انجام داده که مستحق این همه عنایت و توجه ویژه گردیده بودند. برای درک بیشتر این خدمات باید کمی به عقب بازگشت:

هرتزل می‌کوشید که موافقت سلطان عبدالحمید ثانی را برای ایجاد یک مستعمره‌نشین صهیونیستی در فلسطین جلب کند، ولی با مخالفت وی روبه‌رو شد و حتی سلطان عثمانی از پذیرش هیأت صهیونیست‌ها به ریاست مزراحی قاصو، که به همین منظور (همراه

پیشنهادهای جذاب و فریبنده) عازم باب عالی بود، سر باز زد. او «همچنین یهودیان را مجبور ساخت که به جای اجازه‌نامه‌های معمولی، اجازه‌نامه‌های سرخ‌رنگ حمل کنند تا از ورود قاچاقی آنان و سکونتشان در سرزمین فلسطین جلوگیری شود.» □□□ به دلیل همین مخالفت با صهیونیست‌ها بود که به قول آقای صلاح زواوی (سفیر سابق فلسطین در تهران)، «سلطان عبدالحمید... تخت خود را به بهای موضع خویش در قبال فلسطین از دست داد.» □□□

سال‌ها بعد در اواخر جنگ جهانی اول با شکست عثمانی، زمینهٔ رخنهٔ صهیونیسم به فلسطین فراهم شد و لذا در اواخر آن جنگ (نوامبر 1917) جیمز بالفور، وزیر خارجهٔ لندن، مساعدت بریتانیا به طرح تشکیل کانون ملی یهود در فلسطین را به صهیونیست‌ها اعلام کرد (اعلامیهٔ مشهور بالفور به روچیلد). در این حال فرماندهٔ کل قوای عثمانی، که از نقشه‌های بریتانیا و صهیونیسم در مورد منطقه فلسطین اطلاع داشت، و عباس افندی و یاران و منسوبان نزدیک وی را نیز در شامات، عراق و... دست‌اندرکار کمک به ارتش بریتانیا می‌دانست، به قتل وی و انهدام مراکز بهائی در حیفا و عکا مصمم گشت؛ چراکه از تأثیر این فرقه و رهبر آن در تحقق توطئه‌ها آگاه بود. شوقی‌افندی، رهبر بهائیان، در این زمینه در کتاب «قرن بدیع» به‌صراحت خاطرنشان ساخته است که «جمال‌پاشا (فرماندهٔ کل قوای عثمانی) تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند.» □□□

دولت انگلستان نیز متقابلاً به حمایت جدی از پیشوای بهائیان برخاست و لرد بالفور طی تلگرافی به ژنرال آللنبی، فرماندهٔ ارتش بریتانیا (در جنگ با جمال‌پاشا در منطقهٔ فلسطین)، دستور داد که در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستانش بکوشد. □□□ امپراتوری بریتانیا، در تکمیل این اقدامات، توسط همین ژنرال آللنبی به عباس افندی لقب «سر» (Sir) و نشان شوالیه‌گری (Knighthood) اعطا کرد. □□□

چندی بعد عباس افندی از دنیا رفت و در حیفا به خاک سپرده شد. با انتشار خبر مرگ او سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های انگلیس در خاورمیانه اظهار تأسف و همدردی کرد و چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس) تلگرامی برای سر هربرت ساموئل (صهیونیست سرشناس و کمیسر عالی انگلیس در فلسطین) صادر کرد و از او خواست مراتب همدردی و تسلیت حکومت انگلیس را به خانوادهٔ عباس افندی ابلاغ کند. □□□ ساموئل نیز شخصاً در تشییع‌جنازهٔ عبدالبهاء حاضر شد. او در این مراسم مقدم بر همهٔ شرکت‌کنندگان حرکت می‌کرد. سر رونالد استورز، مأمور سیاسی انگلیس، در این باره گفته است: «ما در رأس مشایعین... سرایشی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا رفتیم و این درجه اظهار تأسف... در خاطر من کاملاً ماند.» □□□

تأسیس اسرائیل

تشکیل رژیم اشغالگر قدس به سال 1948 در زمان حیات شوقی‌افندی اتفاق افتاد. قبل از آن در سال 1947، سازمان ملل کمیته‌ای برای رسیدگی به مسألهٔ فلسطین تشکیل داد. شوقی در 14 جولای 1947، طی نامه‌ای به رئیس این کمیته، بر مطالب جالب توجهی از علائق مشترک بهائیت و صهیونیسم به فلسطین تأکید ورزید و ضمن مقایسهٔ منافع بهائیت با مسلمانان و مسیحیان و یهودی‌ها در فلسطین نتیجه گرفت که «تنها یهودیان هستند که علاقهٔ آن‌ها نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقهٔ بهائیان به این کشور است؛ زیرا که در اورشلیم، بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است.» □□□

14 می 1948 انگلستان به قیمومت فلسطین پایان داد و همان روز شورای ملی یهود در تل‌آویو تشکیل شد و تأسیس دولت اسرائیل را اعلام کرد. پس از آن شوقی‌افندی در پیام نوروز سال 108 بدیع (1330.ش) نظر مثبت خود و قاطبهٔ بهائیان را در خصوص تأسیس

اسرائیل این چنین تصریح کرد: «...مصدق وعده الهی به ابنای خلیل و وراثت کلیم، ظاهر و باهر، و دولت اسرائیل در ارض اقدس، مستقر و به استقلال و اصالت آیین» بهائی «مقر، و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت كافة موقوفات» بهائی در عکا و جبل کرم و لوازم ضروریه بنای مرقد باب «از رسوم» یعنی عوارض و مالیات «دولت» و اقرار به رسمیت ایام تعطیلی بهائیان «موفق و مؤید» شده است. □□□ وی همچنین در تلگراف مربوط به تشکیل هیأت بین‌المللی بهائی (بیت‌العدل بعدی) مورخ 9 ژانویه 1951 (1329.ش) تأسیس اسرائیل را تحقق پیشگویی‌های حسینعلی بهاء و عباس افندی شمرده □□□ و سپس بین ایجاد این هیأت و تأسیس اسرائیل ارتباط مستقیم برقرار کرد. او سه علت را برای تأسیس این هیأت بیان کرد که در رأس آن‌ها، تأسیس اسرائیل بود: «پیدایش ملت مستقل اسرائیل و تأسیس حکومتی از طرف آن ملت...» □□□

این مطلب بسیار عجیب و مهم است؛ زیرا چه رابطه‌ای است میان مؤسسه‌ای که قرار است به عنوان بیت‌العدل، رهبری بهائیان را بر عهده گیرد با تأسیس یک رژیم نامشروع و جعلی؟! شوقی سه وظیفه را برای آن هیأت برشمرده است که در رأس آن‌ها، ایجاد روابط با اولیای حکومت اسرائیل قرار دارد و وظیفه سوم نیز «ورود در مذاکره با اولیای امور کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه» است. □□□ او در جای دیگر «استحکام روابط با امنای دولت جدیدالتأسیس [= اسرائیل] در این ارض» را جزء وظایف هیأت بین‌المللی بهائی دانسته و عنوان کرده است که این هیأت «مقدمه تشکیل اولین محکمه رسمی... و منتهی به تأسیس دیوان عدل الهی... خواهد گشت.» □□□ بدین ترتیب، شوقی افندی به عنوان «متکر ارتباط صمیمانه با اسرائیل» □□□ پس از تأسیس این رژیم، روابطی را با آن بنا نهاد که فصل مشترک آن، حمایت و اعتماد دوجانبه می‌باشد؛ زیرا او تأسیس اسرائیل را «مصدق وعده الهی به ابنای خلیل و وراثت کلیم، ظاهر و باهر» می‌خواند. □□□

هیأت بین‌المللی بهائی (جنین بیت‌العدل) در نامه‌ای که 1 ژوئیه 1952 برای محفل ملی بهائیان ایران ارسال کرد به رابطه صمیمانه شوقی با دولت اشغالگر صهیونیستی اذعان کرده است: «روابط حکومت [اسرائیل] با حضرت ولی امرالله [= شوقی افندی] و هیأت بین‌المللی بهائی، دوستانه و صمیمانه است و فی‌الحقیقه جای بسی خوش‌وقتی است که راجع به شناسایی امر [= بهائیت] در ارض اقدس [فلسطین اشغالی] موفقیت‌هایی حاصل گردیده است.» □□□

بن‌گوریون (نخست‌وزیر اسرائیل، و رئیس جناح تندرو و به اصطلاح «بازها»ی آن کشور) این صمیمیت را میان رژیم اسرائیل و قاطبه بهائیان، گسترده دانسته است. در نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران آمده است: «با نهایت افتخار و مسرت، بسط و گسترش روابط بهائیت با اولیای امور دولت اسرائیل را به اطلاع بهائیان می‌رسانیم و در ملاقات با بن‌گوریون نخست‌وزیر اسرائیل، احساسات صمیمانه بهائیان را برای پیشرفت دولت مزبور به او نمودند و او در جواب گفته است: از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت اسرائیل داشته‌اند.» □□□

در همین چارچوب، اسرائیل امکانات ویژه‌ای در اختیار این فرقه ضاله قرار داد که شوقی در پیام آوریل 1954 (1333.ش) گوشه‌ای از آن را برشمرد. از جمله اینکه، دولت اسرائیل شعبه‌های محافل ملی بهائیان بعضی کشورها (نظیر انگلیس، ایران و کانادا) در فلسطین اشغالی را نیز به رسمیت شناخت تا امکان فعالیت مستقل داشته باشند: «شعبات محافل روحانیه ملیه جزائر بریتانیا و ایران و کانادا و استرالیا بر طبق قوانین و مقررات جاریه در اسرائیل تأسیس و از طرف اولیای کشوری آن دولت رسماً به سمت جامعه‌های دینانی شناخته شد و به آنان اجازه و اختیار داده شده است که در هر نقطه از کشور اسرائیل، اموال غیرمنقول را بلامانع به نمایندگی از طرف محافل متبوعه خویش ثبت نمایند.» □□□

وی سپس مطالبی را بیان کرد که نشان‌دهنده آن است که شاید رژیم صهیونیستی برای هیچ گروه دیگری این قدر اهتمام نورزیده است و این از ارزش و اهمیت بهائیت برای آنان حکایت می‌کند: «با رئیس‌جمهور اسرائیل و نخست‌وزیر و پنج تن از وزرای کابینه و همچنین رئیس پارلمان آن کشور تماس و ارتباط حاصل گردید و در نتیجه اداره مخصوصی به نام اداره بهائی در وزارت ادیان تأسیس گردید و وزیر ادیان بیانات رسمی در پارلمان ایراد [کرد] و جنبه بین‌المللی امر و اهمیت مرکز جهانی بهائی را تصریح نمود و در اثر این جریانات، رئیس‌جمهور اسرائیل مصمم گردید در اوایل عید رضوان رسماً مقام مقدس اعلی را زیارت نماید.» □□□

به تدریج نتایج ملاقات‌های سیاسی، جنبه‌های ملموس و عینی خود را نشان داد. یکی از نزدیکان شوقی پس از ذکر حمایت‌های حاکم انگلیسی فلسطین از بهائیان، به عنایات صهیونیست‌ها اشاره کرده و گفته است: «الآن هم دولت اسرائیل همان روش را اتخاذ نموده و دستور رسمی داده شده است که از کلیه عوارض و مالیات‌ها معاف باشند.» □□□

البته دامنه حمایت‌ها فقط بدینجا محدود نمی‌شد، بلکه «موقوفات بهائی در ارض اقدس از رسومات دولتی معاف، و این معافیت بعداً شامل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردید... . عقدنامه بهائی به رسمیت شناخته شد، وزارت ادیان، قصر مزرعه را تسلیم نمود و وزارت معارف اسرائیل، ایام متبرکه بهائی را به رسمیت شناخت.» □□□

گفتنی است که حکومت اسرائیل قصر مزرعه را برای سازمان‌های دیگری در نظر گرفته بود، اما با پیگیری‌های شوقی و مراجعه مستقیمش به رؤسای حکومت اسرائیل، این قصر به کار این فرقه اختصاص یافت. □□□

در تقویت بهائیت، البته سران رژیم صهیونیستی نیز مؤثر بودند و مثلاً پروفیسور نرمان نیویچ، از شخصیت‌های سیاسی و حقوقی دولت اسرائیل و دادستان اسبق حکومت فلسطینی، در زمان مسئولیتش، بهائیت را در شمار سه دین ابراهیمی (اسلام - مسیحیت و یهودی) به رسمیت شناخت. □□□

دادگاه‌های اسرائیل؛ مددکار شوقی افندی

گروه‌های بهائی مخالف عباس افندی (که بعداً مخالفان شوقی نیز بدانان اضافه شدند) در فلسطین حضور داشتند و عباس و شوقی را مستحق رهبری فرقه - پس از حسینعلی بهاء - نمی‌دانستند. اینان (ناقضین) مدت‌ها بر اماکن بهائی در فلسطین تسلط داشتند و اسباب رنج و دردسر برای شوقی بودند، ولی دولت اسرائیل به محض تأسیس، از جناح شوقی حمایت کرد و از مخالفان وی خلع ید نمود. شوقی در نامه 11 ژوئن 1952 (کمتر از دو ماه پس از ملاقات بهائیان امریکا با بن‌گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل، طی سفرش به ایالات متحده) به بهائیان بشارت‌هایی داد، از جمله: «سقوط و اضمحلال مستمر بقیه ناقضین میثاق، که هنوز به کمال جسارت در مقابل قوای غالبه جامعه بهائی در عالم مخالفت می‌ورزند.» سپس اشاره کرد که بهائیان «خانه مخروبه‌ای» متعلق به مخالفان را، که در جوار اماکن بهائی بوده است، منهدم ساخته و آن‌ها نیز در اعتراض به این اقدام به محاکم اسرائیل شکایت کرده‌اند، ولی «دولت اسرائیل صلاحیت محکمه کشوری را در رسیدگی به این موضوع رد کرد.» اما مخالفان شوقی، بی‌خبر از توافقات پشت پرده، «بعداً تهدید نمودند که از رأی دولت به محکمه عالی، استیناف خواهند داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند.» در این هنگام شوقی با اغتنام فرصت، خود مستقیماً وارد عمل شد و در نتیجه، «مأمورین مزبور بر اثر مراجعه» وی «به نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه دولت اسرائیل، اجازه تخریب آن بناهای ویران را صادر کردند.» به اذعان شوقی، این اقدام مخالفان وی، که به عصبانیت مقامات اسرائیل منجر شده بود، «سبب شد که از مزایایی که در طی مدت شصت سال در ایام متبرکه بهائی از آن استفاده می‌کردند به کلی محروم گردند.» □□□

چند روز پس از نامه شوقی، هیأت بین‌المللی بهائی در تاریخ 1 ژوئیه 1952 (10 تیر 1331) طی نامه‌ای مفصل به محفل روحانی ملی بهائیان ایران از کشمکش‌های جناح شوقی با مخالفان و حمایت دولت اسرائیل از این جناح گزارش جامعی داد که در بخشی از آن آمده است: «سه نفر اعضای هیأت بین‌المللی بهائی آقایان ریمی و جیگری و آیواس با اعضای عالی‌رتبه وزارت امور خارجه و نخست‌وزیری و همچنین با دادستان کل کشور و معاون وزارت ادیان ملاقات‌هایی به عمل آوردند و فوراً معلوم گردید که دولت کاملاً از این حقیقت آگاه است که جامعه بهائی در ظلّ قیادت حضرت ولی‌ام‌الله مجتمع و متحد بوده و هیکل مبارک [= شوقی] یگانه امین و حافظ حقیقی اماکن مقدسه بهائیه می‌باشند. به این جهت دادستان کل کشور، بر حسب دستوراتی که از وزارت ادیان دریافت نمود، به رئیس دادگاه حیفا اطلاع داد که به موجب قانون مورخ 1924 نظر به اینکه این قضیه جنبه مذهبی دارد، در محکمه کشور قابل طرح نیست.» □□□

وقتی رژیم اشغالگر فلسطین پایش را کنار کشید و به شوقی چراغ سبز نشان داد، او نیز از اقدامات خشونت‌بار در حق رقیبان دریغ نکرد: «در جنب روضه مبارکه در سمت مشرق نیز دکان آهنگری وجود داشت که متعلق به یکی از ناقضین [طرفداران محمدعلی، برادر عباس افندی و مدعی جانشینی او] و محل کار او بود، بر طبق دستور هیکل مبارک، دکان مزبور نیز خراب گردید و اصطبل قدیمی آن از میان برداشته شد.» □□□ شوقی در تلگرافی به تاریخ 15 دسامبر 1951 بر حمایت دولت اسرائیل از خود در نزاع بین او و مخالفان تصریح کرد و به محافل ملی بهائیان ایران گفت: «به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال، کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید.» □□□

با حمایت کامل دولت اسرائیل، شوقی امتیازهای گوناگونی گرفت و بر مخالفان خویش فائق آمد: «قصر مبارک حضرت بهاء‌الله... را از دست ناقض عهد...، میرزا محمدعلی، خارج و آن را تبدیل به موزه و مکانی مقدس فرمودند، جمیع املاک و متعلقات بهائی را از پرداخت مالیات بلدی و حکومتی معاف فرمودند. ازدواج بهائی را به عنوان نکاح قانونی شناساندند و حقیقت، عمومیت و جامعیت امر بهائی را نخست به تصدیق حکومت بریتانیا و سپس به نحوی محکم‌تر به تصویب دولت اسرائیل رسانیدند[ند]...» □□□

بدین ترتیب، دولت اسرائیل از بین همه نحلّه‌های منشعب از بهائیت، فقط جناح شوقی را به «رسمیت تامه» شناخت □□□ و در کلیه دعاوی و اختلافات بین بهائیان نیز، «امر صریح بر حقانیت اهل بهاء صادر و ناقضین پُرکین را محکوم نمود.» □□□ از آن پس، تمام اماکنی که در اختیار مخالفان عباس افندی - یا به قول بهائیان: ناقضین - قرار داشت، حتی خانه مسکونی‌شان، از آنان ستانده و به تشکیلات جناح شوقی تحویل داده شد. □□□ سایر موارد اختلاف بین شاخه‌های مختلف فرقه نیز با «توصیه» مسئولان اسرائیلی، یک‌یک به نفع جناح شوقی حل گشت و شوقی از اینکه به «توصیه صهیونیست‌ها» اشاره کند، ابایی نداشت. او در 27 نوامبر 1954 طی پیامی به بهائیان جهان نوشت: «بر حسب توصیه شهردار حیفا، وزیر مالیه حکومت اسرائیل قراردادی امضا نمود که به موجب آن از قطعه زمینی به مساحت 1300 مترمربع، متعلق به خواهر فرید خصم لدود مرکز عهد و میثاق الهی □□□ خلع ید فوری به عمل آمد. این اقدام تاریخی، مقدمه آن است که به زودی سند مالکیت زمین مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه بهائی، که حال، مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می‌باشد، انتقال یابد.» □□□

کم‌کم کار حمایت دولت اسرائیل از بهائیان چنان بالا گرفت که به گفته یکی از بهائیان ساکن اسرائیل به نام حسین اقبال، «هر دستوری که حضرت ولی امرالله [= شوقی افندی] بفرماید و یا هر تقاضایی بنماید، دولت اسرائیل فوراً برآورده می‌نماید و در نتیجه ما بهائیان ساکنین فلسطین، به نهایت روح و ریحان زندگی می‌نماییم...» □□□

ضمناً این حمایت و اطمینان فوق‌العاده اسرائیل فقط به شوقی و سران فرقه ضاله محدود نمی‌شد، بلکه تمامی نفوس بهائی در جهان را فرا می‌گرفت. عبدالله رفیعی، از بهائیان ایران که در اسفند 1339 همراه جمعی از هم‌مسلمانان خود برای دیدار از مرکز بهائیت به

اسرائیل رفته، در بخشی از گزارش سفرش نوشته است: «در گمرک تل آویو همین که خود را بهائی معرفی نمودیم، با کمال احترام، بدون تفتیش ما را فوراً مرخص نمودند، در صورتی که سایرین را به دقت رسیدگی و تفتیش می نمودند...» □□□

این مسأله مقطعی نیز نبود و در مدتی طولانی استمرار داشت، تا جایی که مردم عادی اسرائیل را نیز به اعتراض واداشته بود! به گزارش ساواک، یکی دیگر از بهائیان، به نام فریدون رامش فر، پس از دیدار از اسرائیل در جلسه هفتگی بهائیان (مورخ 4 بهمن 1349) گفت: «دولت اسرائیل آن قدر به بهائیان خوش بین است که در فرودگاه خود، احبا [= بهائیان] را بازرسی نمی کنند و وقتی رئیس کاروان به پلیس اظهار می دارد: اینها بهائی هستند، حتی یک چمدان را باز نمی کنند، ولی بقیه مسافری را حتی کلیمی ها را بازرسی می کنند، به طوری که یک کلیمی اعتراض کرده بود: چرا ایرانی ها را بازرسی نمی کنید و ما را که اینجا موطنمان هست، مورد بازرسی قرار می دهید.» □□□

به راستی، راز این همه حمایت صهیونیست ها از بهائیت در چیست؟ آیا صهیونیست های «خودپرست و سوداگر»، به اصطلاح فی سبیل الله! و بدون چشمداشت، این گونه برای این فرقه سینه چاک می دادند؟! در مورد اهمیت بهائیان برای رژیم صهیونیستی، وابسته سفارت آن دولت اشغالگر در اروگوئه سخنی دارد که تلویحاً و با اشاره نشان می دهد بهائیت نه فقط به دلیل جذب توریست و...، بلکه به عللی بسیار مهم تر از این امور برای صهیونیست ها ارزش دارد. در مجله اخبار امری، ارگان بهائیان، در این باره آمده است: «در مقاله ای که روزنامه (آل پا) در شهر مونته ویدئو اروگوئه در دسامبر گذشته منتشر نمود، یک ستون کامل را به نطقی که آقای ابراهام ساریوس، وابسته سفارت اسرائیل، در نمایشگاه بین المللی «فرهنگ» در مونته ویدئو ایراد کرده است، اختصاص داده است. عنوان این سخنرانی، «اسرائیل، مجموعه ای از مذاهب و اجتماعات» می باشد. ایشان ضمن این سخنرانی گفته اند: در اسرائیل گروه کوچکی از بهائیان وجود دارند که اکثر آن ها ایرانی هستند. اگرچه این عده از 250 نفر تجاوز نمی کند، مع ذلک در اسرائیل اهمیت و مقام فوق العاده ای دارند.» □□□

ملاقات با مسئولان رده اول اسرائیل

ولی روابط اسرائیلیان و بهائیان به این سطوح محدود نمی شد و آن ها در سطح مسئولان رده اول با هم تعامل صمیمانه داشتند. در منابع بهائی به گوشه ای از این روابط اشاره شده است:

1- روز شنبه 19 مه 1951 (1330/2/29) زمانی که بن گوریون به امریکا رفت، چهار تن از بهائیان: خانم امیلیا کالینز (نایب رئیس شورای بین المللی بهائی) و سه تن از اعضای محفل روحانی ملی بهائیان امریکا به نام های خانم ادناترو و آقایان لروی آیواس و هوراس هولی، به دستور شوقی افندی، در شیکاگو با وی دیدار کردند. به نوشته مجله اخبار امری امریکا، «در این ملاقات نمایندگان بهائی مراتب امتنان جامعه را نسبت به رویه محبت آمیز رؤسای حکومت جدیدالتأسیس اسرائیل و احترامی که نسبت به امر بهائی مرعی می دارند، بیان نمودند.» این گزارش افزوده است: این ملاقات به دستور شوقی افندی انجام شد تا «احساسات بهائیان امریکا را نسبت به اسرائیل به معظله اظهار دارند.» بر اساس این خبر، بن گوریون نیز نمایندگان بهائی را «با کمال محبت و ملاحظت پذیرفتند» و «مسرت خویش را نسبت به افکار عالی و نوایای سامیه دیانت بهائی و تعالیم مقدسه آن بیان داشتند.»

مجله اخبار امری تصریح کرده است که «صحبت ها و مذاکرات به تمامه در محیطی مملو از آزادی و صمیمیت دعاوی از هرگونه تشریفات [و به قول معروف: خودمانی] صورت گرفت.» نمایندگان بهائی نیز دیدگاه خود را در مورد بن گوریون این گونه اظهار کردند: «معظله دارای افکار باز و نظر دوراندیش اند و به خوبی لزوم برادری دینی و تحمل و شکیبایی را احساس می نمایند.» سپس نماینده

مطبوعاتی بن‌گوریون به مناسبت این ملاقات بیانیه‌ای مطبوعاتی صادر، و تصریح کرد که نمایندگان بهائی در این ملاقات «مکتوبی مشعر بر مراتب تقدیر و امتنان خویش نسبت به توجهی که حکومت اسرائیل در فهم قضایا و امور بهائی مبذول می‌دارد، حاوی عواطف بهائیان از برای خیر و تقدم اسرائیل تقدیم داشتند.» □□□

2- در ژانویه 1954، رئیس و نایب‌رئیس و منشی کل هیأت بین‌المللی بهائی، برای عرض تبریک، تقاضای «شرفیابی به حضور رئیس‌جمهور» را نمودند. رئیس‌جمهور اسرائیل نیز در 1 ماه فوریه اعضای عامله هیأت را به حضور پذیرفت. در ضمن این ملاقات، رئیس‌جمهور اظهار تمایل کرد تا ضمن ملاقات با شوقی از مرکز بهائیت نیز دیدار کند که شوقی «صمیمانه» از او دعوت کرد. □□□

به این ترتیب زمینه دیدار رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی از اماکن بهائی فراهم آمد تا معلوم شود این رابطه دوسویه بوده و بر بنیاد علائق مشترک دو طرف بنا شده است. البته ملاقات مسئولان دو طرف تا قبل از دیدار رئیس رژیم صهیونیستی از تأسیسات بهائی در آن کشور در سطوح بالا ادامه داشت. به نوشته نشریه رسمی بهائیان ایران، سرانجام در تحقق این وعده، روز دوشنبه 26 آوریل 1954 (6 اردیبهشت 1333) بن‌زوی، رئیس‌جمهور اسرائیل، و همسرش از مراکز و مراقد بهائیان در اسرائیل دیدار کردند. او نخستین رئیس دولتی بود که این عمل را انجام داد. شوقی افندی بلافاصله در 4 مه (14 اردیبهشت)، ضمن برشمردن موفقیت‌های اخیر جامعه بهائیت، بشارت این خبر را نیز به همه بهائیان عالم داد: «این زیارت، اولین تشرف رسمی است که از طرف یکی از رؤسای دول مستقله... به عمل آمده است.» □□□ و لروی آیواس، منشی کل شورای بین‌المللی بهائی و مسئول ارتباط بهائیت با دولتمردان اسرائیل، نیز در گزارشی پر آب و تاب، این خبر را بازتاب داد. به نوشته او، رئیس‌جمهور اسرائیل، «هنگام تودیع، از مهمان‌نوازی و محبتی که از طرف حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] ابراز شده بود، اظهار تشکر و امتنان نموده، در ضمن تقدیر از اقدامات و مجهودات بهائیان در کشور اسرائیل، ادعیه قلبیه خود را برای موفقیت جامعه بهائی در اسرائیل و سراسر جهان ابراز داشتند!» □□□

دیدار یادشده، در مطبوعات اسرائیل (نظیر روزنامه «جروزالم‌پست») نیز انعکاس داده شد. □□□ در گزارش آن روزنامه بخش‌های دیگری از مذاکرات شوقی و رئیس رژیم صهیونیستی (افزون بر مطالب مندرج در گزارش آیواس) درج شده که میزان صمیمیت و اعتماد متقابل آن دو به یکدیگر را بهتر ترسیم کرده است: «در این ملاقات، رئیس‌جمهور و ولی امر بهائی راجع به تأثیر دیانت در جامعه بشری با یکدیگر صحبت نمودند و حضرت شوقی ربانی اظهار فرمودند: امید است مرکز جهانی بهائی در اسرائیل بتواند در ترقی و تعالی مملکت و سعادت اهالی مستمراً متزایداً مؤثر واقع شود و نیز به این نکته اشاره فرمودند که از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت و بلدیّه [= شهرداری] حیفا داشته‌اند.» □□□

ضمناً چون دیدار رئیس‌جمهور اسرائیل از مرکز بهائیان و قبور سران آن با آغاز دومین سال «جهاد روحانی» بهائیان هم‌زمان شده بود، شورای بین‌المللی بهائی در روز 27 آوریل (یک روز پس از دیدار رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی) این تقارن را به فال نیک! گرفت و گفت: «سال دوم جهاد روحانی با تشرف رئیس‌جمهور محترم دولت اسرائیل به مقام مقدس اعلی [= قبر علی‌محمد باب]... به مبارکی و میمنت آغاز گردید.» □□□

این ملاقات‌ها و بحث و تبادل نظرها آن قدر در سطوح بالا ادامه یافت که هماهنگی و همدلی گسترده‌ای را در اهداف دو طرف موجب شد. به همین دلیل هیأت بین‌المللی بهائی در حیفا تصریح کرده است که «هر قدر اشخاص در دوائر دولتی [در اسرائیل] مقامشان بالاتر است، حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به امر [= بهائیت] بیشتر است به همین طریق، مقامات عالیه در انجام امور، نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از کمک مضایقه نمی‌کنند.» □□□

این حسن روابط و دید و بازدیدهای متقابل سرور فراوان بهائیان را باعث شده و آنان را چنان از مشاهده قدرت پوشالی رژیم صهیونیستی سرمست ساخته بود که بی‌محابا به حمایت از آن رژیم در نشریات بهائیان دست زدند، که به عنوان نمونه می‌توان به مقالهٔ باهر فرقانی در مجلهٔ آهنگ بدیع (سال 1340، ش 5، ص 138) اشاره کرد.

دیدارهای سران رژیم صهیونیستی و بهائی، که تأثیر بسزایی در تسهیل و گسترش فعالیت‌های فرقه داشت، به همین محدود نشد و ده سال بعد در روز 18 فروردین 1343 ژالمان شازار، رئیس‌جمهور بعدی اسرائیل، نیز در رأس هیأتی، از مرکز بهائیان در حیفا دیدار کرد. مشروح این دیدار و تعبیری که بهائیان برای گزارش آن انتخاب کرده‌اند، میزان علائق دو طرف را به یکدیگر نشان می‌دهد. شرح این ملاقات به نقل از نشریهٔ رسمی بهائیان ایران خواندنی است: «حضرت ژالمان شازار، رئیس‌جمهور اسرائیل، به اتفاق خانمشان و شهردار حیفا و خانمش و جمعی دیگر از اولیای امور کشور اسرائیل، در تاریخ 7 آوریل 1964، از مرکز عالم بهائی به طور رسمی دیدن کردند. حضرت رئیس‌جمهور و همراهان از طرف اعضای بیت‌العدل «استقبال شده... و به این مناسبت حضرت رئیس‌جمهور تحیات و ادعیهٔ خالصانهٔ خود را برای عموم احبا [= بهائیان] در سراسر عالم ابلاغ نمودند و چندی بعد به یادبود این دیدار یک آلبوم عکس... به مشارالیه هدیه گردید... حضرت رئیس‌جمهور پس از دریافت این هدیه در ضمن نامه‌ای، تشکرات قلبی خود را اظهار و مجدداً پیام دوستی و حسن نیت خود را برای جامعهٔ جهانی بهائی فرستاده‌اند.» □□□

در کنار این دیدارهای رسمی، بهائیان نیز به طور مرتب به دیدار صهیونیست‌ها شتافته و گزارش لحظه به لحظه از تحولات امور به آنان داده‌اند. فی‌المثل سال 1347 اندکی قبل از جنگ اعراب و اسرائیل و اشغال بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی، در طی دومین دورهٔ انتخاب کادر مرکزی بهائیان جهان - که به بیت‌العدل موسوم است و هر پنج سال یک بار در اسرائیل و با حضور نمایندگان بهائیان سراسر جهان برگزار می‌شود - در روز سوم همایش، درست هنگام اعلام اسامی اعضای جدید کادر مرکزی بهائیان جهان، یکی از سران بهائیت به نام اولینگا و چند نفر دیگر از سران فرقه به دیدار رئیس‌جمهور اسرائیل رفتند، که این امر از اهمیت این انتخابات برای رهبران اسرائیل حکایت می‌کند. □□□

رادیو اسرائیل گزارش این اجلاس بهائیان را به شکلی وسیع، هم در بخش عبری و هم به سایر زبان‌ها (از جمله عربی) پخش کرد و مطبوعات معروف اسرائیل، همچون «جرزالم‌پست»، نیز شرح مفصلی دربارهٔ اهداف این نشست چاپ کردند. □□□ در اینجا بی‌مناسب نیست که به جلوه‌های دیگری از روابط این فرقه و صهیونیسم، که همدلی و همسویی دو طرف را در مقابل یکدیگر نشان می‌دهد، اشاره شود. از جملهٔ این تعاملات، حضور اعضای هیأت نمایندگی اسرائیل در سایر کشورها در مجامع مختلف بهائی است که در زیر بعضی از موارد آن به نقل از نشریات بهائیت ذکر شده است:

1- هنگامی که شوقی افندی، آخرین رهبر بهائیان، در لندن از دنیا رفت و قرار شد در همان شهر دفن شود، دولت اسرائیل به سفارت خود در انگلستان دستور داد در این مراسم حضور فعالانه داشته باشد. لذا در غیاب سفیر کبیر اسرائیل در لندن، کاردار سفارت به نام گیرشون اولر در مراسم تشییع شرکت جست. □□□

به نوشتهٔ منابع بهائی در مراسم تشییع و تدفین، کاردار اسرائیل همچون یک صاحب‌عزا با قدم آهسته و گردنی خمیده، پا به پای سران بهائیت حضور داشت و از چهره‌اش غم و تأثر می‌بارید. □□□

2- به گزارش نشریهٔ رسمی بهائیان ایران، در ماه جولای سال 1960 (تیرماه 1339) تعداد هفده هزار نفر، از ساختمان بهائیان در امریکا بازدید کردند. در این گزارش به عنوان چهره‌های سرشناس بازدیدکننده از موشه اتریونی، ساکن اسرائیل و نمایندهٔ دولت

اسرائیل برای شرکت در یک کمیته اداری نیز نام برده شده است تا شاید اسباب تجدید روحیه برای بهائیان سرخورده و مأیوس باشد. □□□

3- بهائیان امریکا برای غرس نوعی گل سرخ به نام ماریان آندرسون در محوطه ساختمان مرکزی خود در آن کشور مراسمی برگزار کردند. در این مراسم جمعی از شخصیت‌ها، از جمله ژنرال کنسول اسرائیل حضور داشت و سخنی نیز ایراد کرد. «آقای جاکوب بارمور، ژنرال کنسول اسرائیل، در ضمن بیانات خود آرزو کرد که گل سرخ ماریان آندرسون به زودی در مقامات مقدسه بهائی در جبل کرمل نیز که شهرت جهانی یافته‌اند، غرس شود.» □□□

4- در اردیبهشت 1342 اجلاس تعیین کادر مرکزی بهائیان جهان در حیفا برگزار شد. در این مراسم کلیه حاضران به مناسبت فوت رئیس‌جمهور اسرائیل، اسحاق بن‌زاوی، یک دقیقه سکوت کردند و پیام تسلیت فرستادند که در نشریه «جروزالم‌پست» این تسلیت درج شد. □□□

بهائیت و جنگ‌های اعراب و اسرائیل

الف- جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل: در ژوئن 1967 (خرداد 1346) با حمله سریع و سنگین ارتش اسرائیل جنگ سوم میان اعراب و اسرائیل درگرفت که به شکست ارتش‌های عربی منجر شد و بخش وسیعی از اراضی اسلامی همچون صحرای سینا، ارتفاعات جولان، کرانه باختری رود اردن و بیت‌المقدس به اشغال صهیونیست‌ها درآمد.

بهائیان در خلال این جنگ برخلاف شعارشان مبنی بر «صلح جهانی» به جای محکوم کردن صهیونیست‌ها به عنوان «آغازگر جنگ و متجاوز» در کنار ارتش اسرائیل قرار گرفتند و همه‌گونه حمایت را از صهیونیست‌ها به عمل آوردند و از آن جمله به گزارش ساواک در تاریخ 1346/5/10 مبلغی در حدود 120 میلیون تومان (که آن موقع رقم بسیار هنگفتی بود) به وسیله بهائیان ایران جمع‌آوری گردید که به ظاهر برای بیت‌العدل در حیفا ارسال شد، «ولی منظور اصلی آن‌ها از ارسال این مبلغ، کمک به ارتش اسرائیل» بود. ساواک در ادامه افزوده است: «مقدار قابل ملاحظه‌ای از این پول به وسیله حبیب ثابت تعهد و پرداخت شده است.» □□□

ب- نبرد رمضان: در اکتبر سال 1973 که مقارن با ماه مبارک رمضان بود، ارتش کشورهای اسلامی در عملیاتی برق‌آسا همچون صاعقه بر صهیونیست‌ها فرود آمدند، تا اراضی خود را پس بگیرند. نیروهای مصری در مدتی کوتاه از کانال سوئز عبور کردند و دیوار عظیم بارلورا، که از سوی صهیونیست‌ها تسخیرناپذیر خوانده می‌شد، پشت سر گذاردند. در سایر جبهه‌ها نیز سوریه و اردن صهیونیست‌ها را گوشمالی دادند و برای نخستین‌بار افسانه شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل را باطل ساختند. در این اوضاع، نشریات بهائیان به تکاپو افتادند و علیه جنگ و ویرانی به مبارزه برخاستند. آنان که در جنگ سال 1967 سکوت اختیار کرده بودند، این بار قلم در دست گرفتند و در سر مقاله نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران با عنوان «نزاع و جدال منفور درگاه کبریاست» چنین نوشتند: «بشر غافل خیلی زود اثرات شدید جنگ‌های گذشته را از نظر دور داشته و تحت عناوین مختلفه به بهانه‌جویی پرداخته و می‌کوشد تا برای اطفای آتش اغراض خویش دوباره هوا را مسموم سازد و ابنای نوع خود را به دیار نیستی و هلاکت رهسپار نماید.» و در ادامه مقاله مفصل در مذمت جنگ سخن کنند. □□□

بهائیان چنان از شکست صهیونیست‌ها سرخورده و ناراحت شده بودند که حتی مجله ورقا، نشریه ویژه نونهالان بهائی، را نیز از مویه‌های خویش بی‌نصیب نگذاشتند و در شماره 52 آبان‌ماه (اولین شماره پس از جنگ) در مقاله‌ای مفصل، که ظاهراً یک دختر بچه بهائی به نام سویدا معانی (از بهائیان ایرانی تبار ساکن اسرائیل) فرستاده بود، شدیداً برای خانواده‌های صهیونیست که فرزندان‌شان را به

میدان‌های جنگ فرستاده بودند، نوحه‌سرایي کردند و با استفاده از عبارات عاطفی کوشیدند احساسات اطفال بهائی را به نفع صهیونیست‌ها تحریک کنند و این کودکان را از همان ابتدا با محبت صهیونیست‌ها و کینهٔ مسلمانان پرورش دهد. در بخشی از این مقاله آمده است: «در این چند روزهٔ جنگ، وضع مردم خیلی رقت‌بار بود، مادرها و بچه‌هایشان نگران و پریشان، منتظر وصول اخبار جنگ بودند... وقتی خبر قتل کشته‌شدگان و شمارهٔ آن‌ها منتشر می‌گردید، اشک‌ها سرازیر می‌شد و همگی داغدار بودند... و غروب‌ها که مادران دست فرزندانشان را گرفته تنهایی به گردش می‌رفتند، حالت محزونی از چهرهٔ همگی نمودار بود.» □□□

ممنوعیت فعالیت بهائیان در مصر توسط جمال عبدالناصر

دقیقاً به علت همین همسویی‌ها و همدلی‌ها میان صهیونیست‌ها و بهائیان، و تلاش بهائیان برای کسب اطلاعات در کشورهای اسلامی، بود که اعراب و مسلمانان، سخت به این فرقه حساس شدند و از جمله:

الف- در سال 1960 در خلال مجمع عمومی مؤتمر اسلامی بیت‌المقدس، یکی از شرکت‌کنندگان ایرانی از فعالیت‌های اطلاعاتی بهائیان برای اسرائیل سخن به میان آورد که کشورهای عربی مسأله را جدی نگرفتند.

ب- پس از شکست‌های سنگین اعراب از اسرائیل و روشن شدن حضور و فعالیت بهائیان در کشورهای اسلامی برای کسب اطلاعات به نفع رژیم صهیونیستی بود که اتحادیهٔ عرب در برابر این فرقه موضع‌گیری کرد و موضوع بهائیت در دستور کار «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» قرار گرفت. این دفتر مأموریت داشت که تمام شرکت‌ها و مجتمع‌های صنعتی و اقتصادی خارجی را، که با اسرائیل منافع مشترک دارند، شناسایی کند و نام آن‌ها را برای تحریم در اختیار کشورهای عربی قرار دهد.

خبرگزاری رویتر در 10 ژانویه 1975 از دمشق، به نقل از محمد محبوب، مسئول دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل، اعلام کرد که در کنفرانس ماه آینده، مبارزه با گروه بهائی از سوی این دفتر به طور جدی بررسی خواهد شد. او در ادامه این فرقه را یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم خواند. □□□ همین مضمون را خبرگزاری خاورمیانه، همان روز به نقل از محمد محبوب مخابره کرد.

کنفرانس یادشده روز 23 فوریه در قاهره برگزار، و تصمیمات آن، روز 25 فوریه منتشر شد. این اجلاس درخصوص بهائیت تصمیم مهم ذیل را اتخاذ کرد:

«و قرر المكتب ايضاً فرض حظر على نشاط البهائيين في الدول العربييه و اغلال محافلهم بعد ان ثبت ان الصهيونيه تستر ورائهم.» (یعنی: همچنین دفتر [تحریم اعراب علیه اسرائیل] مقرر داشت که باید دولت‌های عربی از تحرکات بهائی‌ها و تشکیل محافل آن‌ها شدیداً جلوگیری کنند، زیرا [برای اعضا؛ ب‌ب‌ث 6 مسلم شد که] صهیونیسم پشت آنان پنهان شده است). □□□

ج- مجمع الفقه الاسلامی وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی بالاترین مرجع دینی در جهان اسلام است که فقهای 57 کشور اسلامی از تمامی مذاهب و فرق حتی وهابیت در آن عضویت دارند. این مجمع در جلسات 6 تا 11 فوریه 1988 / 18 تا 23 بهمن 1366 خود طی مصوبه‌ای، «ادعای رسالت بهاء‌الله و نزول وحی بر وی» و دیگر معتقدات بهائیان را مصداق «انکار ضروریات دین» شمرد. □□□ در 26 ژانویه 1987 مطابق 29 جمادی‌الاول 1407 نیز قطعنامه‌ای به امضای فقهای شیعه و سنی عضو مجمع منتشر شد که در آن بهائیان به اجماع مسلمانان، کافر و خارج از دین اسلام شمرده شده‌اند و از دولت‌ها و ملت‌های اسلامی درخواست شده است اقدامی مقتضی در برابر آنان انجام دهند. □□□

حمایت رسانه‌های اسرائیل از بهائیت

رسانه‌های رژیم صهیونیستی در کنار مسئولان سیاسی، قضایی و اقتصادی خود از این تشکیلات به طور وسیع حمایت کرده‌اند. این حمایت مقطعی نبود، بلکه در گذر زمان ادامه داشته است و دارد.

این امر مؤید آن است که حمایت اسرائیل از بهائیت جلوه‌های دیگر نیز دارد؛ از جمله رسانه‌های اسرائیل با کمترین بهانه‌ای به تعریف و تمجید از بهائیت برمی‌آیند و اخبار مربوط به آن را پوشش می‌دهند. در ذیل بعضی از این موارد، از منابع بهائی نقل شده است.

1- در نشریه اخبار امری، از قول محفل روحانی ملی بهائیان امریکا، گزارشی آمده است مبنی بر اینکه در روز 29 دسامبر سال 1952 بخش انگلیسی‌زبان رادیو اسرائیل برنامه‌ای در مورد بهائیت پخش کرد و در خلال آن دوبار با روحیه ماکسول (همسر شوقی) درباره تاریخچه باب و بهاء و دفن اجساد آنان در فلسطین اشغالی توضیحاتی داد. سپس با لروی آیواس، از سران بهائیت، نیز در مورد اماکن بهائی در اسرائیل گفت‌وگو کرد. در ابتدای برنامه مجری آن در اظهاراتی جانب‌دارانه گفت: «اکنون کشور اسرائیل نه تنها مرکز دیانت کلمی و مسیحی است، بلکه دیانت چهارمی که دیانت بهائی است نیز مرکزش در این سرزمین است.» □□□

2- لطف‌الله حکیم بهائی یهودی‌تبار، که پیشتر در محفل ملی بهائیان ایران مشغول بود، بعدها به اسرائیل رفت و در تشکیلات مرکزی بهائیان در بیت‌العدل فعالیت نمود. او به طور مرتب، اخبار بهائیت و مطالب منتشر شده در نشریات اسرائیل در مورد بهائیت را به منظور تقویت روحیه بهائیان برای ترجمه و انتشار در مجلات بهائی به ایران می‌فرستاد. از جمله در مهرماه 1332، پس از کودتای انگلیسی - امریکایی 28 مرداد و سرنگونی دولت دکتر مصدق، در نشریه رسمی بهائیان ایران آمده است: «جناب دکتر لطف‌الله از ارض اقدس [= اسرائیل] چنین مرقوم داشته‌اند: این ایام در اسرائیل جراید، چه به زبان عبری و چه عربی و چه انگلیسی، مقالات مفصل راجع به دیانت بهائی و مقام اعلی درج می‌نمایند. ساختمان مقام اعلی [= قبر منسوب به علی محمد باب شیرازی] هیجان غریبی بین مردم انداخته، به طوری که همه‌روزه صدها نفوس از سیاحان و از اهالی اسرائیل برای زیارت آن مقام مقدس می‌آیند. ای کاش ممکن بود از همه جراید برای شما ارسال می‌نمودم. امروز در روزنامه یومیه [جرزالم پست] Jerusalem Post شرح مفصلی با عکس مقام اعلی درج شده، عجلتاً این روزنامه را برای محفل مقدس روحانی ملی و محلی می‌فرستم که اگر صلاح بدانند، ترجمه نموده، انتشار دهند.» □□□

سپس در مجله رسمی محفل ملی بهائیان ایران، متن کامل مقاله بسیار جانب‌دارانه این نشریه صهیونیستی، که در شماره 16 اکتبر 1953 (24 مهر 1332) چاپ شده □□□ درج گردید.

3- نشریه هفتگی «جرزالم پست» نیز در شماره 26 آوریل 1963 خود، انتخاب اولین دوره اعضای کادر مرکزی بهائیان جهان، موسوم به بیت‌العدل، و اسامی منتخبان و خبر حرکت آنها برای شرکت در کنفرانس لندن را درج کرده است. این نشریه همچنین سکوت یک‌دقیقه‌ای بهائیان به مناسبت مرگ رئیس‌جمهور اسرائیل (اسحاق بن زاوی) و نیز پیام تسلیت آنان را منتشر کرده است. □□□

4- روزنامه انگلیسی‌زبان «جرزالم پست» در دو صفحه کامل کتاب حسن بالیوزی (موقر) به نام «عبدالبهاء» را شرح و تفسیر کرده است. جالب است که مقدمه این مطلب را یک بهائی به نام بهیه آدمس نوشته است. جالب‌تر اینکه مقاله دیگری نیز «که توسط یک روزنامه‌نگار معروف اسرائیلی» در مورد بهائیت تهیه شده بود همراه «عکس‌های جالبی» در همین شماره درج گردید. از همه جالب‌تر آنکه «بعضی از روزنامه‌هایی که به زبان عبری [= عبری] نیز منتشر می‌شود، خلاصه‌ای از آن را درج کردند.» □□□

بهائیان نیز به بهانه مناسبت‌های مختلف، مراسم گوناگونی برگزار می‌کردند که همین امر مستمسک لازم را برای تبلیغ بهائیت در اختیار نشریات اسرائیل قرار می‌داد. به نوشته یکی از بهائیان ایرانی به نام فریده سبحانی، که برای حضور در این برنامه به اسرائیل

سفر کرده بود، «جراید مختلف اسرائیل هر یک به نحوی با عکس و تفصیلات دربارهٔ این روز تاریخی و همچنین دربارهٔ امر جهانی بهائی به قلم فرسایی پرداختند. از جمله روزنامهٔ «جرزالمپست» مقاله مشروحی... انتشار داد و روزنامهٔ «استاندارد» مقالهٔ مشروح خود را با عنوان «پیام امیدبخش...» شروع کرد. در این گزارش اضافه شده که به این مناسبت سازمان توریستی اسرائیل نیز چندین بار جشن‌های باشکوهی در زیباترین هتل‌های حیفا برپا کرد و از جمله «در میهمانی دیگری، مشهورترین هنرمندان اسرائیل، سرودها و ترانه‌های بسیار زیبایی به افتخار دوستان بهائی خواندند.»

همهٔ این امور از هماهنگی گستردهٔ نشریات صهیونیستی برای تبلیغ بهائیت حکایت می‌کند و صد البته این امر فقط به اسرائیل محدود نمی‌شود و به مافیای رسانه‌های صهیونیستی در سطح جهان تعمیم می‌یابد که شرح آن در این مجال نمی‌گنجد. همچنین بخشی دیگر از حمایت‌های اسرائیل از این مسلک را می‌توان در توزیع خدمات به نشریات بهائی منتشر شده در ایران دانست. فی‌المثل این نشریات از طریق اسرائیل برای بهائیان در سراسر جهان ارسال می‌شد. در این زمینه نامه‌ای از فردی بهائی به نام آقای عزت‌الله زهرایی، ساکن فرانسه (شهر سن‌کلو)، در آهنگ بدیع از مجلات بهائیان ایران درج گردیده که در قسمتی از آن نوشته شده است: «شماره‌های مجلهٔ زیبای شما، مرتباً از طریق ارض اقدس [=اسرائیل] به این جانب می‌رسد.»

توریسم بهائی؛ مددکار اقتصاد و رشکستهٔ اسرائیل

تشکیلات مرکزی بهائیان در اسرائیل می‌کوشید با جلوه دادن بیش از پیش به اماکن متعلق به خود، علاوه بر بهائیان، افراد غیربهائی را نیز به مراکز خویش بکشاند تا از این راه، زمینهٔ جلب آنها به بهائیت را فراهم آورد. رسانه‌های صهیونیستی در فلسطین اشغالی و سایر نقاط جهان نیز با نمایش این بناها سعی می‌کردند جاذبهٔ توریستی برای اسرائیل فراهم سازند. از جمله در نشریهٔ رسمی محفل ملی بهائیان ایران آمده که یک کمپانی معروف فیلم‌سازی در امریکا فیلمی به نام «اسرائیل از دریا» ساخته که در آن مناظر مربوط به قبر باب و مرکز بهائیت را به نمایش گذارده است. این گزارش افزوده که این فیلم چندی قبل در تلویزیون امریکا در ایران - که پیش از انقلاب در کانال 8 فعال بود - نیز به نمایش درآمده است.

همچنین دفتر نمایندگی توریسم اسرائیل در امریکا (نیویورک) متن مفصل و تبلیغی در مورد بهائیت و اماکن آن در فلسطین اشغالی به زبان انگلیسی منتشر کرد. این مطلب، بیش و پیش از آنکه یک بروشور تبلیغی برای معرفی جاذبه‌های توریستی اسرائیل، و از جمله جاذبه‌های گردشگری بهائی باشد، به متن تبلیغی بهائی شبیه است. در قسمتی از آن آمده است: «دیانت بهائی، که مروج صلح و اخوت بین افراد جامعهٔ بشری است، در سال 1844 با ظهور باب در ایران آغاز گردید و باب خود را مبشر [آمدن] نفسی اعز و اشرف از خود [=حسینعلی بهاء] معرفی نمود...»

حضور گستردهٔ بهائیان سراسر جهان در اسرائیل نیز منبع درآمد خوبی برای رژیم صهیونیستی محسوب می‌شد. تشکیلات بهائیت نیز سعی می‌کرد بهائیان را برای سفر به اسرائیل و دیدار از اماکن متعلق به خود تشویق کند و این امر به اشکال مختلف انجام می‌شد. به عنوان مثال با ایجاد بهانه‌هایی، همچون یکصدمین سال ورود بهاء به عکا، بهائیان را به اسرائیل فرامی‌خواند. همچنین پس از تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی بهائی در نقطه‌ای از جهان، شرکت‌کنندگان در آن کنفرانس را به «ارض اقدس» می‌بردند و بعضی مواقع نیز، در قالب کاروان‌های نُه نفره از هر کشور، وابستگان خویش را به اسرائیل می‌بردند و بالاخره آنان، که برای تبلیغ بهائیت در خارج از وطن خود، عزم مهاجرت می‌کردند، در آغاز سفر برای تشویق، در سفری چند روزه به اسرائیل می‌رفتند و چون معمولاً افرادی که در بالا برشمردیم از گروه‌های مرفه و دارای تمکن مالی بودند، سفر آن‌ها به اسرائیل برای دولت این کشور نیز از نظر اقتصادی و توریستی

سودمند بود. در این زمینه روزنامه «جروزالم پست» - که عملاً به ارگان تبلیغی بهائیت تبدیل شده بود - در شماره 28 اوت 1968 خبر داده است که دستجات مختلف بهائیان از کنفرانس پالموی ایتالیا به اسرائیل آمده‌اند و متذکر شده است که «این عده بزرگ‌ترین اجتماع زائرین بهائی را که تاکنون به اراضی مقدسه مسافرت نموده‌اند تشکیل می‌دهند.» □□□

هرچه زمان می‌گذشت، تبلیغات بهائیان برای سفر به اسرائیل مؤثرتر واقع می‌گشت و سفر بهائیان به اراضی اشغالی رو به فزونی می‌گذاشت. تا آنجا که شوقی افندی در تلگراف مورخ 7 اکتبر 1953 به کنفرانس دهلی گفته است: «تعداد نفوسی که از دور و نزدیک برای زیارت مقام اعلی می‌آیند، روزبه‌روز در تزايد است و چندین روز، عده آنان از هزار نفر تجاوز می‌نمود.» □□□ اما اشتباهی صهیونیست‌ها سیری ناپذیر بود و باید اماکن بهائی فعالیت بیشتری در جذب توریست انجام می‌دادند و همین‌طور هم شد. تا آنجا که شش سال بعد، یعنی در سال 1338، به گفته سران بهائیت: «در ظرف این یک سال، عدد زائرین و سیاحان» بازدیدکننده از اماکن بهائی «به بیش از یکصد هزار بالغ گردیده است.» بدین ترتیب، بهائیت در عرصه جذب توریست و کمک به اقتصاد شکننده اسرائیل نیز فعالیت بسزا و در خور توجهی داشته است.

بهائیت و اسرائیل، پس از پیروزی انقلاب اسلامی

در سی سال اخیر نیز بهائیان و رژیم صهیونیستی روابط خود را ادامه داده و به آن عمق و گستردگی بیشتری بخشیده‌اند. در زیر به نمونه‌هایی از این تعاملات اشاره شده است:

1- به گزارش خبرگزاری‌ها، رئیس مجلس رژیم صهیونیستی روز 14 تیر 1377 از مرکز بهائیت در شهر حیفا بازدید کرد و ضمن حمایت از فعالیت‌های این فرقه، خواستار آزادی عمل بیشتر پیروان آن در ایران شد. □□□

2- در روز سه‌شنبه اول خرداد 1380 مصادف با 28 صفر سالروز رحلت پیامبر اکرم (ص) و امام حسن مجتبی (ع)، رژیم صهیونیستی به مناسبت تجمع بهائیان برای افتتاح ساختمان مرکزی این فرقه در حیفا مراسم جشن و پایکوبی مفصلی به راه انداخت.

به گزارش خبرگزاری‌ها ساخت این مجموعه 250 میلیون دلاری با حمایت مستقیم اسحاق رابین، نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی، از سال 1372 آغاز شد. نکته شایان توجه، دعوت گسترده از خبرنگاران رادیو - تلویزیون‌های جهان برای پوشش خبری این مراسم بود. برگزارکنندگان مراسم از خبرنگاران خواستار نشر مطالب مختلفی به نفع رژیم صهیونیستی و بهائیت بودند که از آن جمله این مطلب بود که «دولت اسرائیل با نهایت افتخار می‌تواند میزبان همه بهائیان جهان - به‌ویژه بهائیان ساکن در کشورهای اسلامی - باشد.» □□□

این دعوت مبین آن است که رژیم صهیونیستی با توجه به فرار صهیونیست‌ها از فلسطین اشغالی و نیاز مبرم به افزایش جمعیت وفادار به خود، چون بهائیان را نیز در شمار نیروهای خودی و همچون صهیونیست‌ها فرض می‌کند، از آنان برای مهاجرت به اسرائیل دعوت به عمل می‌آورد.

3- در شهریور سال 1382 آریل شارون، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و قصاب صبرا و شتیلا، از هند دیدار کرد. او در این سفر، از مرکز بهائیان در دهلی، که به نام نیلوفر آبی شهرت دارد، برای ساعاتی بازدید نمود. □□□ بازدید از این مرکز، اهمیت بهائیت برای رژیم صهیونیستی را نشان می‌دهد.

4- در یکی از این حمایت‌های جدید، ایهود اولمرت، نخست‌وزیر اسرائیل، برای توجیه عقب‌نشینی دولت‌ش از تهدید جمهوری اسلامی به حمله نظامی، ارادت خود را به جامعه بهائی اعلام، و روغن ریخته را نذر امامزاده کرد. وی روز یکشنبه 17 دی 1385 در سخنرانی خود، که تعدادی از سران این فرقه ضاله نیز در آن حضور داشتند، ضمن رد اخبار منتشره شده در مورد حمله ارتش رژیم صهیونیستی به تأسیسات ایران، به سران بیت‌العدل بهائیان اطمینان داد که به احترام مقدسات بهائی‌ها در ایران از حمله به این کشور منصرف شده است!

به گزارش یک روزنامه اسرائیلی، بهائیان یادشده به دعوت وزارت خارجه اسرائیل در این جلسه حضور یافتند و در میان آن‌ها چهره‌های سرشناس بهائی و از جمله یک ایرانی وابسته به آن فرقه نیز به چشم می‌خوردند. □□□ باید به آقای اولمرت یادآور شد: به دشت آهوی ناگرفته، مبخش!

5- بهائیان نیز متقابلاً با همه توان در خدمت صهیونیسم و زائده آن یعنی اسرائیل‌اند و علاوه بر جمع‌آوری کمک مالی و ارسال آن به این رژیم، با ورود غیرقانونی و قاچاق کالاهای اسرائیلی به داخل ایران سعی می‌کنند اقتصاد رو به موت آن رژیم را شکوفا کنند. برای مثال، به گزارش جراید، بیش از 440 هزار عدد لنز عینک ساخت رژیم اشغالگر قدس در کارخانه «شایان عدسی» واقع در شهرک صنعتی جعفرآباد کاشان کشف شد. شایان ذکر است که این کارخانه به منصور - م، بهائی ساکن کاشان، تعلق دارد. او، که قاچاقچی لنز عینک می‌باشد، آن‌ها را از اسرائیل وارد کرده است. وی لنزهای ساخت کارخانجات اسرائیل را در جعبه‌های معمولی و با مارک یک شرکت لنزسازی خارجی قاچاق کرده است. گفتنی است فرزند ارشد رئیس تشکیلات بهائیت در ایران معروف به نیکی نیز یکی از دلالتان عینک در ایران به شمار می‌رود. □□□

سخن آخر

شواهد فراوان فوق، که از آغاز مقاله تا اینجا مطرح شد، به روشنی و به نحوی تردیدناپذیر، از ارتباط دیرین، عمیق، گسترده و فزاینده بهائیت و صهیونیسم، به‌ویژه رژیم اشغالگر فلسطین، حکایت دارد.

عجیب است که بهائیان در سایت‌ها و رسانه‌های مربوط به خویش، در مقابل سؤال (یا اعتراض) نسبت به پیوند این فرقه با اسرائیل، با جسارت «کبک‌وار» ادعا می‌کنند که هیچ رابطه‌ای بین این فرقه با صهیونیسم و اشغالگران فلسطین وجود ندارد و تمرکز بیت‌العدل اعظم بهائیان در اسرائیل پدیده‌ای کاملاً تصادفی است! و هیچ ارتباطی به علائق و منافع مشترک دو طرف ندارد!

این شواهد فراوان و انکارناپذیر، بیش‌وپیش از همه، حجت را بر افراد عادی بهائیت تمام می‌کند که حکم پیاده‌نظام، سپر، خاکریز و گوشت دم توپ را برای سران فرقه دارند. آنان باید بدانند که رهبران آن‌ها چه وابستگی و پیوستگی عمیقی با صهیونیست‌های غاصب و خون‌آشام دارند؟ و از تشکیلات خود بخواهند که بابت این همه وابستگی به جنایت‌کاران اشغالگر، به جای بعضی مغالطه‌های خنده‌آور، توضیح قانع‌کننده بدهند.

با توجه به روابط وسیع و صمیمانه و اعتماد مشترکی که میان صهیونیسم و بهائیت وجود دارد، طبیعی است که جهان اسلام و آزادگان عالم، به حضور اعضای این تشکیلات در بین خود با دیده سوء ظن بنگرند و با آنان رفتاری طردآمیز پیش داشته باشند. متقابلاً بدیهی است که وقتی بهائیت، کاکل خود را این‌گونه محکم به زلف صهیونیسم گره می‌زند، نمی‌تواند ادعا کند که استقرار مرکزیت این تشکیلات در اسرائیل، صرفاً به دلیل قرار داشتن قبور سران فرقه در فلسطین اشغالی است و به همین دلیل اسرائیل قبله اهل بهاء شده است.

با وجود این پیوند عمیق، بدیهی است که بهائیان ناگزیرند در هزینه‌هایی که اسرائیل و صهیونیسم جهانی (در برابر خروش انقلابی مظلومان و محرومان جهان) می‌پردازند، سهیم و شریک باشند. لذا سال گذشته در نبرد شکوهمند حزب‌الله لبنان با ارتش صهیونیستی که با پیروزی رزمندگان اسلام پایان یافت، بندر حیفا، که مرکز بهائیان در آن قرار دارد، آماج حملات موشکی دلاورمردان حزب‌الله قرار گرفت و می‌توان حدس زد که تلاش حکومت اسرائیل برای جلب مساعدت بهائیان به منظور جلوگیری از فرارشان (همراه یهودیان) از اسرائیل، در اقدام اخیر نخست‌وزیر آن کشور (اولمرت) به دلداری خاله‌مآبانۀ سران بهائیت، بی‌تأثیر نبوده است.

پی‌نوشت‌ها

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل.

* * با تشکر از همکاری آقایان مهدی ابوطالبی، سید مصطفی تقوی، علی رجبی و تقی صوفی نیارکی.

- 1 iii _ آهنگ بدیع، نشریه جوانان بهائی ایران، سال 1347، ش 7 و 8، ص 209
- 2 iii _ خاطرات حبیب، ص 20؛ نیز رک: آهنگ بدیع، سال 1330، ش 3، ص 53
- 3 iii _ اخبار امری (نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران)، تیر 1333، ش 3، صص 9-8
- 4 iii _ همان، بهمن _ اسفند 1340، ش 12-11، صص 621-620؛ راجع به دوستی و روابط موشه شاروت (اولین وزیر خارجه رژیم صهیونیستی) با عبدالبهاء نیز، روحیه ماکسول (همسر شوقی) در کتاب مشهورش: «گوهر یکتا»، اشاره گذرایی دارد.
- 5 iii _ خاطرات حبیب، همان، ص 239
- 6 iii _ همان، ص 54؛ فلسطین در آن زمان جزء ایالت سوریه و بخشی از امپراتوری عثمانی بود و هنوز به نام فلسطین خوانده نمی‌شد.
- 7 iii _ رک: «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران»، تاریخ معاصر ایران، سال 7، ش 27، پاییز 1382
- 8 iii _ اخبار امری، فروردین 1329، ش 12، ص 540؛ آهنگ بدیع، سال 1330، ش 3، ص 53
- 9 iii _ اطلاعات سیاسی _ دیپلماتیک، سال 1، ش 12، 28 خرداد 65، ص 6
- 10 iii _ همان جا.
- 11 iii _ شوقی افندی، قرن بدیع، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ج 3، ص 291
- 12 iii _ همان، ص 297
- 13 iii _ قرن بدیع، ج 2، ص 214
- 14 iii _ همان، ج 3، ص 321
- 15 iii _ اخبار امری، سال 1324، ش 7 و 8 (آبان و آذر)، ص 7
- 16 iii _ اخبار امری، آبان 1326، ص 130؛ بهائی‌نیوز، سپتامبر 1947؛ همچنین رک: سید محمدباقر نجفی، بهائیان، چاپ اول، طهوری، 1357، صص 691-698

- 17 iii - شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، بدیع 125، ص 290
- 18 iii - آهنگ بدیع، سال 1333، ش 3، ص 7
- 19 iii - همان، سال 1333، ش 3، ص 7
- 20 iii - همان جا.
- 21 iii - همان، سال 1323، ش 3، ص 8
- 22 iii - اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، تهران، مؤسسه تحقیقاتی رائین، ص 69
- 23 iii - شوقی افندی، توقیعات مبارکه، همان، ص 290
- 24 iii - اخبار امری، شهریور 1331، ش 5، ص 16
- 25 iii - جواد منصور، تاریخ قیام 15 خرداد به روایت اسناد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ج 1، ص 332 به نقل از: اخبار امری، سال 1330، ش 5، صص 8 و 14
- 26 iii - اخبار امری، مرداد - شهریور 1333، ش 4-5، صص 2-5
- 27 iii - همان، مرداد - شهریور 1333، ش 4-5، صص 2-5
- 28 iii - همان، فروردین 1329، ش 12، ص 540
- 29 iii - سالنامه جوانان بهائی ایران، ج 3 (109-108 بدیع)، ص 130
- 30 iii - آهنگ بدیع، سال 1339، ش 8-10 (ویژه نامه شوقی افندی)، ص 219
- 31 iii - اسماعیل رائین، همان، صص 170-171، به نقل از قرن بدیع، قسمت چهارم، ص 162
- 32 iii - اخبار امری، خرداد - تیر 1331؛ برای شرح ماجرا رک: نامه مفصل هیأت بین المللی بهائی، مورخ 1 ژوئیه 1952 (10 تیر 1331) به محفل روحانی ملی بهائیان ایران (اخبار امری، سال 1331، ش 5 (شهریور ماه).
- 33 iii - اخبار امری، سال 1331، ش 5 (شهریور ماه)
- 34 iii - همان جا.
- 35 iii - همان، سال 1329، ش 9-8 (آذر - دی).
- 36 iii - آهنگ بدیع، سال 1339، ش 8-10 (ویژه نامه شوقی)، ص 219
- 37 iii - اخبار امری، آذر 1338، ش 9، ص 259
- 38 iii - همان، مرداد 1331، ش 4، ص 4
- 39 iii - آهنگ بدیع، سال 1339، ش 4، ص 96
- 40 iii - خواهر عباس افندی که دشمن وی بود.

- 41 iii - اخبار امری، سال 1333، ش 9-8 (آذر - دی)، ص 5
- 42 iii - همان، فروردین 1329، ش 12، ص 6
- 43 iii - آهنگ بدیع، سال 1340، ش 10، ص 252
- 44 iii - جواد منصوری، همان، ج 1، سند شماره 90/2 و ص 330
- 45 iii - اخبار امری، مرداد - شهریور 1340، ش 6-5، ص 303
- 46 iii - متن کامل خبر در اخبار امری امریکا، ش 245 و ترجمه آن توسط ذکرائه خادم در اخبار امری ایران درج شده است.
- 47 iii - اخبار امری، سال 1333، ش 3 (تیرماه) صص 9-8
- 48 iii - همان، ش 2-1 (اردیبهشت - خرداد)، صفحات اولیه.
- 49 iii - همان، ش 3 (تیرماه)، صص 9-8
- 50 iii - همان، ش 1 و 2 (اردیبهشت - خرداد)، ص 15
- 51 iii - همان جا.
- 52 iii - همان، اردیبهشت - خرداد 1333، ش 1 و 2، ص 16
- 53 iii - همان، سال 1331، ش 5 (شهریور).
- 54 iii - همان، آبان 1343، ش 8، صص 406-405
- 55 iii - همان، خرداد 1347، ش 3، ص 137؛ و آهنگ بدیع، سال 1347، ش 1 و 2، ص 8
- 56 iii - آهنگ بدیع، سال 1347، ش 1 و 2، ص 13
- 57 iii - همان، سال 1339، ش 10-8، ص 263
- 58 iii - همان، ص 268
- 59 iii - اخبار امری، سال 1340، ش 3 و 4، ص 178
- 60 iii - آهنگ بدیع، سال 1344، ش 2، ص 60
- 61 iii - اخبار امری، 1342، ش 8 و 9، (آبان - آذر)، ص 505
- 62 iii - جواد منصوری، همان، ج 1، ص 332 و سند 96/2
- 63 iii - اخبار امری، سال 1352، ش 13، سخن ماه (نزاع و جدال منفور درگاه کبریاست)، صص 380-377
- 64 iii - اورقا (نشریه نونهالان بهائی ایران)، سال 1352، ش 8 (آبان)، صص 22-20
- 65 iii - محمدرضا نصوری، «پیوند و همکاری متقابل بهائیت و صهیونیسم»، فصلنامه انتظار موعود، ش 18، ص 247؛ به نقل از بولتن خبری سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران، دفتر مرکزی، خبر 232، 21 دی 1353.

- 66 iii - همان جا.
- 67 iii - مجمع فقه اسلامی، مصوبه‌ها و توصیه‌ها: از دومین تا پایان نهمین نشست، ترجمه محمد مقدس، قم، 1418. ق، صص 84-85
- 68 iii - مع مؤتمرات مجمع الفقه الاسلامی (المؤتمرات الفقهیة)، محمد علی تسخیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج 1، صص 326-327
- 69 iii - سیدمحمدباقر نجفی، بهائیان، تهران، طهوری، 1357، صص 736-735؛ به نقل از اخبار امری، سال 1332، ش 1 و 2 (اردیبهشت - خرداد).
- 70 iii - اخبار امری، ش 7-6 (مهر - آبان 1332)، صص 13-17
- 71 iii - برای دیدن متن کامل این مقاله، رک: سیدمحمدباقر نجفی، همان، صص 735-732
- 72 iii - اخبار امری، آبان - آذر 1342، ش 8 و 9، ص 505
- 73 iii - همان، فروردین 1351، ش 1، ص 19
- 74 iii - در متن اصلی: پست اورشلیم.
- 75 iii - آهنگ بدیع، سال 1347، ش 7 و 8، صص 233-235
- 76 iii - همان، سال 1348، ش 3 و 4، ص 103
- 77 iii - اخبار امری، ش 4، تیر 1344، ص 244
- 78 iii - سیدمحمدباقر نجفی، همان، صص 739-737؛ به نقل از: اخبار امری، سال 1333، ش 3 (تیرماه)
- 79 iii - اخبار امری، آبان - آذر 1347، ش 9-8، ص 592
- 80 iii - پیام شوقی مندرج در آهنگ بدیع، سال 1332، ش 12-13، ص 241
- 81 iii - روزنامه جمهوری اسلامی، 15 تیر 1377
- 82 iii - پایگاه اطلاع‌رسانی موعود: www.Mouood.com
- 83 iii - مهرداد صفا، «افعی در هند»، روزنامه جام‌جم، 1383/2/17، ص 8
- 84 iii - روزنامه جمهوری اسلامی، سال 28، ش 7962، چهارشنبه 20 دی 85، ص 2
- 85 iii - کیهان، 8 و 29 شهریور 1385

ردّ پای الحاد و وابستگی در تبار «هویدا»

سید رضا هاشمی*

در حکومت‌های استبدادی شاهنشاهی، بررسی روابط خانوادگی یکی از عرصه‌های مطالعاتی بسیار مهم می‌باشد؛ زیرا اساساً بنیاد و رشد این قبیل نظام‌های حکومتی بر نسبت‌های فامیلی و روابط مشابه استوار است. وابستگی عباس هویدا — که بیش از سیزده سال زمام دولت ایران را در دوران پهلوی دوم بر عهده داشت — به تشکیلات بهائیت و رابطه او با این فرقه، در همین چارچوب نیازمند بررسی می‌باشد. نوشتار زیر بر همین اساس تهیه شده است.



عباس هویدا (دولتمرد «بهائی‌تبار» عصر پهلوی) که بیش از سیزده سال زمام دولت ایران را در زمان سلطنت محمدرضا برعهده داشت، مشهورتر از آن است که به معرفی نیاز داشته باشد.

عده‌ای از مطلعان در مورد اینکه خود وی نیز (همچون پدر و جدش: عین‌الملک و میرزا رضا قناد) به مسلک بهائیت پایبند بوده است تردید کرده و او را فردی اساساً لامذهب شمرده‌اند، اما صرف‌نظر از بحث و داوری در این باره، ارتباط هویدا با تشکیلات بهائیت، امری مسلم است و می‌دانیم که حضور وی در رأس دولت، راه را برای هجوم «انبوه» بهائیان به پست‌های «کلیدی» کشور گشود و اعضای فرقه‌ای

که از بدو پیدایش تا آن روز، مورد خشم و نفرت عامه ملت بود با موافقت دربار پهلوی و پشتیبانی امریکا و صهیونیسم، مقامات دارای پست‌های حساس سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی را در چنگ گرفتند و به قول ارتشبد حسین فردوست، مقام اطلاعاتی مهم رژیم شاه، «در زمان هویدا دیگر کار بهائی‌ها تمام بود و مقامات عالی مملکت توسط آن‌ها به راحتی اشغال می‌شد.»^{□□□}

هویدا از جانب پدر، پسر عین‌الملک (حبیب‌الله هویدا/ آل‌رضا) و نوه میرزا رضا قناد شیرازی است، و از سوی مادر فرزند افسرالموک، دختر افسرالسلطنه. افسرالسلطنه نیز فرزند میرزا یحیی خان مشیرالدوله قزوینی، و همسر میرزا سلیمان خان ادیب‌السلطنه (فرزند عبدالحسن خان کفری فرزند محمدحسن خان سردار فرزند محمدخان قاجار ابروانی) است.

الف) تبار پدری هویدا

1. محمد رضا قناد شیرازی:

تبار هویدا از سوی پدر، نسبتاً معلوم است و تحقیقات پژوهشگران، از ماهیت استعماری پدر وی (عین‌الملک) به عنوان کاشف و معرف رضاخان به انگلیسی‌ها برای اجرای کودتای اسفند 1299 کاملاً پرده برداشته است.

پدر بزرگ هویدا، میرزا رضا یا دقیق‌تر بگوییم: میرزا محمد رضا قناد شیرازی، از بایان قدیمی بود که گفته می‌شود پس از آشکار شدن دعاوی میرزا محمدعلی «باب» در شیراز، به وی گروید.^{□□□}

وی بعداً در اختلافاتی که میان حسینعلی بهاء و برادرش، یحیی صبح‌ازل، بر سر جانشینی باب و ریاست بایان افتاد، جانب بهاء را گرفت و در جرگه یاران و هواداران وی درآمد، به طوری که پس از تبعید بهاء (توسط دولت ایران) به بغداد، به او پیوست و در زمان تبعید وی توسط دولت عثمانی از بغداد به اسلامبول و سپس ادرنه و عکای فلسطین نیز، همه‌جا از همراهان و خادمانش بود و پیشاپیش کجاوهایش می‌دوید.^{□□□}

همسرش نیز که زنی آذری‌زبان و اهل تبریز بود با میرزا رضا در سفر ادرنه و عکا همراه بهاء بود.^{□□□}

پس از مرگ بهاء نیز، میرزا رضا «از حواریون عباس افندی»^{□□□} (یعنی همان سر عبدالبهاء، پسر و جانشین بهاء) محسوب می‌شد و به قول فاضل مازندرانی (مبلغ و نویسنده مشهور بهائی) «از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت» بود تا درگذشت و در عکا دفن شد.^{□□□}

ادوارد براون نوشته است: «محمد رضا شیرازی یکی از چند تن رازدار بهاء‌الله است که پس از وی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت

می‌شود.»^{□□□} وی یکی از نه تن بهائینی بود که عباس افندی، دو روز پس از مرگ پدرش بهاء، وصیت‌نامه (دست‌کاری‌شده) پدر را در حضور آنان گشود و امر به خواندن آن کرد.^{□□□}

2. حبیب‌الله عین‌الملک/بهاء‌السلطان:

پیوستگی و تقرب خاص میرزا رضا قناد به دستگاه رهبری بهائیت، به بزرگ‌ترین فرزندش، عین‌الملک، امکان داد که مدتی در جوانی، منشی، کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء باشد. وی بر اثر تمریناتی که کرده بود، خطی نزدیک به خط عباس افندی داشت.^{□□□} فاضل مازندرانی نوشته است: «دیگر آقا محمد رضا قناد سابق الوصف از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان عکا [مرکز سابق بهائیت در فلسطین اشغالی] است و از پسرانش: میرزا حبیب‌الله عین‌الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعداً شغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت. و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا، و هم از دخترش که در شام شوهر نمود، مأل باسعادت و رضایتی بروز نکرد!»^{□□□}

یادداشت کوتاهی از عباس افندی در دست می‌باشد که طی آن از پیروانش در تهران خواسته است که برای عین‌الملک کاری دست و پا کنند: «در خصوص جناب میرزا حبیب‌الله این سلیل آقا رضای جلیل است. هر قسم باشد، همتی نمایند با سایر یاران که بلکه ان‌شاءالله مسئولیتی از برای او مهیا گردد ولو در سایر ولایات یا خارج از مملکت، در نظر من این مسأله اهمیتی دارد نظر به محبتی که به آقا رضا دارم.»^{□□□} ظاهراً با همین سفارش‌ها و حمایت‌هاست که عین‌الملک «وارد کادر وزارت خارجه» می‌گردد و «مدت مدیدی» در کشورهای عربی (سوریه، لبنان و عربستان) «عهده‌دار مقام کنسولگری می‌شود و تا سال‌های پیش از جنگ جهانی (دوم) فعالانه به این کار ادامه می‌دهد. و در عین حال «به او مأموریت داده می‌شود که در کشورهای عربی به گسترش و تبلیغ بهائیت بپردازد.» لقب او «بهاء‌السلطان» نیز شاهی دیگر بر وابستگی او به این فرقه (بهائیت) است.^{□□□} با این بستگی و پیوستگی، صحت شایعاتی نظیر اینکه: نام فرزند عین‌الملک (امیر عباس هویدا) را عباس افندی برگزیده و حتی نام وی در اصل غلام عباس، بوده است، چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد.^{□□□}

عین‌الملک تحصیل‌کرده «مدرسه آمریکایی‌های بیروت» بود که «همان‌جا زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسه را آموخت» و «ترکیبی غریب از آثار گوناگون — از نوشته‌های خلیل جبران گرفته تا رمان‌های باسماهی فرانسوی میشل زواگو — را به فارسی برگرداند.»^{□□□} پس

از پایان تحصیلاتش در بیروت، راهی پاریس شد و در آنجا سردار اسعد بختیاری را که از سرداران سکولار مشروطه بود ملاقات کرد. پس از چندی معلم فرزندان اسعد شد و به دستگیری او از احمدشاه لقب عین‌الملکی گرفت، نیز به توصیه همین اسعد بود که بعضی از داستان‌های دنباله‌دار و پرخواننده پانسن دوتاریل را، که شخصیت مرموز راکومبول قهرمان اصلی‌اش بود، به فارسی برگرداند. چندی پس از آن تاریخ، در آستانه کودتای «انگلیسی» اسفند 1299، عین‌الملک اقدام تاریخی خود را (که به زیان اسلام و ایران، و سود استعمار بود) انجام داد: کشف و معرفی رضاخان به کارگزاران استعمار بریتانیا برای رهبری نظامی کودتا.

مرحوم محمدرضا آشتیانی‌زاده، وکیل پراطلاع مجلس شورای ملی در عصر پهلوی، چنین گفته که «حبیب‌الله رشیدیان (مستخدم سفارت انگلیس، و عامل مشهور بریتانیا در ایران) برایم نقل کرده است که: چند سال قبل از کودتای 1299، به دستور کنل فریزر انگلیسی، بیشتر روزهای هفته صبح به «منزل عین‌الملک که از متنفذین و کملین فرقه بهائیه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم» می‌رفتم. در آنجا با اردشیر جی آشنا شدم و اردشیر جی روزی به عین‌الملک گفت: «از شما خواهش‌مدم که با محفل بهائیان به مشورت بنشینید و از آن‌ها بخواهید تا صاحب‌منصبی بلندقامت و خوش‌قیافه پیدا کنند و به شما معرفی نمایند و شما آن صاحب‌منصب را با من آشنا کنید، اما به دو شرط: اولاً اینکه آن صاحب‌منصب نباید صاحب‌منصب ژاندارم باشد و حتماً باید صاحب‌منصب قزاق باشد. ثانیاً شیعه اثنی‌عشری خالص نباشد» - که ارباب اردشیر جی، مخصوصاً جمله اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که «آن صاحب‌منصب نباید شیعه اثنی‌عشری خالص باشد». رشیدیان گفت: «پس از آن ملاقات، عین‌الملک، رضاخان را با ارباب اردشیر جی آشنا کرد و اردشیر وسیله آشنایی رضاخان با فریزر می‌شود و فریزر او را به دیگر انگلیسی‌های دست‌اندرکار کودتا، چون هاوارد، اسمایس و گاردنر - کنسول انگلیس در بوشهر - معرفی می‌نماید.» □□□

گفتنی است: عین‌الملک، که زمان نخست‌وزیری سیدضیاء، جنرال‌قنصل ایران در شامات بود، روز 6 فروردین 1300 ش (یعنی دوازده روز پس از کودتا) با روزنامه لسان‌العرب (شامات، 16 رجب 1339 ق) مصاحبه‌ای انجام داد و ضمن ستایش کودتا، از سیدضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی‌دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و افزود که با وی سابقه رفاقت و معاشرتی «دوازده ساله» دارد (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سیدضیاء دوست و معاشر است). □□□ اشاره عین‌الملک در جمله اخیر، می‌تواند از جمله به همکاری با سید ضیاء در روزنامه مشهور وی، رعد، باشد که در مشروطه دوم منتشر می‌شد و در سال‌های جنگ جهانی اول، از سیاست روس و انگلیس در ایران جانب‌داری می‌کرد، و پس از پایان جنگ نیز تریبونی برای تبلیغ و ترویج سیاست انگلیس در ایران، و قرارداد 1919 ایران و انگلیس قلمداد می‌گشت. □□□

در خور ذکر است که افراد وطن‌خواه و مبارز با انگلیس در سال‌های پایانی حکومت قاجار، همگی با دیده‌ای منفی به سید ضیاء می‌نگریستند و او را از عمال بریتانیا در ایران قلمداد می‌کردند. مستشارالدوله صادق، از آزادی‌خواهان و رؤسای مجلس شورا در صدر مشروطه، و از مخالفان قرارداد 1919 و وثوق‌الدوله — کاکس است که به جرم مخالفت با کابینه قرارداد، به کاشان تبعید شد. وی سید ضیاء را «از عاملین معروف» انگلستان شمرده است که اهداف استعماری بریتانیا در قرارداد 1919 را در پوشش کودتای 1299 و لغو نمایشی این قرارداد تحقق بخشید. ^{□□□} عبدالله مستوفی از سید ضیاء به عنوان «کارچاق‌کن» و وثوق‌الدوله و «مزدور علنی و بین انگلیسی‌ها» یاد کرده است. ^{□□□} اس. ملیکف، محقق روسی، نیز سید ضیاء را در ردیف نصرت‌الدوله، وزیر خارجه کابینه قرارداد، «از سرسپردگان سرسخت انگلستان» شمرده است. ^{□□□}

علی دشتی که در بحبوحه انعقاد قرارداد 1919 و کودتای 1299 به زندان افتاد ^{□□□} در سرمقاله‌های مستدل خود در بهار 1302.ش در روزنامه «شفق سرخ»، به تفصیل از وابستگی سید ضیاء از دوران پیش از کودتا به انگلیسی‌ها و منفوریت وی نزد روشنفکران سخن گفته است. ^{□□□}

جناب عین‌الملک، با چنین آنگلو فیل تمام‌عیاری (یعنی سید ضیاء) از دوازده سال پیش از کودتای 1299، صمیمی بود و همکاری داشت. نامه تملق‌آمیز و خاکسارانه وی نیز به تیمورتاش (وزیردربار مقتدر و سفاک رضاخان) در آستانه نوروز 1307 گویای «عبودیت و جان‌نثاری» او نسبت به دستگاه دیکتاتوری پهلوی است: «قربان حضور مبارکت شوم. مدتی قبل... یک جعبه... شیرینی، کار شام و باقلوای بیروت تقدیم حضور مبارک نمودم. اگرچه تا به حال که چند ماه می‌گذرد هنوز از وصول آن اطلاعی ندارم، لکن به مناسبت نزدیکی عید نوروز اینک... یک صندوق امانت محتوی دو قوتی [کذا] راحت‌الحلقوم مغز پسته و بادام و دو قوطی شیرینی متنوع کار شام و دو قوطی راحت‌الحلقوم بی‌مغز تقدیم آستان مبارکت می‌نمایم که نوش جان فرمایید.

به احساسات رعیت‌پروری و مرحمت‌گستری حضرت اشرف عالی اعتماد کامل دارم که غمض عین از حقارت تقدیمی این حقیر فرموده، به صرف لطف و عنایت و ذره‌پروری مقبول حضور مبارک خواهد آمد. زیرا هدیه اگرچه حقیر و قابل حضور مبارکت نیست، اما تقدیم‌کننده را دل و جان سرشار به احساسات عبودیت و جان‌نثاری به آن وجود مقدس است و لهذا چاره ندارد مگر آنکه عرض کند:

در دل دوست به هر حيله رهى بايد کرد

طاعت از دست نياید گنهى بايد کرد

در خاتمه، می‌خواستم راجع به امور خودم چند کلمه به ساحت مقدست معروض دارم، لکن به قلب الهام رسید: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؛ نوشته می‌خوانند و نگفته می‌دانند و نطلبیده می‌دهند. این است که در مقابل امر و اراده مبارکت تفویض صرف هستیم.

چاکر [امضا: حبیب‌الله هویدا].» □□□

شایان ذکر است که یحیی‌خان ادیب‌السلطنه رادسر، رئیس شهربانی سفاک رضاخان، نیز که ترور مشهور و نافرجام شهید مدرس در اوایل سلطنت رضاخان را منتسب به او دانسته‌اند، برادر افسرالملوک سرداری، یعنی برادرزن همین جناب عین‌الملک، و دایی عباس هویدا می‌شود. □□□

رفع یک شبهه تاریخی

اخیراً بهائیان، برای آنکه ننگ همکاری هویدا و پدرش (عین‌الملک) با رژیم وابسته و فاسد پهلوی را از چهره بهائیت پاک سازند، به انکار وابستگی هویدا به بهائیت دست زده‌اند و حتی می‌کوشند عین‌الملک را نیز از مسلک بهائیت خارج شمردند! و این در حالی است که اولاً چنان‌که فوقاً به تفصیل دیدیم، عین‌الملک، گذشته از اینکه پدرش از مریدان خاص حسینعلی بهاء و اصحاب سرّ فرزندش عبدالبهاء بود، خود نیز پرورش‌یافته عباس افندی و مدتی منشی و کاتب او بود و لقب بهائی (بهاء‌السلطان) داشت. زمانی که در 1314 در سن 64 سالگی از دنیا رفت، در کنار پدرش — میرزا رضا قناد — در عکا دفن شد. □□□ ثانیاً علاوه بر اشاره‌ای که در مجله چهره‌نما (شماره 29، رمضان 1350 ق) به تبلیغ بهائیت توسط عین‌الملک در سال‌های آخر عمر وی در کشورهای عربی شده (و قبلاً از آن یاد کردیم) گزارش شاهدان عینی نیز از تکاپوی جدی و بی‌پروای وی برای تبلیغ این مسلک، و حتی تبدیل کنسولگری ایران در شام به مرکزی برای این امر، حکایت دارد. صدیقه دولت آبادی، از بانوان فعال عصر قاجار و پهلوی در حوزه مطبوعات و فرهنگ، در سفری که در آن سال‌ها به دمشق کرده به این نکته تصریح نموده است: «از بغداد گذشتیم، به حلب رسیدم. دو روز ماندم. روز سیم عازم شام بودم. شب در هتل با جمعی از اعراب و نظامیان توی سالون نشسته بودیم، پرسیدم: "قونسولخانه ایران کجاست و قونسول ایران کیست؟" یک‌مرتبه از اطراف صدای خنده بلند و نگاه‌های مسخره‌آمیز به طرف من متوجه شد. مدیر هتل (شخص نصرانی) گفت: "اگر با آنجا کار نداشته باشید بهتر است، یعنی راحت‌تر خواهید بود." به طور تعجب گفتم: "چرا؟" شخص عرب گفت: "ایران اینجا قونسولخانه ندارد. جنرال قونسول شام یک مرد پول‌دوستی است، ابراهیم نامی را که چایی فروش است، مقداری پول از او گرفته و او را قونسول ایران در حلب نموده است. ابراهیم

هم نصف دکان چایی‌فروشی را میز گذاشته، هفت تذکره ایران و کاغذهای مارک ایران را روی آن ریخته است. هرکس تذکره بخواند مبلغی از او می‌گیرد و می‌دهد. هرکس تذکره بدهد امضا کند، اگر بفهمد پولدار است وجه مفتی از او اخذ کرده و بعد از چند روزی معطلی به او رد می‌کند. این است قونسولخانه ایران. " دیدم دیگران به نوبت خود مستعدند هرکدام حکایت مسخره‌آمیزی از قونسولگری ایران برای زینت مجلس اظهار کنند و آنچه گذشته بود برای کسالت یک هفته من، کافی بود؛ دیگر طاقت شنیدن ندارم. از حضار عذر خواسته، از سالون خارج شدم.

جوان نظامی فرانسه که عرب و مسلمان بود و به واسطه مجالست دوسه روزه در سالون هتل با من آشنا شده بود و می‌دانست که ایرانی هستم از عقب من آمد و گفت: "میل دارید به اتفاق به گردش برویم؟" قبول کردم. در بین راه گفت: "فهمیدم شما از مذاکرات راجع به قونسولگری ایران کسل شدید و چون شما را ایرانی اصیل شناختم اجازه می‌خواهم اطلاعات خودم را از شما به شما بگویم که مطلع باشید، در آن صورت به شما خوش خواهد گذشت." تعجب کردم و گفتم: "به چه مناسبت؟" گفت: "چون که عین‌الملک، جنرال قونسول شما در شام، مبلغ دین بهائی است و علناً در قونسولخانه مردم را تبلیغ می‌کند. هرکس بهائی نباشد در آنجا دچار زحمت می‌شود. اگر بفهمد پولدار است به عناوین مختلف مبلغ گزافی از او اخذ می‌کند. اگر ندهد برای امضای تذکره چندین روز معطلش می‌نماید. من مدتی مأمور شام بودم، خوب آگاهم. به طوری عین‌الملک در تبلیغ، بی‌پرواست که مردم شام خیال می‌کردند مذهب رسمی ایرانی‌ها، بهائی است که مأمور دولتی این قسم علناً اظهار عقیده می‌کند و بر ضد اسلام قیام می‌نماید. حتی خودم همین‌طور تصور می‌کردم تا وقتی از چند ایرانی مسلمان پرسیدم که مذهب رسمی ایران چیست؟ گفتند: اسلام. گفتم: پس مأمور رسمی شما چه می‌گوید؟ دیدم آن بیچاره‌ها هم دل پر درد از دست عین‌الملک داشتند و چند روز بی‌جهت وقت آن‌ها را تلف کرده بود. از هر جهت بهتر است که شام نروید و یکسره به بیروت بروید... از نظامی تشکر کردم و به منزل مراجعت نمودم." □□□

در مورد عباس هویدا نیز، باید گفت که شواهد و دلایل متعددی در مورد ارتباط و تعامل وی با تشکیلات بهائیت وجود دارد. نخست آنکه، چنان که گذشت، جد و پدرش (عین‌الملک و میرزا رضا قناد) از بهائیان شاخص بودند و در دستگاه بهائیت، موقعیتی مهم داشتند. دیگر آنکه، نخست‌وزیری هویدا، عملاً زمینه را برای حضور و فعالیت تعداد چشمگیری از بهائیان در کابینه و نهادهای گوناگون تحت فرمان وی فراهم ساخت، و به قول ارتشید فردوست (مقام اطلاعاتی مهم رژیم شاه): «در زمان هویدا دیگر کار بهائی‌ها تمام بود و مقامات عالی مملکت توسط آن‌ها به راحتی اشغال می‌شد.» □□□

جز این‌ها، اسناد و مدارک متعددی وجود دارد که از پیوند و همکاری هویدا با فرقه ضاله پرده برمی‌دارد. □□□

ب) تبار مادری هویدا

هویدا چند نیای مادری دارد: محمدخان قاجار، محمدحسن خان سردار و میرزا یحیی خان مشیرالدوله، که تاریخ، هر سه را افرادی وابسته به روسیه می‌شمارد. کارنامه بقیه نیز از فساد فکری و اخلاقی و سیاسی خالی نیست. در ذیل اوصاف و خصوصیات رجال مربوط به تبار مادری هویدا، یکان‌یکان، از بالا به پایین بررسی شده است:

1. محمدخان قاجار ابروانی:

محمدخان قاجار ابروانی (جد سوم مادری هویدا) در دوران جنگ‌های ایران و روس تزاری در زمان فتحعلی‌شاه، حاکم منطقه استراتژیک ایروان در قفقاز بود. وی در خلال نبرد، چندین بار (برضد استقلال و تمامیت ارضی ایران اسلامی) با روس‌های مهاجم ساخت‌وپاخت کرد و آنان را به فتح ایروان تحریک نمود و با افشای این خیانت، از سوی فتحعلی‌شاه و فرزندش (عباس‌میرزا، فرمانده کل قوای ایران در جنگ با ارتش تزاری)، مغضوب و از سمت خویش برکنار گردید. پس از آن، با اظهار عجز و ندامت، و تقدیم هدایای بسیار، بخشیده و به پست سابق خود منصوب شد، اما مجدداً خیانت نمود و از کار برکنار شد، تا اینکه «عباس‌میرزا که از تذبذب و نفاق و دورویی محمدخان ابروانی به ستوه آمده بود، وی را تحت نظر محمدعلی‌خان شام بیاتی به تهران فرستاد» و برای همیشه دستش را از حکومت آن دیار قطع کرد.^{□□□} پس از ختم این جنگ‌ها (که به دلایلی، از جمله همین نوع خیانت‌ها، به تجزیه هفده شهر از شهرهای آباد ایران اسلامی انجامید) محمدخان مدتی بیکار بود و سرانجام به «واسطه انتساب به خانواده سلطنت»^{□□□} عفو گردید و در باقی ایام سلطنت فتحعلی‌شاه و نیز عصر سلطنت جانشینش، محمدشاه، به بعضی از مأموریت‌های سیاسی و نظامی اعزام شد و نهایتاً در 1255 ق. درگذشت و مقام و منصب وی به پسرش، محمدحسن خان (مشهور به خان باباخان سردار)، واگذار شد.^{□□□}

2. محمدحسن خان سردار (باباخان سردار):

کارنامه محمدحسن خان سردار (جد دوم مادری هویدا) نیز، همچون پدر، از نقطه‌های سیاه خالی نیست. مثلاً به‌رغم حق بسیاری که حاجی میرزا آقاسی (صدر اعظم محمدشاه) بر گردن وی و پدرش داشت و موجبات بقای اعتبار بلکه ترقی آن دو را در زمان صدارت خود فراهم ساخت، زمانی که محمدشاه درگذشت و آقاسی هدف حمله مخالفان خود قرار گرفت، محمدحسن خان نیز با مخالفان همدست و

هم‌سوگند شد و حتی برای عزل آقاسی با سفارتخانه‌های خارجی تماس گرفت. افزون بر این، به سنگ‌اندازی در کار آمدن ناصرالدین‌شاه و امیرکبیر به تهران، و لذا با تشر شدید شاه جوان روبه‌رو شد و پس از تاجگذاری شاه و صدارت امیر، ناگزیر «به کنج خانه خزید». ^{□□□} ولی امیرکبیر وساطت کرد و شاه بر گذشته او خط اغماض کشید و دوباره به مسئولیت‌های مهم دولتی گمارده شد و امیر حتی در برخی سفرهای مهم خود و شاه (همچون سفر اصفهان) وی را به همراه برد. ^{□□□} با این‌همه، وی با امیر نیز راه خیانت پیمود و با دشمنان او (نظیر میرزا آقاخان نوری، تحت‌الحمایه انگلیس) عقد اتحاد بست. ^{□□□}

فریدون آدمیت، محمدحسن‌خان سردار را — در کنار مهد علیا (مادر ناصرالدین‌شاه) و میرزا آقاخان نوری (صدراعظم انگلوفیل ایران پس از امیر) — «از عوامل اصلی توطئه» قتل امیر شمرده است. ^{□□□} استناد آدمیت، به اظهارات کلنل شیل (وزیر مختار انگلیس در ایران) است که خود با توطئه‌چیان همدست بود و در گزارش به وزیرخارجۀ بریتانیا (ژانویه 1852 م) صراحتاً نوشت: «محرکان اصلی عبارت‌اند از: مهد علیا که گناهِش از همه بیشتر است، برادر مهد علیا، فراشباشی [حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله]، و سردار محمدحسن‌خان ایروانی که تبعۀ روس است و داماد محمدشاه...». ^{□□□}

محمدحسن‌خان، در راه پیشبرد مطامعش، حتی ابا نداشت که با صدراعظم انگلوفیل و سران وقت بایبه (از جمله: حسینعلی بهاء) در توطئه ترور ناصرالدین‌شاه همکاری کند. ^{□□□} به گزارش سفیر انگلیس (16 اوت 1852)، شاه، محمدحسن‌خان را در ترور خود مقصر می‌شمرد. ^{□□□}

از همدستی محمدحسن‌خان سردار با حسینعلی بهاء در ترور مخدوم تاجدار خویش، چندان نباید تعجب کرد. میرزا عباس نوری موسوم به میرزا بزرگ (پدر حسینعلی بهاء) در دستگاه شاهزاده امام‌وردی‌میرزا (پسر فتحعلی‌شاه) کار می‌کرد و منشی و وزیر او بود. ^{□□□} امام‌وردی کسی بود که پس از مرگ پدر با جانشین وی (محمدشاه قاجار) درافتاد و وقتی کارش به بن‌بست رسید به «چادر ایلچی روس» پناهنده شد و پس از چندی نیز از حبس شاه، به روسیه گریخت تا از الطاف و عنایات تزار بهره‌مند گردد. ^{□□□} آن وقت، این امام‌وردی‌میرزا (مخدوم پدر بهاء) داماد محمدخان قاجار، یعنی شوهر خواهر همین جناب محمدحسن‌خان سردار، بود! ^{□□□}

همدستی با حسن‌خان سالار در آشوب مشهد، اتهام دیگری است که تاریخ در پرونده محمدحسن‌خان ثبت کرده است. حسن‌خان سالار (که محمدحسن‌خان، باجناب برادرش می‌شد) در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه، با تحریک انگلیسی‌ها، مدت‌ها منطقه خراسان را در موجی از آشوب و اغتشاش فروبرد و اگر مرحوم امیرکبیر، با درایت و قاطعیت ویژه‌اش، به فتنه وی پایان نداده بود، بی‌گمان این بخش زرخیز و استراتژیک از پیکر ایران اسلامی جدا می‌شد. ^{□□□} آنگاه محمدحسن‌خان متهم بود که با سران چنین غائله‌ای، به طور نهانی، در پیوند بوده

است. توضیح آنکه: در ذی‌حجه 1271 محمدحسن‌خان در یک فرسنگی کرمان درگذشت و مرگ او، چنان‌که نوشته‌اند، مشکوک بود: «می‌گویند نامه‌هایی به دست ناصرالدین‌شاه می‌افتد و ثابت می‌شود که وی در بحبوحه فتنه خراسان با حسن‌خان سالار... مکاتبه داشته است.» حسین سعادت نوری، محقق پراطلاع تاریخ قاجاریه، با نقل این خبر افزوده است: «محمدحسن سردار، خواهر ابوبینی محمدشاه را به زوجیت داشت و چون یکی از خواهران اعیانی» محمدشاه «نیز همسر میرزا محمدخان برادر [حسن‌خان] سالار بود، شایعه ارتباط او با سران غائله خراسان ممکن است واقعیت داشته باشد. کما اینکه در زمان محمدشاه هم بهمن‌میرزا برادر اعیانی او رضاقلی خان اردلان والی کردستان، که از طرف مادر نوه فتحعلی‌شاه بود و یکی از خواهران پشت و کالبدی محمدشاه را به حباله نکاح داشت، به همین جرم از کار برکنار شد و به ظن قریب‌به‌یقین وساطت امیرکبیر از محمدحسن‌خان سردار در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه و بعداً همراه بردن او با شاه به اصفهان... از نظر حزم و احتیاط بوده و امیرکبیر به این تدبیر می‌خواست است از اقدامات احتمالی او در غیاب شاه جلوگیری به عمل آورد. منتها در آن تاریخ، مسأله ارتباط سردار و سالار به مرحله تحقق و ثبوت نرسیده بوده و امیر سند قاطعی در این موضوع به دست نداشته» است. □□□

پرونده محمدحسن‌خان از فساد اخلاقی و مالی نیز خالی نیست. وی «اهل ساده و باده» بود و در ایام حکومتش بر کرمان «اغلب اوقات را با جوانان غیر ملتحمی در باغ سعیدی کرمان به عیش و عشرت می‌گذرانید.» افزون بر این، متهم به «اختلاس» بود. □□□ نوشته‌اند: از جمله مشکلاتی که امیرکبیر در آغاز صدارت خود با آن روبه‌رو بود، به‌هم‌خوردن موازنه دخل و خرج حکومت، و کسری چشمگیر بودجه دولت بود، که آن، خود از علل و عوامل مختلف ناشی شده بود از آن جمله: صورت‌سازی و تقلب عده‌ای از مسئولان دولتی مثلاً محمدحسن‌خان سردار ایروانی «که منصب امیرتومانی و حکومت عراق را داشت، همه‌ساله صورت لشکر را به تهران می‌فرستاد، مواجب آنان را می‌گرفت، اما به سربازان نم‌پس نمی‌داد، و به زور از آنان قبض رسید دریافت می‌کرد.» □□□ در سفر شاه و امیر به اصفهان (که محمدحسن‌خان سردار، همراهشان بود) «اسب قیمتی» سردار به مزرعه رعیت تجاوز کرد و صاحب مزرعه به امیر شکایت برد. از آنجاکه امیر، «محض آسایش رعایا حکم» کرده بود «که خیل و مرکب هرکس داخل در مزرعه‌ای شود و به چمن مردم اذیت و ضرر رساند، صاحب آن را سیاست خواهیم کرد»، سردار تملکش بر اسب را از جارچیان امیر پوشیده نگه داشت و در نتیجه: «تا سه روز آن اسب بی‌صاحب بود، آخرالامر امیر آن را به همان صاحب مزرعه بخشید» و محمدحسن‌خان پس از مرگ امیر این موضوع را فاش ساخت. □□□

تحت‌الحمایگی روسیه، ارثی است که محمدحسن‌خان از پدر یافت و به فرزندان خود نیز منتقل ساخت. حسین سعادت نوری نوشته است: «محمدحسن‌خان سردار پیوسته اوقات از خوان نعمت ایران متنعم بود و مشاغل و مناصب مهمی داشت و حتی در زمان محمدشاه در سلام عام سپر و دبوس به‌دست می‌گرفت و در صف جلو دوشادوش شاهزادگان و رجال اول می‌ایستاد. با این وصف به پیروی از پدرش به همسایه شمالی تمایل وافر داشت و خود را تحت‌الحمایه روسیه تزاری معرفی می‌نمود.»^{□□□}

عباس امانت (مورخ بهائی) از محمدحسن‌خان سردار با عنوان «یکی از تحت‌الحمایگان جاه‌طلب روسیه» یاد کرده است و با اشاره به مشکلاتی که افرادی چون او (با حمایت بیگانگان) برای حکومت ایران پیش می‌آوردند، چنین نوشته است: «اقدام روسیه در زمینه اعطای تحت‌الحمایگی، هرچند نه به کثرت انگلستان ولی بر همان منوال، [ناصرالدین]شاه را آزار می‌داد و حیثیت تاج و تختش را به خطر می‌انداخت. کشمکش با دالگوروی [سفیر روسیه در ایران] بر سر محمدحسن‌خان سردار، عضو بانفوذ مهاجرین ایروانی در پایتخت، مثالی به مورد است. سردار سالخورده در سال 1243 ق. هنگام تهاجم قوای روس اجباراً وطنش را ترک کرده بود، ولی به او اجازه داده بودند تبعیت روسی گزینند و حتی در ارتش روسیه، رتبه سرگردی نیز احراز کند. مع‌ذلک وقتی سردار بی‌هیچ محابا به منصب سابق امیرکبیر در قشون چشم دوخته بود و می‌خواست امیرنظام کل قوای ایران گردد، وزیرمختار روسیه با نهایت خوشوقتی به حمایت او برخاست. دالگوروی ترجیح داد از یاد ببرد که این شخص در قتل مردی [امیرکبیر] دست داشت که وی با چنان حرارتی به کشتنش اعتراض کرده بود. مقام امیرنظام هنوز به کسی اعطا نشده بود و سردار تهدید کرده بود چنانچه وی را به این سمت نگمارند، به روسیه می‌رود و ادعای دویست‌هزار تومان طلب از دولت ایران می‌کند. تهدید دیگرش این بود که املاک خود را در مرز آذربایجان ایران به روسیه وامی‌گذارد.

سردار از پشتیبانی افراد پر قدرتی برخوردار بود، باین‌حال شاه تقاضای او را نپذیرفت. شاه مردّد بود که چنین مقام حساسی را به مردی که نسبت به وفاداریش یقین نداشت بسپارد، و در شرفیابی خصوصی شیل [سفیر انگلیس] به وی اطمینان داد که سردار را فرمانده «حتی یک سرباز [هم نمی‌کند] مگر به زور و تحت فشار مطالبه مذکور... تا بدانجا که روزنامه وقایع اتفاقیه حتی گزارش داد که سردار به مقام ریاست افواج آذربایجان منصوب شده است. ولی شاه راضی نشد حتی بر این ارتقای رتبه صحنه بگذارد...»^{□□□}

امانت، در ادامه، با اشاره به حمایت مادر شاه و میرزا آقاخان نوری در آن ماجرا از محمدحسن‌خان سردار، و خوشحالی سفیر انگلیس از «ایستادگی» شاه جوان در برابر آن‌ها، از وقوع مشکلی در آن وانفسا یاد کرده است که شاه ایران را در تنگنای شدید قرار داد و مجبور ساخت (برای رفع غائله) حکومت کرمان را نیز بر سیاهه مناصب سردار بیفزاید. آن مشکل، پیدا شدن سر و کله بهمن‌میرزا (کاندیدای سلطنت روس‌ها بر ایران) در مرزهای شمالی ایران بود که می‌توانست با امارت سردار بر چهار فوج از افواج زبده آذربایجان، خطرناک باشد.

امانت نوشته است: «مع الوصف خطر عاجلی که شیل احساس می کرد بی مورد نبود. با حضور بهمن میرزا در نزدیکی مرز و با چهار فوج از زبده ترین افواج آذربایجان زیر دست سردار ایروانی، «ناتوانی شاه ترحم برانگیز» بود. شاه صد درصد با شیل موافق بود که حتی اگر هم سردار تبعه روس نمی بود، مصلحت آن بود که جلو قدرتش گرفته شود. سردار از خوانین متنفذ بود، مدعی تبعیت روسیه بود، در آذربایجان پایگاه داشت و درآمدی سالانه بالغ بر چهل هزار تومان می اندوخت، که سالیانی چند در سمت حاکم غایب یزد بر روی هم انباشته بود. فی الواقع فقط یک احمق نمی توانست خطر برگماردن چنین کسی را به امارت نظام بفهمد. سرانجام هم ناصرالدین شاه ناچار شد با افزودن ولایت کرمان و بلوچستان به حوزه حکمرانی پرمفعت یزد، سردار را منصرف سازد. این رشوه چنان مایه دار بود که سردار پیر حاضر شد جاه طلبی نظامی خود را در آذربایجان با حرص مالی در صفحات جنوب شرقی سودا کند. چند هفته بعد، [میرزا آقاخان] نوری از «بی ثباتی خلق و خوی شاه» شکوه سردار، شاید برای آنکه شاه خواست هایش برنیآورده بود. ولی شیل با تعجب شاه را «نسبت به مسأله سردار بی اعتنا» دید. این بدان سبب بود که دالگوروی که از این جریان خشمگین بود، شاه را مجبور ساخت به او کتباً قول بدهد هیچ گاه سردار را از سر کار بر ندارد مگر آنکه این دست پرورده روسی جرمی مرتکب شود. شاه لابد وقتی اجباراً چنین تضمینی داد، سن و سال سردار را به حساب می آورد. دالگوروی در پاسخ خود به شاه آشکارا گفت که همواره در برابر اتهامات نادرست در حق سردار خواهد ایستاد، منتها هرگز چنین فرصتی نیافت. سردار در سال 1271 ق در همان منصب حکومت یزد مرد.»^{□□□}

از گفتار فوق، ضمناً می توان به راز مرگ «مشکوک» سردار «تحت الحمايه روس» که قبلاً بدان اشاره شد، پی برد.

«بستگی به روسیه» در بین، دسته ای از بازماندگان محمدحسن خان نیز دیده شده است. لسان الملک سپهر و رضاقلی هدایت در «ناسخ التواریخ» و «روضه الصقای ناصری»، ضمن اشاره به بستگی محمدخان سردار و فرزندان وی (محمدحسین خان و...) به روس ها، و شلتاق های آنان در برابر دولت ایران به اعتبار این وابستگی، مدعی اند که میرزا آقاخان پس از مرگ محمدخان سردار، با تدبیر خویش، فرزندان وی را از تحت الحمایگی روسیه بیرون آورد و در شمار رعیت ایران قرار داد. سعادت نوری، این ادعا را خلاف واقع شمرده و معتقد است که آن دو مورخ درباری، این مطلب را برای خوش آمد صدراعظم نوشته اند. به نوشته وی: «فرزندان و نوادگان خان باباخان سردار [= محمدحسین خان سردار] تا زمانی که اوضاع مملکت حسین قلی خانی و بلبشو بود، به پشتیبانی روس های تزاری و به عنوان تحت الحمایگی، به حقوق ملت و دولت ایران تجاوز می کردند و گاهی هم به این وسیله از تعرض دولت های زورگوی خارجی مصون می ماندند. این مدعا شواهد بسیار دارد.»^{□□□} برای نمونه، عبدالله مستوفی و خان ملک ساسانی در آثار خود به دو مورد از استظهار و التجای پسران محمدحسن خان سردار (ابوالفتح خان صارم الدوله و حاج عبدالله خان) به روس ها، و حمایت روس ها از آن ها، تصریح کرده اند.^{□□□}

از محمدحسن خان سردار پنج پسر باقی ماند که یکی از آنان، عبدالحسین خان فخرالملک (نخستین جد مادری هویدا) بود.

3. عبدالحسین خان کفری (مشهور به فخرالملک/ناصرالسلطنه):

پیش از این، از عشرت‌طلبی و مشروب‌خواری محمدحسن‌خان شتردار در باغ سعیدیۀ کرمان یاد کردیم. باید بیفزاییم که پسر محمدحسن‌خان سردار، عبدالحسین‌خان کفری، نیز مردی «عیّاش» محسوب می‌شد. ^{□□□} ممتحن‌الدوله، از دوستان دوران جوانی عبدالحسین، شرح داده است که چگونه در ایام جوانی، با جلال‌الدین میرزا (فرزند فتحعلی‌شاه، و نایب فراموشخانه فراماسونری ملک‌خان) و همین آقای فخرالملک کفری، سه نفره، در ماه رمضان خانه‌ای در محله بین‌الحرمین (جنب مسجد شاه سابق) کرایه کرده و «تقریباً همه‌روزه در مسجد شاه و مسجد جامع و سید اسماعیل در جستجوی شکار زن‌ها» بودند و «شکارها را به آن خانه» برده «و مشغول عیش و خوشگذرانی» می‌شدند. ^{□□□} سخن از عضویت عبدالحسین کفری و فرزندش ادیب‌السلطنه در فراموشخانه ملک‌خان نیز رفته است، که البته چند و چون موضوع نیاز به تحقیق دارد. ^{□□□}

جالب است که ممتحن‌الدوله، در دوران پختگی و کمال سن، از سیئات دوران جوانی توبه کرد و از تائبان مشهور زمان خویش گشت، اما از فخرالملک نه تنها توبه‌ای مشهود نشد، بلکه اخبار موجود، از تشدید فساد اخلاقی در او حکایت می‌کند، که شرح آن را — از جمله — می‌توان در جای‌جای خاطرات اعتمادالسلطنه دید. ^{□□□}

گفتنی است که عبدالحسین کفری، در سفری که در دهه 1300 ق. به اروپا رفت، زن انگلیسی گرفت و هنگام بازگشت، او را با خود به ایران آورد. ^{□□□} وی، از اغفال و برداشتن کلاه دیگران (حتی دوستان) نیز روی گردان نبود و دوستعلی‌خان معیرالممالک، به موردی از آن در خاطرات خویش تصریح کرده است. ^{□□□}

مطلب مهم‌تر درباره عبدالحسین‌خان، کژاندیشی و کفرگویی اوست که تباهی اخلاق و رفتار وی، و شهرتش به «کفری» را باید ناشی از همین امر دانست. از او «کتابی به نظم و نثر به خط خودش» به‌دست آمده بود «که انبیای سلف و خاتم انبیا و ائمه اطهار را نظماً و نثراً» العیاذبالله «هجو کرده، بلکه الفاظ متجاسرانه نسبت به آن‌ها داده بود» و به همین علت، «علمای تهران او را تکفیر کرده و فتوای وجوب قتل او را نوشته بودند» و او ناچار شد برای مدتی تهران را همراه میرزا یحیی‌خان معتمدالملک (مشیرالدوله بعدی و دیگر جد مادری هویدا) به مقصد شیراز ترک گوید. ^{□□□} ظل‌السلطان، حاکم وقت اصفهان، که در میانه راه تهران — شیراز با یحیی‌خان و عبدالحسین دیدار و گفت‌وگو کرد، نوشته است: «من در عمارت خود خوابیده بودم... که یک‌مرتبه درب اتاق من باز شد، یحیی‌خان معتمدالملک با

عبدالحسین خان فخرالملک... که مشهور بود به عبدالحسین خان کفری، بسیار پسره متقلب کثیف لامذهبی بود و... به مضمون: ذره ذره کاندرا این ارض و سماست/جنس خود را همچو کاه و کهرباست/نوریان مر نوریان را طالباند/ناریان مر ناریان را طالباند، انیس و جلیس یحیی خان شده، قوه جذابت و قوه همجنسی او را به آن مانوس کرده، وارد شدند...»^{□□□}

روی همین انحرافات فکری و اعتقادی، زمانی که شاهزاده محمدتقی میرزای رکن الدوله (حاکم خراسان و فارس) بر آن شد که دختر عبدالحسین خان کفری را برای پسرش (رضاقلی میرزا) بگیرد، منسوبانش سخت به وی اعتراض کردند که «مگر دختر قحط بود که باید دختر عبدالحسین خان... [را] بگیرد. دختر ارمنی و یهودی را می گرفت، بهتر از دختر این بی دین کفری بود.»^{□□□}

مجموعه رفتارهای عبدالحسین خان کفری، که در بالا از آن یاد شد، وی را در اواخر عمر سخت منزوی ساخته و دور از همسر مسلمانش، با اموال فراوان و زنی انگلیسی مقیم خانه دروس شده بود.^{□□□}

کفری، در این جهان نیز فرجام بدی داشت؛ تا بر وی، در آن جهان چه رود؟! او در جمادی الاول 1314 ق در قم یا حوالی آن درگذشت و علما مانع دفن پیکر او (در قم و اطراف آن) شدند و حتی آخوندی را که (ندانسته) بر پیکر وی نماز گزارده بود سخت ملامت کردند. عین السلطنه در خاطرات همان ایام، ضمن درج خبر فوت کفری، نوشته است: «یکی از بی دینان و مردودین بود. مدت هاست علما تکفیرش کرده اند] و مرتد بود. در این ایام ناخوش شده اطبای هوای گرم عربستان [خوزستان فعلی] را برای مزاج او سازگار دانسته در منظره یا قم وفات کرد. زن فرنگی که گرفته بود همراهش بود. یک نفر اولاد ذکور هم از او دارد. به هر جهت علمای قم مانع شده نگذاشتند در قم دفن کنند، حتی گفتند در حدود قم هم اگر دفن کنند بیرون آورده با نفت آتش می زنند. [این اقدام] بیشتر، برای اشعار هجوی [بود] که زبانم لال برای حضرت سیدالشهدا(ع) و واقعه صحرای کربلا گفته بود لعنت کردند و تکفیر شد.

عجب آنکه عین الملک^{□□□} می گفت مجتهدین قم اشعارش را حفظ داشتند و می گفتند کسی که این نوع اشعار بگوید می توان گفت مسلم است؟ یا توبه کسی که رده بگوید، به خدا و رسول بد بگوید، قبول است؟ گویا نعش او را در خلا یا سوراخی شبانه انداختند. آخوندی که نماز میت کرده بود حاضر کرده می خواستند تکفیر کنند. قسم ها خورده بود [که] ندانسته نماز کرده و گفته بودند غریبی فوت شده و مسلمان است.

در طهران ختم گذاشتند، اما همه کس تف و لعنت می فرستاد. هیچ دین نداشت و همه چیز را تقبیح می کرد. پسر خانابا سردار بود از فخرالدوله مرحوم. بی کمال [فضل و سواد] هم نبود. دو سه سفر فرنگستان رفت. مدتی در پاریس بود. یک زن انگلیسی از آنجا گرفت.

عیالش شاهزاده است و چندین سال است در طهران اقامت کرده و نزدیکی با او نمی‌کند و حال آنکه تمام علما متفقاً پیغام دادند که طلاق هستی و به هرکس میل داری عقد کنند؛ قبول نکرد شوهری بکند و با عبدالحسین خان هم متارکه داشت.

ناصرالسلطنه در بیلاق درّوس منزل داشت با همان زن فرنگی. کارهای غریب داشت، مثلاً بنا و عملۀ عمارت درّوس را ارمنی آورده بود و می‌گفت برای این است که نماز نداشته باشد و احدی در این خانه نماز نکند. وقتی که فراراً به فرنگ رفت شاه لقب فخرالملکی [او] را گرفته به [ابوالحسن خان] فخرالملک حالیۀ داد. بعد ناصرالسلطنه لقب دادند.

میرزا حسن خان شوکت‌الملک می‌گفت: این عبدالحسین خان فخرالملک نیست، این عبدالحسین خان فخرالملک است. سفارت انگلیس، حقوق زنکه را مطالبه می‌کند. عجب است که دختر این کافر را چندی قبل رکن‌الدوله برای پسرش عقد کرد. پسرش [یعنی پسر عبدالحسین خان] شباهت تامی به آن مرحوم دارد. هیچ پدر و پسری، خلّقاً و خلّقاً آن قدر شباهت به همدیگر ندارند. داماد عزت‌الدوله می‌باشد و گویا کفری‌تر از پدر غیر مرحومش باشد. از شدت معصیت، پسر و پدر مسخ شده‌اند. آن قدر سیاه و بدهیکل [است] که انسان رغبت نگاه کردن نمی‌کند. □□□

عجیب است که داماد عبدالحسین خان، میرزا محمودخان، نیز در هوس‌بازی و کژاندیشی، دست کمی از او نداشت. ملک‌المورخین، مورخ عهد مظفری، نوشته است: «میرزا محمودخان (از خانواده قائم‌مقام فراهانی) «از جمله مرتدین بی‌تقیۀ این مملکت است و در هر کلامش سخنی کفرآمیز مشحون است و در رفتار و گفتار کمتر از فخرالملک نیست. چنان‌که شبی در حالت مستی شمشیری بیاویخت و به خانۀ یکی از هم‌کیشان خود رفت، در بکوفت. صاحب خانه بیرون آمده که کیستی و در این نیمه‌شب مقصودت چیست؟ گفت اینک امام موعودم که غیبت صغری به سر آمده و خروج کرده‌ام. هرگاه از اهل صلاح و فوز و فلاحی، سلاح درپوش و از معاونتم دست باز مگیر. باری، میرزا محمودخان مردی خوش‌ظاهر و بدباطن است و به هرکس در معاشرت کرنش و فروتنی کند، چون از وی گذشت نامش به زشتی برد و به تسخرش دهن زند. خلاصه، به تدلیسات شیطانی، تولیت موقوفه [متعلق به میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی معروف] را به چنگ آورد و عایدیش را به مصرف چنگ و رباب و قمار و شراب نمود و دوستان هم‌کیش خود را از این مائده حلال [!] نواله و نوال داد و سالی قریب هفت، هشت هزار تومان از املاک وقف، بی‌مانع برگرفت. العهده علی‌الراوی، گفتند: بر خود مخمّر نمود که سالی مبالغی به مصرف رنگ کردن درهای کلیساهای دارالخلافت رساند. از جمله، هفتاد تومان خرج رنگ در کلیسای ینگی‌دنیایی‌ها [امریکایی‌ها] نمود. □□□ بعد از پانزده سال که مال وقف را به‌ناحق برد، کفر و زندق‌اش گوشزد اولیای دولت شد و نیز علمای دارالخلافت بر عزل او کوشش‌ها کردند تا در سال 1316 تولیت موقوفات را از او گرفته به حاجی‌میرزا علی‌اکبرخان، نایب اول وزارت‌خارج، پسر مرحوم میرزا علی قائم‌مقام که متولی

حقیقی این موقوفه است سپردند. مشاراًلیه اورع و ازهد خانواده خود است و در علوم شرعیات از اصول و فروع و فنون ادب، دانشمندی مجرب است و دیناری از مال وقف را جز به مصرف ماؤقف له نرساند.»^{□□□}

4. میرزا سلیمان خان ادیب السلطنه:

میرزا سلیمان خان ادیب السلطنه، پسر عبدالحسین خان کفری، نیز (به قول عین السلطنه سالور) «شبهت تامی» به پدر خویش (کفری) داشت.^{□□□} عزیز السلطان نیز که شب 15 جمادی الثانی 1321 ق در ضیافت امین السلطان در پارک اتابک حضور داشت نوشته است: «ادیب السلطنه نطق‌های غریب و عجیب می‌کرد، می‌گفت: من نصارا، کاتولیک و پروتستان هستم...»^{□□□} پیشتر، به عضویت ادیب السلطنه و پدرش (کفری) در فراموشخانه فراماسونری ملکم خان اشاره شد. عباس میلانی، در گزارشی «جانب‌دارانه و تبلیغ‌آمیز» از غرب‌باوری ادیب السلطنه، به افراطی بودن وی (حتی نسبت به روشنفکران غرب‌گرا) در نگرش رویایی و «افسانه‌ای» به فرانسه اعتراف نموده است: سلیمان خان ادیب السلطنه «مردی خوش فکر [؟] و از منادیان سرسخت تجدد و از طرفداران پر و پا قرص فرانسه بود. او نیز، مانند بخش اعظم ایرانیان روشنفکر آن نسل، گمان داشت که انقلاب فرانسه، تجسم پیشرفت و نور امید رستگاری بشریت است. البته دلبستگی سلیمان خان به فرانسه حتی بیشتر از هم‌نسلانش بود و بیش و کم به یک افسانه می‌مانست. از سویی اصرار داشت که هر سه دخترش درس بخوانند. تأکید داشت که هر کدام نواختن یک آلت موسیقی را نیز فراگیرد. افسر الملوک [مادر هویدا] گیتار می‌زد و خواهرش، ملکه صبا، پیانو. به علاوه، سلیمان خان از فرزندش می‌خواست که هر شب، قبل از خواب، سرود ملی فرانسه (یعنی مارسیز) را به صدایی بلند بخواند... افسر الملوک پانزده ساله بود که خانواده‌اش او را به ازدواج با مردی چهل ساله واداشت.»^{□□□} فکر می‌کنید این مرد چهل ساله که بود؟! حبیب‌الله عین‌الملک، بهائی سرشناس و پدر عباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور عصر پهلوی!

همسر ادیب السلطنه، افسر السلطنه (دختر میرزا یحیی خان مشیرالدوله «وزیر روس‌فیل» از بطن عزت‌الدوله) بود که در 1889 به عقد او درآمد.^{□□□} اعتماد السلطنه، افسر السلطنه و شوهرش را از اینکه هنگام زایمان، به جای ماماهاى زن ایرانی، یک مرد فرنگی بالای سر او بوده نکوهش کرده است.^{□□□}

افسر السلطنه و همسرش، در انتخاب منسوبان سببی نیز بی‌مبالا بودند. مثلاً پسرشان را به عقد دختر افتخار السلطنه درآوردند که از معدود دختران «عیاش» ناصرالدین شاه بود و شرح بی‌بندوباری‌های او و نیز شوهر دومش، نظام السلطان (نظام‌الدوله بعدی، که نوه میرزا آقاخان نوری، صدراعظم آنگلو فیل، و عامل سرنگونی و قتل مرحوم امیرکبیر، بود) فرصت دیگری می‌طلبید.^{□□□}

5. میرزا یحیی خان معتمدالدوله / مشیرالدوله:

افسرالسلطنه (مادر بزرگ هویدا) حاصل ازدواج میرزا یحیی خان مشیرالدوله با عزتالدوله (خواهر ناصرالدین شاه و بیوه امیرکبیر) بود. عزتالدوله، پس از قتل امیر، طوعاً و کرهاً به ازدواج چند تن از دولتمردان درآمد که سومین آنان، یحیی خان بود.^{□□□}

یحیی از این ازدواج صاحب دو فرزند شد که یکی میرزا حسین خان معتمدالملک و دیگری افسرالسلطنه (مادر هویدا) بود.^{□□□}

میرزا یحیی خان، برادر میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی مشهور است که تاریخ، نام وی را به عنوان صدراعظم غرب زده و فراماسون ناصرالدین شاه، و عامل قرارداد استعماری امتیازات رویتر ثبت کرده است. یحیی از برآمدگان دربار قاجار بود که چندی آجودان مخصوص و مترجم حضور ناصرالدین شاه بود و سپس به وزارت عدلیه و خارجه رسید.^{□□□} برادرش (سپهسالار) در ابتدا با انگلیسی ها نرد عشق می باخت و سپس با روس ها پیوند یافت، و یحیی خان نیز در تنظیم سیاست خارجی خویش، از همین ترتیب پیروی کرد.^{□□□} شرکت وی در تمهید مقدمات عقد قرارداد رویتر (که به سود بریتانیا بود) در دهه 1290 ق.م، و موضع منفی اش نسبت به قرارداد رژی را (که با منافع روس ها هماهنگی داشت) باید بر همین اساس ارزیابی کرد.^{□□□} او را به سیئاتی چون تقلب و خوردن مال دیگران، و تیغیدن زیردستان (برای تأمین هزینه ریخت و پاش های خویش در زندگی شخصی)^{□□□} و اخاذی از مردم، بی مبالاتی در امور دیوانی، دلالی و رشوه گیری برای تصویب قرارداد رویتر، و وابستگی به روس ها، متهم کرده اند.^{□□□}

در خصوص اخاذی از مردم، ممتحن الدوله، از کارمندان وزارت خارجه ایران در عصر قاجار، نوشته است: «یحیی خان آدم متقلب و شریک مال مردم بود.»^{□□□} وی موردی را در زمان آجودان مخصوصی یحیی خان متذکر شده که یحیی خان از پرداخت «یکصد تومان انعام» مقرری وی سرباز زده است.^{□□□} در همین زمینه، سخن اعتماد السلطنه خالی از لطف نیست که نوشته است: «یحیی قزوینی در بذل از یحییای برمکی گرو می برد، اما در طمع هم آن قدر غلو یا علو داشت که دست عباس دوس به آن بلندی که می دانید به دامنش نمی رسید. به رو و زور می گرفت و به ابرام و اصرار و التماس می داد...»^{□□□}

درباره اتهام دیگر (بستگی یحیی خان به روس ها)، عباس میرزا ملک آرا، برادر ناصرالدین شاه، نوشته است: یحیی خان مشیرالدوله «بستگی باطنی به دولت روسیه داشت.»^{□□□} میرزا علی خان امین الدوله نیز از «بستگی و اختصاص» وی به سفارت روس سخن گفته^{□□□} و مستر بنجامین (سفیر امریکا در زمان ناصرالدین شاه) از شهرت وی به روس فیلی حکایت کرده است.^{□□□} اعتمادالسلطنه هم به رغم افسوس که در مرگ یحیی خان خورده،^{□□□} در خاطرات خویش، جای جای، او را «نوکر روس ها»^{□□□} و فردی «بی مبالا و خائن»^{□□□} شمرده و به تکاپو برای ارتباط نامشروع با بعضی از زنان شوهردار^{□□□} متهم ساخته است. حسین محبوبی اردکانی در تعلیقات خود بر المآثر و الآثار نوشته

است: «یحیی‌خان... نسبت به مصالح مملکت بی‌اعتنا و کاملاً وابسته به روس‌ها بود.»^{□□□} به نوشته دست‌های از مورخان: کار وی از «مناسبات نزدیک» با روس‌ها فراتر رفته بود و وی «حتی اسرار مناسبات ایران و انگلیس را به روس‌ها اطلاع می‌داد.»^{□□□} باین حساب، روس‌ها نیز هوای او را داشتند و از حضور او در رأس مقامات مهم دولتی حمایت می‌کردند.^{□□□} نصب او به وزارت خارجه در شرایطی انجام شد که فشار روس‌ها روی مناطق شمالی ایران، از حد در گذشته بود.^{□□□} روس‌ها، در زمان وزارت خارجی او، حامی وی بودند^{□□□} و زمانی که او از وزارت خارجه برکنار شد، پرنس دالگوروکی (سفیر مغرور، متبخر و خشونت‌مآب روس تزاری) با شدت بر ابقای مشیرالدوله در این سمت پای فشرد و سرانجام نیز دولت ایران را وادار ساخت که در عوض وزارت خارجه، دو پست وزارت عدلیه و تجارت را یکجا به او بدهند.^{□□□}

مخبرالسلطنه هدایت نیز خاطرنشان ساخته است: «یحیی‌خان مشیرالدوله به قوت سفارت روس وزارت خارجه می‌کرد. در موقع مرگ او، ناصرالدین‌شاه شکر کرد.»^{□□□}

کنت دو گوینو، سفیر فرانسه در ایران، در خاطرات سیاسی خویش به مواردی از اقدامات سوء و خیانت‌بار یحیی‌خان (در زمان آجودان مخصوصی وی در دربار ناصرالدین‌شاه) اشاره کرده که به عقیده وی، با منافع ملی هر دو کشور (ایران و فرانسه) در تضاد بوده است: «به خاطر آمد که چندی پیش یکی از آجودان‌های اعلیحضرت به نام یحیی‌خان که مأمور اظهار نظر درباره افسران فرانسوی شده بود، به وسیله یکی از آنان به سایرین پیغام داد که اگر مبلغ عمده‌ای به عنوان پیشکش به او بدهند، امتیازاتی برای ایشان منظور خواهد داشت وگرنه از این امتیازات محروم خواهند شد. بی‌آنکه به جنبه اخلاقی این مسأله بپردازم باید بگویم این گونه معاملات، اشکالاتی تولید می‌کند. موجب اتهام سوء نیت طرفین، شکایات، افشاگری‌ها و بالاخره ادعاهایی می‌شود که ممکن است سفارت امپراتور را در وضع دشواری قرار بدهد. در این مورد، مسأله مربوط به تغییر دادن محرمانه موادی در قرارداد استخدام افسران مزبور می‌شد که به ضرر ایران بود. به علاوه، تجار سوئیسی مقیم ایران که تحت حمایت فرانسه قرار دارند از یحیی‌خان مستقیماً به من شکایت کردند که بیست سال است 185 تومان طلب آنان را نمی‌پردازد. من این دو قضیه را به هم مربوط کردم و طی نامه خصوصی به میرزا سعیدخان [مؤتمن‌الملک انصاری، وزیر خارجه وقت ایران]، با توسل به حسن نیت و عدالت‌خواهی او، خواهش کردم که نامه‌ام را از نظر اعلیحضرت شاه بگذراند، هرچند با لحنی دوستانه ولی بسیار جدی نوشته بود.

شاه نسبت به یحیی‌خان خشمگین شد و با خشونت با او رفتار کرد. از آنجایی که خشم شاه جز با بریدن گوش‌های یحیی‌خان تسکین نمی‌یافت، من خواستار عفو او شدم...»^{□□□}

یحیی خان مشیرالدوله، زمان حکومت بر گیلان (در دهه 1290 ق) نیز مبلغ بیست هزار تومان از لیانازوف (تاجر روسی داوطلب اجاره شیلات) گرفت و «بدون اجازه دولت» ایران، شیلات شمال را به مدت شش سال (سالی شصت هزار تومان) به او اجاره داد. در آن تاریخ، اجاره شیلات در اختیار میرزا سید ابوالقاسم خان دریایی رشتی قرار داشت «که از مردمان درست و خدمتگزار دولت» بود و او پس از این عمل یحیی خان، به تهران رفت و از دست یحیی به برادرش (میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، صدراعظم وقت) شکایت کرد: «این رشته شغل در اجاره من و عوض موجب من است» و افزود که حاضر است سالی ده هزار تومان افزون بر مبلغی که لیانازوف اجاره کرده است به دولت ایران بپردازد. ولی شکایتش «به جایی نرسید و موجبش نیز بر سر این کار رفت»^{□□□} و پس از آن، دهها سال درآمد شیلات دریای خزر، تیول لیانازوف بود تا، چنان که می‌دانیم، دکتر مصدق با تمهیداتی آن را از چنگ روس‌ها بیرون آورد.

فراتر از مورد فوق، مطلبی است که عین‌السلطنه نقل کرده است. او یحیی خان مشیرالدوله را به روزگار تصدی وزارت خارجه، متهم ساخته که در تجزیه مناطق ترکمن‌نشین خراسان از ایران، و الحاق آنها به روسیه، مقصر بوده است. وی، با اشاره به مساحت پهناور و حاصلخیز این مناطق (شامل هشتاد هزار آلاچیق)، و نیروی انسانی و درآمد مالیاتی عظیم آن برای روس‌ها، نوشته است: «این هشتاد هزار آلاچیق و آن زمین و آب بی‌پایان به یک "ماچ" که مشیرالدوله مرحوم از زن وزیرمختار روس کرد به باد رفت. این یحیی خان غیرمرحوم این ولایت خوب و این جای آباد را از دست داد. [جایی که] درحقیقت، میدان مشق ایران بود، به دست خود، دشمن به این بزرگی مثل روس را آوردند و همسایه خود کردند که... آنی آسوده نباشند.»^{□□□} نیز در یادداشت 3 ذی‌حجه 1315 ق، با اشاره به رشوت‌ستانی لیهنگ چانگ (رئیس‌الوزرای چین در آستانه قرن بیستم میلادی) از روس‌ها و واگذاری بعضی از بنادر چین به آنها، نوشته است: «این رشوه‌خواری در چین هم مثل ایران معمول است. حالا اگر لیهنگ چانگ دو سه کرور پول گرفت و دو بندر به روس داد، یحیی خان مشیرالدوله مرحوم یک ماچ از زن سفیر روس کرد و تمام ترکستان و ماورای بحر خزر را واگذار کرد. منافی که الآن دولت روس از ترکستان می‌برد از مملکت فنلاند و قفقاز و مسکو نمی‌برد...»^{□□□}

در تأیید اظهارات فوق، می‌توان به نامه محرمانه عزالدوله (برادر ناصرالدین شاه، و پدر عین‌السلطنه) به ناصرالدین شاه، مورخ 12 ربیع‌الاول 1301 ق اشاره کرد که در آن، از خدمتگزاری یحیی خان به روس‌ها و خیانت وی به دولت ایران در موضوع آخال (از نقاط مرزی ایران و روسیه) و غیر آن انتقاد شده است: «قربان خاک پای مبارک شوم. در فقره ایل قوجه بگلوی مغان مذکور شد که جناب مشیرالدوله از جانب شاه «به سفارت روس نوشته سپرده است. محض دولت‌خواهی و نمک‌خواری استان مبارک واجب دید به خاک پای مبارک جسارت ورزد. مشاراًلیه در خدمتگزاری به حضرات و خیانت به دولت علیه یکجهت است، در نزد تمام امنای دولت روس معین است. شکی

و شبهه‌ای نیست که از اول الی حال خدمتگزار آن‌ها بوده است و تا توانسته است خیانت به آستان مبارک کرده و خواهد کرد. چنانچه در فقره آخال، خیانت او در خاکپای مبارک مبرهن است...»^{□□□}

یحیی‌خان در 1307 ق نیز مصدر خیانت دیگری - این بار به سود انگلیسی‌ها - شد: در این سال، «امتیاز چراغ برق و راه کالسکه‌رو از طهران به اهواز را گرفت و آن را به سیزده‌هزار لیره به انگلیس‌ها فروخت.»^{□□□} گویا یحیی‌خان، «کبوتر دوبرجه» تشریف داشته‌اند! میرزا نصرالله‌خان دبیرالملک شیرازی، از کارمندان فاضل و عالی‌رتبه وزارت خارجه ایران در عصر قاجار، سال 1305 ق شعری در هجو یحیی مشیرالدوله گفت که در آن، با اشاره به شغل جدّ یحیی‌خان (عابدین دلاک مازندرانی)،^{□□□} خطاب به ناصرالدین‌شاه گفته است:

پور سلمانی - شهنشاها - کجا سلمان شود؟

از نژاد شهرگان هرگز نخیزد شهریار

مارچوبه گرچه دارد تن به شکل مار، لیک

هست زهرش بهر دشمن، نیست مهره بهر یار

نطفه ناچیز، از رنگی نگردد تابناک

زایل است آن رنگ، آن ناپاک گوهر برقرار

در کتب مسطور و محفوظ است و مستغنی ز عرض

حالت و آرای آن جانوسیار و ماهیار

جانوسیار و ماهیار، وزیرانی بودند که (در عصر هخامنشی و...) به مخدوم خویش خیانت کردند و کشور را به دست دشمن دادند. تعریض دبیرالملک، در این تشبیه، ظاهراً به یحیی‌خان و برادر وی میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی است که به‌ویژه این دومی - سپهسالار قزوینی - بنیان‌گذار غرب‌زدگی سیاسی و عاقد نخستین و خطرناک‌ترین قرارداد استعماری (قرارداد امتیازات رویتر) در دویست سال اخیر تاریخ ایران است. میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله، پس از ذکر ابیات فوق افزوده است: «أشهدُ بالله صحیح گفته است. یحیی‌خان رب‌النوع و حامی بی‌ناموسی بود و وطن‌فروشی از او به یادگار بماند.»^{□□□}

اعتمادالسلطنه، اعطای لقب افسرالسلطنه از سوی ناصرالدین‌شاه به دختر یحیی‌خان (27 شوال 1302 ق) را، به انگیزه دلجویی شاه از روس‌ها دانسته است: از سوی شاه «به معتمدالملک پسر مشیرالدوله هزار تومان اضافه موجب و به دخترش افسرالسلطنه لقب مرحمت شد. این‌ها تملّق روس‌هاست.»^{□□□}

در مورد دین‌داری و تقیّدات اخلاقی! یحیی‌خان مشیرالدوله، اعتمادالسلطنه در یادداشت جمعه 8 صفر 1304ق، با اشاره به حضور وی (همراه عده‌ای از رجال ایرانی) در ضیافت شبانه [ظاهراً متعلق به سفارت عثمانی] نوشته است: «مشیرالدوله پهلوی مطرب‌ها نشسته بود. تصنیف "ربابه دختر معمارباشی" را می‌خواند، تا مطرب‌ها هم وارد شده بود[ند]. خیلی خنده داشت. سفیر عثمانی به من گفت وزیر خارجه در عصر خود کالمؤمن فی المسجد و السمک فی الماء [است]. همه [حضار] مست بودند. خیلی خنده داشت.»ⁱⁱⁱ

دوستی یحیی‌خان مشیرالدوله با فردی چون عبدالحسین کفری، و همراه بردن کفری با خود به عنوان مأموریت شیراز (برای نجات وی از فتوای علمای تهران، که قبلاً بدان اشاره شد) و بالاخره درآوردن دختر خود (افسرالسلطنه) به عقد ازدواج با پسر بی‌بندوبار و کژاندیش عبدالحسین‌خان، نمودار بی‌مبالاتی و سستی ایمان یحیی‌خان است و افسرالسلطنه (مادربزرگ هویدا) فرزند و پرورش‌یافته چنین کسی بود. باری، امیر (یا غلام) عباس هویدا، نخست‌وزیر «بهائی‌تبار» عصر پهلوی، چنین تبار درخشانی! دارد و در نیمه دوم سلطنت محمدرضا (که سلطه تحمیلی امریکا بر ایران اسلامی شیعه، بستر را برای نشاط و جولان گسترده سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و تبلیغی فرقه بهائیت در کشورمان فراهم کرده بود) زمام حکومت فاسد و وابسته ایران به چنین فردی سپرده شده بود. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»...!

پی‌نوشت‌ها

* محقق و پژوهشگر تاریخ معاصر.

iii- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، اطلاعات، ج 1، ص 375

iii- رک: الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ج 4: خاندان هویدا، گماشته صهیونیسم و امپریالیسم، تهران، رز، 1357، ص 74 به بعد.

iii- رک: عبدالحسین آواره، الکوکب الدرّیه فی مآثرالبهائیه، مصر، مطبعه سعادت، 1342. ق، ج 1، ص 390: بدایع‌الآثار، بی‌نا، بی‌جا، 1340. ق، ج 2

iii- ابراهیم ذوالفقاری، «تبار هویدا»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال 3، ش 10 (زمستان 1384)، صص 169-170

iii- عباس میلانی، معمای هویدا، ج 2، تهران، اختران، 1380، ص 53

iii- فاضل مازندرانی، ظهورالحق، ج 8، قسمت دوم، ص 1138

iii- بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، به نقل از:

Materinl for Study the Babi Religion, P. ۲۰

iii- آیتی، کشف‌الحیل، ج 4، ج 3، ص 126 و نیز رک: بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سند شماره 2420/47574 _ 1350/6/25،

نقل از: ابراهیم ذوالفقاری، همان، ص 170

- iii بهرام افراسیابی، همان، صص 722-723؛ آیتی، همان، ص 211
- iii ظهورالحق، ج 8، قسمت دوم، ص 1138. تعریض به میرزا جلیل خیاط (جلیل افندی: برادر عین‌الملک و از بهائیان حیفا) در نوشته فوق از آن‌روست که وی از بهائیت برگشت. رک: آیتی، همان، ج 4، ص 3، ص 224، برای مشاهده خط عین‌الملک رک: رضا آذری شهرضایی، اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، 1381، ص 12
- iii عباس میلانی، همان، صص 53-54
- iii مجله چهره‌نما، ش 29 (رمضان 1350)
- iii الیگارشوی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ص 85
- iii عباس میلانی، همان، ص 52
- iii رک: «سوابق رضاخان و کودتای سوم خوت 1299، محمدرضا آشتیانی‌زاده»، به اهتمام سه‌لعلی مددی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم (زمستان 1372)، ص 107
- iii اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ش 24 تا 139-1 تا 28
- iii خسرو معتضد، هویدا، سیاستمدار پپ، عصا، گل ارکید، ج 1، ص 47؛ از جمله فعالیت‌های قلمی عین‌الملک در روزنامه رعد، درج مطالب کتاب یوسف و لیلی یا داستان آدم جدید، نوشته نیکلا حداد (نویسنده مصری) در سال 1298. ش است که بدین‌منظور، آن‌ها را عین‌الملک به فارسی ترجمه کرده بود.
- iii مکتوب مستشارالدوله به مخیرالسلطنه، پس از برکناری و اخراج سیدضیاء از ایران، مندرج در خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، مجموعه اول: یادداشتهای تاریخی، به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی، 1361، ص 131؛ مجله آینده، سال 7، ش 9-10، صص 725-726
- iii عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران، کتابفروشی زوار، 1360، ج 3، ص 24
- iii استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، ص 29
- iii رک: علی دشتی، پنجاه و پنج، تهران، امیرکبیر، 1354، صص 5-8
- iii رک: علی دشتی، «آقای سید ضیاءالدین مدیر رعد»، شفق سرخ، سال 2، ش 11 (29 حمل (فروردین) 1302. ش؛ «سید ضیاءالدین در رأس حکومت کودتا»، شفق سرخ، سال 2، ش 12، 1 ثور (اردیبهشت) 1302؛ محمدرضا تبریزی شیرازی، زندگی سیاسی، اجتماعی سید ضیاءالدین طباطبایی، صص 262-249
- درباره شهرت بستگی سید ضیاء به انگلیسی‌ها و حمایت آن‌ها از او، رک: انور خامه‌ای، خاطرات سیاسی، صص 303-304؛ خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ج 1، صص 148-149؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج 8، ص 5901 و نیز ص 5196؛ ایرج ذوقی، ایران و قدرت‌های بزرگ...، ج 2، ص 92؛ منصوره اتحادیه، مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، ص 283، پاورقی 113؛ لوئیس فاوست، ایران و جنگ سرد، ترجمه کاوه بیات، ص 267
- iii اسناد و مکاتبات تیمورتاش، وزیردربار رضاشاه (1304-1312. ش)، تهیه و تنظیم: مرکز اسناد ریاست جمهوری...، به کوشش عیسی عبدی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1383، ص 56

- iii برای پیوند ادیب‌السلطنه رادسر با خاندان عبدالحسین کفری، و اتهام او در اجرای نقشه ترور مدرس، رک: الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ج4، ص80
- iii ابراهیم ذوالفقاری، همان، ص180
- iii صدیقه دولت‌آبادی، نگرش و نگارش زن؛ نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، تابستان 1377، ج3، صص528_529. نقل از: ابراهیم ذوالفقاری، همان، صص173_174
- iii حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، اطلاعات ج1، ص375
- iii رک: همان، ج2، صص386 و 385
- iii حسین سعادت نوری، رجال دوره قاجار، صص154_155؛ برای تفصیل بیشتر ماجرا رک: الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، صص26_20؛ امینه پاکروان، عباس‌میرزا و فتحعلی‌شاه نبردهای دهساله ایران و روس، ترجمه صفیه روحی، تهران، نشر تاریخ ایران، 1376، صص85_80 و 98_99
- iii محمدخان داماد فتحعلی‌شاه بود و پسرش (محمدحسن‌خان سردار) نیز خواهر محمدشاه را در حباله نکاح داشت. همچنین، دو تن از فرزندان فتحعلی‌شاه، محمودمیرزا و امام‌وردی‌میرزا، داماد محمدخان بودند. علاوه بر این، دختر امام وردی (از این ازدواج) یکی از همسران محمدشاه قاجار بود. نظیر این وصلت با خاندان سلطنت قاجار در دختران محمدحسن‌خان نیز تکرار شد. رک: سعادت نوری، رجال دوره قاجار، صص170 و 162
- iii رک: سعادت نوری، همان، صص157_155
- iii رک: عباس اقباس آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشار، ج3، تهران، انتشارات توس، 1363، صص86_85؛ حسین سعادت نوری، همان، صص158_157
- iii حسین سعادت نوری، همان، ص159؛ البته، مورد اخیر، می‌تواند تمهیدی مدبرانه به منظور مراقبت و پیشگیری سیاسی از توطئه‌های احتمالی او بر ضد شاه و امیر باشد (همان، ص165).
- iii همان‌جا.
- iii فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص723؛ برای هم‌پیمانی محمدحسن‌خان با میرزاآقاخان بر ضد امیر، همچنین، رک: الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، صص68_67
- iii فریدون آدمیت، همان، ص730؛ در مناقشات لفظی نیز که پس از قتل امیر بین وزارت خارجه روسیه و بریتانیا بر سر نقش عوامل آن دو کشور (میرزا آقاخان نوری و محمدحسن‌خان سردار) در قتل امیر پیش آمد، شیل نوشت: «هرکس با دربار ایران بستگی و رابطه‌ای دارد آگاه است که مادر شاه، محمدحسن‌خان ایروانی، و فراشباشی سه تن محرک اصلی آن جنایت بوده‌اند. خیال نمی‌کنم که خود سردار هم مشارکتش را در آن عمل انکار نماید؛ این حقیقت به همان اندازه که بر من روشن است، وزیر مختار روس نیز می‌داند، و هرکس دیگری نیز آگاه هست... سردار ایروانی تبعه روس به یکی از دوستانم گله کرده

بود که چرا من آشنایی خود را او بریده‌ام، و در دفاع خویش گفته بود: حد جرم و مشارکت او در توطئه قتل امیرنظام بیشتر از دیگران نیست.» (همان، ص 754، نامه شیل به لرد مامزبوری، وزیرخارجۀ انگلیس، مورخ 2 اکتبر 1852).

iii برای شرح داستان رک: حسین سعادت نوری، همان، صص 159-161؛ الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ص 72

iii اسماعیل راین، انشعاب در بهائیت، ص 65

iii مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج 6، ص 52

iii سفرنامه رضاقلی میرزا، صص 11 و 16

iii الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ج 4، ص 61

iii برای فتنه خطرناک سالار رک: عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صص 115 به بعد؛ محمدبنی سلیم، «فتنه سالار در خراسان و نقش

بیگانگان در آن»، گنجینه اسناد، سال 9، دفتر 3 و 4 (پاییز و زمستان 1378)، شماره مسلسل 35 و 36، صص 20-23

iii حسین سعادت نوری، همان، ص 165

iii همان، ص 162

iii فریدون آدمیت، همان، ص 266، به نقل از ناسخ‌التواریخ.

iii همان، ص 764

iii حسین سعادت نوری، همان، ص 159

iii عباس امانت، قبله عالم، صص 226 و 286 و نیز 326-325

iii همان، صص 327-326

iii حسین سعادت نوری، همان، ص 162

iii همان، صص 167-168؛ برای شرح ماجرای آن دو رک: عبدالله مستوفی، همان، ج 2، صص 437-436؛ خان ملک ساسانی، یادبودهای سفارت

استانبول، صص 260-259

iii مهدی بامداد، همان، ج 2، ص 244

iii خاطرات ممتحن‌الدوله؛ زندگینامه میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی، به کوشش حسینقلی خانشقاقی، ج 2، تهران، فردوسی و نشر فرهنگ، 1362،

ص 220

iii اسماعیل راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج 1، ص 514

iii روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص 367

iii جرج چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، ص 22

iii وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)، ص 57

- iii_ خاطرات و اسناد... نظام السلطنه مافی، باب اول، صص 47_48
- iii_ خاطرات ظل السلطان، ج 2: سرگذشت مسعودی، به اهتمام و تصحیح حسین خدیو جم، تهران، اساطیر، 1368، صص 511_512
- iii_ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج 1، ص 691
- iii_ رک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص 1033_1034
- iii_ مراد، علی نقی میرزا، پسر محمدتقی میرزا رکن الدوله، است که در رجب 1309 با پیشکشی رکن الدوله به ناصرالدین شاه، عنوان عین الملک گرفت. رک: مهدی بامداد، همان، ج 3، ص 316
- iii_ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج 2، صص 1078_1079
- iii_ دُم خروس جالبی است. یک زندیق، که پدرزنش (عبدالحسین کفری) انبیای عظام الهی (شامل حضرت عیسی(ع)) را هجو کرده است، مبلغ هنگفتی (هفتاد تومان به پول آن روز) را خرج رنگ آمیزی درب کلیسای امریکایی ها در تهران نمود! با چنین دُم خروسی، بد نیست در مورد تأثیر (پیدا و پنهان) میسیون های تبشیری مقیم ایران در آن روزگار در فرایند استحاله و انحطاط اندیشه و شخصیت میرزا محمودخان (و احیاناً پدر زن وی، عبدالحسین خان کفری) تحقیقی انجام شود، شاید سرنخ های دیگری به دست آید.
- iii_ مرآت الوقایع مظفری، بخش حوادث سال 1316 ق، صص 308_309
- iii_ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج 2، ص 1079
- iii_ روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان ...، ج 1، ص 488
- iii_ عباس میلانی، همان، ص 51
- iii_ فرهنگ رجال قاجار، صص 22 و 172؛ و نیز رک: عبدالله مستوفی، همان، ج 3، صص 294_295
- iii_ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص 761_762؛ مهدی بامداد، همان، ج 4، ص 439
- iii_ روزنامه خاطرات... عزیزالسلطان ...، ج 3، صص 2283 و 2098، ج 2، ص 1347؛ خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نفیسی، به کوشش علی رضا اعتصام، صص 543_544؛ نیز رک: ابوالحسن علوی، رجال عصر مشروطیت، ص 120؛ یادداشت های ملک المورخین سپهر، ص 129؛ باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج 1، صص 635_636
- iii_ فرهنگ رجال ایران، ص 121؛ مهدی بامداد، همان، ج 4، ص 438
- iii_ دوستعلی خان معیرالممالک، رجال عصر ناصری، ص 268
- iii_ برای پست های وی رک: مهدی بامداد، همان، ج 4، صص 440_441؛ چهل سال تاریخ ایران... (المأثر و الآثار)، ج 2، صص 481_482، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی.
- iii_ خاطرات سیاسی امین الدوله، صص 31_34؛ یادگار، سال 3، ش 1، ص 51
- iii_ اسناد سیاسی، گردآوری ابراهیم صفایی، صص 153_151 و 156

iii_ خاطرات سیاسی امین‌الدوله، همان، ص 20؛ اعتمادالسلطنه نیز در شرح مهمانی مفصل یحیی‌خان (به هنگام تصدی پست وزارت خارجه) با افروختن شانزده‌هزار چراغ و هزینه حدود هزار تومان برای برگزاری مجلس، این عمل را اسراف شمرده و نوشته است: «به مناسبت مکنّت و مالیات ایران، باید خرج مهمانی وزیر خارجه پنجاه تومان باشد، باقی زیادی است.» (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص 436).

iii_ خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص 31-34؛ یادگار، سال 3، ش 1، ص 51

iii_ خاطرات ممتحن‌الدوله، ص 171

iii_ همان، ص 180

iii_ خلسه، به کوشش محمد کتیرایی، ص 150

iii_ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، با مقدمه عباس اقبال، به کوشش عبدالحسین نوایی، ص 106 و نیز ص 172

iii_ خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص 20 و نیز صص 65-66

iii_ س. ج. و. بنجامین، ایران و ایرانیان، ترجمه محمدحسین کُردبچه، ج 2، تهران، جاویدان، 1369، ص 174

iii_ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص 789-790

iii_ همان، ص 495

iii_ همان، ص 500

iii_ همان، ص 496

iii_ چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ج 2، ص 482

iii_ مهرباب امیری، زندگی سیاسی اتابک اعظم، ص 28

iii_ مهدی بامداد، همان، ج 4، ص 447

iii_ رک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص 415 و قبل. اعتمادالسلطنه همچنین در یادداشت 2 ذی‌قعدة 1302 می‌نویسد: «مشیرالدوله کاغذی نوشته

بود. ظاهراً صورت مقالات خود را ایلچی نوشته بود. سی بطری هم شراب "بردو" فرستاده بود. می‌خواهد با این اسباب‌ها وزیر خارجه شود.» (همان، ص 379)

iii_ رک: اسناد سیاسی دوران قاجاریه، همان، صص 151-155

iii_ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، ص 106

iii_ گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت، ص 132

iii_ یادداشت‌های سیاسی کنت دوگوبینو، آدریان هی تیه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، جويا، 1370، ص 247؛ در مورد اخاذی یحیی‌خان از

تجار سوئیس، نقل این سخن اعتمادالسلطنه در خلسه (به کوشش محمد کتیرایی، ص 150) خالی از لطف نیست که می‌نویسد: «یحیای قزوینی در بدل از

یحیای برمکی گرو می‌برد، اما در طمع هم آن قدر غلو یا علو داشت که دست عباس دوس به آن بلندی که می‌دانید به دامنش نمی‌رسید. به رو و زور می‌گرفت و

به ابرام و اصرار و التماس می‌داد...»

iii- مرآت الوقایع مظفری، صص 301_300

iii- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج 1، ص 706

iii- همان، ج 2، صص 1235_1234

iii- سفرنامه عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله به اروپا، تنظیم و تصحیح: مسعود سالور، تهران، نشر نامک، 1374، ص 68

iii- چهل سال تاریخ ایران ... (المآثر و الآثار)، ج 2، ص 482، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی.

iii- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون - عصر سپهسالار، ج 2، تهران، خوارزمی، 1356، ص 125

iii- رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری، از نوشته‌های میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی و میرزا هاشم‌خان، به کوشش ایرج افشار، تهران،

اساطیر، 1365، ص 82

iii- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص 379

iii- همان، ص 463؛ درباره بدمستی مشیرالدوله در ضیافت شبانه خانۀ وی همچنین رک: مهدی بامداد، همان، ج 4، صص 447_446. به نقل از:

یادداشت اعتمادالسلطنه، مورخ 22 جمادی‌الثانی 1299.ق

امام خمینی و شگردهای امپریالیسم

سید مصطفی تقوی *

تشخیص لایه‌های زیرین و مبادی رفتارهای انحرافی، امری دشوار و خطیر است که توفیق رهبری جنبش‌های مختلف در گرو آن می‌باشد. بصیرت سیاسی امام خمینی(ره) در رهبری نهضت انقلابی و اسلامی موجب گردید فرقه بهائیت را به لحاظ هدف و کارکرد شناسایی نموده و آسیب‌های احتمالی را مورد توجه قرار دهد و گوشزد نماید. مقاله پیش رو، مروری بر این دوراندیشی و آینده‌نگری امام خمینی(ره) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن در مورد فرقه بهائیت است.

هنگامی که پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، تحولات این دوره از تاریخ کشورمان را مطالعه می‌کند، از جمله مسائلی که به آن پی می‌برد، حساسیت ویژه امام خمینی(ره) نسبت به بهائیت است. این موضوع، در نظر اول، تازگی چندانی ندارد. چه اینکه موضع‌گیری هر عالم و اندیشمند دینی، در برابر هرگونه بدعت و انحراف، امری طبیعی است، به‌ویژه هنگامی که انحراف در قالب فرقه‌ای ظهور و نمود پیدا کند که مدعی نسخ اسلام و لغای احکام مترقی آن باشد، و در برابر آن، زادگاه علی‌محمد باب در شیراز کعبه، و قبر حسینعلی بهاء در عکا قبله تلقی شود.^{□□□}

البته مراجع دینی، به عنوان پاسداران کبان دین، مسئولیت دنیوی و اخروی بیشتری را در این باره احساس می‌کنند. به همین علت، فرقه بابی و بهائی از نخستین لحظه پیدایش، همواره با مخالفت و موضع‌گیری علمای دینی مواجه بوده است. برای نمونه، مرجع دینی پیش از امام خمینی، یعنی حضرت آیت‌الله بروجردی، نیز نسبت به فرقه یادشده، چنین حساسیتی داشته است. او در سال 1328 ش. در نامه‌ای به آقای فلسفی، واعظ مشهور، ضمن تأکید بر ضرورت مبارزه با این فرقه، آن را فتنه‌ای بزرگ دانست و مسامحه دولت در مقابله با آن را محکوم کرد. وی همچنین، این موضوع مهم را گوشزد کرد که تقویت این فرقه از روی عمد و قصد است نه خطا و سهو، و تظاهراتی که به ندرت دولت علیه آن‌ها انجام می‌دهد، فقط و فقط، تظاهر است.^{□□□} او، که به ندرت از محمدرضاشاه تقاضایی می‌کرد، از وی خواست تا در مواجهه با این فرقه جدیت از خود نشان دهد و بدین منظور، امام خمینی را، که در آن زمان هنوز زعامت دینی نداشت و یکی از علمای آگاه به زمان و مورد وثوق و طرف مشورت سیاسی او بود، نزد شاه فرستاد.^{□□□}

هنگامی که آیت‌الله بروجردی در سال 1340 به رحمت ایزدی پیوست، محمدرضاشاه ضمن تلاش برای انتقال مرجعیت به عراق، می‌پنداشت که پس از مرحوم بروجردی، ایران همچنان گرفتار خلأ مرجعیت دینی باقی می‌ماند و او فرصت می‌یابد تا سیاست‌های مورد نظر ایالات متحده آمریکا را در غیاب یک مرجع دینی مقتدر به اجرا گذارد. در چنین وضعیتی بود که آیت‌الله خمینی آن روز، نه تنها به تدریج به عنوان یک مرجع دینی مطرح گردید، بلکه به دلیل درک دقیق و عمیق خود از پیچیدگی‌های استعمار جدید و ماهیت برنامه‌های نوگرایانه آن برای کشوری چون ایران، با اتخاذ مواضع سیاسی سنجیده و هوشیارانه، عملاً در مقام رهبری مبارزات ملت بر ضد استبداد و استعمار نیز قرار گرفت. به بیان دیگر، در شرایطی که بیشتر روشنفکران و رجال سیاسی — که در دهه‌های قبل و تا آن هنگام، به عنوان رهبران اپوزیسیون فعالیت می‌کردند — به دلایل متعدد از درک اهداف پنهان و بلندمدت سیاست‌های جدید ایالات متحده آمریکا در ایران بازمانده بودند، یا اگر به درک آن قادر بودند، به علت همسویی با آن یا ناتوانی از موضع‌گیری در مقابل آن، حالت انفعال و استیصال پیدا کرده بودند، آیت‌الله خمینی بود که درک دقیق و شجاعت لازم را برای رویارویی با وضعیت جدید و دفاع از هویت و استقلال کشور دارا بود.

بدین ترتیب، یک مرجع دینی در موقعیتی سیاسی قرار گرفت و مبانی اعتقادی او به وی حکم می‌کردند که کشور را از فرو افتادن در چنگ استعمار جدید رهایی بخشد. البته آگاهی او از تاریخ چند سده اخیر برای او روشن ساخته بود که استعمار، اسلام و تشیع را مهم‌ترین سد و مانع خود برای اعمال سلطه بر کشورهای اسلامی از جمله ایران می‌داند و برای شکستن آن، متناسب با شرایط، تاکتیک‌ها و تدابیر ویژه‌ای را به کار می‌بندد. بنابراین، امام خمینی(ره) افزون بر اینکه در مقام یک مرجع دینی، اسلام را به عنوان خاتم ادیان، راه سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها و عامل پیوند آن‌ها با مبدأ هستی می‌دانست، در مقام رهبری سیاسی مبارزات جامعه، آن را به عنوان قائمه هویت جامعه ایرانی و عامل وحدت ملی و حفظ استقلال کشور می‌دانست. از سوی دیگر، او در آن شرایط، بهائیان را فقط به عنوان یک فرقه منحرف نمی‌دید، بلکه آنان را تشکیلاتی می‌دانست که اولاً به‌رغم تظاهر به غیر سیاسی بودن، به شدت سیاسی‌اند و برای تحقق اهداف خود در پی کسب قدرت، و ثانیاً، از بدو پیدایش، همواره آلت و ابزار قدرت‌های سیاسی استعماری برای تضعیف باورها و تشویش هویت ملی جامعه بوده‌اند.

همان گونه که اشاره شد، یکی از عوامل مهمی که باعث گردید امام خمینی(ره) رفتار انفعال و استیصالی که گریبان گیر بیشتر نخبگان سیاسی سال های آغازین دهه 1340 شده بود، نشود و با شکستن بن بست مبارزات ملی بر ضد استبداد و استعمار، ابتکار عمل را به دست گیرد، شناخت ویژه او از ماهیت صهیونیستی استعمار جدید و پیچیدگی های ساز و کار و تاکتیک های آن بود. پیوند سیاست های آمریکا با صهیونیسم و پیوند بهائیان با آن دو، و اهدافی که آن ها برای سلطه بر ایران داشتند و راهکارهایی که بدین منظور در پیش گرفته بودند، راز و امتیاز حساسیت امام نسبت به بهائیت و اهمیت و تفاوت مواضع او را روشن می سازد. بدین ترتیب، از منظر امام، به عنوان کسی که افزون بر مرجعیت دینی، پرچم مبارزه با استعمار و دفاع از استقلال کشور را بر دوش داشت، بهائیت ابزار استعمار مدرن و آلت فعل دشمنان کشور و تهدیدی برای استقلال آن شناخته می شد.

سخنان امام درباره فرقه یادشده در چنین بستری بیان می شد و از شناختی عالمانه و کارشناسانه حکایت می کرد. بر پایه چنین شناختی است که او در سخنان خود می کوشید پیوند بهائیت با صهیونیسم و امپریالیسم و خطری را که از این ناحیه متوجه کشور می شد، به آگاهی ملتی برساند که استعمار به آن چشم طمع داشت. با چنین درکی است که ایشان بهائیان را اعمال اسرائیل یاد کرد و اهداف سیاسی آن فرقه را به جامعه و حکومت گوشزد نمود و در سخنانی فرمود: «عمل اسرائیل در ایران، هر جا انگشت می گذاری می بینی که یکی از این ها در مراکز حساس، مراکز خطرناک، والله خطرناک برای تاج این آقا [شاه]، ملفت نیستند این ها. این ها، آن ها بودند که در شمیران تهران توطئه کردند ناصرالدین شاه را بکشند، مملکت ایران را قبضه کنند. شما تاریخ نگاه کنید. تاریخ که می دانید. در نیاوران توطئه کردند، در نیاوران چند نفر رفتند ناصرالدین شاه را ترور کنند و یک عده هم در تهران بودند که حکومت را قبضه کنند. این ها حکومت را از خودشان می دانند. این ها در کتاب های شان نوشته اند، در مقالات شان نوشتند، حکومت مال ماست، باید ما یک سلطنت جدیدی به وجود بیاوریم، یک حکومت جدیدی به وجود بیاوریم. حکومت عدل. همین هایی که یک همچنین سوء نظرها و سوء نیت هایی را دارند، از دربار گرفته تا آن آخر مملکت از این اشخاص آنجا موجود است.... خوب ای ارتش محترم توی دهن این ها بزن.... جلو بگیرند از یک اشخاصی که با مذهبشان مخالف اند، با تخت و تاجشان مخالف اند، با مملکتشان مخالف اند، با استقلالشان مخالف اند، با اقتصادشان مخالف اند.»^{□□□}

سیر حوادث و واقیعت های عینی تاریخ ایران از سال 1340 به بعد، بر درست بودن شناخت و تشخیص امام مهر تأیید نهادند. به همان میزان که سلطه آمریکا و وابستگی رژیم پهلوی به بیگانگان بیشتر تحقق می یافت، حضور و نفوذ بهائیان در دستگاه های دولتی و مداخله آن ها در امور کشور بیشتر می شد. حضور بهائیان چون امیرعباس هویدا در رأس دولت، پرویز ثابتی در معاونت ساواک، اسدالله صنیعی در وزارت جنگ، هوشنگ نهاوندی در ریاست دانشگاه های شیراز و تهران، منوچهر شاهقلی در وزارت های آموزش عالی و بهداشتی، سپهبد خسروانی در معاونت نخست وزیر و ریاست سازمان تربیت بدنی، فرخ روپارسا در وزارت آموزش و پرورش، سپهبد علی محمد خادمی، آجودان مخصوص شاه، در ریاست ستاد نیروی هوایی و ریاست هواپیمایی، ثابت پاسبان در ریاست تلویزیون، عبدالکریم ایادی، پزشک مخصوص شاه، که بیش از هشتاد شغل دیگر را نیز داشت، نمونه هایی از حضور بهائیان در رأس نهادهای تصمیم گیری سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی کشور را به نمایش می گذارد. روشن است که این افراد در سازمان های زیرمجموعه خود از به کارگیری هم کیشان شان دریغ نداشتند. بدین گونه است که فردی مانند ارتشبد حسین فردوست که خود از افراد نزدیک به محمدرضاشاه بود، در خاطراتش نوشته است: «نمی دانم در دوره محمدرضا، بهائیان بر ایران حکومت می کردند یا محمدرضا، ولی با چشم می دیدم که سرخ همه امور مهم در دست بهائیان است.»^{□□□} همین فردوست، به عنوان یک شاهد عینی، درباره ماهیت بهائیان و میزان وفاداری آن ها به کشور می نوشته است: «بهائی هایی که من دیده ام واقعاً احساس ایرانیت نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد جاسوس های بالفطره بودند.»^{□□□}

این چهره ای که امروز آینه تاریخ، پس از گذشت ده ها سال، از پیوند میان بهائیت و استعمار، و نفوذ دادن آن ها در ارکان سیاست گذاری ها و تصمیم گیری های کشور، ترسیم می کند، امام خمینی(ره) در خشت خام حوادث سال های آغازین دهه 1340 دید و فریاد آن را برآورد. بر پایه چنین بصیرتی بود که او، زودتر از همه علما و نخبگان سیاسی - فرهنگی آن زمان، ماهیت واقعی لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی را دریافت و اعلام کرد: «ما می دانیم که دستگاه جبار چه خواب های خطرناکی برای اسلام دیده است که می آید شرط مسلمان بودن را از انتخاب کننده و انتخاب شونده حذف می کند، برای اینکه راه را برای نفوذ طایفه ضاله باز کند و آن ها را بر مقدرات ملت های مسلمان و کشورهای اسلامی مسلط سازد.»^{□□□} او در موردی دیگر، به طور روشن تری تبارشناسی طرح های حکومت پهلوی را مدنظر قرار داده و اظهار کرده است: «ما موقعی که یقین پیدا کردیم که محافل لامذهب بهائی های یهودی الاصل ایران و آمریکا اراده دارند درخواست تساوی حقوق زن و مرد را آلت تجاوز به حریم مذهب رسمی این مملکت قرار دهند، و دین اسلام را که موجب بقای استقلال ظاهری این ملک و ملت است، تضعیف کنند، دوستانه نامه هایی از برای این دولت نوشتیم که مواظب باشند.»^{□□□} یک روز پس از این سخنان، امام در آغاز درس فقه خود در مسجد اعظم قم به شاگردانش گوشزد کرد که «بعد که ما مطالعه کردیم دیدیم آقا، قضیه، قضیه بانوان نیست، این یک امر کوچکی است، قضیه معارضه با اسلام است.»^{□□□} و به همین دلیل در نامه ای به اسدالله علم هشدار داد که «اگر گمان کردید می شود با زور چند روزه قرآن کریم را در عرض اوستای زرتشت، انجیل و بعضی کتب ضاله قرار داد و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم، تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان، افتاده اید و کهنه پرستی را می خواهید تجدید کنید، بسیار در اشتباه هستید.»^{□□□} او در نامه ای به محمدرضاشاه نیز همین مضمون را گوشزد کرد.^{□□□} تذکارها و هشدارهای امام به شاه و نخست وزیر، برای اتمام

حجت بود، زیرا دیگر مواضع و عملکرد او ثابت می‌کنند که همدستی و هم‌داستانی حکومت پهلوی و دولت امریکا برای تحکیم وابستگی کشور و سلب استقلال آن و استفاده از بهائیان برای تحقق اهدافشان، برایشان روشن شده بود. از این رو، هم‌زمان با نهیب به شاه و دولت، به بیدارگری قشرهای مختلف جامعه، به‌ویژه مراجع دینی و علمای شهرهای مختلف کشور که مهم‌ترین گروه مرجع جامعه بودند، برخاست. ایشان در نامه‌ای به آیت‌الله سیدهادی میلانی، از مراجع تقلید مقیم مشهد، از خطرهایی که متوجه اسلام و کشور بود، یاد کرد و از تسهیلاتی که حکومت پهلوی در عرصه‌های مختلف برای تقویت بهائیت‌ها و گسترش فعالیت‌های ضداسلامی و ضدوطنی آن‌ها فراهم می‌ساخت، سخن گفت.ⁱⁱⁱ او افزون بر نامه‌های خصوصی که به علما و مراجع شهرهای مختلف کشور می‌نگاشت، همان مضامین را در نامه‌ای سرگشاده خطاب به روحانیان، وعاظ و ملت مسلمان ایران مطرح کرد و ضمن افشای نقشه‌های امریکا، اسرائیل و حکومت پهلوی، و خطرهایی که کین کشور را تهدید می‌کرد، هشدار داد که «آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی‌امیه نیست. دستگاه جبار با تمام قوا به اسرائیل و عمال آن‌ها (فرقه ضال و مضله) [بهائیت] همراهی می‌کند. دستگاه تبلیغات را به دست آن‌ها سپرده و در دربار دست آن‌ها باز است. در ارتش و فرهنگ و سایر وزارتخانه‌ها برای آن‌ها جا باز نموده و شغل‌های حساس به آن‌ها داده‌اند. خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید.»ⁱⁱⁱ

امام‌خیمینی(ره) پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز بر آلت فعل بیگانه بودن بهائیان تأکید نموده و با توجه به حمایت‌های ریگان (رئیس‌جمهور وقت امریکا) از فرقه یادشده، از آنان با تعبیر جاسوس یاد کرده و اظهار نموده است: «این‌ها... یک مذهب نیستند، یک حزب هستند. یک حزبی که در سابق انگلستان پشتیبانی آن‌ها را می‌کرد و حالا هم امریکا دارد پشتیبانی می‌کند. این‌ها هم جاسوس‌اند.»ⁱⁱⁱ

پی‌نوشت‌ها

* عضو هیات علمی گروه تاریخ و تمدن پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

ⁱⁱⁱ — سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1380، صص 106_108

ⁱⁱⁱ — روزنامه رسالت، 17 اسفند 1384، ص 17

ⁱⁱⁱ — روزنامه شرق، 17 اردیبهشت 1384، ص 19

ⁱⁱⁱ — صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام‌خیمینی(ره)، 1385، ج 1، صص 388_389

ⁱⁱⁱ — روزنامه جمهوری اسلامی، 27 فروردین 1384، ص 12

ⁱⁱⁱ — حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، 1369، ص 375

ⁱⁱⁱ — صحیفه امام، همان، ص 160

ⁱⁱⁱ — همان، ص 193

ⁱⁱⁱ — همان، ص 209

ⁱⁱⁱ — همان، ص 90

ⁱⁱⁱ — همان، ص 89

ⁱⁱⁱ — همان، صص 233_234

ⁱⁱⁱ — همان، ص 230

ⁱⁱⁱ — همان، ج 17، صص 266_267

بررسی انتقادی چند شعار بهائیت

از دیدگاه محمدعلی خنجی

بی‌بهرگی از مبانی استوار فرهنگی به عنوان ویژگی بارز بهائیت موجب گردیده که نظریات آن‌ها به صورت عکس‌العمل‌هایی که برای مواجهه با نیازهای کوتاه‌مدت ساخته و پرداخته شده‌اند، مطرح گردند. بررسی انتقادی بعضی از شعارهای این فرقه توسط محمدعلی خنجی که در این مقاله آورده شده است، به خوبی، ضعف یادشده را آشکار می‌سازد.

دکتر محمد علی خنجی (1350_1304.ش) پژوهشگر، نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار، نظریه‌پرداز و سیاستمدار مبارز و نام‌آشنای ایران در دوران معاصر است که «فرهنگ» و «سیاست»، دغدغه اصلی و همیشگی زندگی او بود و عاقبت نیز در همین مسیر جان باخت. این تحلیلگر مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فلسفی، سال 1304، در بحرین (که هنوز رسماً از ایران جدا نشده بود) در خانواده‌ای فرهنگی دیده به جهان گشود و پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران به تحصیل در رشته قضائی پرداخت و به اخذ مدرک لیسانس نائل گشت (1326). سپس به فرانسه رفت و تحصیلات عالی‌ه را، این بار در رشته اقتصاد، در دانشگاه پاریس ادامه داد و پس از اخذ دکترای اقتصاد از آن مرکز علمی (1328) به ایران بازگشت.

بازگشت خنجی به وطن، مقارن با دوران شکوفایی نهضت ضد استعماری ملی کردن صنعت نفت بود و او که همواره دغدغه آزادی و پیشرفت ملت ایران را داشت، در صف فعالان این جنبش و هواداران پابرجای دکتر مصدق درآمد و پس از وقوع کودتای انگلیسی - امریکایی 28 مرداد، نیز در نهضت مقاومت ملی به مبارزه ادامه داد و در تحریر مقالات روزنامه مخفی نهضت مقاومت: «راه مصدق»، و تدوین اعلامیه‌های آن، همکاری گسترده‌ای داشت. پیداست که طی این مسیر، برای وی بی‌رنج و دردسر نبود و خصوصاً انتشار مقاله کوبنده‌اش بر ضد رژیم دیکتاتوری وقت در آن روزنامه با عنوان «مجسمه ابوالهول کودتا در دانشگاه تهران نصب می‌شود»، سبب شد که دستگیر و در زندان لشکر 2 زرهی به بند کشیده شود. در تداوم این مبارزه، هنگام تجدید حیات جبهه ملی در اواخر دهه 1330، به همکاری گسترده‌ای با آن دست زد که عضویتش در شورای مرکزی جبهه ملی (دوم) در 1341 از جلوه‌های بارز آن بود.

«فرهنگ» نیز، در کنار «سیاست»، دل‌مشغولی عمده دکتر خنجی در تمام عمر بود. او، گذشته از فارسی، با زبان‌های گوناگون فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و روسی آشنا بود و در کارنامه قلمی او، به تألیف و ترجمه کتاب‌های متعددی همچون کتاب ارزش (انتشار در سال 1330)، ناسیونالیسم «ملی کردن صنایع» (1330)، تحلیلی از فراماسونری (1341) و بررسی تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونوف (1358) بر می‌خوریم که این‌ها، به نقد دیدگاه‌های خشک و جزمی مارکسیسم در مورد تاریخ می‌پردازد. نیز باید از مقالات بسیار خنجی در موضوعات گوناگون سیاسی، اجتماعی، تاریخی و انتقادی یاد کرد که در نشریات مختلف دهه 1320 و 1330 (شاهد، نیروی سوم، راه مصدق، اندیشه نو، علم و زندگی، و راهنمای کتاب) درج یافته است و بعضاً نام مستعار وی (روزبهان) را

بر پیشانی دارد. هرچند دیدگاه‌های او بعضاً خالی از تأمل نمی‌نماید، باید اذعان کرد که عمر خویش را تماماً به اندیشه خدمت به وطن و مبارزه با دشمنان ملت گذرانده است.

صبح سه‌شنبه 7 بهمن 1350 جسد دکتر خنجی در محل مسکونی او (واقع در خیابان بهار تهران)، درحالی‌که مدتی از مرگش گذشته بود، به‌دست آمد. افسر پلیس با تأخیر بر سر جنازه‌اش حاضر شد و به‌رغم اصرار افراد خانواده، از هرگونه رسیدگی و تحقیق و بررسی خودداری ورزید. این امر و دیگر قرائن، در ذهن دوستان مبارزش، این حدس را تقویت کرد که وی قربانی توطئه ساواک شده است، و البته این امر، در مورد آن اندیشمند مبارز، به هیچ رو بعید نبود. هشت سال پس از مرگ مشکوک خنجی، در نخستین بهار آزادی، سازمان نویسندگان و پژوهشگران و هنروران جبهه ملی، یکی از شماره‌های نشریه خویش را به «یادنامه» دکتر خنجی اختصاص داد^{□□□} و در آن، علاوه بر زندگی‌نامه خنجی (که پایه شرح حال فوق قرار گرفته) و ارائه فهرستی از کتب و مقالات او، بعضی از رساله‌ها و مقاله‌های وی را درج کرد، که یکی از آن‌ها مقاله تحلیلی و انتقادی وی دربارهٔ فرقهٔ ضالّه بود که با عنوان «تحقیقی در باب مذاهب "بابی" و "بهائی" قبلاً در نشریه اندیشه نو نشر یافته بود.^{□□□} خنجی در این مقاله، دو شعار اصلی بهائیت را، که اطاعت از حکومت و عدم دخالت در سیاست، و برقراری صلح عمومی می‌باشد، بررسی و نقد کرده است. در ادامهٔ این نوشتار دیدگاه فوق، و دلایل ضعف بهائیت در عمل به این شعارها از نظر محمدعلی خنجی شرح داده شده است.

بررسی انتقادی چند شعار بهائیت

۱- اطاعت از حکومت، و عدم دخالت در سیاست:

دکتر محمدعلی خنجی، نظریات بهائیان دربارهٔ رابطهٔ ملت و حکومت را «بسیار عقب‌مانده و کهنه» شمرده و معتقد است که «آیین بهائی برای ملت هیچ‌گونه حقی قائل نیست و تنها "ملوک" را منشأ قدرت و لایق حکومت می‌شمارد.»^{□□□}

خنجی برای اثبات این امر، به عباراتی از عبدالبهاء (پیشوای مشهور بهائیان) استناد کرده که صریحاً گفته است: «امر منصوص این است: یا اولیاءالله و امناء، ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقانند، دربارهٔ ایشان دعا کنید، حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد.»^{□□□} و نیز نوشته است: «...سلطنت، موهبت ربّ عزت است و حکومت، رحمت حضرت ربوبیت. نهایت مراتب این است که شه‌ریاران کامل و پادشاهان عادل، به شکرانهٔ این الطاف الهیه و عواطف جلیلهٔ رحمانیه باید عدل مجسم و عقل مشخص، فضل مجرد باشند و لطف مصور.»^{□□□}

خنجی، همچنین، به مجموعه رسائل ابوالفضل گلیپاگانی، مبلغ مشهور بهائیان، اشاره کرده که از قول عبدالبهاء در این خصوص با صراحت بیشتری نوشته است: «نزد عاقل بصیر، روشن است که قوت دولت و شوکت سلطنت و... و آسایش رعیت موقوف به همین نکته است که عموم افراد اهالی یک ملک، اطاعت پادشاه خود واجب دانند تا دولت متبوعه به اوج عزت رسد و ثروت رعیت افزون شود... ملاحظه کنید که در ازمنهٔ سابقه که مردم ایران، پادشاهان خود را واجب‌الاطاعه می‌دانستند، چگونه دولت ایران، اعظم دول عالم محسوب شد و... بالعکس در این قرون اخیره چون جماعت شیعیان اطاعت پادشاهان را واجب ندانستند و دولت را دولت جائره شمرند و اکابر ملک را ظلمه نامیدند،^{□□□} ارکان مملکت متضعع شد و قوت دولت روی به ضعف نهاد و ثروت رعیت کم، و فقر و پریشانی اهالی قوت گرفت... بنا علی‌هذا باید عموم، اصابت فوائد کلیه عظیمه حکم کتاب را در اطاعت دولت بدانند و حکم محکم کتاب اقدس را که فرموده است (لیس لاحد یعترض علی الذین یحکمون علی‌العباد)^{□□□} سبب نجاح و فلاح خود شناسند و آسایش بلاد و رفاه عباد و قوت دولت و ثروت رعیت و رضای حضرت احدیت را در این نکته محصور یابند، شاید بعون الله و تأییداته، خللی که از جهال ملل سائره (!) روی داده به صدق این فئه تدارک شود و این نیت مقدسه سبب نجاح مردم ایران گردد.»^{□□□}

به نوشتهٔ خنجی: از تعمق در این جملات به خوبی می‌توان دریافت که بهائیان تا چه اندازه از اصول دموکراسی و حکومت ملی دور و بیزارند. ولی باید اضافه کرد که «اصل عدم مداخله در امور سیاسی» یکی از اصول اساسی آئین بهائی است و طبق آن، یک نفر بهائی اجازه ندارد در امور سیاسی شرکت کند. عبدالبهاء در این باره چنین نوشته است: «اهل بهاء در هر کشور مقیم‌اند، به امانت و صدق و صفا با حکومت رفتار نمایند و در امور سیاسیه... و نیز در احزاب و فرق سیاسی به

هیچ وجه ادنی مداخله‌ای ننمایند... مداخله در امور جزئی و مناقشات سیاسی و منازعات حزبی به کلی خلاف مبادی و تعالیم الهیه در این ظهور اعظم است.»^{□□□}

و شوقی افندی بدان اضافه کرده است: «...از امور سیاسی و مخاصمات احزاب و دول باید کل [بهائیان] قلباً و ظاهراً، لساناً و باطناً، به کلی در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجوییم و در جمع فرقه‌ای از این فرق مختلفه متنازع داخل نگردیم، نه در سلک شورشیان در آیم و نه در شئون داخله دول و طوایف و قبایل هیچ ملتی ادنی مداخله‌ای نماییم، به قوه جبر به هیچ امری اقدام ننماییم... امر الله را چه تعلقی به امور سیاسی و چه مداخله‌ای در مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول و ملل؟»^{□□□}

دکتر خنجی، در ادامه مطلب، با توجه به آموزه‌های فوق، پرسش جالب و درخور ملاحظه‌ای مطرح کرده است: «گذشته از جنبه عقب‌مانده و غیراجتماعی این دستورها، این سؤال پیش می‌آید که آیا این عدم دخالت در امور سیاسی و مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول خود، دخالت در سیاست آن هم به نفع یک سیاست مخصوص نیست؟!»

پاسخ خنجی به این سؤال، مثبت بوده و معتقد است که این آموزه، در انقلاب مشروطیت ملت ایران، کاملاً به نفع سیاست استبدادی دربار قاجار خرج شد. او نوشته است: «خوب است ببینیم که منظور بهائیان از دخالت در سیاست به معنی اعم است یا آنکه دخالت در بعضی سیاست‌ها را جائز می‌دانند؟ گذشته از قرائن بسیاری که در دست است، از مطالعه الواح و خطابه‌های مختلف رهبران بهائیان نیز این نکته روشن می‌شود که منظور آن‌ها از عدم دخالت در سیاست به معنای خاصی است و در بعضی سیاست‌ها، از دخالت خودداری ننموده آن را جائز می‌شمردند. مثلاً در انقلاب مشروطیت بهائیان کاملاً علیه جریان انقلاب وارد شدند و از تبلیغ به نفع مستبدین و به ضرر مشروطه‌خواهان غفلت نمودند، چنان که عبدالبهاء در یکی از الواح خود که در زمان کودتای محمدعلی‌شاه صادر شده، محمدعلی‌شاه را سلطان عادل دانسته و بهائیان را دعوت به انقیاد نموده، مشروطه‌طلبان را «نوهوسان» نامیده است. لوح مزبور این است: طهران، حضرت ابدی امرالله — حضرت علی قبل اکبر^{□□□} علیه بهاء الله الابهی (هوالله)... از انقلاب ارض (ط)^{□□□} مرقوم نموده بودید. این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی‌حجاب، ولی عاقبت سکون یابد... و سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیت عدالت شهریاری روشن و تابان گردد. محزون مباشید، مکر مگردید، جمیع یاران الهی را به اطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی سریر تاجداری دلالت نمایید، زیرا به نص الهی، مکلف برآن‌اند.

باری، گوش به این حرف‌ها مدهید و شب و روز به جان و دل بکوشید و دعای خیر نمایید و تضرع و زاری فرمایید تا... در جمیع امور، نوایای خیریه اعلیحضرت شهریاری واضح و مشهود [گردد]، ولی «نوهوسانی» چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطان، سبب عزت ملت است.

هیئات، هیئات، این چه نادانی است و این چه جهل ابدی؟ شوکت سلطنت، عزت ملت است و نفوذ حکومت، سبب محافظت رعیت، ولی باید با عدل توأم باشد. اعلیحضرت شهریاری، الحمدلله شخص مجرب‌اند و عدل مصور و عقل مجسم و حلم مشخص. در این صورت باید عموم به خیرخواهی قیام نمایند و به آنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت... است قیام نمایند. رساله سیاسی که چهارده سال قبل تألیف شد... یک نسخه ارسال می‌شود. به عموم ناس بنمایید که مضرات حاصله از فساد و فتنه در آن رساله به اوضح عبارت مرقوم گردید. والسلام علی من اتبع الهدی، 11 ج 1 سنه 1325 ع.□□□

بنا به توضیح خنجی: «رساله سیاسی که عبدالبهاء در اینجا به آن اشاره می‌کند، رساله‌ای است که در باب روابط ملت و حکومت و حقوق سیاسی افراد، تدوین شده است و در آنجا، هرگونه حق سیاسی را از ملت سلب نموده و حکومت را مخصوص ملوک و موهبت الهی می‌شمارد. باری، لوح فوق، نشان می‌دهد که منظور بهائیان از "عدم دخالت در سیاست" به چه معنی است و چه هدفی را دنبال می‌کند؟»

2- صلح عمومی:

اصل یا شعار دیگر بهائیت، که دکتر خنجی آن را نقد کرده، مسأله صلح عمومی است. این شعار نیز — آن گونه که بهائیت مطرح کرده — به نظر خنجی، از حد کلی‌گویی فراتر نرفته و (به‌رغم ظاهر مترقی و فریبنده آن) فاقد عمق و ارزش لازم است.

خنجی، در توضیح نظر خویش نوشته است: «یکی از اصول عقاید بهائیان که دارای ظاهری مترقی است، مسأله صلح عمومی می‌باشد. در اینجا تذکر این نکته لازم است که در مورد اقتباس عقایدی که دارای جنبه‌های مترقی است، بهائیان فقط به ظواهر امر توجه نموده‌اند و از لحاظ عمقی و منطقی هیچ گونه ارزشی برای معتقدات آن‌ها نمی‌توان قائل شد، مثلاً در خصوص همین مسأله صلح عمومی، صفحات متعددی را از مزایای صلح، سیاه نموده، پی در پی می‌گویند: "ما طالب صلح کل هستیم" و با تفاخر بسیار تکرار می‌کنند که: "صلح عمومی از جمله تعالیم مبارکه است که آثارش ظاهر شده."^{□□□} در صورتی که اگر به نوشته‌های آن‌ها رجوع کنیم هیچ نوع راه علمی و صحیحی برای برقراری صلح نشان نمی‌دهند و هرگز متعرض این نکته نمی‌شوند که: اصولاً چرا اختلافاتی میان دول موجود است؟ و چه می‌شود که هر چند سال یک بار "این خاک سیاه، به خون بشر رنگین شده، بشر مانند گرگان درنده یکدیگر را پاره پاره کرده و با اینکه حالا عصر مدنیّت است، عصر ترقیات مادّیه است، عقول ترقی کرده است، با وجود این هر روز خون‌ریزی است؟»^{□□□}

به اعتقاد دکتر خنجی: بهائیان «با وجود اینکه به ریشه اصلی اختلافات و علل حقیقی محاربات، به هیچ وجه توجهی نمی‌نمایند، ادعا می‌کنند که تنها اصول دیانت بهائی است که می‌تواند صلح عمومی را در جهان برقرار سازد. می‌نویسند: «این قضیه صلح ملل را حضرت بهاءالله در ایران در شصت سال پیش تأسیس نموده و در این مدت، در این خصوص لوایح و الواح بسیار اول در ایران نشر فرمود و بعد در سایر جهات نیز انتشار داد تا آنکه در کتاب اقدس که قریب (پنج‌جاه) سال پیش نازل شده، صلح عمومی را تصریح فرموده، در ایران ملل متنوعه موجود، مسلمان و مسیحی و یهود و زردشتی و مذاهب متعدده نیز موجود، به قوت تعلیم بهاءالله چنان تألیف و محبت در میان این ملل و امم حاضر... گردیده که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و یا مادر و دختر با یکدیگر متحد و متفق و آمیزش نمایند و چون در محفلی اجتماع کنند، اگر شخصی وارد گردد، از شدت الفت و محبت آنان حیران ماند؛ ابدأ اختلاف و جدایی نبیند.»^{□□□}

نکته دیگری که خنجی درباره این اصل تذکر داده آن است که بر خلاف ادعای عبدالبهاء: «صلح عمومی از «تأسیسات» بهاءالله نیست، بلکه از قدیم مورد توجه بوده و درباره آن کتاب‌ها نوشته شده است.» ضمن اینکه، «خوانندگان می‌توانند صحت قسمت اول نوشته‌های فوق» یعنی ادعای انحصار برقراری صلح جهانی فقط از طریق اصول دیانت بهائی «را از روی میزان صحت قسمت دوم آن»، یعنی ادعای وجود اتحاد و اتفاق حیرت‌انگیز بین افراد بهائی، محک بزنند.

به نوشته خنجی: «اکنون خوب است ببینیم، برای به دست آوردن این صلح، بهائیان چه راهی را پیشنهاد می‌کنند. در رساله صلح عمومی از قول بهاءالله می‌نویسند: «سلاطین آفاق و قفقهم الله، باید به اتفاق، به این امر تمسک فرمایند. ایشان اند مشارق قدرت و مطالع اقتدار الهی.»^{□□□} و نیز می‌گویند: «... باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک یا وزرا در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند... در این صورت آلات و ادوات حرب لازم نه، الا علی قدر مقدور لحفظ بلادهم... و اولی آنکه در آن مجلس، خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرمایند او سیدالسلاطین است.»^{□□□} و همچنین عبدالبهاء نوشته است: «...بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افروزد که چند ملوک بزرگوار بلندهمت چون آفتاب رخشنده عالم غیرت و حمیت به جهت خیر و سعادت عموم بشر، به عزمی ثابت و رأیی راسخ، قدم پیش نهاده، مسأله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و... یک معاهده قویّه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده و مؤکد فرمایند این امر آتم و اقوم را کلّ سکّان ارض، مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه به ثبوت این عهد اعظم باشند. در این معاهده عمومی، تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولتیّه و روابط مابین هیأت حکومتیه بشر مقرر و معین گردد و کذلک قوه حریبه هر حکومتی به حدی معلوم، مخصّص شود.»^{□□□}

خنجی با ذکر این نکته که: «این است راهی که بهائیان برای برقراری صلح پیشنهاد می‌کنند» افزوده است: «با مختصر توجهی به جملات فوق، معلوم می‌گردد که چنین پیشنهادی تا چه اندازه از اصول دموکراسی دور است. در اینجا عبدالبهاء، تنها ملوک را قدرت اجتماعی تصور کرده و برای ملت‌ها که تنها حامی حقیقی صلح‌اند، ارزشی قائل نشده است و به علاوه، این پیشنهاد نیز، چنان‌که بر همه مسلم است، به هیچ وجه عملی نبوده و در صورت عملی شدن، در حدّ اعلا چیزی شبیه به جامعه ملل گذشته خواهد بود که عملاً آزمایش خود را داد و از بین رفت. به علاوه، به آسانی می‌توان درک کرد که اصالت این پیشنهاد نیز از خود آئین بهائی نیست و کشف اصل و منشأ آن نیز اشکالی ندارد، زیرا تبلیغات صلح‌آمیز — چه از جهت افکار سوسیالیستی برای بیدار ساختن مردم و چه از طرف دولت‌ها به منظور فریب دادن آن‌ها — در هر حال، فکری بوده است که از قرن نوزدهم رواج کافی داشته و اتخاذ آن در مشرق‌زمین لااقل هم‌زمان با پیدایش آئین بهائی از طرف سید جمال‌الدین اسدآبادی، به عنوان اتحاد اسلام و تأسیس سازمان اتحادی برای حکومت‌های اسلامی، صورت گرفته است.»

پی‌نوشت‌ها

ⁱⁱⁱ — یادنامه به مناسبت هشتمین سالگرد فقدان دکتر محمدعلی خنجی، نشریه سازمان نویسندگان و پژوهشگران و هنروران جبهه ملی ایران، ش 10، به اهتمام فرشید افشار خرمشاهی، ص 68 به بعد. مطالب مورد اشاره در مقاله حاضر، در صفحات 105 به بعد مأخذ اخیر آمده است.

ⁱⁱⁱ — نقل از: محمدعلی خنجی، «تحقیقی درباره مذاهب "بابی" و "بهائی"»، اندیشه نو، ج 1، بخش 3، 10 بهمن 1327، ص 5 به بعد.

ⁱⁱⁱ — عبدالبهاء، رساله السیاسیه، ص 11

ⁱⁱⁱ — همان، صص 48-46. نیز رک: صص 50-49

ⁱⁱⁱ — اشاره به انقلاب مشروطیت ایران.

ⁱⁱⁱ — معنی جمله این است که هیچ‌کس حق ندارد بر کسانی که بر بندگان حکومت می‌کنند اعتراض کند.

ⁱⁱⁱ — ابوالفضایل، مجموعه رسائل، چاپ مصر، 1920م، صص 62-60

ⁱⁱⁱ — آن نظر اجمالی در دیانت بهائی، صص 50-49

iii - لوح شوقی افندی، نقل از کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی، صص 50-51

iii - منظور از (علی قبل اکبر) علی اکبر است.

iii - منظور تهران است.

iii - نقل از کتاب کشف الحیل و مقدمه رساله سیاسی.

iii - رساله صلح عمومی، صفحه

iii - نقل از رساله صلح عمومی

iii - عبدالبهاء، نقل از رساله صلح عمومی، ص 120

iii - رساله صلح عمومی، ص 14

iii - لوح ابن الذئب (نقل از: رساله صلح عمومی).

iii - رساله المدنیه، عبدالبهاء

بیت العدل اعظم؛ بن بشت مشروعیت

سید علی اسماعیلی*

ضعف سازمانی، به مثابه جلوه بارز ضعف اندیشه و سستی رفتار بهائیان، در بیت العدل انعکاس یافته است. بیت العدل، که سعی می کند همچون حزبی فراگیر عمل نماید، فاقد انسجام سازمانی و ارتباطات لازم میان اعضای خویش است. مقاله حاضر ضعف این جریان انحرافی، و تضادها و پرسش های ناشی از آن برای بهائیت را بررسی نموده است.

سازمان اداری بهائیان که شوقی افندی آن را «نظم اداری امرالله» نامیده، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان موسوم به «بیت العدل اعظم الهی» اداره می شود که در شهر حیفا (واقع در فلسطین اشغالی) قرار دارد.

عباس افندی (عبدالبهاء)، دومین رهبر بهائیت، در «الواح وصایا»، که به منشور و میثاق جامعه بهائیان شهرت دارد، سازمان رهبری و اداری بهائیان را بر دو رکن «ولی امر» و «بیت العدل» - بنیان نهاده و ضمن برشمردن حوزه اختیارات هر کدام، اعضای سازمان بیت العدل، ایادی امرالله و همه آحاد بهائیان را به تبعیت از دستورات ولی امرالله فراخوانده است. او ولی امر را به عنوان عضو ارشد و ریاست دائمی و عزل ناشدنی بیت العدل منصوب کرده، و اختیارات گسترده ای، نظیر اخراج یا تنبیه اعضای خطاکار بیت العدل، برای وی برشمرده است.

بر اساس منشور بهائیان، که عباس افندی آن را در قالب «الواح وصایا» تدوین کرده است، ولی امر موجود باید ولی امر بعد از خود را معرفی و تعیین کند و سازمان اداری بهائیان در همه اعصار باید تحت اشراف و نظارت عالی ولی امر اداره شود. با وجود این، از زمان فوت شوقی افندی (سومین پیشوا و اولین ولی امر سازمان بهائیت) تا کنون نزدیک به پنجاه سال است که تشکیلات موسوم به بیت العدل، برخلاف منشور و دستورات عبدالبهاء، جایگاه ولی امر را از سازمان اداری بهائیان حذف نموده است و به تنهایی و بی حضور ولی امر، مدیریت جامعه بهائیان را بر عهده دارد و بدین سان، سازمان بهائیت را با بحران مشروعیت مواجه ساخته است.

نحوه تشکیل بیت العدل

عنوان بیت العدل، اول بار توسط حسینعلی بهاء در کتاب «اقدس» به کار رفت. بر اساس نظر وی، در هر شهر و محله ای که حداقل نه تن بهائی در آنجا ساکن باشند، تشکیل بیت العدل واجب است. عباس افندی (جانشین بهاء) به دنبال مسافرت به کشورهای اروپایی و امریکایی، دایره تشکیلاتی بیت العدل را بسیار فراتر از آن چیزی که بهاء پیش بینی کرده بود، گسترش داد و آن را رکن و مرکز تشریح (یکی از دو رکن و مرکز اصلی سازمان بهائیت) تلقی نمود. رهبری سازمان به عنوان ولی امرالله (رکن اول) مرکز تبیین، و تشکیلات بیت العدل (به عنوان رکن دیگر) مرکز تشریح نامیده شد.

پس از عباس افندی به دلایلی همچون ناتوانی و ضعف شخصیتی شوقی افندی، بنیان های تهی و سست مرام بهائیت، بی رغبتی مردم برای گرایش به این مسلک (به رغم تبلیغات بسیار گسترده و فراگیر آن)، ریزش تعداد بسیاری از پیروان، و از همه مهم تر تجارب مثبت نودینان امریکایی در امر سازمان دهی فرقه های به ظاهر دینی، و تأکید و توصیه دسته ای از حکام دولت غاصب اسرائیل بر تأسیس هرچه سریع تر بیت العدل، سیر شکل گیری بیت العدل در دوره شوقی شدت بیشتری به خود گرفت و بر همین اساس «هیأت بین المللی بهائی» (جنین بیت العدل) تشکیل، و میسن ریمی امریکایی توسط شوقی به ریاست آن منصوب شد.

شوقی در 1336/م. 1957. ش به طور مشکوکی در لندن فوت کرد. همزمان با مرگ مشکوک وی و به رغم وجود و ادامه فعالیت هیأت بین المللی بهائی، خانم روحیه ماکسول (بیوه شوقی) بدون کمترین توجه به هیأت منصوب شوقی، عملاً مدیریت تشکیلات بهائیت را به عهده گرفت. ماکسول ابتدا هیأتی سه نفره را (متشکل از خود، جان فرابی و حسن موقر بالیوزی) تشکیل داد، سپس هیأت بین المللی بهائی راه، که در زمان حیات شوقی برای استقرار بیت العدل تأسیس شده و میسن ریمی ریاستش را بر عهده داشت، ملغی اعلام کرد. هیأت سه نفره در گام بعدی، اعضای ایادی امرالله را از سراسر جهان دعوت نمود و با حضور آن ها (که 27 تن بودند) هیأت نه نفره ای از ایادی به عنوان «هیأت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس» انتخاب شد. همزمان با این امر، میسن ریمی (منصوب شوقی) از جمع ایادی امرالله طرد، و به بهائیان مقیم کشورهای جهان نیز اعلان شد که از هرگونه تماس با او و طرفدارانش خودداری کنند. محفل ملی بهائیت در فرانسه نیز، که از طرفداران میسن ریمی تشکیل می شد، منحل گشت و سایر حامیانش از عضویت سازمان بهائیت اخراج شدند.

هیأت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس به مدت شش سال (1957-1963م) ادارهٔ تشکیلات بهائیت را بر عهده داشت و طی این مدت، تعداد محافل ملی از نه به 56 محفل افزایش یافت. سرانجام در 1963 (1342.ش) با حضور نمایندگان 56 محفل ملی، نخستین انتخابات بیت‌العدل برگزار و طی آن سه ایرانی، چهار امریکایی، یک انگلیسی و یک ایرلندی، جمعاً نه نفر به عنوان اعضای بیت‌العدل انتخاب شدند.

بر اساس قانون اساسی بیت‌العدل، اعضای آن هر پنج سال یک بار با حضور نمایندگان محافل ملی کشورها و اجتماع آن‌ها در قالب «انجمن شورای بین‌المللی بهائی»، با رأی اکثریت این شورا انتخاب می‌شوند و تاکنون طی سال‌های 1963-2003م. نه دورهٔ انتخاب بیت‌العدل برگزار شده است. اختیارات و وظایف بیت‌العدل نسبت به جوامع و آحاد بهائی، نامحدود و فاقد هر نوع قید و شرط است، همچنان که تسلیم بودن جوامع و آحاد بهائی در قبال اوامر و تصمیمات بیت‌العدل نیز مطلق و فاقد قید و شرط می‌باشد.

بیت‌العدل به لحاظ ساختار، دارای واحدهای سازمانی گسترده‌ای است که از طریق این واحدها، تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی بهائیان جهان را پوشش می‌دهد. در واقع، ساختار بیت‌العدل همانند ساختار حزبی فراگیر است که اعضای آن، خود را در هر حال ملزم به رعایت اصول حاکم بر حزب می‌دانند و هر کدام از اعضا در یک یا چند واحد سازمانی حزب مشغول فعالیت‌اند. به علاوه، تمامی بهائیان باید طی تشریفات خاصی، به عضویت سازمان بهائیت درآیند و کسانی که این تشریفات را رعایت، و تعرفهٔ عضویت در سازمان بیت‌العدل را تکمیل نکنند، بهائی شناخته نمی‌شوند و از مزایای حزبی و حمایت‌های سازمانی محروم خواهند بود. □□□



درخور ذکر است که پس از مرگ شوقی، جمعی از بهائیان که بر لزوم حضور و استمرار ولایت امر باور داشتند، یکی از ایادی امر به نام چارلز میسن ریمی را (که شوقی او را به ریاست هیأت بین‌المللی بهائی منصوب کرده بود) به عنوان ولی امر دوم خود برگزیدند. میسن ریمی در 1974م. مرد و پس از وی جوئل مارانژلا به عنوان ولی امر سوم و در حال حاضر نیز نصرت‌الله بهره‌مند در جایگاه ولی امر چهارم قرار دارد. مقرر اصلی طرفداران میسن ریمی فعلاً در کشور استرالیاست. این گروه، که خود را بهائیان راستین می‌خوانند، تحت عنوان بهائیان ارتودکس در کشورهای مختلف از جمله امریکا، هند، استرالیا، و کانادا فعال، و دارای مراکز تبلیغی و محافل تشکیلاتی می‌باشند.

بحران ناشی از خلأ وجود ولی امر

طبق دستور رهبران بهائیت، مدیریت جامعهٔ بهائیان بر عهدهٔ ولایت امر (سازمان تبیین) و تشکیلات بیت‌العدل (سازمان تشریح) می‌باشد. از منظر شوقی افندی، اولین ولی امر بهائیان، «این نظم بدیع — سازمان مدیریت بهائیان — بر دو رکن استوار است رکن اول و اعظم رکن ولایت الهیه است که مصدر تبیین است — سازمان تبیین — و رکن ثانی بیت‌العدل اعظم الهی — سازمان تشریح — که مرجع تشریح است.» □□□

بر اساس این نگرش، سازمان‌های تبیین و تشریح باید در کنار هم وظایف محول شده را انجام دهند و هیچ یک نمی‌تواند جانشین دیگری گردد و در حوزهٔ وظایف دیگری مداخله کند و «انفصال رکنین نظم بدیع نیز از یکدیگر ممتنع و محال است» □□□ و ثبات، دوام و استقرار جامعهٔ بهائی ناشی از وجود ولایت امر می‌باشد و

«هرگاه ولایت امر — سازمان تبیین — از نظم بدیع حضرت بهاءالله — سازمان تشریح — منتزع شود، اساس این نظم، متزلزل و الی‌الابد محروم از اصل توارثی می‌گردد.»^{□□□}

در این چارچوب که رهبران بهائیت آن را ترسیم کرده‌اند، هیچ فردی حق اعتراض و اظهارنظر ندارد و همه بهائیان مکلف‌اند در مسیر تعیین شده حرکت نمایند. «...و جمیع افنان و ایادی و احبای الهی باید اطاعت او نمایند و توجه به او کنند... این کلمات را مبدا کسی تأویل نماید و مانند بعد از صعود، هر ناقص ناکسی بهانه‌ای کند و علم مخالفت برافرازد و خودرایی کند و باب اجتهاد باز نماید، نفسی را حق رأی و اعتقاد مخصوصی نه، باید کل، اقتباس از مرکز امر — ولی‌امر — و بیت عدل نمایند و ماغدهما کل مخالف فی ضلال مبین.»^{□□□}

بر اساس نوشته رهبران بهائیت، سامان‌یابی، همبستگی درونی و نیز تأمین مصالح جامعه بهائی در سایه توافق، استمرار و تداوم همکاری نهاد ولی‌امر و سازمان بیت‌العدل محقق می‌شود. این دو باید در حوزه اختیارات دیگری مداخله و همدیگر را تضعیف نکنند و «چون این دو مؤسسه — سازمان تبیین و سازمان تشریح — لاینقسم متفقاً به اجرای وظایف پردازند، امور تمشیت پذیرد و اقدامات جامعه مرتبط گردد و مصالح امرالله ترویج یابد.»^{□□□} بر همین اساس، سازمان‌های یادشده «هیچ‌یک نمی‌توانند به حدود مقدسه دیگری تجاوز نماید و هرگز نیز تعدی نخواهد نمود. هیچ‌یک درصدد تضعیف سلطه و اختیارات منصوصه مسلمه دیگری، که از طرف خداوند عنایت گشته است، بر نخواهد آمد»^{□□□} و هر مؤسسه‌ای که بر خلاف منشور بهائیان — الواح وصایا — ایجاد گردد، ولو نام بیت‌العدل اعظم الهی بر خود نهد، درخور اعتنا نیست و فاقد مشروعیت است: «... هر هیأتی که به نظام الهی و بر حسب تعلیمات و اصول و شرایط سماویه، که در صحف الهیه مشروحاً مثبت و مسطور است، کاملاً کمابینگی و یلیق لهذا المقام الرفیع و المركز المنیع انتخاب و تشکیل نشود آن هیأت از اعتبار اصلی و رتبه روحانی ساقط، و از حق تشریح و وضع احکام و سنن و قوانین غیرمنصوصه ممنوع، و از اشرف آسنی و قوه مطلقه علیا محروم» است.^{□□□}

چنان‌که اشاره شد، طبق نظر بنیان‌گذاران بهائیت، ولی‌امر، علاوه بر آنکه رکن اول و اعظم سازمان مدیریت بهائیان است، عضو ارشد و ریاست دائمی و عزل‌ناشدنی تشکیلات بیت‌العدل — سازمان تبیین — نیز هست. عباس افندی به موجب آنچه در الواح وصایا آمده، ولی‌امر را به عنوان ریاست همیشگی بیت‌العدل — سازمان تبیین — انتخاب، و ضمن تأکید بر لزوم تبعیت بهائیان در همه اعصار از دستورات ولی‌امر تصریح کرده است که «...ولی‌امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل» است.^{□□□} و «جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی‌امرالله داشته باشد.»^{□□□} افزون بر این، تشخیص تصمیمات غلط بیت‌العدل، و منطبق ساختن این تصمیمات با منصوصات رهبران بهائیت بر عهده ولی‌امر است. به نوشته کتاب دور بهائی، «هر چند ولی‌امرالله رئیس لاینعزل این مجلس فخیم — بیت‌العدل — است... و لکن هرگاه تصمیمی را وجداناً مابین با روح آیات منزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدیدنظر آن نماید.»

بنابراین، طبق دستورات دومین رهبر بهائیان — عباس افندی — اعضای سازمان بیت‌العدل، ایادی امرالله، رجال مؤثر بهائی، و همه آحاد بهائیان باید در برابر ولی‌امرالله خاضع، و مطیع دستورات و فرمان‌های وی باشند و بر اساس همین اختیارات گسترده است که او می‌تواند نسبت به تنبیه یا اخراج اعضای خطاکار بیت‌العدل اقدام نماید و «چنانچه عضوی از اعضا — بیت‌العدل — گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی‌امرالله صلاحیت اخراج او را دارد.»^{□□□} بر اساس همین نگاه است که ولی‌امر به عنوان مهم‌ترین کانون این جماعت، مسئولیت دریافت و توزیع اموال عمومی بهائیان را نیز برعهده دارد و «...حقوق الله راجع ولی‌امرالله است تا در نشر نفحات‌الله و ارتفاع کلمه‌الله و اعمال خیریه و منافع عمومی صرف گردد.»^{□□□}

همچنین، طبق دستورات رهبران بهائی، وجود مبین (یعنی تبیین و تفسیرکننده متون مقدس بهائیان) برای تبیین و تفسیر متون بهائی در همه اعصار، از منصوصات و تصریحات انکارناپذیر است و این وظیفه در طی زمان از ولی‌امر موجود به ولی‌امر بعدی منتقل می‌گردد و هیچ نهاد و سازمان دیگری حق تفسیر، توجیه و تبیین متون را ندارد. شوقی افندی در کتاب «دور بهائی» از قول عبداله‌ها در خصوص اهم وظایف ولی‌امر گفته است: «اوست مبین آیات‌الله» و عبداله‌ها نیز تصریح کرده است: «ای احبای الهی، صریح کتاب این است که اگر دو نفس در مسائل الهیه جدال و بحث نمایند و اختلاف و منازعه نمایند هر دو باطل‌اند... اگر اندک معارضه‌ای به میان آید، سکوت کنند و حقیقت حال را از مبین — ولی‌امر — سؤال کنند.»^{□□□} عبداله‌ها در این فراز از سخن خود، ولی‌امر را علاوه بر تبیین‌کننده امر الله در کرسی رافع اختلافات و منازعات بهائیان نشانده و همه آحاد بهائیان را به تبعیت از وی فرا خوانده است و اینکه: «...ولی‌امر حاضر و ولاه امر در مستقبل ایام باید با اقوال و اعمال خود کاملاً به حقیقت این اصل مهم آیین نازنین ما شهادت دهند و با روش و سلوک خود حقیقت این اصل را بر اساس متین استوار سازند.»^{□□□}

ولی‌امر، از نظر نصوص بهائی، نماد وحدت و همدلی جامعه بهائیت است و بدون آن، بهائیان از هدایت و فیض معنوی محروم می‌گردند، و «بدون این مؤسسه — ولی‌امرالله — وحدت و اساس در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور طی دهور احاطه دارد بالنده بی‌نسیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظایف منتخبین ضروری است، سلب شود.»^{□□□}

توجه به این نکته لازم است که مطابق تعالیم بهائی، بیت‌العدل نمی‌تواند وظایف ولی‌امر را انجام دهد، همچنان که ولی‌امر نمی‌تواند وظایف بیت‌العدل را انجام دهد و این دو سازمان به طور مستقل و هر یک با شرح وظایف معین، جامعه بهائی را اداره می‌کنند و «قدرت و اختیارات و حقوق و امتیازات این دو مؤسسه هیچ‌یک با یکدیگر متناقض نیست و به هیچ‌وجه از مقام اهمیت دیگری نمی‌کاهد.»^{□□□}

این در حالی است که در حال حاضر تشکیلات، بدون توجه به دستورات صریح رهبران خود، رکن اول و اعظم سازمان اداری بهائیان — ولی‌امر — را حذف نموده است و به تنهایی بر کرسی مدیریت جامعه بهائی یکه‌تازی می‌کند!

بنابراین با توجه به اینکه اختیارات هر دو سازمان (سازمان ولی‌امر و سازمان بیت‌العدل) را به صورت شفاف رهبران بهائیان تعریف و تعیین کرده و بر مداخله‌نکردن هر سازمان در حوزه وظایف دیگری تأکید فراوان نموده‌اند، هیچ‌یک از سازمان‌های یادشده بدون وجود سازمان دیگر و به تنهایی نمی‌تواند جماعت بهائیان را اداره کند و در این صورت موضوعیت و مشروعیت خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند وظایف و رسالت خود را تحقق بخشد. مضافاً اینکه هیچ‌یک از این سازمان‌ها نمی‌توانند در جایگاه سازمان دیگر قرار گیرند و وظایف و رسالت آن را انجام دهند.

از منظری دیگر، با عنایت به اینکه در نظامنامه اداری بهائیان، ولی‌امر، عضو ارشد و ریاست دائمی بیت‌العدل خواهد بود، در صورتی که با تسامح یا بر اساس مصالح و ضرورت‌هایی ناگزیر از قرار گرفتن یکی از سازمان‌های یادشده در جایگاه دیگری باشد، این سازمان ولی‌امر است که می‌تواند متناسب با جایگاه خود، در جایگاه بیت‌العدل قرار گیرد و در غیاب بیت‌العدل وظایف آن را تحقق بخشد، ولی سازمان بیت‌العدل با هیچ فرضی نمی‌تواند به جای سازمان ولی‌امر قرار گیرد؛ اتفاقی که در حال حاضر سازمان بهائیان را دچار بحران فزاینده نموده و این جماعت را با معمایی لاینحل مواجه ساخته است.

علاوه بر نصوص و دستورات یادشده، در ده‌ها نوشته دیگر از رهبران بهائیت تأکید شده که ولی‌امر، رکن اعظم و اول سازمان مدیریت بهائیان و رئیس و عضو ارشد بیت‌العدل است و تبعیت همه آحاد و رجال بهائی از وی واجب می‌باشد، اساس سازمان مدیریت بهائیان بدون ولی‌امر متزلزل می‌گردد، سازمان بیت‌العدل فقط با ریاست و حضور ولی‌امر معنا و موضوعیت می‌یابد و بدون وجود و حضور ولی‌امر فاقد مشروعیت می‌باشد؛ اتفاقی که قریب نیم قرن در سازمان مدیریت بهائیان رخ داده، جامعه بهائیان را با مشکل اساسی و بنیادی دچار ساخته، ریزش جماعت زیادی از سازمان بهائیت را موجب گردیده، پرسش‌های بسیاری را متوجه سازمان بیت‌العدل نموده و این سازمان را به آشفته‌گویی و تناقض‌گویی وادار ساخته است.

با توجه به توضیحات فوق، حذف سازمان ولایت امر از سازمان مدیریت بهائیان و قرار دادن تشکیلات بیت‌العدل به جای ولی‌امر، در تعارض آشکار با دستورات و نوشته‌های بنیان‌گذاران بهائی قرار دارد، زیرا به پیامدهای مهم و سوء زیر (از نظرگاه بهائیت) می‌انجامد: 1- حذف ستون و رکن اول و اعظم سازمان مدیریت بهائیان؛ 2- حذف تکیه‌گاهی که مانع تزلزل جامعه بهائیت می‌شود؛ 3- حذف وجودی که بهائیان معتقدند به موجب وجود و حضور او کسب فیض می‌کنند؛ 4- حذف عضو ارشد و ریاست دائمی بیت‌العدل؛ 5- حذف مقامی که ناظر بر تصمیمات و اعمال اعضای بیت‌العدل می‌باشد و قرار است از تصمیمات غلط بیت‌العدل جلوگیری کند و به وسیله آن، افراد خاطی در سازمان بیت‌العدل تنبیه یا اخراج شوند؛ 6- حذف مرجع کل جامعه بهائیان؛ 7- حذف تنها مرجع مشروع (از دیدگاه بهائیت) برای دریافت و توزیع پول‌هایی که بهائیان (به عنوان حقوق‌الله) به تشکیلات می‌پردازند؛ 8- حذف مقامی که رسماً تبیین متون و نوشته‌های رهبران بهائی را برعهده دارد، و حذف



پرسش‌های بی‌جواب

این تناقض و دوگانگی در رفتار و نظر کارگزاران بهائی، پرسش‌های متعددی را فراروی آنان قرار می‌دهد که باید برای پیروان این مسلک پاسخگو باشند. از جمله:

1- شوقی در کتاب «دور بهائی» گفته است: «با حذف مؤسسه ولایت‌امر، نظم جهانی حضرت بهاءالله تحریف شده و برای همیشه از آن اصل موروثی، که طبق نص حضرت عبداله‌ها همیشه مورد حمایت قانون الهی بوده است، محروم می‌گردد.» بدین ترتیب آیا بیت‌العدل از طریق حذف ولایت امر، بزرگ‌ترین تحریف و انحراف را در مسلک بهائیت ایجاد نموده و جامعه بهائیان را برای همیشه از اصل موروثی مورد نظر شوقی افندی محروم نساخته است؟ 2- با توجه به تأکید شوقی افندی مبنی بر اینکه «هرگاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاءالله منتزع شود، اساس این نظم متزلزل گردد. بدون این مؤسسه وحدت امرالله در خطر افتد و بنیانش متزلزل»، آیا مؤسسه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاءالله منتزع شده است؟ 3- نصوص و دستورات متعدد بر ضرورت وجود و حضور ولی‌امر در میان جامعه بهائی چگونه نادیده گرفته شده است؟ 4- چگونه سازمان بیت‌العدل به خود اجازه داده که مهم‌ترین سند و منشور اداری بهائیان - الواح وصایا - را که موجودیت خود را از آن کسب کرده است، به دور اندازد و به مفاد آن کوچک‌ترین وقعی ننهد؟ 5- آیا آیین بهائیت مطابق نگرش بنیان‌گذاران بهائی، بدون وجود و حضور ولی‌امرالله ارزش و مشروعیتی دارد؟ 6- ولی‌امر (رکن اول و اعظم سازمان بهائیت) در حال حاضر کیست؟ 7- آیا رکن دوم سازمان بهائیت (بیت‌العدل)، بنا به دیدگاه رهبران بهائی، بدون رکن اول و اعظم (ولی‌امرالله) اعتبار و مشروعیتی دارد؟ 8- وظیفه تطبیق برنامه‌های بیت‌العدل با تعالیم بهائیت چگونه و به دست چه مرجعی انجام شود؟ 9- چه مرجعی به تخلفات بیت‌العدل از تعالیم بهائیت رسیدگی می‌کند؟ 10- عضو ارشد و رئیس دائمی بیت‌العدل در حال حاضر چه کسی است؟ 11- مرجع مشروع برای دریافت و توزیع پول‌هایی که بهائیان به تشکیلات می‌پردازند کیست؟ 12- تبیین متون و نوشته‌های رهبران بهائی به دست چه مرجعی انجام می‌شود؟ 13- دوره شش‌ساله پس از فوت شوقی، که جامعه بهائی بدون ولی‌امر و بیت‌العدل بوده است، بر اساس تعالیم بهائیت چگونه توجیه می‌گردد؟ 14- خانم روحیه ماکسول به دستور چه کسی و بر اساس کدام اختیارات بلادرنگ، پس از فوت شوقی افندی، هیأت بین‌المللی بهائی را، که شوقی افندی آن را تأسیس کرده بود، منحل نمود و گروه دیگری را به جای آن قرار داد. 15- میسن ریملی، عضو هیأت بین‌المللی بهائی، که شوقی افندی او را به ریاست این هیأت منصوب کرده بود، به دستور چه کسی و بر اساس کدام اختیارات از مقام خود عزل، و از جامعه بهائیان طرد گردید؟ 16- آیا جامعه بهائیان را گریزی از این تناقض هست که تشکیلات بیت‌العدل از یک‌سو فلسفه و ضرورت وجودی خود را به سخنان حسینعلی نوری - بهاءالله - و عباس افندی مستند سازد و در همان حال دستورات موکد آن‌ها در خصوص ضرورت حضور و استمرار ولی‌امر را در رأس جامعه بهائیان نادیده انگارد؟

اگر رهبران و هادیان بیت‌العدل ذره‌ای به مطالبی که در باب مقام و مرتبه رهبران بهائیت منتشر می‌کنند، اعتقاد داشتند، بسیار بدیهی می‌نمود که وضع کنونی را برنمی‌تافتند، اما آنان هیچ وقعی به آرزوهای خانواده میرزا حسینعلی ننهاده‌اند و درحالی‌که بر اساس اظهارات عبداله‌ها در نبود فردی از خانواده میرزا حسینعلی در رأس بهائیت، برای بیت‌العدل هیچ اعتباری منظور نمی‌شود و از مقام عصمت ادعایی نیز ساقط می‌گردد، هم‌اکنون بیت‌العدل به تنهایی جامعه بهائیان را رهبری می‌کند.

بیت‌العدل در مقام پاسخگویی به این پرسش، نسبت به رفتار شوقی افندی نیز به نوعی تعریض کرده و گفته است: «حضرت شوقی افندی طی 36 سال ولایت بدون وجود بیت‌العدل اعظم به انجام وظیفه می‌پرداختند، اینک بیت‌العدل اعظم باید بدون ولی‌امر فعالیت کند!» ناگفته پیداست که معنای روشن چنین سخنی، همانا تلافی رفتار نامقبول شوقی افندی در گذشته می‌باشد.

بیت‌العدل، همچنین، از پیروان بهائیت درخواست کرده است در مواجهه با چنین سؤالاتی، ایمان خود را تقویت کنند و به همه تعالیم بهائیت یقین داشته باشند تا از انحراف مصون مانند، آنگاه خواهند فهمید که هیچ تناقضی در تعالیم بهائی نیست و «در این زمینه یاران باید اهمیت سلامت فکری و فروتنی را دریابند... باید از توجهات مصلحت‌آمیز درباره حقایق ضروری بر حذر بود و از این قبیل کبر و غرور فکری قطعاً اجتناب نمود!»

در هر حال، هادیان بیت‌العدل و مدعیان مسلک بهائیت باید تکلیف خود را با این تناقض روشن سازند و به استناد متون رهبران خویش، به این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش مشابه دیگر پاسخ گویند و توده بهائیان را از باتلاق تناقض‌ها و آشفتگی‌های موجود نجات دهند.

تعیین‌نشدن جانشین ولی‌امر توسط شوقی افندی

بر اساس متون منسوب به رهبران بهائی، ولی‌امر موجود باید ولی‌امر پس از خود را معرفی و تعیین کند. عباس افندی - دومین رهبر بهائیان - در «الواح وصایا» با صراحت بر این امر تأکید ورزیده است که «ای احبای الهی ولی‌امر از زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد.»^{□□□} عقیم بودن یا مانع دیگری نیز نمی‌تواند باعث شود ولی‌امر بعدی تعیین نگردد، چه آنکه طبق دستور عباس افندی در «الواح وصایا»، اگر فرزند ذکور ولی‌امر، شایسته خلافت و جانشینی نباشد باید غصن و فرد دیگری به عنوان محور وحدت، مانع از فروپاشی جامعه بهائیان گردد.

این نکته بسی حائز اهمیت است که بر اساس پیش‌بینی رهبران بهائی، سلسله ولایت امر در جامعه بهائیان تا 24 نفر استمرار می‌یابد. عباس افندی در تفسیر مکاشفات یوحنا، ضمن مقایسه مسلک بهائیت با ادیان آسمانی یهود، مسیحیت و اسلام، و ادعای برتری مسلک بهائیت بر این ادیان، تصریح کرده است: «...در هر دوره، اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند: در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت

مسیح دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند، و لکن در این حضور اعظم، 24 نفر هستند، دو برابر جمیع، زیرا عظمت این ظهور این چنین اقتضا نماید.»^{□□□}

به‌رغم جایگاه ممتاز و اختیارات گسترده‌ای که در کلام رهبران بهائیت برای ولی‌امر تعریف گشته و بر همین اساس بر ضرورت حضور و استمرار سلسله ولایت امر فراوان تأکید شده و ولی‌امر موجود به تعیین و انتخاب ولی‌امر پس از خود مکلف گردیده است، شوق افندی به دستور اجداد و بزرگان خود توجهی ننمود و مطابق نظر بیت‌العدل‌ها، ولی‌امر پس از خود را انتخاب نکرد و بدین ترتیب، جامعه بهائیان را از واسطه فیضی که خود برای آن‌ها قرار داده بود محروم ساخت. معین نشدن ولی‌امر بعدی توسط شوقی افندی، نقض صریح منشور اداری، دستورات و نصوص کارگزاران بهائی، و گواه روشنی است بر آشفتگی در مسلک بهائیت. بی‌توجهی و غفلت شوقی از تعیین ولی‌امر پس از خود، در واقع غفلت از تعیین عضو ارشد و رئیس دائمی سازمان بیت‌العدل، بی‌توجهی نسبت به تعیین و انتخاب مرجع کل جامعه بهائیان، غفلت از تعیین ستون و رکن اول و اعظم سازمان مدیریت بهائیان، غفلت از تعیین تکیه‌گاهی که مانع تزلزل جامعه بهائیت می‌گردد، غفلت از تعیین وجودی که بهائیان به موجب وجود و حضور او کسب فیض می‌نمایند، غفلت از تعیین مقامی که از تصمیمات نادرست بیت‌العدل جلوگیری می‌کند و افراد خاطی در سازمان بیت‌العدل را تنبیه یا اخراج می‌نماید، غفلت از تعیین تنها مرجع صالح دریافت و توزیع حقوق‌الله بهائیان، غفلت از تعیین مقام مبین متون و نوشته‌های رهبران بهائی و... است.

جمع‌بندی:

- 1- اگر بپذیریم که شوقی افندی وصیتی نداشته و ولی‌امر پس از خود را تعیین نکرده است؛ این پرسش به جد مطرح می‌شود که چرا و چگونه شوقی به دستورات اکید پدر بزرگش (عباس افندی) و در واقع به مهم‌ترین سند نظم اداری بهائیان (الواح وصایا) عمل نکرده است؟
 - 2- اگر مرام میسن ریمی امریکایی را بپذیریم که شوقی افندی دارای وصیت‌نامه بوده و به موجب وصیت‌نامه‌اش، میسن ریمی ولی امر دوم بهائیان انتخاب شده، در این صورت وجود سازمان بیت‌العدل فعلی، که قریب پنجاه سال است به تنهایی، رهبری بهائیان جهان را به عهده دارد، چگونه توجیه‌پذیر است؟! و آیا در این فرض، مشروعیتی برای بیت‌العدل کنونی تصور کردنی می‌باشد؟
 - 3- با توجه به تأکید عباس افندی بر اینکه «اگر بهائیان دو فرقه شوند و هر یک بیت‌العدلی بنا کنند و مخالفت یکدیگر نمایند هر دو باطل است»،^{□□□} تکلیف بهائیان موجود چیست؟ اگر این سازمان، موجودیت و مشروعیتش را از رهبران خود می‌گیرد، طبق دستور صریح عبدالبهها، سازمان بهائیت به دلیل انشعابات و اختلافات موجود، مشروعیتش را از دست داده و در تاریخخانه بطلان سکنا گزیده است.
 - 4- آیا اقدام نکردن شوقی افندی به تعیین جانشین خود و معرفی ولی‌امر بعدی، گواه اعتقاد نداشتن وی به جایگاهی که خود و سایر رهبران بهائی به گزاف برای ولی‌امر تعیین کرده‌اند، نیست؟!
 - 5- آیا وجود تناقضات بی‌شمار در بین گفتار و کردار رهبران بهائیت، تحریف و نوسازی پی‌پای متون و نوشته‌های رهبران اولیه،^{□□□} انشعابات متعدد در تمامی ادوار بهائیت و... همه و همه بیانگر این حقیقت نیست که اساساً در بین کارگزاران و سیاستمداران تراز اول بهائیت، کوچک‌ترین نشانه‌ای از ایمان و اعتقاد مشاهده نمی‌شود و...؟
- به‌راستی اگر شوقی افندی — اولین ولی‌امر بهائیان — به سخنان خود و بنیادگذاران مسلک بهائیت وقعی نهاده است، آیا سرسپردگی و دلدادگی افراد بهائی به او و دیگر کارگزاران بهائیت، جز فرورفتن در باتلاق انحطاط و ظلمت چهل و تعصب، و محروم ساختن خویش از معنویت و درک حقیقت، و فاصله گرفتن از عقلانیت، توجیه دیگری دارد؟!

پی‌نوشت‌ها

* پژوهشگر حوزه اندیشه سیاسی.

— واحدهای سازمانی بیت‌العدل از دارالتبلیغ بین‌المللی شروع، و به هیأتها و لجنه‌های محلی ختم می‌گردد. بالاترین مرجع تصمیم‌گیری بیت‌العدل، دارالتبلیغⁱⁱⁱ بین‌المللی است، علاوه بر دارالتبلیغ، واحدهای: روابط عمومی، دارالآثار، هیأت مهاجرین، دفتر بین‌المللی بهائی، دارالآثار جامعه بین‌المللی بهائی، با شرح وظایف مخصوص مستقیماً زیر نظر بیت‌العدل ادای وظیفه می‌کنند. هیأت مشاورین قاره‌ای، به عنوان یکی از واحدهای وابسته به دارالتبلیغ بین‌المللی، در قالب قاره‌های آسیا، اروپا، امریکا، افریقا و اقیانوسیه، از طریق هیأت‌های معاونت خود، مدیریت محافل ملی کشورها را بر عهده دارد. این هیأتها، علاوه بر مدیریت محافل ملی کشورها، دو وظیفه عمده، «صیانت» از تشکیلات و جامعه بهائی و «تبلیغ و نشر» مرام بهائیت را نیز عهده‌دار می‌باشد.

بخش دیگر تشکیلات بیت‌العدل، محافل ملی و محلی است که در سطح کشورها فعال‌اند. محفل ملی، عالی‌ترین سازمان تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری بیت‌العدل در هر کشور است که هر ساله طی انتخاباتی، با حضور نمایندگان محافل محلی آن کشور، اعضای نه نفره آن انتخاب می‌شوند. محفل ملی در واقع رابط جامعه بهائی هر کشور با تشکیلات بیت‌العدل، و مجری سیاست‌ها و اهداف بیت‌العدل در آن کشور است. تبعیت از دستورات محفل ملی بر بهائیان آن کشور واجب است و تخلف از این دستورات، محرومیت‌های گسترده‌ای در پی دارد و متخلفان به اشد وجه مجازات می‌شوند (اخیراً البته بر اثر فشارهای موجود، در این مجازات‌ها تجدید نظرهایی شده است). محفل محلی، از دیگر واحدهای سازمانی بیت‌العدل اعظم است که در شهرها و محله‌های بهائی‌نشین، برپا می‌گیرد، بهائیان ساکن هر شهر و محله، چنانچه به حد نصاب نه نفر برسند، ملزم‌اند محفل محلی برپا نمایند. محفل محلی، همانند محفل ملی، مرکب از نه نفر، و در واقع، زیرمجموعه محفل ملی است و از تمامی اختیارات و وظایف لازم برای اداره و کنترل بهائیان تحت حوزه خود، برخوردار می‌باشد. علاوه بر محافل ملی و محلی، هیأت‌ها و لجنه‌ها از دیگر واحدهای سازمانی بیت‌العدل‌اند که زیر نظر محفل ملی و محلی، و متناسب با نیازها و ضرورت‌های ملی و منطقه‌ای بهائیان تأسیس می‌گردند و هر هیأت و لجنه در حوزه تعریف‌شده‌ای فعالیت می‌کند. در واقع، ملموس‌ترین واحد سازمانی بیت‌العدل برای آحاد بهائی، هیأت‌ها، لجنه‌ها و محافل محلی‌اند. این واحدها بر کلیه فعالیت‌های اجتماعی، فردی و احوال شخصی بهائیان نظارت و اشراف کامل دارد.

1. iii – ولی امرالله، توفیق منیع، ص 21

2. iii – همان‌جا.

3. iii – ارکان نظم، بدیع، ص 46

4. iii – الواح وصایا، ص 27

5. iii – دور بهائی، ص 76

6. iii – همان، ص 77

7. iii – شوقی افندی، توفیقات، ص 240

8. iii – همان، صص 15-16

9. iii – همان‌جا.

10. iii – همان‌جا.

11. iii – همان‌جا.

12. iii – عبدالبهاء، مکاتیب، ج 3

13. iii – دور بهائی، ص 82

14. iii – ارکان نظم بدیع، ص 46

15. iii – دور بهائی، ص 77

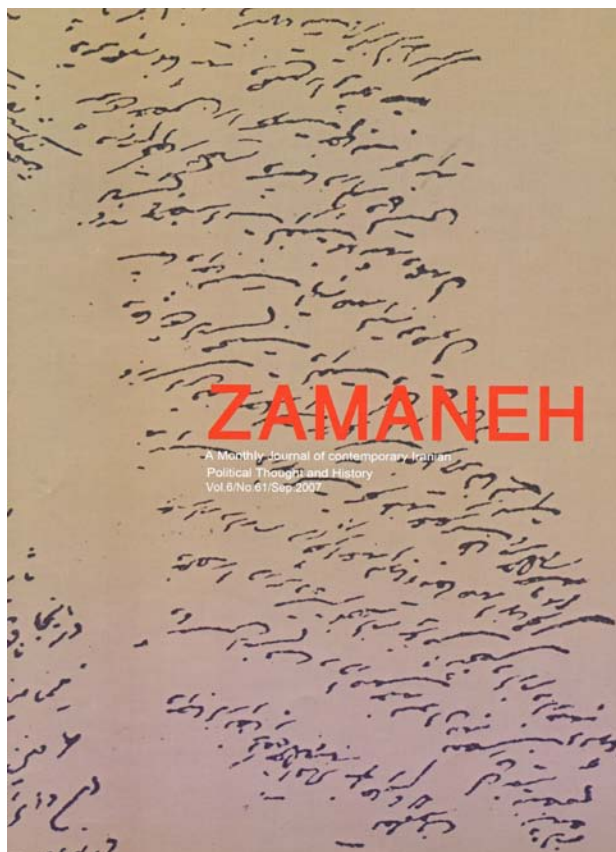
16. iii –

17. iii – عبدالبهاء، مفارقات، صص 45-46

18. iii – بدیع‌الآثار، ج 1، ص 119

19. iii – نظیر تغییرات و تحریفات آشکاری که در چاپ‌های مختلف کتاب «نظر اجمالی به دیانت بهائی» (نوشته احمد یزدانی، نویسنده و مبلغ مشهور بهائی)، بخش‌های مربوط به مقام ولی امر و مبین آیات و ...، روی داده است و شرح آن فرصتی دیگر می‌طلبد.

پایان قسمت اول ویژه نامه ایام شماره 29





نشریه «زمانه» ویژه بهائیت

شصت و یکمین شماره ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر (زمانه) با موضوع "نگاهی دیگر به بهائیت"

(قسمت دوم)

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

www.bahaismiran.com پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدبیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

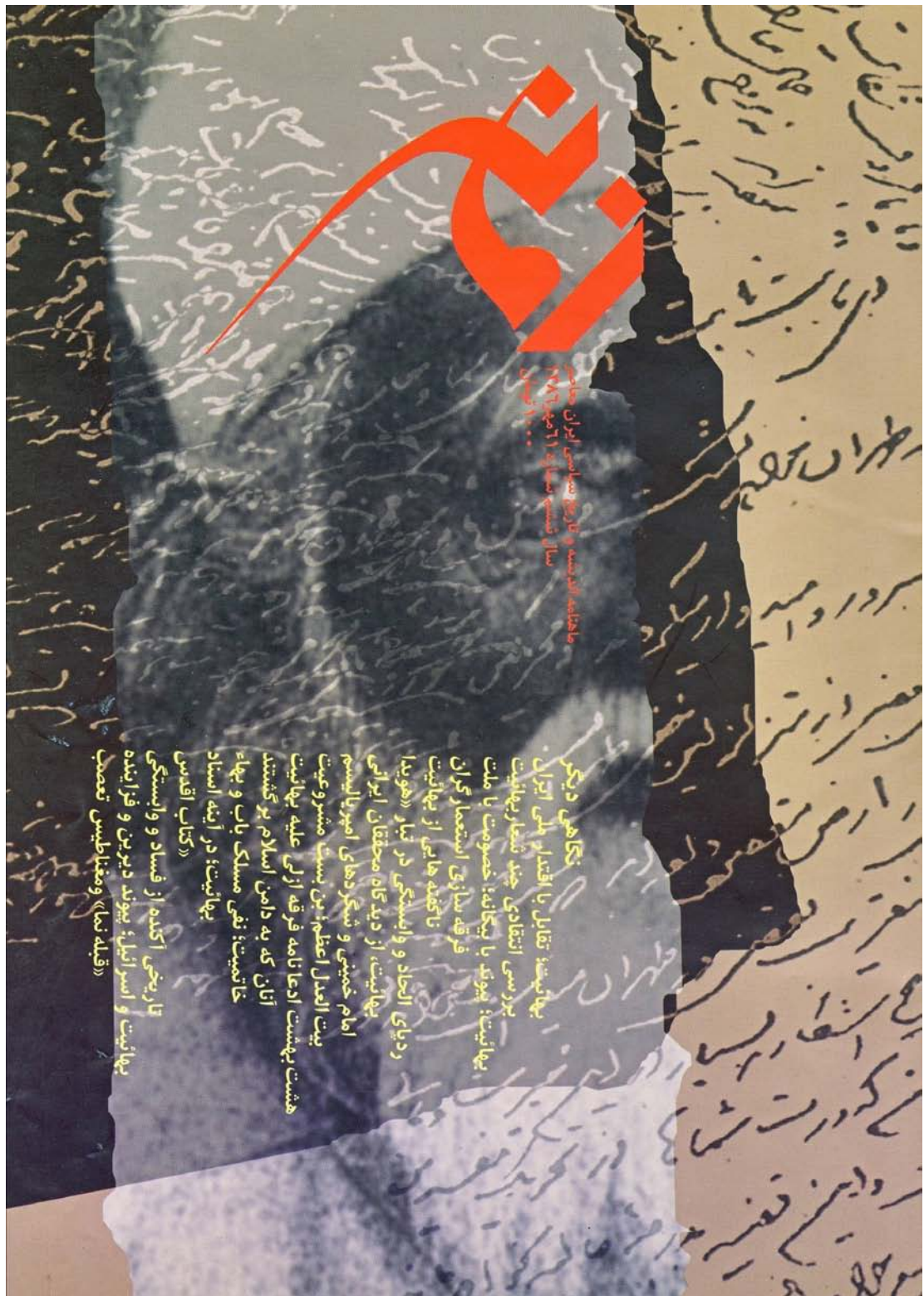
ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

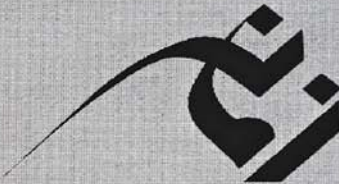
bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism1@yahoo.com



بسم الله الرحمن الرحيم



ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر
سال ششم / شماره 61 / مهر 1386

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

مدیر مسئول: رضا غلامی

سرمدبیر: محمدرحیم عیوضی

اعضاء هیات تحریریه:

سیدجلال الدین مدنی، سیدحمید روحانی

علی ذوعلم، محمدباقر حشمت‌زاده

محمدامیر شیخ‌نوری، سیدمصطفی تقوی

مدیر اجرایی: محمود کولیوند

طراح گرافیک: سیدعلی موسوی

چاپ و صحافی:

چاپخانه مجمع جهانی اهل بیت (ع)

مقالات و مطالب منتشر شده

لزوماً بیانگر دیدگاه‌های زمانه نیست.

زمانه در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.

نقل مطالب و تصاویر با ذکر ماخذ مجاز است.

زمانه از مقالات پژوهشی در حوزه اندیشه

و تاریخ سیاسی ایران معاصر استقبال می‌کند.

نشانی: تهران، خ. شهید بهشتی،

خ. شهید احمد قصاب، کوچه دوم، پلاک 33

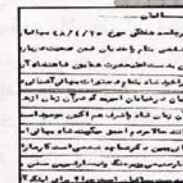
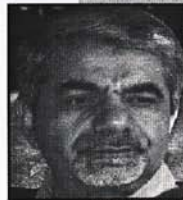
صندوق پستی: 444 - 13145

تلفن: 88521252

دورنگار: 88764792

امور مشترکین: 88503341

وب سایت: www.zamaneh.info



نگاهی دیگر سخن نخست	۲
بهائیت: تقابل با اقتدار ملی ایران گفت‌وگو با سید سعید زاهد زاهدانی	۴
روزشمار جریان بابیت و بهائیت	۱۲
بهائیت: پیوند با بیگانه: خصوصیت باطلت کریم حق پرست	۱۷
بهائیت: از دیدگاه محققان ایرانی داود مهرورز	۲۵
بهائیت و لسرانلیل: پیوند دیرین و فزاینده پویا شکبیا	۲۹
ردپای الحاد و ولستکی در تبر «هویدا» سیدرضا هاشمی	۳۸
امام خمینی و شگردهای امپریالیسم سیدمصطفی تقوی	۴۸
بررسی انتقادی چند شعار بهائیت از دیدگاه محمدعلی خنجی	۵۰
بیت العدل اعظم: بن بست مشروعیت سیدعلی اسماعیلی	۵۳
فرقه‌سازی استعمارگران مریم رفیعی	۵۸
«هشت بهشت»؛ اعلامیه فرقه‌زلی علیه بهائیت سیدحمیدرضا روحانی	۶۱
آن‌ن که به دامن اسلام برگشتند! ابوذر مظاهری	۶۵
خاصیت: نفی مسلک باب و بهاء عزالدین رضائزاد	۷۲
ناگفته‌هایی از بهائیت رحیم نیکبخت	۷۶
بهائیت: درآینه اسناد ماشاءالله حشمتی	۷۹
«کتاب اقدس» استاد محیط طباطبایی مقدمه: ذبیح‌الله نعیمیان	۸۴
تاریخی آکنده از فساد و وابستگی سعید باغستانی	۹۰
«قبله‌نما» و مغناطیس «تعصب» مسعود رضایی	۹۴
خبر و نظر	۱۰۲
چکیدن کلیسیا مقالات	۱۱۲

استعمار و فرقه سازی های آن

فرقه سازی استعمارگران

مریم رفیعی*

با توجه به قدرت نفوذ و تأثیرگذاری استعمارگران، باید نیازمندی های آنان را به عنوان متغیری اساسی در رشد و گسترش فرقه های همسو با منافع آنان، نظیر بایبگری و بهائیگری، در نظر گرفت. به بیان دیگر، تشخیص جایگاه این فرقه ها نیازمند توجه به کارکرد آنان برای قدرت های استعماری می باشد. در مقاله زیر، ضمن معرفی اجمالی فرقه های یادشده، اهداف استعمارگران در تقویت این فرقه ها و بهره گیری از آن ها بررسی شده است.

از ویژگی ها و خصوصیات بارز مسلک بابیت (و بهائیت منشعب از آن)، تقسیم مداوم آن به فرقه ها، دسته بندی ها و انشعابات جدید است. بگذریم از اینکه خود «بابیت»، در اصل، یکی از انشعابات بود که در گروه شیخیه و در میان پیروان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، رخ داد و رویارویی های بسیاری را با شاخه های دیگر این گروه (به رهبری حاج محمدکریم خان کرمانی و میرزا شفیق تبریزی و... در کرمان و تبریز و دیگر شهرهای ایران) به دنبال آورد. عده ای از پژوهشگران معتقدند که جریان باب و بهاء، طی تاریخ خود، «مانند یک بمب خوشه ای فرهنگی» در بین مسلمانان عمل کرده، که تعبیر جالب و درخور دقتی است.

در بررسی سیر تحولات تدریجی دو فرقه بابیت و بهائیت، مشاهده می شود که پس از مرگ میرزا علی محمد شیرازی «باب»، مؤسس فرقه بابیت، اختلافات و تفرقه های فراوانی به وجود آمد و فرقه های متعددی ساخته شد. این فرقه سازی، اگرچه نتوانست به انهدام فرهنگ مسلط شیعی و از بین بردن انسجام جامعه اسلامی در کشور ما بیانجامد، به هر صورت، تعدادی از افراد را از بدنه اقتدار دینی حاکم بر کشور جدا کرد و با این کار عملاً به منافع استعمار غرب سود رساند.

فرقه‌ها و انشعابات باییت و بهائیت

پس از مرگ علی محمد باب، اختلافات و تفرقه‌های فراوانی به وجود آمد. مهم‌ترین اختلاف در بین دو تن از پیروان او، میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاء، رخ داد^۱ که آیین او را به دو شعبه اساسی تقسیم کرد: فرقه ازل؛ یعنی پیروان صبح ازل، که به آیین باب وفادار و استوار ماندند، و فرقه بهائی که به بهاء رو آوردند و او را مصلح کل و «مَنْ يُطَهِّرُهُ اللَّهُ وَعَدَدُهُ دَادَهُ» در کتاب بیان^۲ پنداشتند. گفتنی است که صبح ازل و بهاء، با هم برادر، و در ترویج باییت همکار یکدیگر بودند، اما پس از رقابت و اختلافی که بین ایشان بر سر ریاست باییان در گرفت، از هیچ‌گونه دشمنی و کینه‌توزی و بدگویی (و حتی زمینه‌چینی برای ترور هم‌دیگر) دریغ نکردند که شرح آن را باید از کتاب‌های آن‌ها و اتباعشان جستجو کرد.

الف - فرقه ازلیت:

مرام ازلیان همان مرام بابی است و چندان تفاوتی با آن ندارد، فقط وجه تمایزشان از دیگر باییان این است که صبح ازل را جانشین باب می‌دانند.^۳ از این فرقه، با عنوان بابی هم یاد شده است. فرقه ازل پس از مرگ صبح ازل رفته‌رفته منقرض شد^۴ و عامل این امر، بیش از هر چیز، عدول میرزا یحیی دولت‌آبادی (وصی رسمی صبح ازل) از پذیرش رهبری فرقه، بلکه توصیه وی به ازلی‌ها مبنی بر تبعیت از مذهب تشیع بود که شرح آن در کتاب حسین مکی آمده است.^۵

ب - فرقه بهائیت:

میرزا حسینعلی بهاء، پس از منازعات طولانی با رقیب خود، که حدود 24 سال طول کشید، بساط الوهیت و ربوبیت خود را پهن کرد و رهبری این فرقه را به عهده داشت و در پایان عمر خود، به ترتیب، دو پسرش: میرزا عباس (عباس افندی) و میرزا محمدعلی را جانشینان پس از خود معرفی کرد.^۶ با وجود این، پس از مرگ بهاء (1309 ق) بر سر جانشینی او بین عباس افندی و محمدعلی اختلافی شدید و فزاینده افتاد و دو طرف، یکدیگر را به باد هتاک و ناسزا گرفتند. سرانجام نیز عباس افندی توانست با زیرکی بر برادر غلبه یابد، او را برای همیشه از گردونه رهبری بهائیت طرد کند و ده‌ها سال بر مسند ریاست بهائیان تکیه زند.^۷

پس از مرگ عباس افندی (1340 ق)، چون دارای فرزند ذکور نبود، با تلاش دخترش، و حمایت حکومت انگلیس در فلسطین اشغالی، نوه دختری او موسوم به شوقی افندی (تحصیل کرده انگلیس) بر مسند جانشینی عباس و پیشوایی بهائیت تکیه زد. این جانشینی نیز در میان بهائیان مشاجرات و انشعاب تازه‌ای را دامن زد.^۸ این انشعاب، پیدایش «فرقه سهرابی» بود

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

که رهبر آن میرزا احمد سهراب (از فعالان و برجستگان بهائیت در زمان عباس افندی، و از مقربان نزد او) از اطاعت شوقی سرپیچی نمود و با او مخالفت کرد. پیروان این فرقه بیشتر در امریکا هستند.^۹ افزون بر این، در پی مرگ عباس افندی، شمار بسیاری از مبلغان مشهور بهائی همچون عبدالحسین آواره، حسن نیکو، صالح اقتصاد و نیز فضل‌الله صبحی (منشی و کاتب مخصوص عباس افندی) بر شوقی افندی، بلکه بر مسلک بهائیت، شوریدند و به دامان اسلام بازگشتند و علیه بهائیت و سران و رهبران آن، به افشاگری برخاستند.

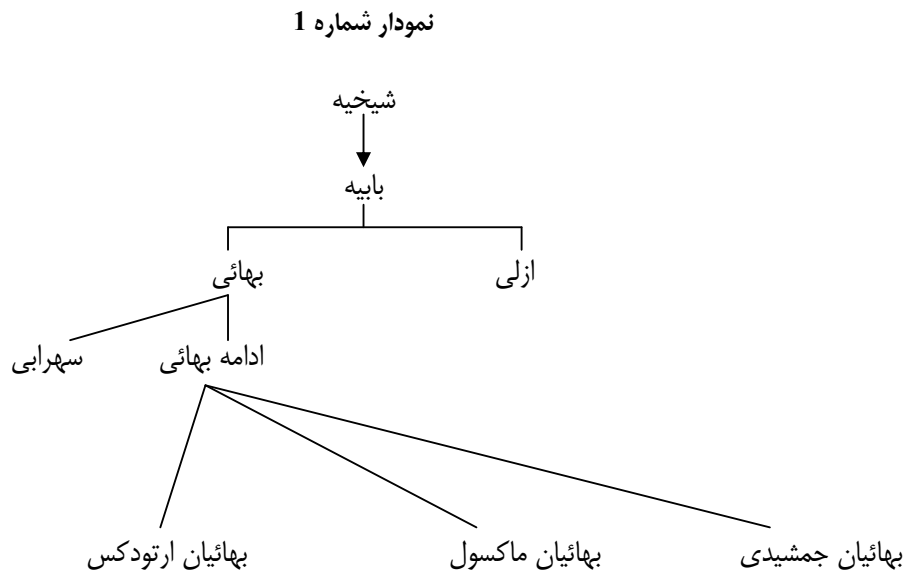
شوقی افندی (رهبر چهارم مسلک باب - بهاء) سال 1957 م/1336 ش در سن 58 سالگی در لندن درگذشت و فرزندى از او نماند. بیوه کانادایی او، خانم روحیه ماکسول، در مورد شوقی ادعا کرد که وی هیچ وصیت‌نامه‌ای از خود باقی نگذاشته است. مطلعان ادعای ماکسول را با توجه به تأکید بسیار آیین بهائی بر نوشتن وصیت‌نامه توسط افراد، سخت مشکوک تلقی کردند و رفتار انحصارطلبانه‌ای نیز که وی بر ضد بعضی از افراد تراز اول فرقه و همکاران نزدیک شوقی (نظیر میسون ریمی امریکایی) در پیش گرفت، بر این شک افزود. شوقی افندی قبل از مرگ خود «هیأت بین‌المللی بهائی» را (که از آن به عنوان جنین و نطفه اولیه «بیت‌العدل اعظم بهائیت» یاد می‌شود) تشکیل داده و میسن ریمی را به ریاست این نهاد بسیار مهم منصوب کرده بود.^{۱۰} اقدام دیگر ماکسول، تشکیل بیت‌العدل بدون حضور «ولی امر» بود که با تأکیدات صریح و مکرر رهبران اولیه بهائیت، تعارض داشت و عملاً بهائیت را به بن بست مشروعیت کشانید.

رهبری میسن ریمی (به عنوان جانشین شوقی) را عده‌ای از پیروان شوقی تأیید کردند و او را ملقب به «ولی امر ثانی» نمودند. میسن ریمی نام گروه خود را «بهائیان ارتودکس» نهاد و طبعاً خانم ماکسول با انتخاب وی به این سمت مخالفت نشان داد. اکثر بهائیان کنونی تابع ماکسول هستند. مدتی پس از آن، شخصی به نام جمشید معانی در اندونزی خود را تحت عنوان «سماء‌الله» رهبر بهائیان خواند و در آنجا طرفدارانی پیدا کرد و اعضای محافل بهائیت پاکستان نیز به او پیوستند.^{۱۱} ماجرا به آنچه گفتیم ختم نشد و نمی‌شود و گذشته از فرقه‌های یادشده، طریقه‌های جزئی دیگری نیز در مسلک بابی و بهائی مانند فرقه‌های بیانی و مرآتی ظهور کردند که شرح آن‌ها در این مجمل نمی‌گنجد. هم‌اکنون نیز گروه‌های متعددی از بهائیت جدا شده‌اند و تحت عناوین بهائیان طردشده (bahais-ex)، بهائیان همجنس‌گرا (gay bahais) و بهائیان اصلاح‌طلب (reformer bahais) به فعالیت خود ادامه می‌دهند.^{۱۲}

امروزه بخش عمده بهائیان (پیروان روحیه ماکسول، بیوه شوقی افندی) با مرکزیت بیت‌العدل اعظم، واقع در اسرائیل، اداره می‌شوند. اعضای بیت‌العدل در هر دوره نه نفر هستند که در تمامی دوره‌ها اکثر کرسی‌های بیت‌العدل را افرادی با ملیت امریکایی و بعضاً ایرانی تصاحب نمودند.^{۱۳} بیشتر پیروان این فرقه در امریکا و هند ساکن هستند و تشکیلات آنان، علاوه بر این

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

دو کشور، در کشورهای افریقایی و آسیایی شعبه دارند و به تبلیغ آیین خود مشغول اند⁴ (سیر ایجاد فرقه‌های بابی و بهائی از آغاز ظهور باب تاکنون در نمودار شماره 1 آمده است).



اهداف و انگیزه‌های استعمار از فرقه‌سازی‌ها

دلایل و شواهد خلل‌ناپذیری در صفحات تاریخ، گواه این است که دست‌های پنهان و پیدای استعمار، اگر نه در پیدایش، دست کم در تداوم بایبگری و خصوصاً بهائیگری در کار بوده و هست. بررسی این امر و دلایل و شواهد آن، مجال مبسوط می‌طلبد که در ظرفیت محدود این مقاله نمی‌گنجد. اما آنچه پس از آشنایی با فرقه‌ها و شاخه‌های پر بار! این آیین ساختگی، از اشاره به آن ناگزیریم، طرح این سؤال اساسی است که استعمار از فرقه‌سازی و ایجاد شاخه‌های متعدد در دین مقدس اسلام، چه سودی می‌برد و با تقویت و تداوم این امر، چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

پوشیده نیست که هدف اصلی استکبار و نظام سلطه، سیطره بر تمام جهان، و استثمار ملت‌هاست. لذا همواره می‌کوشد با غارت منابع و ذخایر کشورها و تضعیف اقتصاد آنان سیطره خود را بر جهان حفظ نمایند. سلطه‌گران جهانی برای حفظ رابطه

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

سلطه‌گری و سلطه‌پذیری دیگر جوامع همواره در تلاش‌اند هرگونه مقاومت را در برابر امواج افزون‌طلبی‌های خود، از میان بردارند.^{۱۵}

با سیری در تاریخ درک می‌گردد که استعمارگران به سرزمین‌های آباد و پر از معادن و ذخایر شرقی، به‌خصوص خاورمیانه، همواره توجه داشته‌اند. از میان کشورهای خاورمیانه نیز، ایران، به دلیل داشتن موقعیت جغرافیایی منحصربه‌فرد و منابع و ذخایر متعدد، از چشم طمع سلطه‌گران در امان نبوده و مورد چپاول و غارت آنان قرار گرفته است که البته در هر دوره‌ای مردم آزاده و مسلمانان این خطه، صحنه‌های شگفتی از مقاومت، ایستادگی و سلطه‌ستیزی را به نمایش گذاشته‌اند.

با مختصر تأملی در اوضاع و شرایط داخلی ایران در دوره قاجار (زمان پیدایش و ظهور بایبگری) روشن می‌گردد که دولت‌های استعمارگر روس و انگلیس بر سر منافع و امتیازات در ایران، در رقابت با یکدیگر بودند و در نهایت درصد برآمدند ایران را بین خود تقسیم کنند، به گونه‌ای که بعد از برقراری مشروطه در دوره مجلس اول، قرارداد 1907 و تکمله‌های سرّی آن در 1915 نشان می‌دهد که آنان به این توافق، که شمال از آن روسیه و جنوب در اختیار انگلیس باشد، رسیده بودند.^{۱۶}

بعد از جنگ‌های ایران و روس، روسیه عمدتاً دولت ایران را در دست داشت و انگلستان نیز قدرت نفوذ دیرینه خود در ایران را حفظ نموده بود. امام خمینی (ره) فرموده است: استکبار در حدود سیصد سال در مورد منابع اقتصاد ایران مطالعه کرده است و قصد غارت ثروت ایران و کشورهای شرقی مهم‌ترین هدف «استکبار است».^{۱۷} اما آنچه سدّ راه آنان در چپاول این مملکت و مانع اجرای نقشه شومشان بود، مذهب ملت ایران بود. عامل اساسی اتحاد این ملت، که رهبری، تشکیلات و اقتدار سیاسی هم داشت، «مذهب شیعه» یا «اسلام ناب محمدی» بود.

از آنجا که استعمار پیر در طی تاریخ استعمارگری خود، زیرکانه دریافته بود که با شیوه منسوخ و قدیمی جنگ‌های صلیبی و لشکرکشی نظامی، نمی‌تواند به هدف خود، که محو و نابودی اسلام است، نایل آید، با انواع ترفندها درصد برآمد آن را تضعیف کند و برای رسیدن به هدف خود ابزارهای دیگری به کار گرفت.

در دوره فتحعلی‌شاه در جنگ‌های ایران و روس، که در آغاز ایران به فتوحاتی دست یافت، قدرت دین و مردم برای روس‌ها مسلم شد و در دوره ناصرالدین‌شاه اولین مقاومت‌های دینی و ملی در مقابل قراردادهای ظالمانه بیگانگان انجام شد.^{۱۸}

کاربرد و کارایی مذهب تشیع پس از مقابله روحانیت با قرارداد رویتر، به‌خصوص پس از رویداد «رژئی» که به جنبش معروف تنباکو و پیروزی مردم و روحانیت منجر شد،^{۱۹} توجه قدرت‌های استعمارگر را برانگیخت و پس از آن به‌کارگیری جاسوسان و عوامل مختلف برای بهره‌برداری از این مسأله در جهت برآوردن منافع مورد نظر خویش، در رأس اقدامات آنان قرار گرفت. در چنین زمانی بود که دعاوی باب و بهاء نظر سیاست‌بازان خارجی را به تداوم حیات این فرقه‌ها به عنوان نطفه‌ای که می‌تواند تهدیدی جدی برای تشیع، روحانیت و نظام مدافع و مروج شیعه به‌شمار آید، به خود جلب کرد. به نحوی که از همان آغاز، تقویت و تحریک این مدعیان در دستور کار دولت‌های

زمانه (ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر) - شماره 61

استعماری قرار گرفت. در مقابل نیز رهبران بهائی و ازلی نیز سرسپردگی خود را به سفارتخانه‌های روس و انگلیس دوچندان ساختند تا از این طریق و تحت حمایت سیاست‌های بیگانه، مجری طرح‌ها و توطئه‌هایی شوند که از یک‌سو رونق کسب‌وکارشان و از سوی دیگر جلب رضایت بازیگران و سیاست‌گذاران خارجی را به دنبال داشت.^{۲۰}

از سوی دیگر مردم از جنگ‌های سختی که در سال‌های پیش از ظهور جنبش باب، بین ایران و روسیه تزاری وجود داشت و نیز بی‌کفایتی دولت‌های قاجار، خسته و افسرده شده بودند و به دنبال پناهگاهی معنوی می‌گشتند. لذا حالتی پیش آمده بود که همه در انتظار فرج امام زمان (عج) به سر می‌بردند تا ملت اسلام را از یوغ ظلم روسیه تزاری و چپاول‌های انگلیس و دولت حاکم نجات دهد. این زمینه‌ها و عوامل باعث شد که عده‌ای از مردم با شنیدن ادعاهای باب و پیروانش به آنان گرایش پیدا کنند و به جای پناهگاه صحیح، به پناهگاه کاذب روی آورند.^{۲۱}

بدین ترتیب، استکبار جهانی، پس از اینکه دریافت مذهب شیعه و فرهنگ انتظار و مهدویت مهم‌ترین مانع سلطه آنان بر ایران است، با سوءاستفاده از جهل و نادانی مردم و سایر زمینه‌های مساعد، به ایجاد فرقه‌های ضالّه، دست زد و از این طریق سعی کرد فرهنگ اصیل شیعه را تضعیف نماید. آنان با تفرق و تحزب‌گرایی، به اقتدار، انسجام و وحدت مردم مسلمان ایران ضربه وارد نمودند و تلاش کردند از یک‌سو با تحقیر هویت ملی و اعتقادات و باورهای دینی مسلمانان زمینه را برای پذیرش فرهنگ منحط غرب فراهم کنند و از سوی دیگر با تبلیغ گسترده مکتب‌ها و مذهب‌های پوشالی و تقویت آن‌ها، به هدف خود، که محو و نابودی اسلام است، برسند.

پی‌نوشت‌ها

* کارشناس ارشد الهیات و معارف اسلامی.

۱- اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت؛ پس از مرگ شوقی ربانی، تهران، مؤسسه تحقیقی رائین، ص 145

۲- یوسف فضایی، شیخ‌گیری، بایگیری، بهائیکری، آشیانه کتاب، 1382، ص 181

۳- سید سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1381، ص 109

۴- یوسف فضایی، همان، ص 181

۵- رک: زندگی میرزا تقی‌خان امیرکبیر، حسین مکی، چاپ 9، تهران، انتشارات ایران، 1366، صص 360-362، اظهارات غلامرضا آگاه.

۶- دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، چاپ 2، 1375، ج 4، ص 740

۷- اسماعیل رائین، همان، ص 46

۸- احمد کسروی، بهائیکری، ص 49

۹- یوسف فضایی، همان، ص 210

۱۰- درباره میسون ریچی رک: اسماعیل رائین، همان، صص 148-155

۱۱- یوسف فضایی، همان، صص 205-211

۱۲- رک: سایت [http:// vahdatebahai.persianblog.com](http://vahdatebahai.persianblog.com)

۱۳- رک: سایت [http:// hamianesheitan.blogfa.com](http://hamianesheitan.blogfa.com)

- ۱۴- سید سعید زاهد زاهدانی، همان، ص 286
- ۱۵- حسن قدوسی زاده، نکته‌های ناب، گزیده بیانات رهبر فرزانه انقلاب در جمع دانشجویان و دانشگاهیان، نشر معارف، 1384، ص 62
- ۱۶- سیدجلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ 2، بی‌تا، صص 71-73
- ۱۷- سید محمد هاشمی تروجنی و حمید بصیرت‌منش، تاریخ معاصر از دیدگاه امام‌خامنه‌ی (تبیان 20)، موسسه تنظیم و نشر آثار امام‌خامنه‌ی، 1378، صص 27-29
- ۱۸- سیدجلال‌الدین مدنی، همان، صص 15-17
- ۱۹- موسی نجفی و موسی فقیه‌حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1381، صص 169-170
- ۲۰- سیدمحمدباقر نجفی، بهائیان، کتابخانه طهوری، 1357، صص 616 و 516
- ۲۱- حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی، مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء، چاپ 3، 1346، صص 118-119

«هشت بهشت» ادعاینامه فرقه ازل‌ی علیه بهائیت

سید حمیدرضا روحانی*

اختلاف و انشعاب را باید عارضه‌ای طبیعی برای فرقه‌هایی چون بابیه تلقی کرد. اساساً نزاع و کشمکش، بخشی از فرایند تبلور و زیست آنان را شکل می‌دهد. در این میان، از قلم نیز به صورت ابزاری در این میدان استفاده شده است و نگارش کتب و رسالات علیه یکدیگر قسمتی از رویارویی گروه‌های منشعب با همدیگر می‌باشد. کتاب «هشت بهشت»، اثر مشترک میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، با هدف بیان عقاید ازل‌یان و رد طریقه بهائیت نمونه‌ای مثال‌زدنی است که در این نوشتار معرفی شده است.

شیخ احمد احسائی سال 1166 ق. در احساء (واقع در عربستان) به دنیا آمد و در جوانی برای کسب علم راهی عتبات عالیات شد و از مراجع بزرگ آن دیار مانند سید مهدی بحرالعلوم، وحید بهبهانی، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و صاحب ریاض اجازاتی اخذ کرد.^{۲۱} بعد از مدتی به منظور زیارت آستان مبارک امام هشتم(ع) عازم ایران شد. در این کشور فتحعلی‌شاه قاجار و عده‌ای از شاهزادگان و رجال حکومت او را تکریم کردند. احسائی پس از چند سال اقامت در ایران و سفر به شهرهای آن، به عتبات بازگشت و سرانجام به عربستان رفت و سال 1241 در نزدیکی مدینه دار فانی را وداع گفت. جنازه‌اش را در قبرستان بقیع به خاک سپردند.^{۲۱}

شیخ احمد در بعضی از مسائل اعتقادی و کلامی، همچون معاد و معراج، دارای آرا و افکار شادّی بود و این امر، حرف و حدیث‌های بسیاری نسبت به او در مجامع علمی شیعه ایران و عراق برانگیخت و حتی به تکفیر وی توسط بزرگانی همچون حاج ملا محمدتقی «شهید ثالث» (فقیه وارسته و پرنفوذ قزوین) انجامید و موجب شد گروهی به نام «شیخیه» پدید آید که در تقابل با «متشرّعه» (عامّه شیعیان) قرار داشت.^{۲۱}

متأسفانه، شاگرد مشهور و تراز اول شیخ احمد، موسوم به سید کاظم رشتی،^{۲۱} نیز که پس از مرگ وی رهبری شیخیان را به عهده گرفت، نتوانست بین این گروه با دیگران التیام بخشد و حتی به علت تند‌ی‌هایی که نسبت به علمای شیعی مخالف خود داشت،^{۲۱} بر عمق اختلافات افزود و در نتیجه، انشعاب تازه‌ای که با عنوان شیخیه بین شیعیان ایجاد شده بود در تاریخ، تثبیت شد. او هنگام وفات برای خود جانشینی معین نکرد.

پس از مرگ سید کاظم رشتی (1259ق) نزاع داغی میان شاگردان و پیروان وی به وجود آمد. گروهی ریاست حاج محمد کریمخان در کرمان یا میرزا شفیع تبریزی در آذربایجان را پذیرا شدند و عده‌ای نیز پیرو سید احمد پسر سید کاظم گردیدند (وی مدت 36 سال رهبری شیخیان عراق را بر عهده داشت). گروه دیگر نیز پیروی میرزا علی محمد شیرازی را قبول کردند که آهنگی کاملاً جدا از دیگران می‌نواخت. وی ابتدا ادعای «باییت» (و نیابت خاص حضرت ولی عصر «عج») را داشت و به همین مناسبت، پیروانش به «باییه» شهرت یافتند.^{۲۱}

میرزا علی محمد باب، بعدها مدعیات بالاتری همچون قائمیت و رسالت را مطرح ساخت و در اواخر سال 1264ق برای اثبات عقاید خود و به اصطلاح تشریح دین جدید، کتابی به نام «بیان» آورد که به ادعای وی، هم‌تراز قرآن کریم و ناسخ آن بود!^{۲۱} باب، فردی به نام میرزا یحیی صبح ازل را به جانشینی خود برگزید، اما بعدها برادر بزرگش، حسینعلی بهاء (پیشوای بهائیان)، با او به رقابت و مخالفت برخاست و همین امر به انشعاب و انشقاق باییه به دو گروه «ازلی» (پیروان صبح ازل) و «بهائی» (پیروان بهاء) منجر گردید.

این دو گروه، با هم ضدیتی عمیق و نبردی بی‌امان داشتند و علیه یکدیگر به نگارش کتاب‌ها و رسالات گوناگونی دست زدند که نمونه آن را در فرقه بهائیت، می‌توان در الواح حسینعلی بهاء (در کتاب اشراقات)، «لوح قرن» شوقی و نیز «اسرار الآثار» نوشته فاضل مازندرانی (مدخل «یحیی» و...) دید. دیدگاه و اظهارات ازلیان بر ضد بهاء و پیروان او را نیز، از جمله، می‌توان در کتاب «تنبيه‌النائمين» (منتشر شده از سوی عزیه: خواهر حسینعلی بهاء) و همچنین کتاب «هشت بهشت» مشاهده کرد. کتاب «هشت بهشت»، را میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی تألیف کرده که از پیروان مکتب باب (شاخه ازلی) و هر دو داماد یحیی صبح ازل‌اند. این کتاب، ضمناً حکم ادعانامه این فرقه علیه بهائیان را دارد. مبنای فکری و اعتقادی «هشت بهشت»، همان مطالب مندرج در کتاب «بیان» نوشته علی محمد باب است و نویسندگان آن، خود را پیرو بیان معرفی کرده‌اند.^{۲۱}

میرزا آقاخان، البته، نسبتی هم با «روشنفکری سکولار»، در عصر قاجار دارد و از همکاران میرزا ملکم‌خان در روزنامه «قانون» بوده است، چنان‌که مدتی نیز در اواخر عمر (همراه شیخ احمد روحی) در پایتخت عثمانی با مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی در خط تبلیغ «اتحاد اسلام» گام زده است. نکتهٔ اخیر، همراه تعرضات وی در بعضی از آثارش به باب و باییان،^{۲۱} دسته‌ای از پژوهشگران را به این نظر رسانده است که آقاخان نخست به آیین باب گروید و سپس تحت تأثیر گرایش به غرب، در جهت تلفیق و التقاط فرهنگ اسلامی با تفکر جدید مغرب‌زمین برآمد و در همین راه بود که به اومانیسیم (و در واقع: مذهب لامذهبی) رسید که تقید به هیچ آیینی (حتی باییت) را بر نمی‌تابد.^{۲۱} سیر اندیشه و احیاناً تحولات و تناقض‌های فکری او را باید براساس این دیدگاه ارزیابی کرد.

معرفی اجمالی کتاب «هشت بهشت»

کتاب «هشت بهشت»^{۲۱} اثر مشترک آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی است. البته در اینکه کدام یک بیشتر در نگارش آن سهیم بوده‌اند اختلاف وجود دارد. به هر روی، این کتاب را باید فلسفه نظری شریعت بیان تعبیر نمود که افراد نامبرده تحت تأثیر عقاید سید جواد کربلایی (از پیروان اولیه باب و «حروف حی») او آن را تألیف کرده‌اند.^{۲۱}

هدف از تألیف «هشت بهشت»، طبق گفتار نویسندگان آن، عبارت است از: 1- بیان عقاید ازلیان؛ 2- ردّ طریقه بهائیت؛ 3- ذکر علل و اسباب تقسیم بابیه به دو گروه ازلی و بهائی؛ 4- بیان فلسفه مسلک جدید؛ 5- دادن اطلاعاتی راجع به تاریخ وقایع دوره اول بابیه؛ 6- شرح حال عده کثیری از قدمای این فرقه.

علت نام‌گذاری کتاب به هشت بهشت نیز، وجود هشت بابی است که در این مجموعه شرح داده شده است. ۲۱ باب‌های هشت‌گانه کتاب از این قرار است: باب اول: در حقوق الهیه، باب دوم: در تهذیب اخلاق، باب سوم: در تدبیر و حکمت منزل، باب چهارم: در حقوق مدنی، باب پنجم: در حقوق و نوامیس عامه، باب ششم: در حقوق ملکوتیه، باب هفتم: در احوال قیامت و دلائل ظهور قائم آل محمد(ص)، و باب هشتم: در وقایع قیامت و ظهور نقطه بیان و اصحاب او. ۲۱

از دیگر مطالب این کتاب می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد: 1- مقدمه و بیان مختصری از شرح حال و زندگی آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی؛ 2- تعریف شریعت بیان؛ 3- خصایص و امتیازات آن؛ 4- دعای اهل بیان؛ 5- مناسبات این شرح با شرایع دیگر؛ 6- شرح حال حضرت ثمره؛ ۲۱ 7- شرح حال عجل سامری ۲۱ و سرانجام در خاتمه بیان شرح فتنه صیلم ۲۱ آمده است.

کتاب «هشت بهشت» را در واقع می‌توان آینه تمام‌نمای یک گروه بدعت‌گذار و نو دینی دانست؛ زیرا نویسندگان آن در جای‌جای کتاب درصددند این مدعا را بیان کنند که دین مبین اسلام متعلق به زمان‌های گذشته است و آنچه نیاز بشر امروز است چیزی فراتر از اسلام و تعالیم آن است که تعابیر و اضافات جدیدی را می‌طلبد. البته نویسندگان کتاب در نوشته خود تماماً از آیات و روایات اسلامی استفاده کرده، اما بر پیکر این همه، لباسی از تأویلات جدید پوشانده‌اند؛ تأویلاتی که البته در درستی و بجایی آن‌ها جای هزاران حرف است. چنان‌که وجود عناوینی همچون ظهور قائم آل محمد(ص)؛ عجل (گوساله) سامری ... نشان‌دهنده آن است که اینان تحت تأثیر ادبیات اسلامی در پی تأسیس مفاهیم دینی جدید بوده‌اند؛ گرایش و نحله‌ای که البته هیچ‌گاه نتوانست در جامعه اسلامی ایران رشد و بالندگی طبیعی و معقول را بیابد و لاجرم، دانسته و ندانسته، ابزاری در دست قدرت‌های استعماری آن زمان گردید.

اما آنچه جنبش نودینی بابی - ازلی را به لحاظ تأثیر تاریخی، تا حدودی مؤثر و لاجرم دارای اهمیت بحث می‌سازد، حضور و نفوذ عده‌ای از هواداران (یا منسوبان به این) جنبش همچون یحیی دولت‌آبادی در بین مشروطه‌خواهان سکولار است.

اما باید توجه کرد که متن «هشت بهشت» به گونه‌ای است که خواننده را دچار سردرگمی و تحیر می‌کند؛ زیرا نویسندگان آن، مدعی‌اند که آیین بیان، تعریفی نو از اندیشه الهی است، اما خواننده نکته‌سنج آنچه در کتاب می‌خواند تغییرات ظاهری در عناوین و آداب اسلامی است. مثلاً در آیه «ما فرطنا فی الكتاب من شیء و لا رطباً و لا یابساً الا فی کتاب مبین و ان فی البیان حکم کل شیء کل شیء احصیناه فی امام مبین»، ۲۱ لفظ مبین و بیان را دال بر دین جدید می‌دانند. اینان اصرار دارند که بگویند آیین اختراعی‌شان جامع همه ادیان است ۲۱ و در عین اینکه ناسخ ادیان دیگر نیست، ۲۱ ادیان دیگر را مطرود می‌سازد. ۲۱ از طرفی اعتراف کرده‌اند که «دین اسلام، جامع و عقلانی است»، ۲۱ ولی در عبارتی دیگر، بعضی از احکام اسلام مانند حجاب و حرمت شرب خمر را نسبی دانسته ۲۱ و گفته‌اند: «... همچنین احکام شریعت اسلام مناسب به عصر جاهلی و عشایر و اقوام وحشی بادیه‌نشین است و هرگز مردم متمدن را سیراب نتواند کرد.» ۲۱

آنان، با اینکه به عقلانیت اسلام معترف‌اند، در جایی نوشته‌اند: «دین [اسلام] با عقل سازگار نیست و آن کس که توانست دین را با عقل سازگار کند شیخ احمد احسائی بود و بعد از آن در ظهور بیان [مرام باب]، روح شرع و حکمت، یکی شد.» ۲۱

گذری بر تعالیم مسلک ازلی

سازندگان این نحله شبه مذهبی، با چند تغییر (بی‌مبنا) در احکام اسلام، نبوغ! خود را آشکار کرده‌اند و توقع هم دارند که با این عمل، دنیایی نو بسازند! مثلاً نماز در مسلک ازلی نوزده رکعت است (صبح 6 رکعت؛ ظهر 3 رکعت؛ عصر 4 رکعت؛ مغرب 3 رکعت و عشا نیز 3 رکعت) و اذان و اقامه نمازها نیز شکلی جدید یافته است. روزه نیز نوزده روز است که قبل از عید نوروز گرفته می‌شود. ۲۱ حج آنان هم در شهر شیراز و زادگاه علی‌محمد باب به‌جا آورده می‌شود. ۲۱ بسیار خوب، با این تغییرات چه انقلابی ایجاد می‌شود؟!

در این کتاب عناوینی چون حجه‌الله، امام زمان، دجال، قائم آل‌محمد نیز آمده است که هر کدام از آن‌ها مصادیق خاص و خودتراشیده‌ای دارند. مثلاً دجال را میرزا آقاسی می‌دانند ۲۱ و معتقدند که قائم آل محمد باید سیدی باشد ایرانی که در آخرالزمان به دنیا می‌آید و قیام می‌کند و او همان علی‌محمد باب است. ۲۱ پس بین امام زمان(ع) که در قرن سوم هجری غایب شد با قائم آل محمد تفاوت وجود دارد! به عبارتی دیگر، اینان به مهدویت نوعی معتقدند نه مهدویت شخصی. ۲۱ سفیانی نیز در این کتاب حاج محمد کریم‌خان کرمانی معرفی شده است. ۲۱

کتاب «هشت بهشت»، ضمناً در زمینه تبلیغ به سود گروه و مسلک خاص از طریق دروغ‌پردازی و تحریف واقعیات تاریخی نیز، ید طولایی دارد. نویسندگان، مدعی‌اند که بزرگوارانی چون شیخ مرتضی انصاری - آن عالم فرهیخته - در پی اظهار دوستی و موذت با این گروه بوده‌اند، یا حاج ملا علی کنی خود را حامی ازلی‌ها می‌دانست و حاج ملا هادی سبزواری برایشان شعر می‌سرود. ۲۱ و این در حالی است که شیخ انصاری، به روایت شاگردش، حاج میرزا نصرالله تراب دزفولی، در کتاب «لمعات البیان» حتی نسبت به سید کاظم رشتی احتیاط می‌کرد و او را لایق در تصرف مال امام(ع) نمی‌دانست، ۲۱ چه رسد به باب و صبح ازل! حاج ملا علی کنی نیز فقیه متنفذ تهران در عصر ناصرالدین‌شاه بود که به گواه اسناد و مدارک موجود، از مخالفان سرسخت و پابرجای باب به شمار می‌رفت و نوشته او در این زمینه را می‌توان در کتاب «عهد اعلی...» (از منابع بهائی و نوشته ابوالقاسم افغان) دید. حاج ملا هادی سبزواری نیز حکیم پارسا و نام‌آشنای شیعه در عهد ناصری است که در زندگی‌نامه خودنوشت خویش، بخش مربوط به ایام تحصیل در اصفهان، پایه علمی شیخ احمد احسائی را نازل شمرده و در منظومه حکمت خویش نیز، قسمت مربوط به بحث از اصالت وجود، ادعای احسائی مبنی بر اصالت داشتن وجود و ماهیت (هر دو) را خرق اجماعی ناشی از راه نیافتن به کنه مطلب دانسته است. وقتی که شخصی چون احسائی در نظر حکیم سبزواری چنین رتبتی داشته باشد، تکلیف امثال باب و ازل با آن مدعیات عجیب و غریب معلوم است!

انشعاب در بابیت و بهائیت

پس از اعدام علی‌محمد باب، فرقه هوادار او، بر اثر ادعای چند تن از پیروان او دچار انشعابات متعدد گردید: ۱- میرزا اسدالله دیان که کاتب صبح ازل بود؛ ۲۱ ۲- میرزا عبدالله متخلص به غوغا؛ ۳- حسین میلانی مشهور به حسین‌جان؛ ۴- کاشانی؛ ۵- اصفهانی؛ ۶- میرزا محمد نبیل. این شش نفر که جزء اولین پیروان این فرقه بودند ادعای من‌ظهره‌اللهی و خلیفه‌اللهی کردند. ۲۱ البته، این همه، غیر از یحیی صبح ازل بود که از نظر نویسندگان «هشت بهشت»، وصی واقعی باب به‌شمار می‌رفت (و چنان‌که گفتیم، بعداً با رقابت و مخالفت سخت برادر بزرگش روبه‌رو شد و این امر، به افتراق بابیه به ازلیان و بهائیان منجر گردید).

به نوشته نویسندگان «هشت بهشت»: «در میان مدعیان مزبور، آن کس که در این آشفته‌بازار توانست کار خود را پیش برد میرزا حسینعلی معروف به «بهاءالله» بود که نحلۀ بهائیت را بنیان گذارد.» ۲۱ در «هشت بهشت» آمده است: «آقاجان کچل صابون‌فروش کاشانی که سامری وقت بود طریقهٔ مداهنه و چالپوسی را پیش گرفت. میرزا حسینعلی بیچاره را به این طمع انداخت. آن گوساله نیز مخفیانه به تدارک پرداخت.» ۲۱ نویسندگان «هشت بهشت» با این پیش‌پرده، به سراغ حسینعلی بهاء رفته و صابون‌فروش (مشاور بهاء) را «سامری» امت و خود بهاء را نیز عجل (گوساله) سامری خطاب کرده‌اند. طبق گفتهٔ اینان: فعالیت بهائیت بر دو پایهٔ اصلی استوار است: ۱- دروغ و داستان‌سرایی؛ ۲- قتل مخالفان خویش. ۲۱

جالب این است که به گزارش «هشت بهشت»: بهائیت نیز بعد از مرگ بهاء (۱۳۰۹.ق) ۲۱ دچار تشمت و تفرقه شد و افرادی از آن‌ها به خیالاتی افتادند که بعضاً برایشان هزینه‌ای سنگین (= ترور) را دربرداشت: ۱- میرزا زرنندی موسوم به نیل، «در این اثنا به خیال داعیه افتاد... پسران خدا خبردار شده دو نفر فرستادند آن لنگ بیچاره را خفه کردند.» ۲۱ ۲- «پهلوان کچل صابون‌پز... به حیفا رفت و در آنجا رأیت دعوی برافراشت... عباس افندی نیز در مقابل، کاغذی به خط میرزا حسین بهاء (پدرش) بیرون آورد که ای اعضای من عبد حاضر مدت‌هاست کافر و مرتد شده... آنگاه به سیف قهر او را بزیند... ناچاراً... باز اظهار ندامت کرده عود به قراول خود نمود.» ۲۱ ۳- جعفر کفاش با سید اسماعیل صباغ با چند نفر دیگر در یزد این ادعا را دارند؛ ۲۱ ۴- حاج میرزا احمد مشرف‌زاده کرمانی نیز در بمبئی اوراق و الواح بسیار چاپ نموده است. ۲۱

تعبیری که در «هشت بهشت» نسبت به بهائیت آمده تعبیری بسیار تند و گزنده است که نشان‌دهندهٔ خشم بسیار نویسندگان آن نسبت به دکان‌سازی رقیب، و رقیب دکان‌ساز، می‌باشد. نمونه‌هایی از این تعبیر چنین است: «و هر یک از اصحاب خود را عناوینی جدید بخشید. تابعین میرزا حسینعلی در بلاد ایران و روم [عثمانی] به اغواء و اضلال مردم مشغول شدند... و الواح خوش‌خط بی‌معنی زحرف و به هر هوشیار نمود... و برای هر یک از این اوباش بی‌حس و بی‌شعور که چون یربوع کور از هر شعاع و نوری بی‌بهره و محروم بودند آن قدر تمجید و تبجیل، لفظاً و کتباً، گفت و نوشت که برای آن بیچارگان احمق هم امر مشتبه شد... و عجب‌تر اینکه این اشخاص از رذالت فطرت و فساد اخلاق و کراهت صورت و سیرت، آن قدر جاهل و بی‌شعور و چشم‌بسته می‌باشند... آن قدر قشری و احمق و چشم‌بسته و مقلد هستند که گویا رایحهٔ علم و تحقیق به مشامشان نرسیده» است. ۲۱

تصویر میرزا حسینعلی بهاء (پیشوای بهائیان) از نگاه نویسندگان «هشت بهشت»، و در واقع از دیدگاه ازلیان، چنین است: «میرزا هم جز اباطیل و اکاذیب و قصص بی‌اصل و دروغ چیزی به‌دست نداد. در کلمات این خدا این قدر ساخته‌کاری و تصنع و استراق ۲۱ موجود است که هیچ ذهن سلیمی نمی‌تواند تصور کند... در وقت نزول آیات خودش با یک صدای کریمه مُنکَرِ بسیار خنکی راه می‌رود... و کچلک هم قلم اعلی را برداشته و روی کاغذ خط‌های لایق‌رء می‌کشد...» ۲۱ در جای دیگر نوشته‌اند: «شگفت‌تر از همه چیز اینکه آقا میرزا خدا [= حسینعلی بهاء] بعد از این همه ظلم‌های فاحش و نابکاری‌های بیّن و خیانت‌های آشکار و دزدی‌های برملا و سفک دماء ۲۱ و قتل نفوس و غصب حقوق و نقض عهد، خود را حسین مظلوم... می‌خواند» ۲۱!

ادعای غریب حسینعلی بهاء: من خدای خدایانم!

نویسندگان «هشت بهشت»، در عبارات فوق، از میرزا حسینعلی بهاء، به تعریض با تعبیری چون «خدا» و «آقا میرزا خدا» یاد کرده‌اند؛ تعبیری که تعریض به ادعای خدایی توسط بهاء دارد. از جمله ایرادهای مهمی که مخالفان حسینعلی بهاء (از هر گروه و دسته) به وی گرفته‌اند و چنان‌که می‌بینیم در کتاب «هشت بهشت» نیز بازتاب آشکار دارد، ادعای الوهیت از سوی

بهاء است که منشأ آن هم بعضی از سخنان حسینعلی است که صراحتاً بوی ادعای خدایی، بلکه خدا آفرینی، می‌دهد. به عنوان مثال می‌توان به این سخن که در زندان عکا نوشته است اشاره کرد: «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَسْجُونُ الْفَرِيدُ» ۲۱ (نیست خدایی جز من زندانی یکتا!) نیز او در کتاب «مبین» نوشته است: «بِنَادِي الْمُنَادِي بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ السَّجْنُ لِلَّهِ الْمَقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْفَرِيدِ» ۲۱ (منادی بین زمین و آسمان ندا می‌کند که: زندان، ویژه خدای توانای عزیز یکتاست). نیز: «قَدْ افْتَخِرَ هَوَاءُ السَّجْنِ بِمَا صَعَدَ إِلَيْهِ نَفْسَ اللَّهِ لَوْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ» ۲۱ (به تحقیق افتخار می‌کند هوای زندان به سبب آنچه را که بالا رفت به سوی آن نفس خدا، اگر باشید شما از دانایان). نیز: «تَفَكَّرَ فِي الدُّنْيَا وَشَأْنِ أَهْلِهَا، إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ لِنَفْسِهِ قَدْ حَبَسَ فِي الْخَرْبِ الدِّيَارِ بِمَا اِكْتَسَبَتْ اِيْدِي الظَّالِمِينَ» ۲۱ (در خصوص دنیا و حالات مردم آن بیندیش، زیرا آن کس که جهان را برای خود خلق کرد، در خراب‌ترین مکان‌ها زندانی ستمگران است). نیز: «قُلْ لَا يَرِي فِي هَيْكَلِي إِلَّا هَيْكَلُ اللَّهِ وَ لَا فِي جَمَالِي إِلَّا جَمَالَهُ وَ لَا فِي كَيْنُونَتِي إِلَّا كَيْنُونَتَهُ وَ لَا فِي ذَاتِي إِلَّا ذَاتَهُ وَ لَا فِي حَرَكَتِي إِلَّا حَرَكَتَهُ وَ لَا فِي سَكُونَتِي إِلَّا سَكُونَتَهُ وَ لَا فِي قَلَمِي إِلَّا قَلَمَهُ الْعَزِيزِ الْمَحْمُودِ» ۲۱ (بگو در هیكل و جمال و کینونیت و ذات و حرکت و سکون و قلم من، جز هیكل و جمال و کینونیت و ذات و حرکت و سکون و قلم خداوند دیده نمی‌شود). و در لوح روز ولادتش ادعا شده است که در چنین وقتی، خدای لم‌یولد و لم‌یولد به دنیا آمد: «فِيهِ وُلِدَ مِنْ لَمْ يُولَدُ» ۲۱ و به مریدانش سفارش کرده که از خداوند (یعنی بهاء)، به حرمت گیسوانی که بر چهره‌اش افشان است درخواست حاجت کنند و بگویند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اسْتَلَكَ بِشَعْرَاتِكَ الَّتِي يَتَحَرَّكُ عَلَيْهَا صَفْحَاتُ الْوَجْهِ» ۲۱ و بالاخره: خود را کسی دانسته که جهان را آفریده، ولی (البته آن قدر مظلوم است که) نمی‌گذارند یکی از مریدانش را ببیند: «إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ لِنَفْسِهِ مَنَعُوهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَحِبَائِهِ» ۲۱

البته به محنت و ذلتش در زندان عکا و در چنگ مأموران سلطان عبدالمجید عثمانی ننگرید، که مقام این آخدا، یا میرزا خدا! به قدری والا و بالاست که به قول خود او در قصیده «ورقائیه»: همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند:

كُلُّ الْأَلُوهِ مِنْ رَشْحِ أَمْرِي تَأَلَّهَتْ

و كل الرُّبُوبِ عَنْ طَفْحِ حَكْمِي تَرَبَّتْ ۲۱

بر بنیاد این ادعاهای شگفت، فرزند و جانشین بهاء، عباس افندی، نیز تصریح کرده است که «مقام مظاهر قبل» یعنی پیامبران الهی و حضرت محمد(ص)، «نبوت کبری بود و مقام حضرت اعلی»، یعنی علی محمد باب، «الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس» یعنی حسینعلی بهاء، «احدیّت ذات هویت وجودی...» ۲۱ و «...این ظهور اعظم، نفس ظهور الله است، نه به عنوان تجلی و مجلی...» ۲۱ و با این کلام، راه را بر بهائیان (که برای توجیه کلمات بهاء، به «مظهریت» و این گونه حرف‌ها متمسک می‌شوند) یکسره می‌بندد!

میرزا آقاخان کرمانی و احمد روحی، این ادعای غریب میرزا حسینعلی بهاء را آن قدر دور از عقل می‌شمارند که معتقدند جز افراد بی‌خرد، کسی این گونه ادعاها را از مدعیان آن نمی‌پذیرد. لذا در «هشت بهشت» نوشته‌اند: «میرزای مزبور، مردم را آن قدر ... [کلمه‌ای توهین‌آمیز به معنای مطیع چشم و گوش بسته] دیده که به الوهیت هم قناعت نکرده، خود را خدا آفرین، بلکه بنده‌ای از بندگان خود را، خدا آفرین می‌داند... خلاصه، غریب‌تر از این خدا، آن احمقانی هستند که این مزخرفات بی‌معنی را شنیده و تن در داده‌اند.» ۲۱

پی‌نوشت‌ها

* کارشناس ارشد الهیات و معارف اسلامی.

- 1 ۲۱- سید سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1380، صص 112-120
- 2 ۲۱- محمدحسین حسینی جلالی، فهرس التراث، ج 2، ص 118
- 3 ۲۱- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج 1، ص 123
- 4 ۲۱- محمدحسین حسینی جلالی، همان، ج 2، ص 137، بخش: السید کاظم بن قاسم الحسینی الرشتی الحائری.
- 5 ۲۱- میرزا محمد تنکابنی، رک: قصص العلماء، ص 58
- 6 ۲۱- یوسف فضایی، شیخیگری و بایئگری و بهائئگری و...، صص 35-38
- 7 ۲۱- سعید زاهد زاهدانی، همان، صص 99-100
- 8 ۲۱- البته بعضی از مطالب مندرج در کتاب هشت بهشت، با بیان مطابقت ندارد که در پاورقی کتاب توضیح داده شده است.
- 9 ۲۱- در رساله «سه مکتوب» می‌گوید: طایفه بایه جماعتی‌اند که «طاقت کشیدن بار شریعت عربی... و کوله بارهای شیخ احمد احسایی را نیاورده، طناب را بریده و از زیر بار مذهب شیعه که واقعاً لایتحمّل است بیرون خزیده، ولی ... زیر باز غلّبه‌های عرفان سیدباب رفته‌اند که غصنی است از همان دوحه، و گرده‌ای است از همان نقشه». رک: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص 444
- 10 ۲۱- کسروی نوشته است: میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی کرمانی «نخست در ایران همچون دیگران شیعی می‌بوده‌اند، سپس در ... [اسلامبول] ازلی گردیده‌اند و دختران صبح ازل را به زنی گرفته‌اند. سپس به یکباره بی‌دین گردیده و آشکاره «طبیعی‌گری» نموده‌اند...» (احمد کسروی، همان، ص 136)
- 11 ۲۱- نسخه مورد مراجعه و استناد ما از این کتاب، نسخه چاپی آن است که مشخصاً کتابشناسی آن چنین است: چاپ سربی، بی‌نا، بی‌تا، موجود در کتابخانه مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی قم.
- 12 ۲۱- در مقدمه هشت بهشت (ص الف) آمده است: «آقا سیدجواد کربلایی که ا زحروف حی نقطه اول و مولد موطنش شیراز بوده است.»
- 13 ۲۱- هشت بهشت، ص 29
- 14 ۲۱- نقطه بیان، مقصود علی محمد باب است.
- 15 ۲۱- مقصود، میرزا یحیی صبح ازل است.
- 16 ۲۱- منظور حسین علی بهاء، بیان گذار نحلّه بهائیت است.
- 17 ۲۱- منظور، چگونگی انزوا صبح ازل است.
- 18 ۲۱- این عبارت، تلفیقی از آیات 38 و 59 سوره انعام و 12 سوره یس است.
- 19 ۲۱- در تعریف شریعت بیان، به این مطلب اشاره می‌کنند (هشت بهشت، ص 2).
- 20 ۲۱- همان‌جا.

- 21 ۲۱- هشت بهشت، ص 23؛ البته پیروان باب در بدشت (از توابع شاهرود) دین اسلام را منسوخ اعلام کرده‌اند. رک: سعید زاهد زاهدانی، همان، صص 99-100
- 22 ۲۱- هشت بهشت، ص 27
- 23 ۲۱- همان، ص 3
- 24 ۲۱- همان، ص 13
- 25 ۲۱- همان، ص 19
- 26 ۲۱- همان، ص 37
- 27 ۲۱- همان‌جا.
- 28 ۲۱- همان، ص 232
- 29 ۲۱- همان، ص 244-250
- 30 ۲۱- همان، ص 262-263؛ یعنی هرکس می‌تواند مهدی باشد و دلیلی نیست بگوئیم فقط یک نفر بخصوص (نظیر حجه‌بن الحسن العسکری «عج») هم قائم و هم مهدی است.
- 31 ۲۱- همان، ص 232
- 32 ۲۱- همان، ص 284
- 33 ۲۱- رک: زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، مرتضی انصاری، تهران، حسینعلی نوبان، ج 3، 1369، ص 109-110
- 34 ۲۱- دین به دست عوامل حسینعلی بهاء ترور شد.
- 35 ۲۱- هشت بهشت، ص 303؛ من یظهره‌الله کسی است که قرار بوده است خداوند او را پس از باب، ظاهر سازد و باب به کرات در آثار خود، از وی سخن گفته است.
- 36 ۲۱- همان‌جا.
- 37 ۲۱- همان، ص 304
- 38 ۲۱- هشت بهشت، ص 308، یکی از موارد آن است.
- 39 ۲۱- همان، ص 309
- 40 ۲۱- همان، ص 310
- 41 ۲۱- همان، ص 311
- 42 ۲۱- همان، ص 320
- 43 ۲۱- همان‌جا.
- 44 ۲۱- همان، ص 309
- 45 ۲۱- صورت‌سازی و دزدی از این و آن.
- 46 ۲۱- هشت بهشت، ص 314
- 47 ۲۱- ریختن خون‌ها.
- 48 ۲۱- همان، ص 309
- 49 ۲۱- حسینعلی بهاء، مبین، 1308. ق، ص 286

- 50 - 21 - همان، ص 308
- 51 - 21 - همان جا.
- 52 - 21 - همان جا.
- 53 - 21 - همان، ص 21
- 54 - 21 - عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ج 2، ص 344؛ همچنین رک: عبدالحمید اشراق خاوری، «رساله ایام تسعه»، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 121 بدیع، ص 50
- 55 - 21 - ادعیه حضرت محبوب، مصر، 1339.ق، چاپ دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص 123، با توجه به بیان «فیضی» در کتاب: «بهاءالله»، ص 240، مبنی بر «افشان بودن گیسوان و محاسن میرزا حسینعلی»، توجیه و پاسخ سید مهدی گلپایگانی، مبلغ بهایی هم‌دوره عباس افندی، مندرج در کتاب: «مصایح هدایت»، ج 3، صص 26-27 را به یاد می‌آوریم: «آخوندها اعتراض می‌کنند درباره اللهم انی استلک بشعراتک... سید مهدی می‌گوید: خدایی که دست دارد و چشم دارد، مگر نباید مو داشته باشد و شما می‌دانید اگر خدا با داشتن سایر اعضا سرش بی‌مو باشد البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم؟... این کتاب، توسط لجنة ملی نشریات امری، 1328.ش، در 647 صفحه 20 سطر چاپ و منتشر شده است.
- 56 - 21 - همان، ص 233
- 57 - 21 - رک: عباس افندی، مکاتیب، مطبعه کردستان العلمیه، به اهتمام فرج‌الله زکی‌الکردی، مصر، 1330.ق، ج 2، ص 254؛ برای کل قصیده نیز رک: آثار قلم اعلی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 121 بدیع، بخش 3، صص 196-215
- 58 - 21 - نصرالله رستگار، تاریخ صدرالصدور، ص 207
- 59 - 21 - همان، ص 26
- 60 - 21 - هشت بهشت، ص 215؛ برای بازتاب ایرادات ازلیان بر ادعای خدایی حسینعلی بهاء در آثار خود بهاء، همچنین رک: حسینعلی بهاء، بدیع، چاپ 1286.ق

آنان که به دامن اسلام برگشتند!

ابوذر مظاهری*

فراز و فرود نیروهای هوادار هر جریان را شاید بتوان امری عادی تلقی نمود که همواره وجود داشته است، لیکن این تلقی تا جایی پاسخگوی تبیین وضعیت آن جریان می‌باشد که متوجه مهره‌های کلیدی و محوری نگردد، در غیر این صورت موضوع بحث از فراز و فرود نیروهای هوادار به فقدان اقناع‌کنندگی فرقه و بازگشت نخبگان (راهبران و مدعیان پیشین) تغییر می‌یابد؛ امری که در مورد باییت و بهائیت بارها اتفاق افتاده و مقاله حاضر به بررسی شواهد آن برآمده است.

از پدیده‌های بسیار جالب و عبرت‌انگیز در تاریخ باییت و بهائیت، بیداری و بازگشت نخبگان و شخصیت‌های تراز اول این دو فرقه به دامن اسلام است. در پژوهش زیر، نمونه‌هایی از این پدیده درخور ملاحظه در باییت و دو شاخه مشهور آن: ازلیت و بهائیت، بررسی شده است.

بازگشت نخبگان بایی و ازلی از باییت

ملا عبدالخالق یزدی (شاگرد و میزبان شیخ احمد احساسی در یزد، و از روحانیان شاخص مقیم مشهد در زمان ظهور باب) از جمله کسانی بود که بر اثر تعریف‌های ملا حسین بشرویه‌ای (از پیروان مشهور علی محمد باب، و رهبر غائله بایان در قلعه شیخ طبرسی مازندران) به باب گروید ۲۱ و مقامش در میان بایان بدان پایه بود که باب در پیغام مکتوبش به محمدشاه قاجار، ملا عبدالخالق را برای گفت‌وگو با شاه و اثبات باییت خویش معرفی کرد. ۲۱ اما، به تصریح منابع بایی و بهائی، همین ملا عبدالخالق زمانی که فهمید باب، پا را از ادعای «باییت» امام عصر (عج) فراتر نهاده و مدعی «قائمیت» شده است، از باییت برگشت و با آن مخالفت کرد و جمعی از بایان نیز، به تبعیت از او، از متابعت باب روی برگرداندند. ۲۱

فرد دیگری که با اغوای ملا حسین بشرویه‌ای به باب گروید، ملا محمدتقی هراتی بود، که خود (و برادرش) از بزرگان باییه بودند، اما او نیز (به نوشته اعتضادالسلطنه، رئیس دارالفنون و وزیر علوم در عهد ناصرالدین شاه) بعدها از باییت برگشت و از عمل خویش اظهار ندامت کرد. ۲۱

در مورد خود ملا حسین بشرویه‌ای نیز وجود پاره‌ای قرائن و شواهد، این حدس را تقویت می‌کند که اگر بشرویه‌ای نیز از بحران خونین جنگ و گریز با قوای دولتی در قلعه طبرسی جان به در می‌برد و دعاوی تازه علی محمد باب (قائمیت و رسالت و...) را می‌شنید، همچون دوستانش (عبدالخالق و هراتی) از باب و باییت می‌برید. اهتمام بشرویه‌ای (در قلعه شیخ طبرسی) بر رعایت احکام و مقررات اسلامی و ترویج تعالیم آن، یورش‌های نظامی او و یارانش به قوای دولتی با شعار «یا صاحب‌الزمان»، و از همه مهم‌تر، اظهار مخالفت جدی و قاطعش با اعلام الغای اسلام توسط قره‌العین و حسینعلی بهاء در دشت بدشت ۲۱ و تصریح به اینکه: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می‌نمودم»، ۲۱ از جمله این قرائن و شواهدند.

به نکته‌ای مهم و درخور ملاحظه در این زمینه توجه می‌دهیم: آن گونه که در فوق آمد، ایمان عبدالخالق یزدی به شخص باب، ناشی از تبلیغات ملا حسین بشرویه‌ای بود و عبدالخالق، زمانی که از ادعای تازه باب مبنی بر «قائمیت» مطلع شد، باب را شدیداً طرد کرد. از انضمام این دو مطلب مسلم تاریخی، به روشنی برمی‌آید که بشرویه‌ای، نزد عبدالخالق، فقط از «باییت»

علی محمد شیرازی، و اینکه او «باب» و دروازه علم ائمه اطهار و حضرت بقیه الله (عج) است، سخن گفته بود و نه چیزی بیشتر. زیرا، در غیر این صورت، اگر عبدالخالق می فهمید علی محمد دعاوی بالاتری دارد، از همان آغاز از او کناره می گرفت (چنان که در آثار اولیه باب نظیر تفسیر سورة یوسف نیز به کرات دیده می شود که رهبر بایان، صریحاً از حضرت محمد بن الحسن العسکری به عنوان آخرین امام معصوم یاد کرده و خود را فقط فردی بسته و پیوسته به ایشان، و فدایی راه او، قلمداد کرده است). ۲۱ نکات فوق، منضم به قرائنی چون مخالفت بشرویه ای با سناریو الغای اسلام توسط جمعی از سران بایه در بدشت، این گمانه را قویاً دامن می زند که خود بشرویه ای نیز (که از جانب علی محمد، عنوان «بابالباب» گرفته بود) علی محمد شیرازی را فردی فراتر از «باب» و نایب خاص امام عصر (عج) نمی انگاشت و در واقع، آن همه جان بازی های دلیرانه وی و یارانش در برابر قوای دولتی در قلعه شیخ طبرسی مازندران (که بایان و بهائیان، بدان افتخار می کنند و برای «مظلوم نمایی» و مهم تر از آن، برای اثبات «حقانیت! دین تراشی های خود از آن، بهره وافر می برند) نه در راه مسلک باییت (به معنای آیینی «جدا از اسلام و در تقابل با آن»)، بلکه در راه امام زمان، معهود شیعیان (حضرت حجه ابن الحسن العسکری)، انجام شد و علی محمد شیرازی در این میان، فقط به عنوان «نایب خاص» آن حضرت مطرح بود و نه چیزی بیشتر. میرزا یحیی دولت آبادی، کسی است که یحیی صبح ازل (برادر و رقیب سرسخت حسینعلی بهاء، و جانشین رسمی باب) وی را به جانشینی خود و ریاست بر بایان (شاخه ازل) برگزید. اما به گزارش شاهدان عینی، یحیی دولت آبادی از باییت برگشت و ازلیان را به متابعت از آیین شیعیان فراخواند و با این کار، در واقع، بر پیشانی فرقه ازل، مهر بطلان و پایان زد. ۲۱ دولت آبادی طی مقاله ای در روزنامه فارسی زبان چهره نما (چاپ مصر) نیز از آیین باب تبری جست و به قول عباس افندی (پیشوای بهائیان) خود را «عاری و بری» از علی محمد باب شمرد. ۲۱

بازگشت نخبگان بهائی از بهائیت

شاخه دیگر باییت، یعنی بهائیت، نیز همواره در تاریخ خویش (به ویژه پس از مرگ رهبران) با ریزش های بزرگ همراه بوده است. در این زمینه، چنانچه از حرف و حدیث هایی که درباره ندامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی (بزرگ ترین نویسنده و مبلغ بهائی) و نیز میرزا نعیم سدهی اصفهانی (شاعر مشهور بهائی) در اواخر عمر از بهائیت وجود دارد ۲۱ بحران بزرگی پس از مرگ عباس افندی (۱۳۴۰.ق) در بهائیت رخ داد و در پی آن شمار در خور توجهی از نویسندگان و مبلغان مشهور بهائی (که از پیشوای بهائیت و تشکیلات وابسته به آن، لوح های متعدد تقدیر کرده اند) نظیر عبدالحسین آواره (آیتی بعدی)، میرزا حسن نیکو، میرزا صالح اقتصاد مراغه ای، خانم قدس ایران، و حتی کاتب مخصوص و محرم سر عباس افندی (فضل الله صبحی) از این فرقه تبری جستند و بر ضد آن، به نگارش کتاب دست زدند، که آثار خواندنی و ارزشمندشان با نام های «کشف الحیل»، «فلسفه نیکو»، «خاطرات صبحی»، «ایقاظ یا بیداری در کشف خیانات دینی و وطنی بهائیان» و... در اختیار علاقه مندان به تحقیق و پژوهش درباره فرق ضاله قرار دارد.

مسأله تنبه و تبری نخبگان بهائی از این مسلک، در زمان پهلوی دوم نیز ادامه یافت، به گونه ای که در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به وفور شمار زیادی از وابستگان به فرقه های باییت و بهائیت از این مسلک ها تبری جستند که اخبار مربوط به آن مستمراً در مطبوعات انعکاس می یافت. در بین این افراد تبری جسته، چهره هایی به چشم می خورد که از مبلغان یا کارگزاران تراز اول محفل بهائیت در ایران محسوب می شدند، نظیر غلام عباس گودرزی مشهور به ادیب مسعودی، امان الله شفا، مسیح الله رحمانی و حسن بهرامی (بهرامی زاده). ۲۱

برای آشنایی بیشتر با نخبگان مستبصر بهائی، در ذیل سه تن از آنان معرفی شده اند.

1- عبدالحسین آیتی (آواره سابق):

شادروان عبدالحسین آیتی تفتی (1287.ق - 1332.ش)، ادیب، شاعر، مورخ و روزنامه‌نگار معاصر، در شهر تفت از توابع یزد دیده به جهان گشود. بر پایه آنچه خود نوشته است، ۲۱ در جوانی به فراگیری علوم دینی و حوزوی مشغول گردید و پس از مرگ پدر، با کسوت روحانیت، به کار محراب و منبر وارد گشت. بهائیان برای وی دام گسترده و بعضی از کتاب‌های خود را به وسیله‌های مختلف در اختیار او نهادند تا مطالعه کند و همین امر، سبب شد که عده‌ای از روحانیان و متنفذان محل، وی را به گرایش به بهائیت متهم سازند. شیوع این اتهام، مردم متدین را از گرد وی پراکنده ساخت و او ناچار گردید زادگاه خویش را ترک کند. متقابلاً بهائیان آغوش گشودند و او را به جرگه خود فراخواندند. به این ترتیب، عبدالحسین به بهائیان پیوست و به دلیل بهره‌مندی از نیروی بیان و قلم، به سرعت در جرگه مبلغان مهم آنان قرار گرفت و بیش از بیست سال با عنوان «آواره» (لقبی که عباس افندی به او داد) ۲۱ به فرقه ضاله خدمت کرد و از تحسین و تقدیر پیشوایان آن (عباس افندی و نوه و جانشینش: شوقی افندی) برخوردار گشت. ۲۱

از جمله خدمات مهم آیتی به بهائیت، نگارش دو جلد کتاب «الکواکب‌الدریه» است که از تواریخ مشهور بهائیان شمرده می‌شود. به نوشته خود او در این کتاب، وی تا واپسین ایام حضور در میان بهائیان، به مدت 22 سال دائماً برای تبلیغ مسلک بهائیت به اطراف جهان سفر کرده است: چند بار در ایران، قفقاز، عثمانی، سوریه، فلسطین و شامات، یک بار به ترکستان و نیز مصر و اکثر بلاد عرب. همچنین سفری به اروپا رفته و تقریباً دو بیست شهر و قریه از مراکز اقامت بهائیان در شرق و غرب را دیده است. در این مسافرت‌ها با تعداد زیادی از بهائیان قدیم و جدید اختلاط و آمیزش داشته و اصل یا رونوشت بسیاری از کتب و الواح این فرقه را مشاهده و مطالعه کرده است، به گونه‌ای که در مجموع، «کمتر امری از امور تاریخی و غیر تاریخی» در موضوع بهائیت بوده که بر وی «پوشیده مانده باشد». ۲۱

آواره، نوبتی نیز به حیفا (در فلسطین) رفت و با عباس افندی، پیشوای فرقه، دیدار و مصاحبت کرد، و در آنجا بود که به قول خود: «به بطلان دعوی او و پدرش»، حسینعلی بهاء، «از جنبه مذهبی آگاه» شد و فهمید که این فرقه، جز پاره‌ای شعارهای فریبنده (که تقلید از شعارهای مورد پسند روز است) چیزی برای عرضه ندارد. آگاهی وی از فساد حال شوقی (نوه و جانشین عباس افندی) و اطلاعاتش از نفوذ نکردن مسلک بهاء در مغرب‌زمین (بر خلاف ادعاها و تبلیغات فرقه) سستی و پوچی اساس این مسلک را از حیث دینی برای او روشن‌تر کرد و او را به این «یقین» رسانید که «این دروغ هم عطف بر دروغ‌های مذهبی شده، نفوذی در جهان غرب نداشته‌اند و اگر گاهی عده قلیلی توجهی نموده‌اند از اثر خیانت حضرات و نتیجه سیاست بیگانگان است نه چیز دیگر»، و اینجا بود که خود را در برابر خدا و وجدان، مسئول و موظف به افشای مظالم و تباهی‌های فرقه ضاله احساس کرد و بدین منظور کتاب پیشین خود: «الکواکب‌الدریه»، را به دلیل دروغ‌ها و تحریفات تاریخی بسیاری که در آن وجود دارد فاقد ارزش و اعتبار تاریخی شمرد، و ۲۱ مهم‌تر از این، کتاب جدیدی با نام «کشف‌الحیل» بر ضد بهائیت نوشت: «چون عبداله‌بهاء را خائن ایران، هم از حیث مذهب و هم از حیث استقلال و سیاست شناختم، دل از مهرشان برداختم و خود را در زحمت و خطر دیگری انداخته، چند هزار نفر بهائی متعصب را دشمن خود گردانیدم، برای اینکه وجدانم نگذاشت که مؤلفات سابقه خود را الغاء نکرده بگذرم و مانند میرزا ابوالفضل گلپایگانی به سکوت بگذرانم. لذا با الغای کتب سابقه که در تاریخ ایشان به نام «کواکب‌الدریه» نگاشته بودم و آن هم از تصرفات خودشان مصون مانده بود

بپرداختم و حقایق بی‌شبهه‌ای را که در مدت بیست سال یافته بودم در دو جلد کتاب «کشف‌الحیل» منتشر ساختم! ۲۱ آیتی در جای‌جای «کشف‌الحیل» و نیز مجله‌اش: «نمکدان»، به تفصیل توضیح داده که چگونه تدریجاً به اسرار پشت پرده بهائیت واقف، و از انحرافات سران این فرقه و پوچی اندیشه‌ها و خیالات آن‌ها کاملاً آگاه گشته و این همه سبب شده است

که او از این مسلک دست بردارد و (به‌رغم فشار و تهدید بهائیان) مظالم و کژی‌های آنان را افشا نماید. ۲۱ وی بر روی دومین جلد کشف‌الحیل (چاپ فروردین ۱۳۰۷) شعر زیر را، که خود سروده، درج کرده است:

گر روشنی از باب بها جویی و باب زین باب نه روشنی برآید نه جواب!

بی‌خانه اگر بمانی ای خانه‌خراب ز آن به که به سیل خانه سازی و بر آب

عدول آیتی از بهائیت، و خصوصاً افشاگری‌های صریح و مستندش برضد این مسلک و بنیان و عاملان آن، خشم سران و فعالان این فرقه را به شدت برانگیخت و مایه کینه‌توزی، تهمت‌پراکنی و فحاشی آنان به او شد که نمونه آن در کلام شوقی افندی (جانشین عباس افندی، و مادح پیشین آیتی) درباره وی مشاهده می‌شود. ۲۱ و این در حالی بود که شخصی چون عباس افندی (یک سال پیش از مرگ خویش) در لوحی خطاب به وی، از او با عنوان «حضرت آواره علیه بهاء الله الابهی» یاد کرده بود ۲۱ و حتی خود شوقی نیز - چنان‌که گذشت - در آغاز از وی تجلیل کرده بود.

در پی افشاگری‌های آیتی حتی ترور وی نیز از سوی سران فرقه، در دستور کار تروریست‌های بهائی قرار گرفت که اشاره به این امر، همراه شرح فشارها، توهین‌ها و حتی خسارت‌هایی را که اعضای فرقه پس از عدول آیتی از بهائیت و افشای ماهیت سران آن به وی وارد ساخته‌اند باید در کتاب خود وی خواند و مطلع شد، ۲۱ و صد البته که این فشارها و تهدیدها سودی نبخشید و کتاب مشهور آیتی در نقد مسلک بهائیت، و افشای مظالم و مفاسد سران آن، در ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷.ش منتشر گردید و در اختیار عموم قرار گرفت و بعدها نیز بارها تجدید چاپ شد.

عبدالحسین تفتی، پس از بازگشت به دامن اسلام، نامش را از آواره به آیتی تغییر داد و در کنار تألیف کشف‌الحیل و آثاری چون مجلدات «نمکدان»، در دبیرستان‌های تهران و نیز مدارس یزد به تدریس رشته ادبیات مشغول گردید و نهایتاً در ۱۳۳۲.ش درگذشت.

2— فضل‌الله صبحی:

مرحوم فضل‌الله مهتدی، مشهور به «صبحی» (متوفی ۱۳۴۱.ش)، پژوهشگر، نویسنده، سخنران و داستان‌گوی توانا و شهیر معاصر، در کاشان دیده به جهان گشود. او در خانه‌ای دیده باز کرد که «از قدمای احباء» محسوب می‌شدند، و خویشاوندی دوری با حسینعلی بهاء (مؤسس بهائیت) داشتند، ۲۱ طبعاً او نیز در راه همان خاندان پا گذاشت، الواح و آثار بهاء را حفظ و کتب بهائیان را تماماً مطالعه کرد. ۲۱ سپس برای تبلیغ این مسلک به شهرهایی چون قزوین، زنجان و آذربایجان رفت. ۲۱ مدتی نیز در عشق آباد (قلمرو وقت امپراتوری تزاری) اقامت کرد و به نسخه‌برداری از الواح عباس افندی و دیگر مبلغان بهائیت مشغول شد. ۲۱ سفر اخیر وی سه سال به طول انجامید و دیدگاهش در این سفر (به دلیل آنچه از سوء رفتار بهائیان و حتی مبلغان تراز اول این مسلک با یکدیگر و نیز مردم مشاهده کرد) نسبت به بهائیت کمی سست گردید، اما البته «ایمان و

اعتقاد» وی به «اصل امر» برجای ماند و به شوق دیدار عبدالبهاء عباس افندی (پیشوای بهائیت) راهی حیفا شد. ۲۱ اشتیاق بسیاری که صبحی به دیدار با عبدالبهاء داشت، پس از نخستین دیدار وی با افندی، به جای شدت یافتن، سردی پذیرفت. به قول خودش، «چون آنچه را از قبل شنیده و قطع کرده بودم ندیدم، کمی افسرده شدم و مثل اینکه نمی‌خواستم باور کنم عبدالبهاء این کس است!» ۲۱ چندی از اقامت صبحی در حیفا نگذشت که عباس افندی او را به عنوان منشی و کاتب مخصوص خود برگزید و محرم اسرار خویش کرد. او در سفرها همراه عباس افندی بود و مناسبات بسیار نزدیکی با وی داشت. عبدالبهاء نیز به وی شدیداً توجه می‌کرد و در مسافرت‌ها او را «همیشه پهلوی خویش جای» می‌داد «و هر جا» می‌رفت «با خود» می‌برد، چندان‌که خود به صبحی گفته بود: «وفور محبت من ترا مغبوط همه کرده است»، ۲۱

صبحی را عبدالبهاء مأمور تبلیغ بهائیت در ایران کرد، از این رو او از حیفا به ایران برگشت و در قزوین، تبریز و همدان به این کار اشتغال یافت. چندی از ترک حیفا نگذشته بود که عبدالبهاء درگذشت و شوقی افندی (با تلاش مادرش: دختر عبدالبهاء) بر جای وی تکیه زد. این امر خوشایند صبحی نبود. چه، گذشته از حرف و حدیث‌هایی که در مورد وصیت‌نامه منسوب به عباس افندی (مطرح شده از سوی شوقی و مادرش) بر سر زبان‌ها بود و همین امر به انشعاب‌ها و درگیری‌های تازه‌ای میان بهائیان انجامید، صبحی از رذایل اخلاقی شوقی کاملاً آگاه بود.

این رخدادها، همراه مشاهدات و تأمل‌های پیشین، صبحی را در بازگشت به ایران و گشت و گذاری که در میان بهائیان قزوین و... داشت، دگرگون کرد: «از قزوین به طهران آمدم، اما این بار حالم دگرگون بود. آن جوش و خروش سابق و شور پیشین را نداشتم. قدری معتدل شده بودم. لوح احمد را نمی‌خواندم و گرد نماز نمی‌گردیدم و در محافل احبا جز به حکم اجبار نمی‌رفتم...». ۲۱ اینک او به جای تبلیغ، جوانانی را که مشتاق تبلیغ برای بهائیت بودند ارشاد می‌کرد که از میان راه بازگردند.

در این اثنا او با عبدالحسین آیتی (آواره سابق) که از بهائیت به آغوش تشیع برگشته بود ملاقات کرد و این امر بر دوری وی از بهائیت شدت و سرعت بخشید. اما محافل بهائی او را آسوده نگذاشتند و تمامی دیدارها و رفتارهای وی را کنترل می‌کردند و سرانجام نیز محفل بهائیت ایران در 1307.ش حکم طرد و تکفیر وی را صادر کرد. در پی این امر، بهائیان صبحی را شدیداً آزار دادند، به گونه‌ای که حتی وی از خانه پدر رانده شد و ناگزیر گردید خانه‌ای در سنگلج برای خود تهیه کند.

توالی عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها، سرانجام صبحی را به نگارش و انتشار دو کتاب به نام‌های «کتاب صبحی» (انتشار 1312.ش) و «پیام پدر» (1335.ش) وادار ساخت که در آن‌ها ضمن شرح ترفندهای تبلیغاتی و ریاکاری‌ها، ظاهرسازی‌ها، مظلوم‌نمایی‌ها، و فسادهای اخلاقی و اقتصادی سران بهائیت، ماهیت پوشالی این مسلک و تناقضات آشکار آن را افشا کرده و دلایل بریدن خود از فرقه ضاله را به شیوایی بازگفته است.

صبحی - که فردی دانشمند و آشنا به ادب و فرهنگ فارسی، و دارای قدرت بیان و قلم بود - پس از دوره‌ای انزوا، در 1312 به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و در مدارس مختلف به تدریس ادبیات فارسی اقدام کرد. ۲۱ همچنین در سال 1319 در سازمان تازه تأسیس رادیو، اجرای برنامه و داستان‌گویی برای کودکان و نوجوانان را به عهده گرفت و بیش از بیست سال این مسئولیت را با توانایی انجام داد. برنامه‌های رادیویی صبحی جاذبه و محبوبیت خاصی داشت و صدای گرمش هنوز در آرشیو رادیو نگهداری می‌شود. وی همچنین در زمینه گردآوری داستان‌های فولکوریک ایرانی از سراسر کشور نیز سهمی وافر داشت و به همین مناسبت به عضویت «انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی» درآمد. تألیفات گوناگون او بارها تجدید چاپ شده و بعضاً به زبان‌های خارجی، از جمله: آلمانی، چکی و روسی ترجمه شده است. ۲۱

صبحی در 17 آبان 1341 در تهران درگذشت و در آرامگاه ظهیرالدوله روی در نقاب خاک کشید. ۲۱

3— ادیب مسعودی:



غلامعباس گودرزی بروجردی مشهور به «ادیب مسعودی»، از ادیبان و شاعران توانا و ممتاز معاصر است که چندی از مبلغان مشهور و سرشناس فرقه ضالۀ بهائیت بود و سران آن برایش لوح تقدیر صادر می‌کردند، ولی نهایتاً از بهائیت تبری جست و با این عمل، داغی بزرگ و التیام‌نیافتنی بر دل فرقه گذارد.

ادیب، در جوانی، از شاگردان مرحوم آیت‌الله بروجردی در بروجرد بود و حدود پانزده سال در علوم گوناگون صرف و نحو، فقه و اصول، رجال، و حدیث از محضر ایشان بهره برد و به دست او معمم گردید. پس از آن وی به مدت دوازده سال تمام در اطراف بروجرد به ارشاد و راهنمایی مردم اشتغال یافت. سپس بعضی از پیشامدها و حوادث غیر منتظره، وی را به طور ناخواسته، به سوی فرقه ضاله راند و در نتیجه زادگاه خود را ترک کرد و به تهران آمد. در این شهر، سال‌ها به تدریس در کلاس‌های یازدهم و دوازدهم «درس اخلاق» و نیز درس «نظر اجمالی به دیانت بهائی» ۲۱ اشتغال داشت، عضو انجمن ادبی بهائیت از سوی لجنه تزئید معلومات امری بود، و سفرهای تبلیغی متعددی به نقاط مختلف ایران نمود. افزون بر این امر، در جلسات تشکیل شده از سوی لجنه نشر نجات‌الله، با مبلغان بهائی مجالست و رایزنی داشت و مورد احترام کسانی چون احمد یزدانی، عبدالحمید اشراق خاوری، سید عباس علوی، امینی و... بود.

با وجود این به گفته خویش، از همان بدو امر (که تقارن و تضاد بعضی از وقایع سوء، او را ناخواسته به سمت آن گروه رانده یا بهتر بگوییم منسوب کرده بود) در کار این مسلک، تأمل می‌کرد و کژی‌ها و پلشتی‌های فکری و اخلاقی سران و مبلغان این فرقه مزید بر این امر بود. لذا عبادات اسلامی‌اش را ترک نکرد و از سال 1338.ش نیز مطالعات خویش درباره مسلک بهائیت را شدت بخشید تا اینکه کاملاً به سستی و بی‌بنیادی آن مسلک واقف شد. در عین حال مدتی شرم حضور و دیگر عوامل، مانع از ابراز عقیده وی بود، تا اینکه خوشبختانه در سال 1354 موفق شد رسماً از بهائیت فاصله بگیرد و به‌رغم فشارها و تهدیدهای فرقه، صراحتاً نزد علمای مهم ایران (نظیر مرحومان محمدتقی فلسفی، شهاب‌الدین نجفی مرعشی، سید محمدرضا گلپایگانی، حاج شیخ مرتضی حائری یزدی، آخوند ملا معصوم علی همدانی، حاج شیخ بهاء‌الدین محلاتی، سید عبدالحسین دستغیب، سید عبدالله شیرازی، سید محمدعلی قاضی طباطبایی و...) از این مسلک پوشالی بیزاری جوید و با ایراد سخنرانی در اجتماعات گسترده مردم در شهرهای مختلف (تهران، مشهد و...) ضربه‌ای مهلک به پیکر بهائیت وارد سازد.

ادیب خود گفته است: «این اواخر که در فرقه بودم، راپرت مسلمانان اغفال شده‌ای را که محفل برای تثبیت بهائیگری در آنان به دست من می‌داد به گروه‌های اسلامی که با بهائیان مبارزه می‌کردند می‌دادم و آنان روی اغفال‌شدگان کار کرده و آن‌ها را به اسلام برمی‌گرداندند. همچنین، گاه در محافل بهائی، سخنانی از من درز می‌کرد که نشان از بی‌اعتقادی من به این مسلک بود. از جمله، روزی در یکی از محافل، شعری از حسینعلی بهاء خوانده شد و همگان - به عنوان اینکه این شعر، به لحاظ ادبی، «شاهکار» است - از آن با آب و تاب تمام تعریف کردند. خانمی در مجلس گفت: «شماها که اهل فن نیستید و تصدیقتان ارزشی ندارد، بگذارید جناب ادیب مسعودی نظر بدهد!» و گمانش این بود که من نیز در تعریف از این شعر، سنگ تمام خواهم گذارد. مجلس که برای شنیدن تعریف‌های من یکپارچه گوش شد، گفت: حضرت بهاءالله امتیازات زیادی داشته‌اند، اما ای کاش ایشان شعر نمی‌گفتند و افزودم که: این شعر ارزش ادبی چندانی ندارد. حضار، به‌ویژه آن خانم، از حرف من بسیار بور و ناراحت شدند و آن خانم با ناراحتی تمام گفت: «آقای مسعودی، ما او را به خدایی قبول داریم، تو به شاعری هم قبولش نداری؟! این گونه سخنان سبب شده بود که مرا محترمانه از مسئولیت‌های تبلیغی کنار بگذارند...»

ادیب، از رفتار و آزاری که عده‌ای از اعضای فرقه (به دستور محفل بهائیت) پس از تبری، با وی داشته‌اند داستان‌ها و درد دل‌ها دارد و گفته است: «پس از آن ماجرا، آن‌ها شفاهاً و کتباً فحاشی‌های زیادی به من کردند و محفل بهائی، اعضای فرقه را از گفت‌وگو با من به شدت ممنوع کرد و نامه‌هایی از بیت‌العدل (واقع در اسرائیل) آمد که اخطار کرده بود: زنهار، زنهار، با غلامعباس گودرزی معروف به ادیب مسعودی، سلام و کلام و تماسی حاصل نشود، که سخنان او سمّ ثعبان (مار خطرناک) است و شما را به هلاکت می‌رساند! در اوایل انقلاب که در شهر اغتشاش بود و هنوز نظم نوین کاملاً استقرار نیافته بود، حتی به خانه ما تیراندازی کردند. سپس به طنز می‌افزاید: تا کنون هم از فضل خدا، ده پانزده نفر از این‌ها دست و پایشان شکسته است، چون بنده را که از دور می‌بینند فریاد می‌زنند و می‌گریزند، و گریزشان، گاه چندان سراسیمه است که در جوی آب می‌افتند و دست و پایشان آسیب می‌بیند!»

ادیب کتابی قطور نیز در سه جلد، در افشای مفاسد و خیانت‌های سران فرقه ضاله و پوشالی بودن مسلک آن‌ها نوشته است که «کشف‌الغدر و الخیانه» نام دارد و نسخه‌های متعدد آن در دست دوستان است. او بهائیت را، همچون صهیونیسم، مولود کشورهای استعماری (به‌ویژه انگلیس) می‌داند و معتقد است که سران تشکیلات بهائیت، حکم ستون پنجم بیگانه را در کشور دارند.

ضمناً، سه تن از فرزندان ادیب مسعودی (دو پسر و یک دختر) در سال‌های 1352 و 1353 به جرم مخالفت با سلطنت پهلوی، به دستور ساواک به شهادت رسیده‌اند.

ادیب مسعودی در شعر و ادب، دستی بلند دارد و چکامه او در مدح امیر مؤمنان علی(ع)، با بیت‌القصید «پی جهاد چو بگرفت ذوالفقار به کف/فتاد از کف بهرام آسمان خنجر!»، زمان شاه در انجمن ادبی تهران، حائز رتبه اول شد:

علی که بود؟ مهین شاهباز اوج کمال

علی که خواند رسول خداش خیر بشر

حدیث منزلت و لافتی و خندق و طیر

به شأن کیست، بجز شأن حیدر صفدر؟

بجز علی به جهان کیست جامع الاضداد؟

بجز علی به جهان کیست سید و سرور؟

مگر خبر نه‌ای از لیلہ المَبیت، که چون
به سوی غار بشد رهسپار پیغمبر
علی به بستر او خفت و از سر اخلاص
به پیش تیر بلا، سینه را نمود سپر
چه کس به محرکه کرّار غیر فرّار است؟
که در رکوع به سائل بداد انگشتر؟
چه کس به خاک درافکند فارسِ یلیل؟
که کند آن در سنگین ز قلعهٔ خیبر؟
نوی لو کشف از کس، بجز علی، که شنید؟
بجز علی که سلونی سرود بر منبر؟
به شام تیره ز خوف خدا هو البکاء
به روز رزم به جنگ عدو هو التسور
برو حدیده مُحَمات را بخوان و ببین
چسان ز عدل نهاد او به فرق خود افسر؟
پی جهاد چو بگرفت ذوالفقار به کف
فتاد از کف بهرام آسمان خنجر! ...
گرفته اوج چنان ناز طبع ((مسعودی))
که آسمان بودش زیر سایهٔ شهپر!

در همین زمینه، باید از چکامه چهل بیتی او یاد کرد که پس از ارتحال امام خمینی(ره)، در رثای ایشان و تبریک زعامت رهبر کنونی انقلاب سروده است:

ایران دوباره زندگی از سر گرفته است
اسلام ناب رونق دیگر گرفته است...
روح خدا خمینی آزادهٔ کبیر
کوراہ مستقیم پیمبر گرفته است
فریاد پرصلابت اللہ اکبرش
تا ماورای گنبد اخضر گرفته است
نام شریف رهبر دوم بود علی
او هم نسب ز ساقی کوثر گرفته است...

موقعیت والای ادبی ادیب مسعودی بر ادبای ایران و حتی کشورهای همسایه (نظیر تاجیکستان) آشکار است و بعضاً از وی با عنوان «حکیم مشرق‌زمین» یاد می‌کنند. شعر 114 بیتی او در مدح فردوسی بزرگ، توجه دانشگاه تاجیکستان را به خود جلب کرده،^{۲۱} و چکامه «ندای وحدت» او در کشور فرانسه به زبان آن کشور ترجمه و نشر یافته است. در اشاره به قوت طبع ادیب، دریغ است از ذکر بعضی از اشعار وی که به مناسبت بازگشت از بهائیت و در التجا به حضرت ولی عصر (عج) سروده و با عنوان «هدیه نوروزی» طی جزوه‌ای در نوروز 1355 منتشر کرده، در گذریم. وی در چکامه‌ای با عنوان «نخل امید» سروده است:

المنه لله به ره راست رسیدم
پیوند خود از مردم گمراه بریدم
از لطف خداوند به سر پنبه ایمان
مردانه ز هم پرده او هام دریدم
تا پاک شد از زنگ ریا آینه دل
هر دم رسد از عالم اخلاص نویدم
با سنگ تجرد، قفس شرک شکستم
آزاد سوی عالم توحید پریدم
بعد از ده و شش سال غم و یأس و ملامت
شد بارور از رحمت حق نخل امیدم
از فرقه دجال صفت گشته فراری
آه صفت از گرگ‌روشن چند رمیدم
ملحق شده بر جیش ظفر مند الهی
با چشم دل، آن نور درخشنده چو دیدم
ای حجت حق، رهبر دین، هادی مطلق
جان دادم و دل دادم و مهر تو خریدم
گر بر در دجال و شان، روی سیاهم
در نزد محبان تو من روی سفیدم
من عاجز و درمانده‌ام، از لطف، تو دادی
هم کلک گهر بارم و هم طبع فریدم
از لطف تو - ای مهدی بر حق - من الکن
در ملک سخن، واحد و در نظم، وحیدم
مسعودی‌ام از مهر تو بیگانه ز خویشم
شد رهبر این راه مگر بخت سعیدم

ادیب مسعودی، پس از تبری از بهائیت، در بهمن 1354 جزوه‌ای خطاب به «پدران، مادران، جوانان و عزیزان بهائی» منتشر ساخت که متن آن در ذیل آمده است:

«پدران، مادران، جوانان و عزیزان بهائی»

برایتان «موفقیت» در راهیابی و «سلامت» در روح و جسم آرزو می‌کنم. شما در هر سطحی از بهائیت که هستید مرا خوب می‌شناسید: اگر در کلاس‌های درس اخلاق شرکت کرده‌اید، مرا در پُست سرپرستی و تدریس کلاس‌های یازدهم و دوازدهم نواحی مختلف طهران، به خصوص ناحیه پنج و دوازده دیده‌اید. اگر در سطح بالاتری به کلاس درس «نظر اجمالی» آمده باشید، آنجا نیز مرا که از طرف لجنة تزئید معلومات امری به سرپرستی منصوب بوده‌ام، دیده‌اید. اگر از مبلغان سرشناس بهائی هستید، که خیلی خوب‌تر و بیشتر مرا می‌شناسید، زیرا که سال‌ها در جلسات مبلغین که از طرف لجنة نشر نفعات‌الله تاسیس شده بود، با هم نشست و بر خاست و بحث و مشورت داشته‌ایم. اگر بهائی علاقه‌مند به تبلیغ هستید، حتماً بارها به بیوت تبلیغی من، مُبتدی ۲۱ آورده و بعدها از من به خاطر ارشاد او سپاسگزاری کرده‌اید.

اگر صاحب تألیفی در بهائیت هستید و با علاقه به ادبیات، ارتباط تشکیلاتی با لجنة تزئید معلومات امری دارید، حتماً مرا در جلسات انجمن ادبی، که اولین جلسه آن در شانزدهم تیرماه سال 1341 [13] تشکیل شد، دیده و در بحث‌های این انجمن با من آشنا شده‌اید. اگر شهرستانی هستید، مرا خیلی خوب می‌شناسید. لاقلاً به خاطر پذیرایی‌های گرم و صمیمانه‌ای که از من در شهرهایی چون یزد، اصفهان، کرمان، رضائیه، بم، زاهدان، بلاد خراسان، خوزستان، مازندران، دشت گرگان و غیره به عمل آورده، با من آشنایی داشته و به جهت مأموریت‌های تبلیغی‌ام به آن سامان مرا خوب می‌شناسید.

من: ادیب مسعودی، مبلغ معروف و سرشناس جامعه بهائی، همنشین و مُباحثِ مبلغینی چون «عباس علوی»، «محمدعلی فیض»، «فناناپذیر»، «اشراق خاوری» و... اینک با شما سخن می‌گویم.

لابد می‌خواهید پرسید که اگر تو ادیب مسعودی هستی، پس چرا آغاز نامه‌ات تحیت بهائی ندارد؟ چرا الله ابهی نگفتی و چرا ما بندگان جمالِ قدّم [حسینعلی بهاء] را «احباء الله» و «اماء الرحمن» نخواندی؟ آری من ادیب مسعودی، همان که محفل بارها از من با القاب «خادم برازنده»، «نفس جلیل»، «ناشر نفعات‌الله»، «یار موافق و روحانی» و ده‌ها نظیر آن یاد کرده - که می‌توانید نمونه‌هایی از آن را در لابه‌لای همین یادداشت کوتاه ببینید. اکنون با شما مشفقانه به سخن نوشته و امیدوارم در حاصل نهایی عقاید که پس از رنج‌ها و مشکلات طاقت‌فرسا فراهم آمده، ببینید!

من با تمامی سوابق درخشان امری و با چهره‌ای سرشناس در میان بهائیان ایران، اینک صریحاً اعلام می‌کنم که: «پشیمانم و بر گذشته خویشتن سخت متأسف». خاطر از آنچه گذشته، ملول است و از اینکه سالیانی دراز از عمر را بهائی بوده‌ام، از اینکه به خاطر بهائیت، حقایق ارزنده‌ای در این جهان را زیر پا گذاشته‌ام، پشیمانم. و خوشحالم از اینکه سرانجام به چنین حقایق گران‌بهایی ایمان آورده‌ام که: آخرین پیامبر خدا حضرت محمد (ص) است و جامعه رسالت پس از او، بر قامت دیگری برازنده نیست. که کتاب خدا «قرآن کریم» تنها کتاب آسمانی است که پیروی آن، سعادت هر دو جهان را به ارمغان می‌آورد، که ولیّ خدا، زاده پاک ائمه هدی حضرت مهدی علیه‌السلام است که دنیا چشم‌براه اوست تا جهان را پر از عدل و داد نماید.

و توای دوست عزیزی که این نوشته را می‌خوانی، به خود آی و ببندیش که: چه چیز مرا دگرگون کرده؟ چه چیز مرا در هنگامهٔ افول زندگی بر آن داشته تا به راه دیگری گام نهم؟ چه چیز به من قدرت داده تا تمامی خطرات این دگرگونی فکری را بر خود پذیرا شوم؟ آیا "پول"، "شهرت" و یا "مقام"؟... کدام یک؟!

من اگر در جستجوی مال و منال بودم، اگر در پی عنوان و مقام بودم، اگر خواهان شوکت و شکوه بودم، و خلاصه اگر هرچه می‌خواستم، بهائیت به خاطر خدمات ارزنده‌ام برایم می‌کرد! اما من تشنهٔ چیز دیگری بودم که "حقیقت" نام داشت؛ حقیقتی با تمام شکوه و جلال.

ابتدا گمانم چنان بود که بهائیت، توان راهبری را خواهد داشت. سالها مخلصانه زحمت کشیدم، به عنوان "احساس وظیفه" تبلیغ بهائیت را بر عهده گرفتم. شاهد گفتارم سپاسگزاری‌های محفل است که بارها از زحمات من در مقام تقدیر برآمده، ولیکن روح کاوشگر من هیچ‌گاه متوقف نمی‌شد و هیچ‌گاه به این تقدیرنامه‌ها دلخوش نبودم، تا آنکه سرانجام شاهد مقصود را در آغوش گرفته و به منزلگه مقصود رسیدم.

اگر چه نمی‌خواهم در این مختصر، سخن از دلایل بطلان بهائیت به میان آورم، زیرا که سخن فراوان دارم و خود نیازمند جزوه‌ها و کتاب‌های مستقل است، اما ای شما که تا دیروز در بیوت تبلیغی من، آن هنگام که به اصطلاح به تبلیغ امرالله مشغول بودم، با اشاره تصدیق، سر فرود می‌آوردید، شما که تا دیروز حتی شاهد بحث‌ها و مجادله‌های من با مسلمانان آگاه در جلسات تبلیغی بودید؛ اگر دروغگو بودم که همهٔ آن حرف‌ها و تبلیغات باطل و یاوه است و شما چرا آن روزم را تصدیق می‌کردید و از راه‌های دور برایم نامه می‌نوشتید و مرا "رادمرد بزرگ عالم انسانی"، "ملاحسین ثانی"، "نجم ساطع آسمان هدایت"، "خادم صمیمی امرالله"، "خورشید آسمان حقیقت" و صدها نظیر آن می‌خواندید؟! و اگر راستگویم که اینک باید به سخنم، به پند پدرانه و پیام پیری جهان‌دیده، گوش فرا دهید...

می‌دانم که به‌زودی در ضیافت به شما دستور خواهند داد که نوشتهٔ "ادیب مسعودی" را نخوانید و سلام و کلام، جایز نه! اما آیا همین توصیه، شما را که در اعماق روحتان، گوهر حقیقی نهفته است و شما را به تحریر حقیقت وا می‌دارد، بر آن نخواهد داشت که تازه تحقیق و بررسی‌تان را آغاز کنید؟

به یاد دارم که شروع راهیابی خودم از آنجا آغاز شد که در نشریهٔ اخبار امری خواندم: "اخیراً ملاحظه شده است که در بعضی نقاط، نفوس ناراحتی به عنوان تبلیغات اسلامی و غیره... تحت عنوان تحقیق، تقاضای تشکیل مجالس مباحثه و غیره می‌نمایند... مسلم است که این نفوس به اغلب کتب و معارف امری توجه نموده و اطلاعات کافی از مندرجات کتب و رسائل مبارکه حاصل کرده‌اند... از محفل مقدسهٔ روحانیه محلیهٔ شیّدالله ارکانهم تقاضا شده است در این مورد دقیقاً دقت و... از هرگونه مواجهه خودداری فرمایند" (سال 1344، شماره 2 و 3).

و من با خود می‌اندیشیدم که چرا با افراد مطلعی که به اغلب کتب و معارف امری توجه نموده و اطلاعات کافی از مندرجات آن حاصل کرده‌اند نباید تماس گرفت؟! مگر ایشان چه می‌گویند که می‌باید خود را از بحث و مناظره و یا مواجهه و رویارویی با ایشان محروم کرد؟ آیا اگر بهائیت برحق بود، همانند اسلام نمی‌گفت: "اقوال مختلف را بشنوید و بهترینش را برگزینید." اسلامی که از زبان پیامبر، در قرآنش می‌خوانیم: "من و پیروانم مردم را آگاهانه به حق می‌خوانیم."

در بررسی‌ها و پرس‌وجوهای بعدی این نکته روشن‌تر شد که این افراد، بر معارف امری و اسلامی احاطه داشته و در این مورد، سخن محفل کاملاً صادق بوده است، و سرانجام کار بدانجا کشید که حقانیت اسلام و بطلان بهائیت همانند روشنایی آفتاب برایم آشکار گردید.

از کارهای دیگر محفل که هر وقت به یاد آن می‌افتم شدیداً متعجب می‌شوم، آن است که آن هنگامی که تازه بهائی شده بودم، محفل می‌کوشید که موقعیت اسلامی مرا مهم جلوه دهد و مرا با دانشمندان اسلامی، برابر معرفی کند. حتی خود نیز گاهی تحت تأثیر دستورات و القائات محفل چنین وانمود می‌کردم. دیگر آنکه می‌گفت شکستگی پایم را بهانه قرار داده بگویم که مسلمانان به جهت تغییر روش و آیین، مرا مضروب کرده به حدی که پایم آسیب دیده است. غافل از اینکه پای من از دوران کودکی آسیب دیده بود! بعدها این سؤالات همواره در ذهنم خلجان می‌کرد که راستی چرا بهائیت به این وسایل ناصحیح و غیرمنطقی برای حق نشان دادن خود کوشش می‌کند؟ چرا می‌کوشد بهائیان با افراد مطلع و آشنا به معارف امری تماس نگیرند.

آن‌ها زمینه شد تا یک تحقیق عمیق و همه‌جانبه را آغاز کنم، به نحوی که می‌توان گفت برگشت من از بهائیت، پس از ایمان واقعی به خدا و استعانت از او، تنها و تنها یک علت داشت و آن اینکه کوشیدم تا متحرّی واقعی حقیقت باشم. کتاب‌های اصلی امر را جستجو کردم و به دقت و به دفعات خواندم. به جزوه‌های زینتی و رنگ‌روغن شده قناعت نکردم. مراتب و عناوینی که در بهائیت داشتم، هیچ‌گاه نتوانستند مرا گول زده و همانند دیگران به فکر بهره‌برداری‌های مادی بیندازد و از یاد خود و خدا غافل سازد، و در عین حال از تماس با افراد مطلع نیز رویگردان نبودم، و این چنین شد که سرانجام راه یافتم. البته انسان‌ها همه، جز معصومان پاک و بزرگوار اسلام، جایز الخطایند، اما راهیابی نیز ممکن است و من شرح اجمالی کارم را دادم تا تو دوست عزیز، پیام پیری آگاه را دریافته باشی، اما مادام که خواهی فریب سخنان فریبده مبلغین و گول ظواهر و عناوین تشکیلاتی و لجنات متعدد و ضیافات و احتفالات و کنفرانس‌های باغ تزه و... را بخوری، بدان که هیچ‌گاه به مفهوم واقع راه نیافته‌ای!

راستی آیا تو خواننده عزیز هیچ‌گاه نمی‌اندیشی که همانند پیروان هزاران فرقه ساختگی و بر باطل، که در گوشه و کنار دنیا به چشم می‌خورند، ممکن است تو هم در طریق ناصواب قدم گذاشته باشی؟ تو هم از میلیون‌ها انسانی باشی که خرف [= خرمهره] را به جای لعل خریده و گوهر را همچنان ناسفته درون صدف وانهادی؟! من به نام "پدری پیر" که گذران زمان گرد سپید بر چهره‌اش نشانده، به نام آموزگاری روحانی که حتی در بهائیتش نیز صادق بوده، به نام مرتبی دلسوز، برای شما بهائیان عزیز نگرانم. من نگران آن روزم که به فرموده قرآن کریم، وقتی حقایق در جهان دیگر، جلوی چشمتان هویدا شود و ببینید که آنچه پیامبران راستین خدا گفته‌اند حق است، زبان بر آرید که: "رَبِّ ارْجِعْ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ" (خدا یا من را برگردان تا از نیکی‌ها آنچه را که ترک کرده بودم انجام دهم). اما دیگر دیر شده باشد و به شما بگویند: "كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا" (نه چنین است، زیرا او فقط گوینده این سخنان است)!

آری، من از آن آینده برای شما هراسناکم و بیم‌دار. بیایید پند مبلغ پیر و یار عزیز و ناصح مشفقان را بشنوید و سر از بارگاه گران غفلت بردارید. من به زودی شرح حال مفصل خود را همراه با مدارک مثبتی برای آگاهی همگان طبع و نشر خواهم کرد و شاید تا آن زمان محفل به شما توصیه کرده باشد که این اوراق نارته ۲۱ را مطالعه نکنید، اما خوشحالم که اتمام حجت با شما کرده‌ام و در پیشگاه عدل خدای بزرگ خواهم گفت که من سرانجام، حقیقت آشکار شده برای خودم را در اختیار اینان گذاشتم و آنان که به خود نیامدند، هیچ عذری ندارند.

آری، من "ادیب مسعودی"، بزرگ‌مبلغ جامعه بهائی، اینک مسلمانم و از این بابت خدا را بسی شاکر و سپاسگزارم. "خدای اسلام را قائلم"، پیامبر اسلام را آخرین فرد از گروه پیام‌آوران خدا می‌دانم، "امامان عزیز، از علی علیه‌السلام تا امام حسن عسگری علیه‌السلام، را به جان و دل معتقدم"، "امامت، حیات، غیبت، ظهور و دیگر خصوصیات فرزند بلافضل امام یازدهم

امام محمد بن الحسن عج را باور دارم، "باییت و بهائیت را دین ندانسته، پیشوایانش را عاری از هر حقیقتی می‌دانم." و این فریادی از تمامی ذرات وجود من است که در قالب اشعارم جلوه‌گر است:

هزار شکر که از قید درد و غم رستم
چو ذره بودم و بر آفتاب پیوستم
به چاهسار ضلالت فتاده بودم زار
گرفت خضر ره عشق، از کرم، دستم
طمع بریده ز دجال سیرتان پلید
ز جان به خدمت صاحب زمان کمر بستم

امیدم چنان است: پروردگاری که فرموده: "أدعونی أستجب لکم" (بخوانیدم تا که جوابتان را گویم) و خداوندی که فرموده: "ان الله یغفر الذنوب جمیعاً" (خدای تمام گناهان را می‌بخشاید)، مرا خواهد پذیرفت. و من هم می‌کوشم تا در این چند روز مانده از عمر، جبران گذشته‌ها کنم، که خدای فرموده است: "لاتقنطوا من رحمہ الله" (از رحمت خدا مأیوس نباشید). اگر می‌خواهید سخن مرا حضوراً نیز بشنوید، در یکی از روزهای مشخص شده در این نوشته، هنگامی که برای انبوهی از مردم این شهر خواهم سخن گفت، سرافرازم نمایید. و در اینجا برای آن دسته از بهائیان ساده‌دل که ممکن است بر اثر القائات محفل و تشکیلات بهائی، از آمدن به این جلسات و خواندن نوشته‌های بعدی من معذور شوند، عرض می‌کنم که خلاصه سخن من در این مجالس و محافلی مشابه آن و در جزوات و کتب بعدی همین است که در دویستی زیر آوردم:

المنة لله به ره راست رسیدم
پیوند خود از مردم گمراه بریدم
از لطف خداوندی با قوت ایمان
مردانه ز هم پرده او هام دریدم

مزید توفیق همگان را آرزومندم. غلامعباس گودرزی "ادیب مسعودی"، هشتم بهمن ماه پنجاه و چهار [1354]،

پی‌نوشت‌ها

* عضو گروه تاریخ و اندیشه معاصر موسسه امام خمینی (ره).

- 1 - ^{۱۱} رک: فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج 3، صص 172-171؛ اعتضاد السلطنه، فتنه باب، تعلیقات عبدالحسین نوایی، ص 35
- 2 - ^{۱۱} رک: ابوالقاسم افغان، عهد اعلیٰ...، ص 303
- 3 - ^{۱۱} فاضل مازندرانی، همان، صص 174-173
- 4 - ^{۱۱} اعتضادالسلطنه، همان، ص 34
- 5 - ^{۱۱} رک: عبدالحسین آواره، رک: الکوکب الدریه، ج 1، صص 129 و 130
- 6 - ^{۱۱} فاضل مازندرانی، همان، ج 3، صص 110-109
- 7 - ^{۱۱} برای عبارات باب در این زمینه، بنگرید به: فاضل مازندرانی (مبلغ و نویسنده مشهور بهائی)، اسرار الآثار، ج 5، صص 370-368؛ و نیز بحث ممتع مرحوم سید محمدباقر نجفی در کتاب «بهائیان»، ص 163 و 185 به بعد.

- 8 - رک: حسین مکی، زندگی میرزاتقی خان امیرکبیر، تهران، انتشارات ایران، چ 9، 1366، صص 362_360؛ اظهارات غلامرضا آگاه. و نیز: فاضل مازندرانی، همان، صص 362_363؛ ابوالقاسم افغان، همان، ص 505
- 9 - فاضل مازندرانی، همان، صص 362_363
- 10 - رک: عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، چ 7، ج 1، صص 145_147
- 11 - امان الله شفا در برگشت از مسلک بهائیت، کتاب خواندنی «نامه‌ای از سن پالو» (تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1350) را نوشت و مسیح‌الله رحمانی نیز کتاب «راه راست» را در بطلان اساس بهائیت و افشای ماهیت سران و فعالان این مسلک تألیف کرد که اخیراً در ضمن کتاب «پیش به سوی بهشت»، نوشته حاج شیخ غلامرضا اسدی مقدم (قم، انفال، 1385) چاپ و منتشر شده است.
- 12 - «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، یغما، سال 20، تیر 46، صص 216_213
- 13 - برای دستخط عباس افندی خطاب به «حضرت آواره علیه بهاء‌الله الاهی» و در تجلیل از او رک: عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، همان، چ 4، ج 3، ص 199؛ فضل‌الله صبحی مهتدی، خاطرات صبحی درباره بایبگری و بهائیت‌گری، فضل‌الله صبحی مهتدی، همان، ص 152
- 14 - برای اظهارات و الواح عباس افندی و شوقی در تجلیل از آواره رک: مکاتیب عبدالبهاء، مؤسسه مطبوعات امری، 134 بدیع، ج 8، ص 8، عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، همان، چ 7، ج 1، صص 142_143، چ 4، ج 2، ص 50
- 15 - عبدالحسین آیتی، الکواکب الدریه، همان، ج 2، ص 335
- 16 - در زندگینامه خودنگاشت خویش نوشته است: «دو جلد کواکب‌الدریه که انشای بنده است و مواد تاریخی آن را با هزاران اختلاف و تصرف و تقلب رؤسای بهائیه داده‌اند، لهذا خودم آن را معتبر نمی‌دانم و قطعاً استفاده تاریخی از آن نمی‌توان کرد. چه، مسائل مسلم‌های که حتی مانند ادوارد براون در کتب خود نوشته و من هم کامل‌ترش را نوشته بودم از کتابم در موقع طبع آن در مصر حذف کرده‌اند؛ زیرا به ضررشان تمام می‌شده و تعبیرات جعلیه را جانشین آن قرار داده‌اند.» رک: «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، ص 215
- 17 - همان، صص 213_314
- 18 - عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، همان، ج 3، چاپ 4، ص 61
- 19 - رک: توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، لوح قرن احبّاء شرق...، صص 138 و 160
- 20 - برای مشاهده این لوح به خط عباس افندی رک: عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، همان، چ 4، ج 3، ص 99
- 21 - رک: همان، چ 7، ج 1، ص 65؛ چ 4، ج 2، صص 163_164؛ چ 4، ج 3، ص 125
- 22 - فضل‌الله مهتدی صبحی، خاطرات انحطاط و سقوط، به اهتمام علی امیر مستوفیان، تهران، نشر علم، 1384، ص 122
- 23 - همان‌جا.
- 24 - همان، ص 23
- 25 - همان، ص 149
- 26 - همان، ص 177
- 27 - همان، ص 181
- 28 - همان، ص 221
- 29 - همان، ص 252
- 30 - هوشنگ اتحاد، پژوهشگران معاصر ایران، تهران، فرهنگ معاصر، 1382، ج 6، ص 975
- 31 - راهنمای کتاب، سال 5، ش 8 و 9، صص 825_826
- 32 - همان‌جا.

- 33 - کتاب «نظر اجمالی به تاریخ بهائی»، نوشتهٔ مبلغ مشهور بهائی: احمد یزدانی است، که از متون مهم این فرقه محسوب، و در کلاس‌های درس اخلاق آنان تدریس می‌شود.
- 34 - شعر مزبور، در مجله روزنه (چاپ ایران) نیز درج شده است.
- 35 - افراد مسلمان که تازه به دام بهائیت افتاده‌اند.
- 36 - تعبیری که محفل بهائیت دربارهٔ کتاب‌های حاوی انتقاد به بهائیت به کار می‌برد.

خاتمیت؛ نفی مسلک باب و بهاء

عزالدین رضانژاد*

از آنجاکه خواستن هر چیز، لزوماً به معنای توجه به جمیع لوازم آن و وجود آن‌ها نیست، لذا در مطالعهٔ بروز گرایش‌های انحرافی نیز باید توجه کرد که تا چه اندازه داعیان این گرایش‌ها، توجیهات نظری خود را سامان داده‌اند. وقتی انحراف و بدعت نسبت به دین اتفاق می‌افتد، موضوع بسیار پیچیده‌تر می‌گردد و کذب مدعیان مدعیان آشکارتر و ضعف ایشان عیان‌تر می‌شود. پذیرش اصل خاتمیت از سوی حسینعلی بهاء، از یک‌سو، و نفی آن از سوی عباس افندی و دیگران، از سوی دیگر، همراه با انشقاق و شکاف درونی و طرح دو شریعت، یکی به نام «بیان» و دیگری به نام «اقدس»، گویاترین دلیل بر انحرافی بودن مسلک باب و بهاء می‌باشد که در این مقاله شرح داده شده است.

«خاتمیت»، یکی از اصول اساسی و مشترک بین همهٔ مذاهب و فرق اسلامی (شیعه، سنی و...) است. بر مبنای این اصل، حضرت محمد بن عبدالله، پیامبر گرامی اسلام، آخرین پیامبر و فرستادهٔ الهی در روی زمین است؛ یعنی، آخرین فردی است که از سوی خداوند، به عنوان «نبی» و «رسول»، به سوی بشر فرستاده شده و دین و شریعت وی (اسلام) آخرین آیین آسمانی است. آیات قرآن کریم و احادیث پیشوایان معصوم، با تعابیر گوناگون، کراراً به این اصل (خاتمیت پیامبر و دین او) تصریح و تأکید کرده‌اند، چندانکه احادیثی چنین، شهرت زایدالوصفی دارند: *حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه*.^{۲۱} و (حدیث متواتر منزلت): *یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی*.^{۲۱}

خداوند در سورهٔ احزاب، آیه 40 فرموده است: *«ما کان محمدٌ ابا احدٍ من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیءٍ علیماً»*.

«خاتم» از ریشه «ختم» به معنای «پایان» است و طبق تصریح لغت‌شناسان مشهور عرب،^{۲۱} در زبان عربی به دو صورت خاتم (به کسر تاء) و خاتم (به فتح تاء) به کار می‌رود. خاتم (به کسر تاء) به معنی ختم‌کننده و پایان‌بخشنده است و خاتم (به فتح تاء) به معنی آخر و آخرین و نیز مهوری است که پس از تنظیم و نگارش نامه‌ها و اسناد، در پای آن می‌زنند و حکم «پایان بخشیدن» به آن‌ها را دارد.^{۲۱} به قول لغویان: «مأیختم به» یعنی وسیله ختم و پایان یافتن چیزی است (و در نتیجه، بستن طومار آن، که «پلمب» کردن خانه‌ها و مهر کردن سر ظروف مایعات، از همین باب و به همین معناست، و قرآن کریم با استعمال تعبیری چون «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم» (بقره/7) و مشابه آن^{۲۱} و نیز با به‌کارگیری واژه «مختوم» و «ختم»،^{۲۱} همین معنا را اراده کرده است. چنان‌که «مختومه» شدن پرونده نیز، در اصطلاح قضات، به معنای پایان‌یافته قلمداد گشتن و بسته شدن آن است). اگر به نگین انگشتر نیز، «خاتم» گفته می‌شود، به اعتبار استفاده از آن در مهر و مختومه کردن اسناد و نامه‌هاست. به قول استاد مطهری: «کلمه «خاتم» به حسب ساختمان لغوی خود در زبان عربی به معنی چیزی است که به وسیله آن به چیزی پایان دهند. مهوری که پس از بسته شدن نامه بر روی آن می‌زدند به همین جهت، «خاتم» نامیده می‌شود، و چون معمولاً بر روی نگین انگشتری، نام یا شعار مخصوص خود را نقش می‌کردند و همان را بر روی نامه‌ها می‌زدند، انگشتری را «خاتم» می‌نامیدند.»^{۲۱}

استعمال تعبیری چون «ختم قرآن» (که به معنای خواندن کل قرآن و تمام کردن آن است)، اطلاق «مجلس ختم» به مجلس یادبود اموات (که به اعتبار قرائت یک دوره کامل از قرآن توسط جمع حضار مجلس ترحیم برای شخص متوفی است) و نیز استعمال تعبیر «خاتم اوصیاء» در حق آخرین امام معصوم از تبار اهل بیت علیهم‌السلام، همه و همه، هماهنگ با همان مفهومی است که از ختم و خاتم بیان شد.

آنچه را گفتیم، علاوه بر کارکرد قرآنی لفظ، مفسران مسلمان و همچنین فرهنگ‌نویسان صاحب‌نام تاریخ اسلام، نیز بدان تصریح کرده‌اند. برای نمونه، ابوالبقاء عکبری، دانشمند مشهور، در ذیل آیه «ولکن خاتم النبیین» نوشته است: «1- خاتم (به فتح تاء)، یا فعل ماضی از باب مفاعله است؛ یعنی محمد(ص) پیامبران الهی را ختم کرد، 2- یا مصدر است که بنا بر این، «خاتم النبیین» به معنای ختم‌کننده پیامبران خواهد بود؛ زیرا مصدر، در این قبیل موارد، به معنای اسم فاعل است، 3- یا آن طور که دیگر دانشمندان گفته‌اند، خاتم (به فتح تاء) اسم است به معنای آخر آخرین، 4- یا آن گونه که بعضی دیگر گفته‌اند، به معنای اسم مفعول است، یعنی «مختوم» به النبیین: پیامبران الهی، به پیامبر اسلام، مهر و ختم شده‌اند.»

به نوشته عکبری: «چهار احتمال فوق، در صورتی است که «خاتم» به فتح «تاء» قرائت شود، و اگر به کسر «تاء» نیز قرائت شود، چنان‌که شش نفر از «قرآی سبعة» این طور قرائت کرده‌اند، این کلمه به معنای «آخر و آخرین» است. خلاصه، بنا بر هر یک از این پنج احتمال، معنای آیه، این است که حضرت محمد(ص) آخرین پیامبر الهی است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد.»^{۲۱}

بر پایه آنچه گفته شد، واژه «خاتم‌النبیین» در آیه 40 سوره احزاب، به هر گونه که تلفظ شود (چه خاتم به کسر تاء و چه خاتم به فتح تاء) به این معناست که حضرت محمد، آخرین پیامبر می‌باشد و طومار نبوت با آمدن او ختم شده است. بر همین اساس، «خاتم‌الانبیاء» یکی از القاب پیامبر اسلام(ص) بوده و بدین معناست که آن حضرت، آخرین پیامبر الهی بوده و پیامبری با او ختم شده است. ضمناً دلیل «خاتمیت» و جاودانگی دین اسلام، فقط آیه فوق نیست و این معنا، علاوه بر آیه 40 سوره احزاب و نیز دو حدیث «حلال محمد حلال الی یوم‌القیمة» و حدیث «منزلت»، که قبلاً از آن‌ها یاد شد، در آیات و روایات متعدد دیگر تبیین و تأکید شده است که نمونه‌وار در زیر به بعضی از آن‌ها اشاره شده است:

1- خداوند در قرآن کریم به پیامبر دستور داده است که بگوید: «و اوحی الیّ هذا القرآن لَأُنذِرَکُمْ به و من بَلَّغَ؛^{۲۱} این قرآن به من (پیامبر) وحی شده است تا شما و کسانی را که این قرآن به آن‌ها می‌رسد انذار کنم.» «مَنْ بَلَّغَ» مطلق است و شامل تمام کسانی که در طی تاریخ، قرآن و تعالیم نبوی (ص) به دستشان می‌رسد، می‌شود.

2- پیامبر اکرم(ص) در ضمن خطبه‌ای فرموده است: «انا خاتم النبیین و المرسلین و الحجه علی جمیع المخلوقین اهل السموات و الارضین؛^{۲۱} من خاتم انبیا و رسولان و حجت بر همه آفریدگان از اهل آسمان‌ها و زمین‌ها هستم.»

3- مولای متقیان علی(ع)، در نهج‌البلاغه، هنگام وصف پیامبر اکرم کراراً بر ختم نبوت و رسالت، و پایان یافتن وحی به وجود آن حضرت تأکید کرده است. در خطبه اول نهج‌البلاغه با اشاره به سیر پیاپی ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی فرموده است: «الی ان بعث الله محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله لانجاز عِدَّتِهِ و تمام نبوتّه (تا آنکه خداوند، رسول خود محمد(ص) را برای محقق ساختن وعده خود و اتمام کار نبوت برانگیخت)».^{۲۱} در خطبه 72: «اللهم... اجعل شرایف صلواتک... علی محمد عبدک و رسولک الخاتم لما سبق و الفاتح لما انقلب^{۲۱} (بار خدایا... بهترین دروهدایت... را بر محمد، بنده و رسولت، فرست که خاتم پیامبران پیشین است و گشاینده درهای بسته)».^{۲۱} در خطبه 87: «ایها الناس خذوها عن خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم: انه يموت... (ای مردم این حدیث را از خاتم پیامبران فراگیرید که می‌گوید...)».^{۲۱} در خطبه 133: «ارسله علی حین فتره من الرسل... ففقی به الرسل و ختم به الوحی^{۲۱} (خداوند پیامبر اسلام را زمانی فرستاد که پیامبران نبودند... پس او را در پی پیامبران فرستاد و ارسال وحی را با او پایان داد)» و نیز در خطبه 173: «امین وحیه و خاتم رسله (پیامبر امانتدار وحی الهی و خاتم رسولان او بود)».

4- از امام باقر و صادق(ع) نقل شده است که فرموده‌اند: «لقد ختم الله بکتابکم الکتب و ختم بنبیکم الانبیاء (خداوند به وسیله کتاب شما "قرآن"، کتاب‌های آسمانی و به وسیله پیامبران محمد (ص)، سلسله انبیا را خاتمه داد)».^{۲۱}

5- امام صادق(ع) فرموده است: «ان الله ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدأ؛^{۲۱} یعنی، خداوند به وسیله پیامبر شما (مسلمانان) پیامبری را ختم فرمود، بنابراین دیگر تا ابد، پیامبری پس از او نخواهد آمد.»^{۲۱}

6- ادعیه و زیارت‌نامه‌های اسلامی نیز (که گنجینه معارف است) سرشار از اشاره به خاتمیت است. در این دعاها کراراً از پیامبر اکرم(ص) به عنوان «خاتم النبیین»،^{۲۱} «الخاتم لانبیائه»،^{۲۱} «خاتم المرسلین»^{۲۱} و «خاتم النبیین و المرسلین»^{۲۱} یاد شده و خاطر نشان گردیده که او نخستین پیامبری است که خداوند از وی (در روز الست) پیمان گرفت و آخرین پیامبری است که مبعوث به رسالت گردید: اول النبیین میثاقاً و آخرهم مبعثاً.^{۲۱}

چنان‌که می‌بینیم، در روایات فوق، پیامبر اکرم(ص) صراحتاً و کراراً مظهر «ختم نبوت»، «ختم رسالت»، «ختم ماسبق»، و «ختم وحی» اعلام شده است.^{۲۱} بر پایه این رهنمودهای مکرر، و نیز در تناسب با ریشه لغوی «ختم» است که درک عامه مسلمانان در سراسر تاریخ اسلام از واژه «خاتم النبیین» در آیه شریفه 40 سوره احزاب، این بوده و هست که آن حضرت آخرین پیامبری است که خداوند به سوی بشر فرستاده است.^{۲۱}

جالب است که معنای فوق از واژه «خاتم النبیین» (در آیه 40 احزاب) و اصل «خاتمیت» پیامبر اسلام را، علاوه بر اینکه باور عمومی مسلمانان بر آن استوار شده، کراراً مورد اعتراف و استعمال مؤسس فرقه بهائیت (میرزا حسینعلی بهاء) نیز قرار گرفته است و با توجه به این امر، منطقاً راه بر هر گونه سفسطه و توجیه ناروای بهائیان از آیه 40 سوره احزاب و موضوع خاتمیت، مسدود می‌باشد.

حسینعلی بهاء در عبارات زیر که در کتابها و الواح گوناگون وی آمده، علاوه بر اطلاق عناوینی چون «خاتم رسل»،^{۲۱} «خاتم انبیا»،^{۲۱} و «خاتم النبیین»^{۲۱} بر شخص پیامبر اسلام، «خاتمیت» آن حضرت را نیز صریحاً و دقیقاً به معنی «انتها» و «پایان یافتن» سلسله نبوت و رسالت توسط آن حضرت گرفته است:

1- الصلوه و السلام علی سید العالم و مربی الامم الّذی به انتهت الرساله و النبوه و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً.^{۲۱} یعنی، سلام و درود دائمی، ابدی و همیشگی بر سرور جهان و مربی امتها، کسی که به او نبوت و رسالت پایان پذیرفت، و بر خاندان و یاران وی باد.

2- کما انتم تقرئون فی الكتاب بأنّ الله لمّا ختم النبوه بحیبیه بَشْرَ العباد بلقائه و کان ذلک حتمّ محتوم؛^{۲۱} همان طور که شما در قرآن می خوانید، خدای بزرگ زمانی که نبوت را به وسیله حبیبش پایان بخشید، بندگان را به لقای خود بشارت داد، و این امری حتمی و قطعی است.

3- اعلم بأنّ هذه الجنّه فی يوم الله اعظم من کل الجنان و الطف من حقایق الرضوان لانّ الله تبارک و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوه فی شأن حیبیه و صفیه و خیرته من خلقه کما نزل فی ملکوت العزه و لکنّه رسول الله خاتم النبیین...: ^{۲۱} بدان که این بهشت در روز (متعلق به) خداوند از هر بهشتی بزرگ تر و از حقایق رضوان لطیف تر است، چون خداوند تبارک و تعالی پس از آنکه مقام نبوت را در شأن حبیباش و برگزیده از خلقش ختم کرد، همچنان که در ملکوت عزت نازل کرد، و لکن او رسول خدا و خاتم پیامبران است... .

4- لانّ الله تبارک و تعالی بعد الّذی ختم مقام النبوه فی شأن حیبیه و صفیه و خیرته من خلقه کما نزل فی ملکوت العزه: و لکنّه رسول الله و خاتم النبیین وعد أبصار بلقائه يوم القیمه...: ^{۲۱} زیرا که خدای تعالی بعد از آنکه مقام نبوت را در شأن حبیب و برگزیده و بهترین فرد از بندگانش پایان بخشیده، همان طور که در ملکوت عزت (قرآن) نازل شده است، و لکن محمد رسول خدا و خاتم نبیین است، دیدگان (عباد) را به لقایش وعده داده است... .

علاوه بر اعترافات صریح و توجیه ناپذیر فوق، عبدالحمید اشراق خاوری، نویسنده و مبلغ مشهور بهائی، نیز جای جای (برای به اصطلاح اثبات اینکه مقام حسینعلی بهاء از مقام نبوت و رسالت بالاتر است!) به موضوع «خاتمیت پیامبر اسلام» به معنای «آخرین پیامبر بودن آن حضرت» اعتراف کرده است: «در قرآن، سوره الاحزاب، محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده، جمال مبارک [حسینعلی بهاء] جلّ جلاله در ضمن جمله مزبور می فرماید که: مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم گردیده و این دلیل است که ظهور موعود عظیم [یعنی بهاء]، ظهور الله است و دوره نبوت منتهی گردید؛ زیرا که رسول الله خاتم النبیین بوده.»^{۲۱}

این مبلغ بهائی همچنین نوشته است: «خداوند... در قرآن مجید حضرت رسول را خاتم النبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده "ما کان محمد أباً أحدٍ من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین،" و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر مقدس الهی و موعود ملل و ادیان [بخوانید: بهاء] ظاهر می شود. به این معنی که، مقام آن حضرت [بهاء] رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است که در قرآن مژده ظهورش به همین اسم نازل شده: هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظللٍ من الغمام.»^{۲۱}

جالب است که با وجود تمام این تصریحات و تأکیدات که مقام حسینعلی بهاء «رسالت و نبوت نبوده و این منصب با ظهور پیامبر اسلام پایان یافته است»، عباس افندی با کلمات صریح حسینعلی (ذکر شده در بالا) در افتاده و باب و بهاء را پیامبرانی در ردیف سایر انبیا شمرده است! عبارت عباس افندی چنین است: «آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی [باب] و حضرت جمال مبارک [بهاء]!...»^{۲۱}

نکته درخور توجه دیگر آن است که حسینعلی بهاء، چنان‌که فوقاً دیدیم، پیامبر اسلام را خاتم «رُسُل»^{۲۱} و «انبیاء»^{۲۱} خوانده و هر دو امر «رسالت و نبوت» را به وی منتهی (و پایان یافته) شمرده است.^{۲۱} بنابراین، با توجه به نصوص یادشده از حسینعلی بهاء، جایی برای توجیحات بی‌پایه و مغلطه‌آمیزی چون این مطلب که در آیه 40 سوره احزاب، «نبوت» پیامبران به وجود پیامبر اسلام ختم شده نه «رسالت» آنان، و آن حضرت «خاتم‌النبین» است نه «خاتم رسولان»^{۲۱} باقی نمی‌ماند.

با توجه به آنچه گذشت، بهائیان باید به این سؤال اساسی پاسخ گویند که اولاً تناقض آشکار میان کلام بهاء و جانشین وی عباس افندی را چگونه باید حل کرد و ثانیاً حسینعلی بهاء (و پیش از او: علی‌محمد باب) چگونه و با چه مجوزی، پس از گذشت دوازده قرن و اندی از بعثت پیامبر خاتم اسلام و تأسیس دین جاوید او، احکام و مقررات این دین نهایی و ابدی را منسوخ شمرده‌اند و به اصطلاح، کتاب آسمانی جدید و شریعت تازه‌ای را (به نام «بیان» و «اقدس» / «بائیت» و «بهائیت») به جای قرآن و اسلام قرار داده‌اند؟! آن هم، بدین گونه که، هنوز چند سال از تأسیس شریعت جدید به دست علی‌محمد باب نگذشته و به اصطلاح مرگب قلم «بیان» خشک نشده بود که احکام و مقررات وی را بهاء رسماً نسخ کرد، و کتاب آسمانی جدیدی با عنوان «اقدس» جای آن را گرفت!

پی‌نوشت‌ها

* محقق و استاد حوزه و دانشگاه.

- 1 ^{۲۱} - الاصول من الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، چاپ آخوندی، تهران، 2/717، روایت امام صادق علیه السلام که با اشاره به بعثت نونوی پیامبران اولوالعزم همراه با کتاب آسمانی جدید، می‌فرماید: «...حتی جاء محمد صلی الله علیه و آله فجاء بالقرآن و بشریعتہ و منهاجہ فحلاله حلالٌ الی یوم القیامه و حرامه حرامٌ الی یوم القیامه...»
- 2 ^{۲۱} - منقول در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر (کلیات مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه موسوی کلانتری دامغانی، تصحیح حسین استاد ولی، انتشارات حر، قم، 1376، ص 602) و نیز دعای ندبه (همان: ص 882). حدیث منزلت با تعبیری چون: «الارضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لابی بعدی» به کرات در کتب معتبر شیعه و سنی آمده است. ر.ک، صحیح بخاری، 3/58؛ صحیح مسلم، 2/323؛ مسند احمد بن حنبل، 1/174؛ سنن ترمذی، 2/301؛ سنن ابوداود، 1/29؛ سیره ابن هشام، 4/162؛ امالی شیخ صدوق، ص 28 و 47 و 81؛ بحار الانوار مجلسی، 37/254-289 برای مآخذ و مصادر حدیث «منزلت» از کتب اهل سنت، و بحث درباره آن ر.ک، الغدیر، علامه امینی، 3/199-201. بحرانی در غایه المرام نیز حدیث مزبور را با صد روایت از طریق اهل سنت و 70 روایت از طریق شیعه نقل کرده است.
- 3 ^{۲۱} - ر.ک، معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چاپ 2: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي، مصر، 1390 ق، 2/245؛ القاموس المحيط، مجدالدین محمد فیروزآبادی، دارالجلیل، 4/103-104؛ مختار الصحاح، جوهری، ص 130؛ لسان العرب، ابن منظور، تعلیقات علی شیری، داراحیاء التراث العربی، بیروت 1408 ق، 4/25؛ مختار الصحاح، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی، دارالکتاب العربی، بیروت 1967 و...

- 4^{۲۱} - ابوجعفر احمد بن علی مَقری بیهقی (لغت شناس، نحوی و مفسر برجسته قرن ششم) در «تاج المصادر» (تصحیح و تحشیه دکتر هادی عالم زاده، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران 1366، 1/148) می نویسد: الختم: مَهر کردن و قرآن تمام کردن و ختم الله له بالخیر»
- 5^{۲۱} - ختم علی قلوبکم (انعام/ 46): ختم علی سمعه و قلبه (جائیه/ 23): الیوم نختم علی افواههم (یس/ 65): یختم علی قلبک (شوری/ 24).
- 6^{۲۱} - رَحِیق مَخْتوم (مطففین/ 25): ختامه مسک (مطففین/ 26).
- 7^{۲۱} - مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد سوم از بخش اصول عقاید، انتشارات صدرا، 1370، فصل «ختم نبوت»، ص 155
- 8^{۲۱} - رک: التبیان فی اعراب القرآن، 2/100: خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، جعفر سبحانی، ترجمه رضا استادی، صص 19_20
- 9^{۲۱} - انعام/ 19. برای نصوص دیگر قرآنی مربوط به اصل خاتمیت رک: مفاهیم القرآن، 3/130_139
- 10^{۲۱} - مستدرک الوسائل، محدث نوری، 3/247
- 11^{۲۱} - نهج البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، چاپ 3، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، 1371، ص 6
- 12^{۲۱} - همان، ص 54. مشابه عبارت فوق (الخاتم لما سبق)، در زیارت مطلقه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نجف (منقول توسط شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس و دیگران) نیز وارد شده است: «السلام علی رسول الله... الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن علی ذلک کله (کلیات مفاتیح الجنان، ص 561) و نیز در جای دیگر از همان زیارت: السلام من الله علی محمد رسول الله... الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن علی ذلک کله» (همان: ص 563).
- 13^{۲۱} - همان، ص 70
- 14^{۲۱} - همان، ص 131
- 15^{۲۱} - الاصول من الکافی، چاپ آخوندی، تهران، 1/177
- 16^{۲۱} - همان، 1/269
- 17^{۲۱} - برای احادیث مربوط به خاتمیت، رک: مفاهیم القرآن، 3/141_167
- 18^{۲۱} - رک، دعای ابوحمزه ثمالی (کلیات مفاتیح الجنان، همان، ص 317)، دعای روز اول ماه رمضان، با سند صحیح منقول از امام کاظم علیه السلام (همان: ص 365)، و دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه (همان: صص 436-435)، زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نبوی در مدینه (همان: ص 517) و زیارت آن حضرت از راه دور در روز 17 ربیع الاول (همان: ص 524)، زیارت ابراهیم فرزند پیامبر اکرم (ص) در مدینه (همان: ص 542)، زیارت فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین در مدینه (همان: ص 543) و نیز زیارت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام (همان: ص 591) و زیارت آن حضرت در روز غدیر (همان: ص 596 و 614)، زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام (همان: ص 703).
- 19^{۲۱} - زیارت پیامبر اکرم (ص) از راه دور در 17 ربیع الاول (همان، ص 525)

- 20^{۲۱} — زیارت ابراهیم فرزند پیامبر اکرم(ص) در مدینه (همان، ص 541)
- 21^{۲۱} — در پایان دعای وارده در شب نیمه شعبان که به منزله زیارت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، منقول توسط شیخ طوسی و سید بن طاووس، آمده است: «و الحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدنا محمد خاتم النبیین و المرسلین...» رک: حاج شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ترجمه موسوی کلانتری دامغانی، تصحیح حسین استاد ولی، قم، حر، 1376، ص 274
- 22^{۲۱} — زیارت پیامبر اکرم(ص) از راه دور در 17 ربیع الاول (همان، ص 527): اللهم اجعل جوامع صلواتک و نوامی برکاتک... علی محمد عبدک و رسولک... اول النبیین میثاقاً و آخرهم مبعثاً.
- 23^{۲۱} — طالبین تحقیق بیشتر در این زمینه می‌توانند به آثار گرانسنگی همچون «خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل»، تألیف آیت‌الله جعفر سبحانی، و «ختم نبوت» نوشته استاد مرتضی مطهری (مندرج در: جلد سوم از مجموعه آثار استاد شهید مطهری) مراجعه نمایند.
- 24^{۲۱} — لذا وقتی که مثلاً فقیه، رجالی و لغت شناس بزرگ قرن 11 هجری، فخرالدین طریحی، در فرهنگ نامه مشهورش: «مجمع البحرين» به مدخل «ختم» می‌رسد بی‌هیچ تردید و درنگی، آیه شریفه «ولکن... خاتم النبیین» را این گونه معنا می‌کند: «ای آخرهم لیس بعده نبی». یعنی (محمد «ص») آخرین پیامبران است و پیامبری پس از او نیست (مجمع البحرين، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ 2: مکتبه مرتضویه، تهران 1395ق، 6/53). همین برخورد را دقیقاً در کلام لغت شناس بزرگ قرن 4 هجری، ابن فارس، می‌بینیم که در ذیل واژه «ختم» می‌نویسد: «و النبی صلی الله علیه و [آله و] سلم خاتم الانبیاء لانه آخرهم» (معجم مقائیس اللغة، همان، ص 245).
- 25^{۲۱} — اشراقات (الواح مبارکه حضرت بهاء الله جل ذکرة الاعلی، شامل اشراقات و چند لوح دیگر)، ص 246: «یومی از ایام در ارض طاء [= طهران] که مقر سلطنت ایران است مشی می‌نمودم، بعتاً [ناگهان] از کل جهات، حنین مرتفع [ناله بلند شد]: بعد از توجه، ناله منابری که در مُدُن و دیار آن اقلیم است اصغاء شد و به این کلمات ذاکر - الهی، الهی، خاتم رُسُل و سید کل، رسول الله روح ماسویه فداه، ما را از برای ذکر و ثنای تو ترتیب داده... و حال معشر جهلا بر ما به سب و لعن حضرت مقصود مشغولند. الهی، الهی، ما را نجات بخش».
- 26^{۲۱} — اشراقات، ص 252: «در خاتم انبیا تفکر نما، بر آن حضرت وارد شد آنچه که افتده مقربین... را گداخت.»
- 27^{۲۱} — سورة الملوک، چاپ تهران، ص 11؛ آثار قلم اعلی، مؤسسه مطبوعات امری، تهران، 131 بدیع، 5/12: در وصف قرآن می‌گوید: «کتاب قدس حفیظ الذی نزل علی محمد رسول الله و خاتم النبیین و جعله حجةً باقیةً من عنده و هدی و ذکری للعالمین.
- 28^{۲۱} — اشراقات، همان، ص 293. نیز برای عبارتی به همین مضمون رک: کتاب بدیع، ص 293
- 29^{۲۱} — مائده آسمانی، به اهتمام عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 4/260
- 30^{۲۱} — جواهر الاسرار، میرزا حسینعلی بهاء، ص 48
- 31^{۲۱} — آثار قلم اعلی، 3/49
- 32^{۲۱} — ریحق مختوم، 1/78

- 33^{۲۱} - قاموس توفیق منیع، 1/144. در قاموس ایقان (303-304)... نیز تصریح می‌کند که جمال مبارک، در آیات مقدسه به صراحت ذکر کرده‌اند که نبوت و رسالت به حضرت محمد(ص) انتها یافت.
- 34^{۲۱} - مذاکرات، عبدالبهاء، ص 124. در مورد آشنایی با استدلال‌های بهائیان برای اثبات عدم خاتمیت حضرت رسول ر.ک، فرزند، نوشته میرزا ابوالفضل گلپایگانی، چاپ نفقه حاج عبدالکریم تهرانی، طبع بمطبعه هندیه بشارع المهدی، بالازبکیه»، و رد کتاب مذکور تحت عنوان «بهائی چه می‌گوید»، تألیف جواد تهرانی، دارالکتب الاسلامیه، تهران 1346
- 35^{۲۱} - اشراقات (الواح مبارکه حضرت بهاء الله جل ذکرة الاعلی، شامل اشراقات و چند لوح دیگر)، ص 246: «یومی از ایام در ارض طاء [= طهران] که مقر سلطنت ایران است مشی می‌نمودم، بختاً [ناگهان] از کلّ جهات، حنین مرتفع [ناله بلند شد]؛ بعد از توجه، ناله منابری که در مُدُن و دیار آن اقلیم است اصغاء شد و به این کلمات ذاکر - الهی، الهی، خاتم رُسل و سید کل، رسول الله روح ماسویه فداه، ما را از برای ذکر و ثنای تو ترتیب داده... و حال معشر جهلا بر ما به سبّ و لعن حضرت مقصود مشغولند. الهی، الهی، ما را نجات بخش».
- 36^{۲۱} - اشراقات، ص 252
- 37^{۲۱} - اشراقات، همان، ص 293. نیز برای عبارتی به همین مضمون رک: کتاب بدیع، ص 293
- 38^{۲۱} - به عنوان نمونه‌ای از این‌گونه مغالطات در منابع بهائی رک: اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، 3/163 به بعد؛ خاتمیت، روحی روشنی، فصل اول و نیز ص 33 و ...

ناگفته‌هایی از بهائیت

رحیم نیکبخت*

شاید هیچ تحلیلی گویاتر از اسناد موجود در بررسی ماهیت فرقه بهائیت و اقدامات مخرب و انحرافی پیروان آن وجود نداشته باشد. نوشتار حاضر، به بیان ناگفته‌هایی از بهائیت براساس بعضی اسناد اختصاص یافته است.

تاریخ معاصر ایران، ناگفته‌های بسیاری دارد که از جمله آن‌ها، نقش مخرب فرقه بهائیت در تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران است و شرح آن فرصتی بسیار گسترده می‌طلبد. آنچه در این مجال در پی آنیم، اشاره به ناگفته‌هایی از فعالیت این فرقه است.

خوشبختانه، بر اساس اسناد به‌جامانده از دوران رژیم پهلوی، اطلاعات بسیار ارزشمندی از فعالیت‌های خیانت‌آمیز سران این فرقه در دسترس محققان و پژوهشگران قرار گرفته است،^{۲۱} ضمن اینکه، خاطرات روشنگرانۀ عده‌ای از مطلعان، نظیر مرحومان فضل‌الله مهدی معروف به صبحی، عبدالحسین آیتی (آواره سابق)، حسن نیکو و دیگران، که سال‌ها از نویسندگان و مبلغان زبده بهائیت بوده و سپس تائب شده و به دامن اسلام برگشته‌اند، می‌تواند خلأهای پژوهشی اسناد را جبران نماید. نفوذ و فعالیت گسترده بهائیان در سطوح بالای دستگاه اداری کشورمان در زمان سلطنت محمدرضا پهلوی بر کسی پوشیده نیست. ۲۱ ضمن اینکه در عصر پهلوی، پیوندهای مستحکم و آشکاری بین سران این فرقه و رژیم اشغالگر قدس وجود داشت. هم‌زمان با دوران نهضت ملی نفت به بعد، به‌ویژه سال 1332، فعالیت گسترده و سازمان‌دهی شده‌ای از طرف بهائیان در کشورمان آغاز شد. متقابلاً در همان سال‌ها واعظ شهیر، مرحوم حجت‌الاسلام فلسفی، در سال 1334 به اشاره و دستور آیت‌الله‌العظمی بروجردی سخنرانی‌های روشنگر و پرشوری علیه بهائیت انجام داد که (به‌رغم مخالفت شدید دسته‌ای از مسئولان عالی‌رتبه رژیم، نظیر اسدالله علم) از رادیو پخش شد و در واقع یکی از عکس‌العمل‌های مهم نیروهای مذهبی در مقابل گسترش فعالیت فرقه ضاله بود. ۲۱

اسناد موجود، نکات مهمی از برنامه‌های بلندمدت بهائیان در این مقطع را فاش می‌سازد. اولین برنامه بلندمدت فرقه از سال 1332 شروع شد و در 1342 به پایان رسید. با رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی، هم‌زمان با اجرای سیاست‌های مورد نظر امریکایی‌ها توسط محمدرضا پهلوی در ایران، بهائیان هم فعالیت‌های خود را شدت بخشیدند.

در قسمتی از گزارشی که سال 1344 درباره برنامه ده‌ساله فرقه تهیه (و به نظر شاه هم رسانده) شده چنین آمده است: «...به طوری که فوقاً به عرض رسید، از مفاد نامه‌ها و بخشنامه‌های صادره محفل مرکزی چنین استنباط می‌گردد که هدف نهایی، ازدیاد وابستگان به فرقه بهائی و تا حد اکثر امکان نفوذ در تمام قسمت‌ها و نقاط کشور به خصوص در میان مردم دهات و ایلات و عشایر است...»، در دستوراتی که محفل بهائیان صادر کرده بود راهکارهای رسیدن به اهداف مورد اشاره، ارائه شده بود که از جمله آن‌ها، راه‌اندازی محافل بهائی در نواحی فاقد محفل، و دایر کردن کلاس‌های رفع اشکال و نیز گردآوری «هرگونه کتب خطی یا مطبوع که دارای مطالبی درباره افکار و عقاید، روحیات و خصوصیات مرسوم و عادات یا هرنوع

اطلاعات دیگری راجع به عشایر و ایلات» و ارسال آن به مرکز می‌باشد. ۲۱

از موضوعات جالب توجه، هم‌زمانی پایان برنامه ده‌ساله اول بهائیان با اوج‌گیری نهضت اسلامی ملت ایران به رهبری مراجع معظم تقلید و در رأس آن‌ها امام خمینی(ره) است. امام و سایر علما و مراجع، معتقد بودند که سران بهائیت در ایران، عمال اسرائیل‌اند و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (مصوبه دولت علم) بیشتر برای هموار ساختن راه نفوذ این فرقه در کشور

طراحی شده است: «حساسیت موضوع، زمانی روشن می‌شود که دانسته شود بهائیان، ایران را بعد از اسرائیل دومین سرزمین بهائیان، و آن را مرکز قیام و تسخیر جهان می‌دانستند. آن‌ها با چاپ نقشه ده ساله خود اهمیت ایران را برای بهائیان نشان دادند.» ۲۱

در بهار سال 1342 دوهزار نفر زن و مرد بهائی با مساعدت دولت ایران (یعنی همان کابینه اسدالله علم، که به دستور امریکا، قیام ملت در 15 خرداد همین سال را به خاک و خون کشید) از طریق فرودگاه مهرآباد به لندن رفتند تا در هشتم اردیبهشت در یک اجتماع پانزده هزار نفری برای معارفه گروه نه نفری رهبری این فرقه شرکت جویند. ۲۱

اقدام نادرست و خلاف شرع و عرفی که خروش اعتراض آمیز امام خمینی را به دنبال داشت: «از چیزهایی که سوء نیت دولت حاضر را اثبات می‌کند، تسهیلاتی است که برای مسافرت دوهزار نفر یا بیشتر از فرق ضاله قائل شده است و به هر یک پانصد دلار ارز داده‌اند و قریب 1200 تومان تخفیف در بلیط هواپیما داده‌اند، به مقصد آنکه این عده در محفلی که در لندن از آن‌ها تشکیل می‌شود و صد درصد ضد اسلامی است شرکت کنند. در مقابل برای زیارت حجاج بیت‌الله الحرام چه مشکلات که ایجاد نمی‌کنند و چه اجحافات و خرج تراشی‌ها که نمی‌شود!» ۲۱!

پنج روز پس از سرکوب خونین قیام پانزده خرداد نیز محفل ملی بهائیان تهران نامه تشویق آمیزی به تیمسار سرتیپ پرویز خسروانی (فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز در زمان کشتار پانزده خرداد، و بعدها آجودان فرح، معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی، و نیز مدیرعامل باشگاه تاج بعد از بازنشستگی) نوشت و طی آن، قیام حق طلبانه ملت مسلمان به رهبری مراجع معظم تقلید و در رأس آنان امام خمینی را «تجاوز اراذل و اوباش و رجاله» و «سوء عمل جهلای معروف به علم!» نامید و ضمن «تقدیر» از «زحمات و خدمات و سرعت عمل تیمسار» نوشت: «تاریخ امر بهائی آن جناب را در ردیف همان چهره‌های درخشان و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود!» ۲۱!

در چنین شرایطی بود که امام خمینی، در پیام‌ها و اعلامیه‌های کوبنده خویش بهائیان را عمال اسرائیل یاد کرد و با روشنگری‌های خود، خواب خوش آن‌ها، و قدرت‌های مستبد و جهان‌خوار حامی‌شان در داخل و خارج کشور را، برآشفته: «این جانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم. قرآن کریم و اسلام در خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد در معرض قبضه صهیونیست‌هاست که در ایران به شکل حزب بهائی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌کنند. تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است. ۲۱ و دولت‌ها ناظر آن هستند و از آن تأیید می‌کنند. ملت مسلمان تا رفع این خطرها نشود سکوت نمی‌کنند و اگر کسی سکوت کند، در پیشگاه خداوند قاهر، مسئول... است.» ۲۱ به گواه اسناد موجود، محفل بهائیت، برای رسیدن به اهداف مهم‌تر خویش، برنامه دیگری تهیه کرد که اجرای آن از اواخر سال 1343، یعنی پس از تبعید امام (به جرم مخالفت با کاپیتولاسیون) آغاز گردید. برنامه دوم بهائیت، که نه ساله بود، تا سال 1354 ادامه یافت و می‌توان گفت که در طول این برنامه، با حمایت شاه، امریکا و اسرائیل، تمامی ارکان رسمی کشور در اختیار بهائیان قرار گرفت. در 1351 طبق اسناد ساواک، 112 تن از امرای ارتش، شهربانی و ژاندارمری از بهائیان بودند. «بهائیان در مدت کوتاهی چنان رشد کردند و مشاغل حساس را به اشغال خود درآوردند که در کابینه هویدا نه وزیر بهائی» حضور داشتند. ۲۱

از اسناد و گزارش‌های موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی چنین روشن می‌شود که هر چه دوران شروع انقلاب اسلامی نزدیک‌تر می‌شد نفوذ روزافزون و همه‌جانبه این فرقه استعماری در تمامی ارکان حکومت افزون‌تر می‌گشت. به علاوه جسارت و جرئت بهائیان در سطح جامعه و مجامع دانشگاهی افزایش می‌یافت، تا جایی که به وابستگی خود به بیگانگان

افتخار می کردند و از بیان علنی این امر ابایی نداشتند. در گزارش زیر از سال 1356 آمده است: «طبق اطلاع، اخیراً شخصی به نام شهرام عیسی خانی، دانشجوی سال اول ریاضی دانشکده علوم دانشگاه آذربادگان، در کلاس درس، سایر دانشجویان را به قبول مسلک بهائیت تشویق و چنین اظهار می دارد که دولت شوروی و انگلیس مخفیانه به بهائیان پول می دهند که تا کمیته بهائیان را تقویت کنند. ما نیز افراد بهائی، به ویژه اشخاصی را که به این مسلک پیوندند از نظر تأمین مسکن و کمک هزینه زندگی حمایت و کمک می کنیم.» ۲۱

در همین زمینه، گزارش بسیار جالبی از جلسه بهائیان شیراز وجود دارد که مراحل پیشرفت و اهداف واقعی فعالیت بهائیان در ایران و خواسته اصلی ایشان را به خوبی نشان می دهد. قسمتی از گزارش ساواک از سخنان فردی بهائی به نام ولی الله لقمانی چنین است: «اکنون از امریکا و لندن صریحاً دستور داریم در این مملکت مد لباس و یا ساختمان ها و بی حجابی را رونق دهیم که مسلمانان نقاب از صورت خود بردارند. به طوری که من مطالبی در منزل آقای معتمد قرائت کردم و تمام دختران و پسران بهائی خوشحال شدند.»

راهکارهایی که فرد بهائی فوق ارائه داده جالب است: «در ایران و کشورهای مسلمان دیگر هرچه بتوانید با پیروی از مد و تبلیغات، ملت اسلام را رنج دهید تا آن ها نگویند امام حسین [ع] فاتح دنیا بوده و علی [ع] غالب دنیا. البته بهائیان هم تصدیق دارند، ولی نه برای قرن اتم؛ اتمی که به دست بهائیان درست می شود، اسلحه و مهمات به دست نوجوانان ما در اسرائیل ساخته می شود. این مسلمانان آخر به دست بهائیان از بین می روند و دنیای حضرت بهاء الله رونق می گیرد!» ۲۱

در ادامه، چند سند تاریخی در خصوص برنامه اول و دوم بهائیت در کشورمان در دهه های 1340 و 1350 شمسی آورده شده است:

سند شماره 1:

نسخه شماره چهار و چهار یک

به 20 هـ ۲۱۴

از 321

شماره: 321/1242

تاریخ: 48/4/5

گیرندگان: 310_302

موضوع: فعالیت بهائیان

به قرار اطلاع، در جلسه هفتگی مورخ 48/4/25 بهائیان که در خیابان سلان کوچه کرمی پلاک 27 تشکیل گردیده بود، شخصی به نام واحدیان ضمن صحبت درباره امور مذهبی اظهار داشته است: «کارهایی که اکنون به دست اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر صورت می گیرد هیچ کدامش روی اصول دین اسلام نیست، زیرا خود شاه به تمام دستورات بهائی آشنایی دارد و حتی ایشان با اشرف پهلوی در دوران کودکی در مدرسه بهائیان در خیابان امیریه که در آن زمان از مدارس عالی تهران بود درس خوانده اند و دلیلش آن است که عکس آن زمان شاه و اشرف هم اکنون موجود است که ایشان ایستاده اند و قبل از اینکه به کلاس درس بروند دعا می خوانند. حالا مردم احمق می گویند شاه بهائی است؛ چکار می توانند بکنند. فلسفی بالای منبر می گوید شاهها مواظب باش ببین دکنتر شما چه شخصی است، کارها را به دست بهائیان ندهید. ولی این گفتار اثری

ندارد - هم‌اکنون تیمسار صنیعی، وزیر جنگ، و تیمسار شیرین‌سخن بهائی هستند و هرچه نزدیک‌تر شوید می‌بینید که چه کارهای مهمی به دست بهائیان است. چرا؟ برای اینکه آن‌ها بیشتر می‌فهمند.»
تحقیق پیرامون موارد زیر مورد نیاز است:

- 1- تعیین صحت و سقم موضوع؛ 2- واحدیان شناسایی و مشخصات بیشتری از وی اعلام دارند؛ 3- گردانندگان جلسات مزبور چه کسانی هستند و هدف از تشکیل این جلسات آیا جنبه مذهبی دارد یا فعالیت‌های دیگری در پوشش مذهب [است؟]؛ 4- در جریان جلسات مورد بحث قرار گرفته و نتیجه را به موقع اعلام دارند. ۲۱

سند شماره 2:

طبقه‌بندی حفاظتی: خیلی محرمانه

گزارش خبر

صفحه یک از یک

صفحه شماره یک از چهار

1- به: 321

2- از: 7 هـ ۲۱

3- شماره گزارش: 7596/هـ

4- تاریخ گزارش: 50/2/18

منبع: 1699

تاریخ وقوع: 50/2/11

تاریخ رسیدن خبر به منبع: 50/2/11

تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: 50/2/12

موضوع: بهائیان

جلسه‌ای با شرکت نه نفر از بهائیان ناحیه 15 شیراز در منزل آقای فرهنگ آزادگان و زیر نظر آقای لقمانی تشکیل گردید. بعد از قرائت‌نامه، آقای ولی‌الله لقمانی در مورد ادیان جهان و آمار آن‌ها و شهدای بهائیت سخن گفت. وی اضافه کرد آقایان بهائیان بهتر است بیشتر مطالعه نمایند و از روی حقیقت قضاوت کنند تا بفهمند معنی بهائیت که امروز آزادی بیشتری دارند یعنی چه؟

در زمان قدیم، احبّاء نمی‌توانستند بگویند ما بهائی هستیم و نمی‌توانستند تبلیغ کنند. اگر هم مبارزه‌ای می‌نمودند، فوراً آن‌ها را می‌کشتند، لیکن اکنون آن تعصب‌ها کنار گذاشته شده است. اکنون از امریکا و لندن صریحاً دستور داریم در این مملکت مد لباس و یا ساختمان‌ها و بی‌حجابی را رونق دهیم که مسلمانان [ن] نقاب از صورت خود بردارند. به طوری که من مطالبی در منزل آقای معتمد قرائت کردم و تمام دختران و پسران بهائی خوشحال شدند. در ایران و کشورهای مسلمان دیگر هر چه بتوانید با پیروی از مد و تبلیغات، ملت اسلام را رنج دهید تا آنها نگویند امام حسین [ع] فاتح دنیا بوده و علی [ع] غالب دنیا. البته بهائیان هم تصدیق دارند ولی نه برای قرن اتم؛ اتمی که به دست بهائیان درست می‌شود، اسلحه و مهمات به دست نوجوانان ما در اسرائیل ساخته می‌شود. این مسلمانان آخر به دست بهائیان از بین می‌روند و دنیای حضرت بهاء‌الله رونق می‌گیرد.

نظریه یکشنبه: ۲۱ اظهارات شنبه مورد تأیید است. دریانی.

نظریه چهارشنبه: صحت اظهارات شنبه مورد تأیید است.

نظریه 7/ هـ - نظریه چهارشنبه مورد تأیید است. م

بایگانی شود... ۲۱.

پی‌نوشت‌ها

* کارشناس مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

1. ^{۲۱} - رک: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیت.
2. ^{۲۱} - محمدحسن رجبی، زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1377، ص 231
3. ^{۲۱} - برای شرح ماجرا رک: خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ویرایش علی دوانی، محمد رجبی و محمدحسن رجبی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1376، ص 190 به بعد.
4. ^{۲۱} - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیت در آذربایجان.
5. ^{۲۱} - روح‌الله حسینیان، سه سال مرجعیت شیعه در ایران (1341-1343)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، 1384، ص 179؛ عنوان نقشه ده‌ساله چنین نوشته شده است: «وقت قیام و خروج و هجوم و جوش و خروش و کفاح و تسخیر مدن و فتح اقطار و غلبه بر جهان و جهانیان است (شوقی افندی)، وظایف 19 گانه محفل روحانی ملی ایران در اجرای نقشه ده‌ساله.» (رک: سند شماره 3)
6. ^{۲۱} - محمدحسن رجبی، همان، صص 277-278
7. ^{۲۱} - امام خمینی، صحیفه نور، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، 1361، ج 1، ص 44
8. ^{۲۱} - رک: سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج 1، تهران، عروج، چاپ 15، 1381، ص 1516، سند شماره 266
9. ^{۲۱} - می‌دانیم که تلویزیون ایران، در عصر پهلوی، پیش از آنکه در اختیار دولت قرار گیرد، در تملک حبیب ثابت، بهائی سرمایه‌دار و صهیونیست‌مآب مشهور، قرار داشت.
10. ^{۲۱} - امام خمینی، همان، ج 1، ص 34
11. ^{۲۱} - روح‌الله حسینیان، همان، صص 185-186
12. ^{۲۱} - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیت آذربایجان، سند شماره 1030 - 21 - 55 به تاریخ 1356/3/7
13. ^{۲۱} - روح‌الله حسینیان، همان، ص 183، سند شماره 13
14. ^{۲۱} - «20 هـ»، اداره ساواک تهران؛ 310، دفتر اداره یکم عملیات و بررسی (وابسته به اداره کل سوم: «امنیت داخلی» سازمان ساواک؛ و 321 نیز اداره دوم عملیات و بررسی آن سازمان، بخش دانشگاه تهران است.
15. ^{۲۱} - آرشیو اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

16. ^{۲۱} - مقصود از 7 هـ ساواک استان فارس است.

17. ^{۲۱} - شنبه، منبع نفوذی ساواک؛ و چهارشنبه، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت منطقه و رئیس اداره کل ساواک است. مقصود از 7 هـ نیز ساواک استان فارس است.

18. ^{۲۱} - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیت تهران.

بهائیت؛ در آینه اسناد

امید انتظاری*

پشتیبانی و تقویت نیروهای گریز از مرکز، پیوسته یکی از روش‌های قدرت‌های استعماری برای مقابله با مقاومت کشورهای تحت سلطه بوده است. فرقه‌تراشی یا تقویت فرقه‌های موجود، به عنوان اهرمی در جهت تضعیف وحدت و انسجام دینی مورد استفاده استعمارگران - به‌ویژه پس از درک اهمیت و جدیت دین در زمینه‌سازی و استمرار مقاومت سیاسی - قرار گرفته است. در مقاله پیش رو، به طور مستند این موضوع بررسی شده است.

امپراتوری روس تزاری، که هم‌اوردی با ملت ایران و افزودن این کشور به قلمرو گسترده خویش را چندان سخت نمی‌دانست، در طی دو دوره جنگ‌های طولانی با ایران، متوجه شد که مذهب تشیع (به مثابه ملاط «وحدت و انسجام اجتماعی» و موتور محرک شور و حماسه «مقاومت ملی» در برابر تجاوز بیگانگان) مانع سیطره استعمار بر این مرز و بوم است. آن‌ها دیدند که چگونه مقاومت دلیرانه ایرانیان، به‌ویژه در آغاز دوره دوم آن جنگ‌ها (تحت تأثیر آموزه‌ها و منطق عاشورایی تشیع)، سرزمین‌های اشغالی را یکی بعد از دیگری پس گرفت و اگر بعضی از سوء مدیریت‌ها و به‌ویژه خیانت‌های امرا و سرداران حکومتی نبود، می‌توانست سرنوشت نبرد را به سود پیروزی قطعی ملت ایران رقم زند.

در طی این دو جنگ، مرجعیت و روحانیت شیعی، با صدور احکام جهاد در حمایت قاطع از استقلال و تمامیت ارضی ایران، شور مقاومت ملت را در برابر اجنبی سلطه‌جو برانگیخت. پس از آن نیز در ماجرای گریبایدوف (وزیرمختار مغرور و ماجراجوی روس تزاری) باز هم همین مردم متدین (به اشاره یکی از فقهای پرنفوذ پایتخت: میرزا مسیح مجتهد تهرانی) در برابر ترک‌تازی‌های سفیر روسیه قد علم کردند و اکثر اعضای هیأت نمایندگی امپراتوری فاتح تزاری در تهران را به کام مرگ کشاندند.

در پی این وقایع، روس‌ها دریافتند که ملت مسلمان ایران از روحانیت و مرجعیت شیعه به عنوان نواب امام عصر (عج) تبعیت می‌کند و لذا کوشیدند با فرقه‌تراشی‌ها، ضمن ایجاد اختلاف در صفوف یکپارچه ملت، ریشه‌های اعتقاد به اصل حیات‌بخش «مهدویت» و امید به آینده و انتظار منجی را در این ملت بخشکانند تا بتوانند بهتر و آسان‌تر مقاصد شومشان را پیش برند؛ سیاستی شیطانی که رقیب روسیه، انگلستان، نیز روی ضدیت با اسلام و تشیع، با وی اشتراک نظر و عمل داشت. بدین گونه بود که نطفه تشکیل فرقه بهائیت منعقد شد و مؤسس این مسلک (حسینعلی بهاء) تحت حمایت رسمی سفیر روسیه در ایران از زندان و اعدام حکومت ایران نجات یافت و تحت‌الحفظ غلامان این سفارت از کشور خارج شد.

با سقوط حکومت تزاری و روی کار آمدن بلشویک‌ها در روسیه، حمایت آن کشور از این فرقه ضاله قطع شد و استعمار پیر، یعنی بریتانیا، آن‌ها را زیر پر و بال خود گرفت و به پاداش خدمت عبدالبهاء، رهبر وقت بهائیت، (و منسوبان نزدیکش) به امپراتوری بریتانیا در عراق و فلسطین، لقب سر (Sir) و نشان نایت‌هود را به وی اعطا کرد.

در تاریخ تشکیلات فرقه بهائیت پس از جنگ جهانی دوم، مغازله و خدمت‌رسانی به خشن‌ترین و دیکتاتورترین رژیم‌های جهان (همچون اسرائیل، پهلوی، پینوشه، ایدی امین و فردیناند مارکوس) یکجا و در کنار هم مشاهده می‌شود. متقابلاً در آن سوی، مردم، وقتی سرسپردگی تشکیلات بهائیت و به تبع آن، آحاد بهائیان، را به رژیم‌های تبهکار حاکم بر کشور خویش می‌بینند، این گروه را ستون پنجم استبداد و استعمار تلقی و طرد می‌کنند؛ به‌ویژه آنکه، تعارض زیادی بین شعار و عمل این فرقه ملاحظه می‌کنند. به عنوان مثال: شعار «وحدت عالم انسانی» را که بهائیت بدان می‌نازد، با دوستی و همکاری آشکار سران این فرقه با رژیم‌های ضد انسانی و جنایت‌کار در شرق و غرب جهان (همچون آمریکا و اسرائیل) متناقض می‌بینند و به پوچی و بی‌بنیادی این شعار فریبنده در مسلک بهائیت پی می‌برند.

نکته مهم آن است که در ایران عصر پهلوی، گسترده‌ترین نوع همکاری و تعامل میان رژیم طاغوتی با تشکیلات بهائیت وجود داشت. به عنوان مثال، در قضیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (مصوبه دولت اسدالله علم، سال 1341.ش) ماده مربوط به سوگند اعضای این انجمن‌ها به قرآن کریم، تغییر یافت تا راه بر ورود رسمی بهائیان به آن‌ها باز شود. همچنین وقتی در سال 1342 بهائیان به مناسبت تشکیل کادر مرکزی بهائیان جهان در اسرائیل (تحت عنوان «بیت‌العدل اعظم») کنفرانس بین‌المللی در لندن برگزار کردند، دولت ایران برای چند صد نفر بهائی ایرانی که می‌خواستند در آن جلسه شرکت کنند، از کیسه ملت مسلمان ایران! در هزینه بلیط هواپیمای آنان تخفیف بسیاری قائل شد و به هر نفر نیز چند صد دلار کمک‌هزینه سفر پرداخت کرد! بیراه نبود که در انقلاب به اصطلاح سفید، زمانی که تدریجاً بر اصول شش‌گانه آن افزوده شد، شخصیت تیزی و پراطلاعی چون استاد محیط طباطبایی پیش‌بینی کرد که تعداد اصول انقلاب سفید به نوزده (عدد مقدس بهائیان) خواهد رسید!

متقابلاً در قضیه لایحه کاپیتولاسیون (مصونیت قضایی مستشاران امریکایی)، سپهد صنیعی، وزیر جنگ بهائی وقت، از عاملان اصلی در اعطای این امتیاز ننگین به نظامیان امریکایی بود و بیش از همه در مجلس شورا و سنا برای تصویب آن دوندگی می‌کرد.

این پیوندها و تکاپوهای رذیلانه، از چشم تیزبین رهبر انقلاب اسلامی ملت ایران، امام خمینی، پوشیده نماند و ایشان در مقاطع مختلف به افشای طرح‌های پشت پرده و توطئه‌های مشترک اسرائیل و امریکا و دیگر کانون‌های سلطه در ایران همت گماردند.

در صفحات پیش رو، بعضی از اسناد مربوط به این فرقه ضاله از منابع گوناگون درج شده است تا شاهدهی بر مطالب فوق باشد. شایان ذکر است که بخش قابل توجهی از گزارشهای ارسالی توسط منابع ساواک، توسط مسئولان رده‌های بالاتر آن سازمان (که با عناوینی همچون یکشنبه و چهارشنبه و... مشخص شده‌اند) مورد تأیید قرار گرفته است. حمایت از کشف حجاب رضاخانی

در سند زیر که مربوط به یکی از جلسات بهائیان شیراز است، گذشته از حمایت بهائیان از کشف حجاب رضاخانی، و حتی انتساب آن به تعالیم خویش، نکته مهم و درخور ملاحظه زیر به چشم می‌خورد: بهائیان ادعای تحری حقیقت دارند، اما چنان‌که آمده است، مبلغ بهائی در نطق خویش، اعضای فرقه را از مواجهه با کسانی که نسبت به ماهیت این مسلک آگاهی دارند به شدت بر حذر داشته است.

سند شماره 1

طبقه‌بندی حفاظتی: خیلی محرمانه

گزارش خبر

شماره گزارش: 9578/هـ

تاریخ گزارش: 50/3/31

تاریخ وقوع: 50/3/25

تاریخ رسیدن خبر به منبع: 50/3/26

تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیاتی محل: 50/3/27

موضوع: فعالیت بهائیان

جلسه‌ای با شرکت 12 نفر از بهائیان شیراز تحت عنوان کمیسیون نشر نفعات‌اله در منزل مسیح‌اله روحانی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات و صفحاتی از کتاب لوح احمد، آقای مسیح‌اله روحانی پیرامون بهائیت سخنرانی و اظهار داشت: دیده شده است که یکی دو نفر از شما با افراد تبلیغات اسلامی تماس گرفته است. دیگر نباید این موضوع تکرار شود. شماها بیاد ندارید که در زمان رضاشاه و در زمان سیدنورالدین ما را غارت کردند، ولی شخص رضاشاه از این موضوع بسیار ناراحت بود و مخفیانه و دور از چشم علما عده‌ای از مسلمانان را از بین برد، چون او یک بهائی واقعی بود و همیشه از بهائیان پشتیبانی می‌کرد. کشف حجاب از روی قانون و منطق بهاء‌اله صورت گرفته است.

نظریه یکشنبه: اظهارات شنبه مورد تأیید است.

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است.

نظریه 7/هـ: نظریه چهارشنبه مورد تأیید است. ۲۱

طرد منتقدین از فرقه بهائیت

در سند زیر که برای منشی محفل روحانی ملی بهائیان ایران صادر شده است، دروغ بودن شعار تحرّی حقیقت را می‌بینیم؛ چرا که یک زن و شوهر بهائی، به دلیل آنکه نسبت به بهائیت بی‌اعتقاد شده بوده‌اند، از سوی تشکیلات فرقه در اسرائیل (بیت العدل) «طرده» و بهائیان از هرگونه معاشرت و سلام و کلام با آن‌ها منع می‌شوند.

سند شماره 2:

تاریخ: 13 شهر الجمال 122 (1344/2/2)

متحدالمآل نمره 543

محفل مقدس روحانی شیدالله ارکانه

ترجمه تلگراف هیأت مجله ایادی امرالله در ارض اقدس علیهم بهاءالله را به شرح ذیل:

«بدالله ثابت راسخ به علت حملات به امر، مطرود [شده]، به یاران اطلاع دهید هرگونه معاشرت و سلام و کلام با او ممنوع است. ایادی امر»

اعلام می‌دارد؛ مشخصات کامل مطرودین مزبور هم بعداً ارسال می‌گردد. مقرر فرمایند مراتب را فوراً به عموم یاران الهی در آن سامان اعلام فرمایند.

با رجاء تأیید ۲۱

حمایت هویدا از بهائیت

در سال 1343 پس از اعدام انقلابی حسنعلی منصور (که لایحه کاپیتولاسیون را به تصویب مجلس شورا و سنا رساند)، امیرعباس هویدا (از خانواده‌ای بهائی) به نخست‌وزیری ایران رسید. در دوران وی، این فرقه قدرت فراوان یافت و معتقدان به آن پست‌های کلیدی کشور را اشغال کردند. بهائیان امروزه انتساب هویدا و سایرین را به آن فرقه انکار می‌کنند، اما بد نیست بدانیم که این جماعت، پیش از انقلاب در جلسات مختلف خویش، بهائی بودن هویدا و حمایت وی از این مسلک را با افتخار مطرح می‌ساختند و بدان مباحثات می‌کردند! در 3 سند زیر که گزارشگران ساواک از جلسات بهائیان تهیه کرده‌اند و به تأیید مقامات مافوق آن‌ها نیز رسیده است، بر حمایت بیت‌العدل بهائیان از نخست‌وزیری هویدا، حضور وی در جلسات بهائیان، و حتی کمک پانزده‌هزار تومانی وی به محفل بهائیت تأکید شده است.

سند شماره 3:

گزارش خبر

شماره: 3/2029 هـ

تاریخ: 57/8/29

موضوع: بهائیان شیراز

آقای رثوفیان، یکی از بهائیان سرشناس شیراز، در یک مذاکره اظهار داشته آقای امیرعباس هویدا، به پشتیبانی بیت‌العدل اعظم و کامبالای افریقا، مدت سیزده سال بر ایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به پیشرفت قابل توجهی رسید و افراد متنفع بهائی پست‌های مهمی را در ایران اشغال و پول‌های مملکت را به خارج فرستادند.

نظریه شنبه: عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه به خاطر وقایع اخیر ۲۱ و رکود فعالیت بهائیان بوده است.

نظریه یکشنبه: با عطف توجه به صداقت شنبه، عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه صحت دارد.

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است.

نظریه جمعه: نظریه چهارشنبه مورد تأیید است.

نظریه 7/هـ: نظریه جمعه تأیید می‌شود. ۲۱

سند شماره 4:

طبقه‌بندی حفاظتی: خیلی محرمانه

گزارش خبر

شماره 7561/هـ

تاریخ: 50/2/2

درباره: فعالیت بهائیان ده‌بید

شب 50/2/2 جلسه بهائیان ده‌بید در منزل امرالله رفاهی تشکیل گردید. آقای عزیزالله بمهوسیان مبلغ و رابط بین محفل‌های شیراز و ده‌بید سخنرانی کرد و در مورد آزاد شدن بهائیت و استقلال و رسمیت پیدا کردن بهائیت مطالبی بیان نمود. نامبرده سپس اشاره به حقوق معلمان و درآمد نفت و تیراندازی به سپهبد فرسیو نمود. سپس اشاره به شرکت کردن جناب آقای نخست‌وزیر در محفل بهائیت در روز عید رضوان و همکاری دولت در شهرستان‌ها نسبت به فرقه بهائیت کرد.

نظریه یکشنبه: اظهارات شنبه مورد تأیید است. دریانی

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است.

نظریه 7/هـ: نظر چهارشنبه مورد تأیید است. ۲۱

سند شماره 5:

طبقه‌بندی حفاظتی: خیلی محرمانه

گزارش خبر

شماره: 11181 هـ

تاریخ: 50/5/19

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

جلسه‌ای با شرکت دوازده نفر از بهائیان ناحیه 2 شیراز در منزل آقای هوشمند و زیر نظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان، آقایان فرهنگی و محمدعلی هوشمند پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند. فرهنگی اظهار داشت: بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می‌توانند امتیاز هر چیزی را که می‌خواهند بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می‌باشد. تمام آسمان‌خراش‌های تهران و شیراز و اصفهان مال بهائیان است. چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می‌چرخد. شخص هویدا بهائی‌زاده است. عده‌ای از مأمورین مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می‌باشند، می‌خواهند هویدا را محکوم کنند، ولی او یکی از بهترین خادمین امرالله است و امسال مبلغ پانزده هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقای بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود. در این جلسه نامبردگان زیر شرکت داشتند: فرهاد

روحانی، دانیای روحانی، ثناءالله زارعیان، قاسم کریمیان، هدایت و مسیح‌الله و ناصر و ضیاءالله هوشمند، فرهنگی، قدرت‌الله کمالی، محمدعلی هوشمند.

نظریه یکشنبه: اظهارات شنبه مورد تأیید است. دریانی

نظریه چهارشنبه: در مرخصی است.

نظریه 7/ ه: به اظهارات شنبه می‌توان اعتماد نمود. در پرونده هویدا 62423 2150/5/26

ضدیت با اسلام و عالمان شیعه

بهائیان همواره در شعار، ادعا می‌کنند که به اسلام و تشیع اعتقاد دارند و از این دین تمجید می‌کنند. مع‌الوصف، در اسناد زیر که باز هم از جلسات بهائیان و از زبان مبلغان مشهور آن‌ها تهیه شده است، توهین و تمسخر شدید اسلام و مسلمانان مشاهده می‌شود.

در یکی از این جلسات (سند شماره 6)، تئاتری در استهزای دیانت اسلام و فریضه مهم حج اجرا شده که نویسنده آن خانم بهیه حاذق است. در سند دیگر (سند شماره 7)، فردی بهائی به نام ایقانی، که مدیر عامل فروشگاه فردوسی بوده، یکی از بانوان فروشنده را که در ماه مبارک رمضان روسری به سر داشته شدیداً تحت فشار قرار داده است که روسری را بردارد وگرنه اخراج خواهد شد.

در سند بعدی (شماره 8)، مقاله‌ای در یکی از جلسات بهائیان قرائت شده که عنوان آن بسیار گویاست و ما را از هرگونه شرح و تفسیر بی‌نیاز می‌سازد. عنوان مقاله، چنین است: «عواقب نکبت‌بار شیعه». ذکر این نکته خالی از فایده نیست که شوقی افندی (پیشوای بهائیان) لوحی به نام «قد ظهر یوم‌المیعاد» دارد که سراپا طعن و لعن به علمای اسلام (اعم از شیعه و سنی) است و به‌ویژه در بخشی از آن، که عنوان «عواقب نکبت‌بار شیعه اسلام» را بر پیشانی دارد، در هتاک و بی‌حرمتی به فقهای تشیع، سنگ تمام گذارده است. این لوح را که شوقی در سال 1941 م. (1320 ش.) به زبان انگلیسی نوشته، لجنه ملی نشر آثار امری، در تهران ترجمه و چاپ کرده است.

موضوع آخرین سند (شماره 9)، گزارشی از مراسم جشن و شادمانی بهائیان به مناسبت تولد باب و بهاء در اول و دوم محرم می‌باشد که هم‌زمان با سوگواری مردم شیعه در عزای سالار شهیدان حسین بن علی (ع) و خاندان و یاران او انجام شده است. جالب این است که بهائیان، تقویم خود را به نوعی بر اساس سال شمسی بسته‌اند، ولی در این مورد خاص، مناسبت قمری - اول و دوم محرم - را برای جشن و پایکوبی خویش اختیار کرده‌اند که عملاً دشمنی و کینه آن‌ها نسبت به اسلام و تشیع را به نمایش می‌گذارد.

سند شماره 6:

شماره: 14272/ه

تاریخ: 49/11/12

فعالیت بهائیان شیراز

جلسه‌ای با شرکت 9 نفر از بهائیان شیراز در منزل آقای بدیع‌اله رئوفیان، واقع در کوچه پروانه، تحت عنوان کمیسیون نشر نجات‌الله، و زیر نظر آقای رئوفیان تشکیل گردید. ابتدا قاسم کریمیان مبادرت به قرائت مناجات نمود چند صفحه از کتاب ایقان نیز توسط کرامت‌الله مهدی‌زاده قرائت شد و فکاهی مسخره‌آمیزی که علیه دیانت اسلام و حجاجی که عازم حج هستند اجرا شد. این فکاهی را خانم بهیه حاذق نوشته بود. پس از آن چند سؤال به یک مسلمان مبتدی به نام احمد رسولی داده شد

که هفته دیگر به آن‌ها پاسخ دهد. بعداً کرامت‌اله مهدی‌زاده در مورد وضع مذهبی سیاسی جهان و - ایران صحبت کرد و اظهار داشت در این کشوری که ما زندگی می‌نمائیم می‌بینیم که کارهایشان - هیچ از روی اسلوب ۲۱ نیست. چون ملت ایران، هم خون گرم هستند و هم مذهبی رسمی ندارند. اگر ما بهائیان در ایران اقتصاد بازاری راه نمی‌انداختیم، وضع اقتصاد ایران بسیار خراب بود. چرا مسلمانان می‌گویند بهائیان نجس می‌باشند برای اینکه ما همکاری بخصوصی با کشورهای خارجی داریم و عامل تبلیغات مذهبی هستیم. شرکت‌کنندگان در جلسه عبارت بودند از بدیع‌اله رئوفیان: منشی کمیسیون، قاسم کریمیان، کرامت‌اله مهدی‌زاده، منوچهر هوشمند، شاپور حق‌جو، بهیه حاذق، نادیه رئوفیان، منصور زارع، ذبیح‌اله چهره‌نگار.

نظریه یکشنبه: اظهارات شنبه مورد تأیید است.

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است.

نظریه ۷/ ه - نظر چهارشنبه مورد تأیید است. ۲۱

سند شماره 7:

طبقه‌بندی حفاظتی: سری

گزارش خبر

شماره گزارش: 5176

تاریخ گزارش: 45/10/21

تاریخ وقوع: 45/10/18

تاریخ رسیدن خبر به منبع: 45/10/18

تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: 10/20/

ساعت 08:00 صبح مورخ 45/10/18، آقای ایقانی، مدیرعامل [بهائی] فروشگاه فردوسی، در داخل فروشگاه به یکی از بانوان فروشنده که روسری به سر داشته است دستور می‌دهد که روسری خود را از سر بردارد. بانوی فروشنده که به خانم بهرامی معروف است اظهار می‌کند که روزه هستم و بدین جهت روسری به سر نموده‌ام و تقاضا می‌کند به خاطر رعایت حال وی اجازه داده شود کماکان روسری خود را به سر داشته باشد. ولی ایقانی با تشدد و در حالی که موضوع روزه گرفتن بانو بهرامی را به باد تمسخر گرفته بود، به وی تکلیف می‌کند که یا روسری را از سر بردارد و یا فوراً به خدمت وی خاتمه داده خواهد شد. بانو بهرامی در حالی که به شدت می‌گریست به اجبار روسری را از سر برداشت. موضوع فوق بین فروشندگان تأثیر بسیار نامطلوبی نموده است و عموماً از اینکه عده‌ای بهائی فروشگاه فردوسی را وسیله‌ای برای فعالیت خود قرار داده و تا این حد اصول و معتقدات کارمندان غیربهائی را تحقیر می‌نمایند، متأثرند.

نظریه بخش 3

این قبیل تظاهرات بی‌پروا از طرف بهائیان، بهترین بهانه و مستمسک برای روحانیون افراطی خواهد بود تا به تحریک افکار عمومی بپردازند بنابراین اصلح است که در صورت تأیید موضوع جداً مدیرعامل فروشگاه فردوسی مورد مؤاخذه قرار

گیرد. ۲۱

سند شماره 8:

طبقه‌بندی حفاظتی: سری

گزارش خبر

شماره گزارش: 48/4/30/10/3562 هـ

تاریخ گزارش: 48/4/30

تاریخ وقوع: 48/4/27

تاریخ رسیدن خبر به منبع: 4/27

تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: 4/28

موضوع: بهائیان

جلسه شور تبلیغی بهائیان اصفهان ساعت 16:30 روز جمعه 4/27 در منزل آقای احسانی واقع در خیابان آمادگاه کوچه فتح‌آباد تشکیل گردید و شرکت‌کنندگان آن اکثراً از بین جوانان و مخصوصاً دانشجویان بودند.

1- ابتدا آقای بهیار استوار، ناظم جلسه، به مدت ده دقیقه سخنرانی نموده و اظهار داشت که این جلسه هر هفته یکبار تشکیل می‌شود و از دوستانی که افراد مبتدی دارند و به مرحله بیعت تبلیغی رسیده‌اند، خواهش می‌کنم آن‌ها را معرفی تا ترتیب شرکت آن‌ها در بیت داده شود.

2- مقاله‌ای تحت عنوان «عواقب نکبت‌بار شیعه» [به] وسیله آقای هوشنگ اشراقی قرائت شد.

3- آقای صادقی افشار اشعاری از ره‌ی معیری قرائت نمود.

4- برنامه‌های تفریحی و مسابقه و سرگرمی و پذیرایی در پایان اجرا شد. جلسه هفته بعد به روز جمعه 48/5/3 موكول گردید.

ملاحظات:

نظریه منبع: مقاله‌ای که تحت عنوان عواقب نکبت‌بار شیعه [به] وسیله اشراقی قرائت شد سراسر طعن و کنایه نسبت به شیعه و روحانیون اسلام بود. در این مقاله، که قرائت آن یک ساعت به طول انجامید، ناطق پیرامون قدرت روحانیون از دوران صفویه تا به امروز بحث نموده و سرانجام با مقایسه اهمیت و اعتبار روحانیون در گذشته و حال به این نتیجه رسید که وضع شیعه و اسلام بسیار وخیم و روزبه‌روز اسلام از بین رفته و اهمیت و اعتبار خود را از دست می‌دهند.

نظریه رهبر عملیات: تبلیغات بهائیان در این منطقه به حد اعلاى شدت خود رسیده و حتی جزوه... ۲۱

سند شماره 9:

طبقه‌بندی حفاظتی: سری

تاریخ وقوع: 46/1/23

تاریخ رسیدن خبر به منبع: 46/1/23

تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: 46/1/25

شماره گزارش: 190

تاریخ گزارش: 46/1/24

موضوع: اظهارات خوارزمی در محفل میان‌دوآب

عطف پیرو: 46/1/20/142

روزهای 23 و 46/1/24 [= مقارن با اول و دوم محرم] مصادف با تولد باب و بهاء‌اله، کلیه بهائی‌های منطقه میاندوآب دست از کار کشیده و در محفل خود تجمع نموده، جشن و شادی بر پا داشته بودند. در این دو روز سخنرانی‌های مفصلی از طرف مبلغین به عمل آمد، من جمله محمدعلی خوارزمی ضمن سخنرانی خود چنین بیان داشت: چون در این روزهای محرم موقع عزاداری مسلمانان است، لذا عموم افراد بهائی باید سعی کنند از نزدیک شدن به این مسلمانان کثیف خودداری کنند؛ زیرا ممکن است از طرف مسلمانان تظاهراتی به عمل آید و موجب اختلاف گردد و باعث آبروریزی شود. و اضافه کرد: درست است ما بهائیان از هیچ‌کس ترس و وحشت نداریم و همیشه از ابتدای ظهور باب و بهاء‌اله در مقابل کلیه مقامات مملکت، شهامت و شجاعت نشان داده‌ایم و هیچ‌وقت در مقابل مسلمانان شکست نخورده‌ایم و نخواهیم خورد و همه وقت از خود ازجان‌گذشتگی ۲۱ نشان داده‌ایم و امیدوارم در آتیۀ نزدیکی کمر مسلمانان را با فعالیت دائم و روزافزون خود بشکنیم و بهائیت را در ایران و کلیه نقاط جهان، پیشرفت دهیم. و در آخر سخنرانی خود از عموم بهائیان منطقه میاندوآب اظهار تشکر کرد که نامبرده را به عنوان نماینده خود برای عزیمت به تهران انتخاب نموده‌اند.

نظریه منبع - محمدعلی خوارزمی یکی از افراد متعصب بهائی منطقه میاندوآب است و چون فرد سرمایه‌داری است، هزینه هر گونه فعالیت بهائی را در منطقه به عهده می‌گیرد.

نظریه رهبر - نظریه منبع مورد تأیید است. مخصوصاً اختلافاتی که بین بهائی‌ها و مسلمانان در منطقه استحقاقی تولید می‌شود اغلب به تحریک نامبرده می‌شود و مشارالیه سعی دارد در بین رؤسای ادارات نفوذ نموده تا به نفع بهائیت استفاده نماید. ملاحظات: از نظر حفاظتی به مقامات خارج از ساواک منعکس نگردید. ۲۱

تبلیغ مسلک از راه گسترش فساد!

تشکیلات بهائیت برای نیل به اهداف خود، روی تبلیغ افراد غیر بهائی به این مسلک، اهتمام زیادی داشته و در این راه نیز از همه اهرم‌های ممکن، حتی سوء استفاده از زنان و دختران، بهره گرفته و از آن‌ها به عنوان طعمه برای کسب اطلاعات یا جلب افراد ساده‌دل به سوی تشکیلات سود جسته و گاه کار «ابلاغ امرالله!» به جایی رسیده که چند دختر بچه نه تا ده ساله را برای یک شیخ پولدار و شهوت‌ران عرب، قاچاق کرده است! دو سندی را که در ذیل ملاحظه می‌کنید، گزارشگران ساواک تهیه کرده و مفاد آن به تأیید مسئولان رده‌های مختلف آن سازمان اطلاعاتی نیز رسیده است.

سند شماره 10:

طبقه‌بندی حفاظتی: سری

گزارش خبر

شماره گزارش: 2375/ ط - 11979

تاریخ گزارش: 46/12/14-46/12/9

تاریخ رسیدن خبر به منبع: 46/11/28

تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات: 12/2

موضوع: فعالیت بهائیان

سروان دکتر احمد نبیلی افسر تیپ جام، بهائی بوده و در مورد اشاعه و تبلیغ مذهب بهائی در بین مردم، خصوصاً افسران و درجه‌داران تیپ جام، اقدام به عمل می‌آورد. طیب

نظریه منبع - در این باره از وجود کلفت خود، که دختر جوانی است، استفاده می‌نماید.

نظریه رهبر عملیات - صحت خبر فوق و نظریه منبع مورد تأیید است. خ

نظریه ساواک - نظریه رهبر عملیات مورد تأیید است. ۲۱

سند شماره 11:

طبقه‌بندی حفاظتی: خیلی محرمانه

گزارش خبر

شماره گزارش: 222/340575

تاریخ گزارش: [1356]2536/10/11

تاریخ وقوع: اخیراً

تاریخ رسیدن خبر به منبع: [1356]36/9/22

تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: 36/9/23

موضوع: اقدامات روح‌اله ثابتی

برابر خبر واصله:

شخصی به نام روح‌اله ثابتی، از اتباع ایرانی که دارای مسلک بهائی است و در ابوظبی یک شرکت تجاری را اداره می‌کند و همسر او با زن شیخ زاید بسیار نزدیک و خود او نیز با اکثر شیوخ در ارتباط است، اخیراً چهار نفر دختر نه تا ده ساله برای شیخ حمدان، معاون نخست‌وزیر امارات که به شهوت‌رانی معروف است، با خود از ایران برده است که این موضوع به طریقی از وی (روح‌اله ثابتی) استفسار گردیده است که نامبرده اظهار داشته که این مسأله درست است و این دخترها یتیم هستند و شیخ حمدان قبلاً از او خواسته بود که چنانچه چنین دخترانی را برای او از ایران بیاورد با هزینه خود از هر نظر زندگی آنها را تأمین می‌نماید که او نیز در مسافرت اخیر خود به ایران آنها را همراه آورده و هم‌اکنون این دخترها در نزد شیخ حمدان می‌باشند.

نظریه رئیس نمایندگی: تحقیقات پیرامون تعیین مشخصات و چگونگی ورود دخترهای مزبور به امارات و اینکه اگر

دخترهای مزبور یتیم بوده، در چه مکانی در ایران ساکن بوده‌اند ادامه داشته که پس از حصول، متعاقباً اعلام خواهد شد.

نظریه اداره کل دوم: نتیجه تحقیقات پس از حصول متعاقباً اعلام خواهد شد. ۲۱

رهبر فقید انقلاب افشا می‌کند

اما در هنگامه توطئه‌های رنگارنگ کانون‌های سلطه، ابرمردی بود که با چشمانی تیزبین، همه دسیسه‌ها را رصد می‌کرد و به بهترین شکل و با از خودگذشتگی فراوان آنها را افشا می‌نمود.

سند زیر نامه‌ای است که امام خمینی (قدس سره) در اوایل دهه 1340.ش به یکی از طرفداران خویش (که در تهران مغازه تراشکاری داشته) فرستاده و در آن، یکی از حمایت‌های رژیم پهلوی از بهائیت را افشا کرده است.

سند شماره 12:

«بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب مروج الاحکام و ثقه الاسلام آقای آقا سید کاظم شاهنگیان دامت افاضاته محترماً معروض می‌دارد: ان شاء الله مزاج شریف، خالی از نقاهت است؛ مرقوم شریف، واصل و موجب تشکر گردید از احساسات و اقدامات جنابعالی متشکر. امید است ان شاء الله تعالی با ادعیه خالصه جنابعالی و همت آقایان و سایر اهالی محترم ایران، خصوصاً تهران، موفق شویم به حفظ شعائر مذهبی و دفاع از حریم قرآن و اسلام؛ و نگذاریم مخالفین اسلام و تشیع و مملکت جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و اجداده الطاهیرین به مقاصد پلید خود نایل شوند. لازم است جنابعالی متوجه باشید که اعمال ضداسلامی دولت حاضر، خطر را نزدیک نموده [است]: اخیراً به دو هزار نفر بهائی تذکره دادند و به لندن رفتند برای شرکت در محفلی که به ضد اسلام تشکیل می‌شود و به هر یک پانصد دلار ارز و هزار و بیست تومان تخفیف بلیط هواپیما دادند خدا می‌داند این مجلس ملعون چه مفسادی برای اسلام و مذهب دربردارد. مردم را آگاه فرمایید. به علمای اعلام تذکر دهید برای این امور فکری کنند. در خاتمه رجای دعای خیر از جنابعالی دارم والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته، روح الله الموسوی الخمینی، ۲۱

پی‌نوشت‌ها

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل.

- 1 ^{۲۱} - بهائیت به روایت تاریخ، ص 252
- 2 ^{۲۱} - منبع: آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- 3 ^{۲۱} - با توجه به تاریخ سند (اواخر آبان 1357) منظور از «وقایع اخیر»، قیام پرشکوه مردم و انقلاب اسلامی ایران است.
- 4 ^{۲۱} - امیرعباس هویدا، به روایت اسناد مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، 567/2
- 5 ^{۲۱} - همان، 151/2
- 6 ^{۲۱} - همان، 165/3
- 7 ^{۲۱} - در متن سند: اصولب.
- 8 ^{۲۱} - قوه قضائیه، دادگستری استان همدان، پرونده 7 جاسوس بهائی (سال 1360)
- 9 ^{۲۱} - جواد منصوری، تاریخ قیام 15 خرداد به روایت اسناد، جلد اول، سند شماره 2/76
- 10 ^{۲۱} - همان، سند شماره 2/79
- 11 ^{۲۱} - در اصل سند: از جهان گذشتگی.
- 12 ^{۲۱} - جواد منصوری، همان، سند شماره 2/81
- 13 ^{۲۱} - همان، سند 2/74
- 14 ^{۲۱} - همان، سند 2/75
- 15 ^{۲۱} - صحیفه امام، مجموعه آثار امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج 1، ص 226

«کتاب اقدس»

استاد محیط طباطبایی

مقدمه: ذبیح‌الله نعیمیان*

نگارش کتاب به منظور تشریح و تبلیغ عقاید، و شرح زندگی رهبران، از ابزارها و وسایلی است که فرق و مکاتب مختلف در طی تاریخ به آن توجه نموده و به منظور ترویج عقاید خود از آن سود جستند. بابت و بهائیت نیز از این امر مستثنا نیستند. پیروان این فرقه‌ها متناسب با زمان و شرایط اجتماعی و سیاسی خود، کتاب‌هایی تحریر کرده و به نوعی حتی کتب قبلی خود را تصحیح نموده‌اند. بررسی سیر این نوشته‌ها از موضوعاتی است که ما را در شناخت بیشتر این فرقه‌ها و چرایی تغییر دیدگاه‌هایشان یاری می‌دهد. استاد محیط طباطبایی از محققان نام‌آشنایی است که در دهه 1350 کار کتاب‌شناسی آثار بابت و بهائیت را انجام داده و حاصل این پژوهش خود را در سلسله مقالاتی، و نقل آن‌ها، عرضه کرده است. توضیح این مقالات موضوع نوشتار حاضر می‌باشد.



بهائیت فرقه ضاله صهیونیستی

روانشاد استاد سید محمد محیط طباطبایی (خرداد 1281 - مرداد 1371) محقق، نویسنده، خطیب، معلم، منتقد، فرهنگبان، تاریخدان، نصابه، ادیب، شاعر و روزنامه‌نگار آزاده، مبارز، کوشا، نکته‌سنج، مبتکر و پرآوازه عصر ماست که علاوه بر تسلط بر زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسوی، با زبان‌های کهن شرقی: پهلوی، سُغدی، خوارزمی، اوستایی و سُریانی نیز (به اقتضای تحقیقات و پژوهش‌های علمی خود) آشنایی نسبی داشت و دقت نظر و گستره معلومات و قوت و حافظه‌اش، مورد قبول بلکه اعجاب اندیشمندان بود. به نوشته آقایان حبیب یغمایی، دکتر جعفر شهیدی، باستانی پاریزی و ایرج افشار، «به اتفاق دانشمندان و استادان و شاعران و نویسندگان و محققان و صاحب‌نظران معاصر، استاد سیدمحمدطباطبایی در فنون ادب و تبحر در علوم و تحقیق، صاحب‌نظری

است مسلّم و متّبع، و این دقایق در مقالات و قطعات آن جناب که بی‌انقطاع در جراید و مجلات و رادیو انتشار یافته و می‌یابد گواهی است عدل.»^{۲۱}

کارنامه علمی و فرهنگی استاد محیط، اوراق زرینی دارد. مدیریت توانای مجله‌های وزینی چون «آموزش و پرورش» و «محیط» در دهه ۱۳۱۰-۱۳۲۰ ش، سرپرستی و اجرای حدود بیست سال برنامه علمی و جذاب «مرزهای دانش» در سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۵۷، رایزنی فرهنگی ایران در دهلی، بغداد، دمشق، بیروت و پاریس در سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۳۴، و عضویت در فرهنگستان زبان و ادب ایران (۱۳۶۹ به بعد) بعضی از این اوراق زرین‌اند. پروفیسور آصف فکرت، درباره برنامه «مرزهای دانش»، گفته است: «برای من آن برنامه، یک کلاس پیشرفته ادبیات و تاریخ و فرهنگ بود. استاد محیط که سخن می‌گفت، در ذهن من در آن روزها چنان بود که شاهنشاهی مقتدر در قلمروش فرمان براند و فرمانش بی‌چون‌وچرا روان باشد. او هم فرمانروای قلمرو ادب و تاریخ و فرهنگ بود. با قدرت سخن می‌گفت که به آنچه می‌گفت دانا بود و بر آن تسلط داشت. نام هم نام سنگین و پرصلابتی بود: مرزهای دانش...»

علاوه بر تألیف چندین کتاب ارزشمند (همچون «نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق‌زمین» و «تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران»)، نگارش متجاوز از ۲۵۰۰ مقاله در مطبوعات مختلف (مهر، تعلیم و تربیت، ارمغان، گوهر و...) و ایراد ششصد خطابه در همایش‌های گوناگون داخل و خارج کشور - و همگی علمی و تحقیقی - در موضوع تاریخ، جغرافیا، ادبیات، زبان، کتاب‌شناسی، هنر و...، حاصل تکاپوی بیش از شصت سال فعالیت علمی و فرهنگی استاد را تشکیل می‌دهد که بجاست بازماندگان دانشمند وی به تدوین و انتشار آن‌ها - در قالب مجموعه آثار - همت گمارند.

انجمن آثار ملی، با افتخار، در سال ۱۳۵۷ جایزه یک‌میلیون ریالی خود را به پاس مجموع تحقیقات و خدمات و آثار یک محقق در طی عمرش، به وی تقدیم کرد. نیز در همان سال، مجموعه مقالات ده‌ها استاد و دانشمند را (که به هدف پاسداشت مقام عالی علمی و اخلاقی محیط توسط آقایان حبیب یغمایی و دکتر سید جعفر شهیدی و دیگران، گردآوری شده و با عنوان «محیط ادب» به چاپ رسیده بود) در مجلس دوستانه فرهنگی، دکتر علی‌اکبر سیاسی به جناب محیط اهدا کرد.

مقامات بلند علمی و منش اخلاقی استوار او، شهره مجامع علمی بود و فرهیختگان بسیاری، از علامه طباطبایی (مؤلف تفسیر ارجمند المیزان) و استاد مرتضی مطهری تا دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، دکتر عباس زریاب خویی، دکتر باستانی پاریزی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر محمداسماعیل رضوانی، دکتر محمدامین ریاحی، پروفیسور آصف فکرت، امیری فیروزکوهی، سید محمدعلی جمالزاده، سید حبیب یغمایی، سید محمدرضا جلالی نائینی، انجوی شیرازی، عبدالعلی کارنگ، احمد اقتداری و دیگران، به توصیف مکارم اخلاق و احوال وی رطب اللسان بوده و هستند.

به گفته دکتر زرین‌کوب: «استاد محیط طباطبایی، خود تاریخ زنده و پویای یک قرن بود؛ تاریخ یکی دو قرن قبل از خود را نیز با مطالعه مستمر، با کنجکاوی و موشکافی، از آن خود کرده بود. در آنچه به تاریخ و ادبیات قرن‌های اخیر مربوط می‌شد قول او راهگشا بود.» دکتر عباس زریاب خویی، که از اواسط دهه ۱۳۲۰ با محیط از نزدیک در

تماس بوده، از «حافظه نیرومند» او یاد کرده است که «مخزنی آکنده از معلومات و اطلاعات بسیار وسیع و گران بها در تاریخ، ادب و فرهنگ ایران و اقوام مهاجر» بود و افزوده است: «اطلاعات او در مورد تاریخ قاجار و نیز رویدادهای زمان معاصر، شرح حال رجال سیاسی و ادبی، سوابق اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آنان بسیار چشمگیر بود. این گونه اطلاعات دربارهٔ رجال معاصر و قریب به زمان ما در آن دوران، در کمتر کتاب یا مجموعه‌ای دیده می‌شد و یا اصلاً دیده نمی‌شد.»

انجوی شیرازی، محیط را «پژوهشگری پرمایه، جامع و شایسته نام خویش» شمرده و با اشاره به تکاپوی مستمر نیم‌قرن وی در جستجوی نسخه‌های مخطوط و کتاب‌های چاپی تازه در کتابخانه‌های تهران، نوشته است: «این آسان نیست که یک نفر بیش از هفتاد سال غرق در مطالعه و تحقیق باشد. استاد محیط بیش از هزار رساله و مقاله علمی، ادبی، انتقادی و تحقیقی دارد. در ده‌ها کنفرانس و سمینار و کنگره علمی و تحقیقی در خارج و داخل شرکت کرده بود.»

باستانی پاریزی، که کلاس درس محیط دربارهٔ تاریخ تمدن جدید را درک کرده، مدعی است که در آن ساعات معدود، «به اندازهٔ سال‌ها و قرن‌ها از محضر پربرکت آن استاد ضعیف‌نواز بهره بردم... استادی که در فضیلت و مردمی و استغنا و بی‌باکی و خیرخواهی و دفاع از حقوق جامعه ضرب‌المثل است.» سید محمدعلی جمالزاده بر ویژگی‌هایی چون پراطلاعی، ژرف‌بینی، بی‌غرضی و انصاف در استاد محیط انگشت تأکید نهاده است: «استاد ارجمند و امروز یکتا محقق واقعی بی‌غرض و مرض و خالی از تعصب و با مطالعه و اطلاع و ژرف‌بینی ما، آقای سید محمد محیط طباطبایی...» و بالاخره احمد اقتداری معتقد است که «استاد محیط، محیط فضل و آداب است و در جمع استادان شمع اصحاب. اما گذشته از جلالت قدر و علو مرتبت علمی و پختگی و وسعت اطلاع، امروزه، بحق، استاد همه ادب پروران ایران است و به خاطر زبان و ادب کهنسال فارسی چه رنج‌ها که برده است و چه دردها که در دل نهفته است... وجود گرمی‌اش کم‌نظیر است و در کشاکش دوران، چون سنگ آسیا، قدیم و قویم و در پاسداری از ادب فارسی و فرهنگ ایرانی، پابرجا و استوار مانده است.»^{۲۱}

استاد محیط در اواسط دههٔ 1350 در ماهنامهٔ «وزین گوهر» (مدیر مسئول: مرتضی کامران) به درج یک سلسله مقالات علمی و انتقادی راجع به تاریخ و متون تاریخی و کلامی مهم بایان و بهائیان (همچون نقطه الکاف و مطالع الانوار) اقدام نمود که چنان‌که انتظار می‌رفت با استقبال فراوان محققان و پژوهشگران روبه‌رو شد و متقابلاً واکنش خصمانهٔ وابستگان به آن دو فرقه را برانگیخت و موجب پاسخگویی استاد شد. توضیح این مقالات، موضوع گفتار بعدی ماست.

کتاب‌شناسی آثار باییت و بهائیت از منظر استاد محیط

می‌دانیم که دو کتاب یا دو گونه کتاب تاریخ قدیم و جدید در میان باییان و گروه‌های منشعب از آنان رواج داشته است. تاریخ قدیم در 1279 ق و تاریخ جدید در 1291 ق شکل گرفته است. ظاهراً نویسندهٔ تاریخ قدیم یک نفر اصفهانی بود و تا 1290 تنها مرجع تاریخی این گروه قرار داشته است و در دوره‌ای نوشته شده است که اعدام شیخ علی عظیم (شیخ‌علی ترشیزی) شاگرد سید کاظم رشتی و (به نظر استاد محیط) جانشین مسلم علی محمد باب، در

1268. ق و پس از سوء قصد نافرجام به ناصرالدین شاه به دستور او، زمینه را برای میدان داری و ریاست برادران نوری (بهاءالله و صبح ازل) آماده ساخت. این زمان، هنوز بابت از درگیری های فرقه ای آن دو برادر رنگ نگرفته بود.

تاریخ جدید توسط یک یا چند نفر، اما، در دوره ای نوشته شده است که دو شاخه بابت (ازلیت و بهائیت) با یکدیگر در نزاع داغ فرقه گرایانه بودند و از سوی دیگر، سران بهائیت تصمیم گرفته بودند روابط خود را با دربار قاجار و ناصرالدین شاه بهبود بخشند و از این رو، در تاریخ جدید، دشنام های فراوان پیشین را کنار نهادند و ثناگوی شاه شدند؛ چنان که با بهره گیری از رسائل میرزا ملکم خان (با بهره ترفیقی از عین عبارات او) و شیوه نگارشی رسائل آخوندزاده (به ویژه در رساله گفت و گوهای جمال الدوله هندی و کمال الدوله در دین ستیزی از زبان سیاح بیگانه) دنبال مخاطبان جدیدی می گشتند. مؤلف این کتاب جدید نامعلوم بود. عده ای، میرزا ابوالفضل گلپایگانی و گروهی، مانکجی هاترایای گجراتی زردشتی را نویسنده آن می دانستند. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، به گونه ای غیره مستقیم میرزا حسین همدانی (تهرانی بنا به نسخه مانکجی)، منشی مانکجی، را نویسنده آن دانسته است.

در هر حال، در این مقطع، پروفیسور ادوارد براون که با سران مختلف ازلیان و بهائیان ارتباط داشت، به انتشار تاریخ قدیم بابت در 1328. ق / 1910. م دست زد و به اعتماد قول میرزا ابوالفضل گلپایگانی، آن را به حاجی میرزا جانی کاشانی مربوط دانست.

در مقالات «کتابی بی نام با نامی تازه» و «تاریخ قدیم و جدید» به خامه محیط طباطبایی، کیفیت نام گذاری تاریخ منتشر شده توسط ادوارد براون - با همکاری شیخ محمدخان قزوینی -، به نقطه الکاف، و فضای تاریخی تدوین تواریخ بابت بررسی شده است. ۲۱ براون پیش از آن به دنبال تاریخ قدیمی بود که تاریخ جدید از آن اقتباس شده بود. از این رو، با دیدن دو نسخه در میراث کنت گوینو، که «نقطه الکاف» به عنوان یک بخش از آن خوانده شده بود، به انتشار تاریخ یاد شده دست زد. نکات زیر، برخی از مواردی است که استاد محیط طباطبایی به آن ها توجه کرده است:

1- نسخه مورد استفاده ادوارد براون، نه دارای اسم مؤلف است و نه دارای عنوان کتاب، و تاریخ تحریر و تاریخ انتقال آن به پاریس. اما شباهت حوادث تاریخ قدیم و جدید، باعث شده است آن نسخه را نسخه تاریخ قدیم و نویسنده آن را حاجی میرزا جانی (معروف به نقطه کافی، مؤلف رساله نقطه الکاف) بداند، در حالی که طرفین ازلی و بهائی، یعنی مدعیان جانشینی باب، در موقع انتشار آن، این نسبت را با اطمینان تلقی نمی کرده اند.

2- رساله ای که براون، عنوان رساله را از آن اقتباس کرده و در 1279. ق تحریر یافته، نوشته ای تاریخی نبوده، بلکه رساله ای کلامی است و کاتب به علتی نامعلوم یا به اشتباه آن را به تاریخ قدیم بابت متصل کرده است. در ضمن، تاریخ تألیف این رساله 1264 یا 1267. ق می باشد، در حالی که مقدمه تاریخ قدیم در 1270. ق تألیف یافته است.

3- نه تنها از حاجی میرزا جانی کاشانی در بعضی از حوادث، در این کتاب به عنوان «ناقل یا منقول عنه» یاد شده، اساساً او دو سال جلوتر از تألیف تاریخ قدیم در گذشته است و نویسنده این تاریخ، احتمالاً محمدرضا نام اصفهانی می باشد که در بغداد بوده است و حاجی میرزا جانی، که براون تاریخ قدیم را به او نسبت داده، نامی است که نخستین بار میرزا ابوالفضل گلپایگانی، آن را در رساله اسکندریه ذکر کرده است. به ادعای گلپایگانی منشی

مانکجی که از طرف او مأمور نوشتن تاریخ بایه شده بود، نزد او آمد و از او درخواست همکاری نمود. او نیز وی را به تاریخ حاجی میرزا جانی کاشانی حواله داد.

4- استاد محیط طباطبایی معتقد است همه نسخه‌های تاریخ قدیم - که در هیچ موردی با نام مؤلف همراه نبوده - بر خلاف تصور ادوارد براون، هرگز از میان نرفته و محیط طباطبایی خود، دست کم از شش نسخه آن خبر داشته و سه نسخه را با نسخه گوینو مقایسه کرده است. او یادآور شده است که غیر از نسخه گوینوی کتابخانه پاریس، دو نسخه دیگری که او دیده، رساله اعتقادیة نقطه‌الکاف را در ابتدا ندارند و شاهدی دیگر بر نام مؤلف و نام کتاب تاریخ قدیم در آن‌ها نیست؛ چنان‌که نسخه مانکجی در بمبئی نیز فقط نام میرزا حسین طهرانی را بر خود دارد.

محیط طباطبایی در مقاله «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است» ۲۱ یکی دیگر از منابع تاریخی بایان به نام تاریخ نبیل زرنندی را بررسی کرده است. پیش از بررسی دیدگاه او و برای درک بهتر از جایگاه تاریخی این نوشته، در ذیل در خصوص سیر تاریخی کتاب‌های تاریخی شاخه‌های بابی توضیح داده شده است.

انتشار کتاب موسوم به نقطه‌الکاف توسط ادوارد براون، ناخرسندی بهائیان را به دنبال داشت و آن‌ها این کار را اقدامی به سود رقیبان ازلی خویش تلقی کردند. از این‌رو، به دستور عبدالبهاء، میرزا ابوالفضل گلپایگانی در پاسخ به آن، به تألیف تاریخ مستقلی به نام کشف‌الغطا دست زد که به علت مرگ او ناتمام ماند و مهدی گلپایگانی آن را تمام کرد و آن را در عشق‌آباد از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ ق، منتشر کردند و البته به دلیل تغییر جو سیاسی خاورمیانه پس از فروپاشی امپراتور تزاری (حامی پیشین بهائیت)، و حاکمیت بریتانیا بر فلسطین، و هراس از تقابل با پروفیسور انگلیسی، نسخه‌های کشف‌الغطاء را به سرعت جمع نمودند و سوزاندند. چنان‌که پس از آن، تحریر نسخه محمد قاینی نبیل (اهل عالین) در ۱۳۰۰ ق، به سود بهاء تمام شد. عجیب آنکه، بعد از او فقط محمدتقی همدانی در احقاق‌الحق از آن نقل قول کرده است و البته مانند براون او را نمی‌شناخت. سه سال بعد، عباس افندی با تصرفاتی، آن را به سود پدرش و به عنوان جانشینی برای تاریخ قدیم و جدید تحریر کرد و در ۱۳۰۷ ق به براون در عکا هدیه داد. عبدالحسین آواره (آیتی بعدی) نیز در خلأ حاصل از سوختن کشف‌الغطاء در ۱۹۱۷ م، کواکب‌الدربه را از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ م نوشت، اما بازگشت او از بهائیت، آن کتاب را از اعتبار ساقط کرد. پس از آن آواره خود را آیتی نام نهاد. بعد از مدتی با تلاش شوقی افندی، کتابی انگلیسی با عنوان «امواج نور» یا «داون بریکرز» به عنوان تاریخ نبیل زرنندی (ملا محمد نبیل زرنندی شاعر مداح میرزا حسینعلی بها) در ۱۹۲۷ یا ۱۹۳۲ م منتشر شد. عبدالبهاء مقدمه سیاح جعلی را حذف کرد و کتاب را مقاله سیاح نامید. این کتاب بعداً به عربی و با عنوان مطالع‌الانوار منتشر گشت و از عربی نیز به فارسی برگردانده و به عنوان تلخیص تاریخ نبیل منتشر شد. این کتاب، که در هیچ کدام از نوشته‌های پیشین نامی از آن نرفته بود، مورد تردید بسیاری قرار گرفت. جالب آن است که این کتاب که هیچ سابقه ذهنی از آن وجود نداشت، بنا به اشاره‌ای در آن، در سال ۱۳۰۵ ق یعنی دو سال پیش از سفر ادوارد براون به عکا تألیف شد و روشن نیست چرا به او هدیه داده نشد.

محیط طباطبایی با گزارش این سیر تاریخی در پاسخ به منتقدی به نام دکتر علیمراد داودی - استاد فلسفه دانشکده ادبیات تهران که گویا گرایش‌های بهایی دارد - او را در اینکه مطالع‌الانوار را نگاشته شوقی افندی می‌داند، با خود هم‌رأی خوانده و این شاهد تاریخی را آورده است که چرا تاریخ‌نویسان قدیمی به جای استناد به محتویات آن

تاریخ، به منقولات شفاهی دیگران تکیه کرده‌اند؛ کتابی که می‌توانست پاسخ مناسبی در برابر نسخه تاریخ قدیم منتشر شده توسط ادوارد براون باشد. چنان که اشاره نکردن عبدالبهاء به این کتاب در تذکره الوفا را شاهدی بر صحت نظر خود مبنی بر جعل کتاب یادشده توسط شوقی افندی دانسته است.

محیط طباطبایی که از وارد شدن به بحث‌های فرقه‌ای گریزان است، در پاسخ به نقدی مفصل و فرقه‌ای از جانب نوابزاده اردکانی در همان نشریه بهایی، بر ابعاد کتاب پژوهی خود تأکید کرده و حمله فرقه‌گرایانه او را به علامه محمدخان قزوینی و ادوارد براون در چاپ کتاب قدیم به دور از انصاف دانسته است. چنان‌که نقد خود بر آنان را متضمن تأیید نظر بهائیان در جعلی بودن نسخه گوینو، که به سود ازلیان بود، ندانسته و پژوهش خود را به دور از نزاع بهائیان با ازلیان خوانده است. وی به دسته‌ای دیگر از نقدهای او پاسخ داده و سرانجام او را به انکار اصل تاریخ قدیم متمایل یافته است؛ امری که راه بحث را می‌بندد.

به‌رغم تکرار این نکته از جانب محیط طباطبایی که او به دنبال تأیید یا ردّ طرفین نزاع نیست، گروهی از طرفین تحقیق کتاب‌شناسی او را از این منظر نگریستند و بر او خرده‌ها گرفتند. از این‌رو، او در مقاله دیگری به نام «ادامه بحث درباره نقطه‌الکاف»، به بعضی از نقدها پاسخ داده و بر مدعیات خود، به ویژه بطلان استناد تاریخ قدیم به میرزا جانی و اصفهانی بودن مؤلف، تأکید کرده است. ۲۱

محیط طباطبایی در مقاله «کتاب اقدس» در مورد کتاب‌شناسی این اثر میرزا حسینعلی بها بحث نموده است. این کتاب در 1290 یا 1292 ق. تدوین شد. وی در ایام پیری و در 1308 ق. پسرش میرزا محمدعلی غصن اکبر و میرزا آقاجان کاشی را برای چاپ و انتشار آثارش به بمبئی روانه کرد و برای بستن دهان عیبجویان، آنان را در اعمال اصلاحات مورد نیاز ترغیب نمود و به آنان اجازه لازم را داد. از این‌رو، اختلاف‌های فاحشی در متون خطی - به دلیل اصلاح آن‌ها در زمان حیات بها - و نیز میان آن‌ها با متون چاپی رخ داده است. طباطبایی با تأکید بر این مطلب، به دنبال حلّ این معماست که چرا بهائیان از چاپ مجدد این کتاب که روزگاری به دنبال آن بودند، امتناع کردند. او این پاسخ را اگرچه صحیح، اما کافی نمی‌داند که خوف بهائیان از زمینه بروز خرده‌گیری‌های عربی‌دانان بر اشتباهات فراوان و فاحش ادبی در این متن عربی، علت پرهیز از چاپ مجدد آن است. وی در نهایت این جمع‌بندی را کرده است که بازماندگان عباس افندی غص اعظم اگر بخواهند به انتشار آن دست یازند، ناگزیرند به انتشار نسخه اصلاح‌شده غصن اکبر رقیب عباس افندی دست یازند و این امر از منظر اختلافات فرقه‌ای به زبان آن‌هاست و از این‌رو، از انتشار آن پرهیز دارند. ۲۱

محیط طباطبایی در نوشتار دیگری به عنوان «برهان قاطع»، از قول ضیاءالحکما خاطرهای از مرحوم حکیم میرزا حسن جلوه (پسر عمّ ضیاءالحکما) درباره حضور وی در جلسه استادش، میرزا حسن نوری، با سیدعلی محمد باب و ناتوانی باب از پاسخ به پرسش‌های فلسفی او، نقل کرده که بسیار مغتنم و خواندنی است. ۲۱

استاد محیط در مقاله «رساله خالویه یا ایقان»، به دنبال بررسی اصرار بهاء بر تصحیح و تجدید همه متون ایقان بر اساس نسخه ملاعلی‌اکبر شه‌میرزادی است. بهاء در سال 1269 به بغداد رسید و پس از احیای بعضی درگیری‌های قبلی، به مدت دو سال با نام درویش محمد به نقشبندیان سلیمانیه پیوست و پس از آن به دعوت برادرش، میرزا یحیی صبح ازل، به بغداد بازگشت و با خواندن برادر کوچک‌تر به نام حضرت ازل و مستور کردن او، و خواندن

خود با نام حضرت بهاء امور بایان را به عهده گرفت. او پس از سال 1269 ق، برای دومین بار در سال 1275 ق امر خود را اظهار کرد، ولی قبول عام نیافت و در معرض خطر قرار گرفت. با آمدن سیدمحمد تاجر شیرازی، دایی مسلمان و مخالف علی محمد باب، بهاء در 1277 ق برای اثبات حقانیت باب طی دو شبانه روز رساله خالویه را در دو باب نگاشت که بعداً به کتاب ایقان تغییر نام یافت. او در این رساله به اشاراتی، بر فشار سنگینی اشاره کرده است که بر اثر اظهار امرش، بر او وارد شد. در هر حال، این رساله در خدمت تثبیت امر او قرار گرفت و پس از جدایی دو گروه ازلیان و بهائیان و سومین مرحله اظهار امر بهاء در 1280 ق، اهمیت بیشتری یافت. ۲۱

محیط طباطبایی در نوشتار دیگری با نام «عظیم پس از باب و پیش از ازل» به اثبات ریاست شیخ علی عظیم پس از اعدام باب و ابطال جانشینی فرد دیگری مانند میرزا یحیی صبح ازل همت گمارده و در این خصوص از شواهد تاریخی و تصریح تواریخ بابی بهره گرفته است. ۲۱

چنان که اشاره شد، یکی از مقالات استاد در مجله گوهر، تطبیق نسخه‌های مختلف کتاب مقدس بهائیان: «اقدس»، (نوشته حسینعلی بهاء) با یکدیگر است که به طور مستند نشان می‌دهد مطالب این کتاب را (همچون دیگر تألیفات عادی بشری) اطرافیان بهاء در زمان چاپ، برای جلوگیری از ایراد اهل نظر، بارها دست‌کاری نموده و «اغلاط املائی و ادبی و دستوری» آن را «تصحیح» کرده‌اند.

مقاله محققانه استاد در این زمینه را با عنوان «کتاب اقدس» در ذیل می‌خوانید:

کتاب «اقدس»، آکنده از اغلاط ادبی و املائی

چنان که فوقاً اشاره شد، یکی از مقالات استاد در مجله گوهر، تطبیق نسخه‌های مختلف کتاب مقدس بهائیان: «اقدس»، (نوشته حسینعلی بهاء) با یکدیگر است که به طور مستند نشان می‌دهد مطالب این کتاب را (همچون دیگر تألیفات عادی بشری) اطرافیان بهاء در زمان چاپ، برای جلوگیری از ایراد اهل نظر، بارها دست‌کاری نموده و «اغلاط املائی و ادبی و دستوری» آن را «تصحیح» کرده‌اند.

مقاله محققانه استاد در این زمینه را با عنوان «کتاب اقدس» در ذیل می‌خوانید:

«نخستین بحث کتاب‌شناسی که قبلاً به نظر خوانندگان ماهنامه تحقیقی «گوهر» رسید مربوط به کتاب تاریخ قدیم و جدید بایه بود که دنباله آن به موضوع کتاب مطالع الانوار، ترجمه داون بریکرز [و] تألیف شوقی افندی، کشیده شد که پس از چاپ و انتشار، به ملا محمد نبیل، شاعر زرنندی مداح میرزا حسینعلی بها نسبت داده شده بود. این بحث چند تن از مبلغان و پیش‌کسوتان معروف هر دو دسته بابی و بهایی را برانگیخت تا بر آن خرده بگیرند و رد و انتقادی بنگارند که پاسخ آن‌ها نیز بعداً در ضمن مقالات تکمیلی به استحضار خوانندگان حقیقت‌جو رسید.

اینک می‌خواهیم بحث تازه کتاب‌شناسی را در مورد «کتاب اقدس» تصنیف میرزا حسینعلی بها، بر پژوهندگان بی‌طرف عرضه داریم و برخی نکات و دقایق را که در طی مراجعه و مقایسه نسخه‌های متعدد خطی و چاپی این کتاب دریافتیم، بر بساط پژوهش و سنجش قرار دهیم تا نظر خوانندگان را به سیر نظر درباره آن جلب کند.

پیش از آغاز بحث، باید راجع به کیفیت تصنیف این کتاب نظری افکند و دید با وجودی که از تاریخ جدایی فرزندان میرزا بزرگ نوری در 1280 ق و تشکیل دو فرقهٔ بهایی و ازلی و تفرقهٔ میان آن‌ها از سال 1285، هر دو گروه در کشور عثمانی زیر اسم بابی به سر می‌بردند و بنا به تعهداتی که هنگام توقف بغداد و قبول تابعیت سپرده بودند، دربارهٔ عقیدهٔ مذهبی خود، که نوعی از تصوّف معرفی شده بود، حق هیچ‌گونه تبلیغ و ترویج شفاهی و کتبی نداشتند و به همین سبب در طول مدت چهل سال، قادر به جذب افرادی از عنصر عرب و ترک و ارنائوط حتی به تعداد شمارهٔ انگشتان دو دست نشدند و هر کاری انجام می‌دادند، خواه در عکا و خواه در قبرس و از پیش در آدرنه و بغداد، در پردهٔ استتار انجام می‌گرفت و مربوط به همان عدهٔ ایرانی بود که از کاشان و اصفهان و شیراز و تبریز و بلدهٔ نور دنبال ایشان به کشور عثمانی رفته بودند. پس از بیست و اندی سال، چند بار اظهار و انکار و تکرار ادعا و سکوت، عاقبت در سال 1290 یا 1292 ق دفتری مشتمل بر شش هفت هزار کلمه به نام "اقدس" به زبان عربی برای تسجیل انفصال و استقلال خود از بایان، در عکا تدوین شد که صورت‌های متعددی از آن به خط چند تن خطاط که با خود از ایران برده بودند در پردهٔ استتار نوشته و به اتباع مطمئن سپرده شد. در ضمن تکرار استنساخ، نسخه‌ها گاهی به دست افراد عربی‌دانی می‌افتاد که در آن آثار ضعف انشا و نقص ماده ادبی می‌جستند.

در سال 1308 که مدتی بود میرزا حسینعلی به واسطهٔ پیری و بیماری، کارهای دنیوی و دینی خود را میان دو پسرش: عباس افندی (عُصْن اعظم) و میرزا محمدعلی (عُصْن اکبر) قسمت کرده بود و هر کدام در بخشی از امور دسته‌جمعی مشغول انجام بودند، میرزا محمدعلی را، که خطی زیبا داشت، با میرزا آقاخان کاشی خادم، که از آغاز ادعا تا این تاریخ همواره یار و خادم وفادار بها مانده بود، به بمبئی فرستاد تا کتاب‌ها و نوشته‌های او را به چاپ برسانند. در ضمن بدیشان اجازه داد که در اصلاح عبارات کتاب‌ها تا جایی که زبان عیب‌جو بسته شود از سعی لازم دریغ نورزند. در نتیجه، صورت چاپ‌شدهٔ آثار بهاء نسبت به صورت خطی قبل از انتشار آن‌ها، اختلاف صورت پیدا کرد.



اکنون پس از تقدیم مقدمه، به اصل مطلب می‌پردازیم. از نسخه‌های چاپی و خطی اقدس که تا 25 سال پیش، گاهی دیده بودم، هرگز ذهن متوجه به امکان وجود اختلاف صورت و کم و بیش در مندرجات آن‌ها نشده بود، تا آنکه 24 سال پیش نسخهٔ اقدس چاپ حروف سربی بغداد را در آن شهر دیدم که از مطابقت چند نسخهٔ خطی با یکدیگر، به تفاوت‌های موجود در آن‌ها پی برده و در پاورقی صفحه‌ها ضبط کرده بود. صرف‌نظر از اختلاف کلمه و کلمات، گاهی در برخی از صفحات آن تا چند سطر هم کم و بیشی دیده می‌شد. تا آنکه چند سال پیش، به نسخهٔ چاپ ممتاز و معتمد که در حیات مصنف و با اجازهٔ صریح او، به وسیله میرزا محمدعلی عُصْن اکبر پسرش و میرزا آقاخان

خادم کاشی در بمبئی اندکی پیش از مرگ صاحب کتاب به ضمیمه مقداری از نامه‌های عربی بها به اشخاص مختلف برخوردیم که در یک مجموعه مشتمل بر 380 صفحه با خط نسخ خوب و خوانا به چاپ رسیده که تنها 64 صفحه آن به متن اقدس اختصاص یافته و 315 صفحه دیگرش شامل نامه‌های بی‌عنوانی می‌شود که محل فصل و وصل غالب آن‌ها در متن مشخص و معین نشده است. متأسفانه در این موقع، نسخه اقدس چاپ بغداد یا نسخه خطی مربوط به قبل از تاریخ 1308 هجری نخستین چاپ کتاب، در دسترس نبود تا با مطالعه، معلوم دارد آیا اختلاف نسخه‌ها در نسخه چاپ استاندارد بمبئی هم وجود دارد یا نه؟

پنج سال پیش از این، شادروان حبیب‌الله عتیقه‌فروش اصفهانی چند جلد کتاب چاپی و خطی از آثار بهائیان را، که در بمبئی به چاپ رسیده بود، با دو مجموعه خطی از مکاتیب میرزا حسینعلی را برای فروش و تقدیم بر این جانب عرضه داشت که از آن میانه یک مجموعه‌اش در 1294 هجری یعنی شانزده سال پیش از مرگ بها نوشته شده بود و جلب توجه مرا کرد. پس از تعیین بهای کتاب‌ها، از او خواستم این مجموعه 94 را یکی دو روز در دسترس من بگذارد و با اجازه او، از اول و آخر بخش اول آن مجموعه، زیراکسی برداشته شد.

خط این مجموعه به خط متعارف میرزا محمدعلی و میرزا عباس و برخی از نویسندگان نزدیک به میرزا حسینعلی فوق‌العاده نزدیک بلکه بیشتر به خط عباس افندی پیش از دوران پیری و لرزش دست و خط شباهت دارد.

خوشبختانه چند نسخه از این مجموعه خطی و چاپی را یکی از کتاب‌دوستان معاصر خریده و اکنون در تصرف دارد و نمی‌دانم که او بدانچه در این مقاله از بابت نسخه‌شناسی مجموعه مکاتیب معهود گفته می‌شود آگاهی یافته یا نه؟

محتویات این مجموعه (94) عبارت است از: 1- کتاب اقدس که در پایانش تاریخ چهارشنبه 7 صفرالمظفر 1294 دارد. در ذیل آخرین صفحه، صورت مکتوبی از بهاء به یکی از مریدان او نوشته شده که طرف مکاتبه معلوم نیست.

2- کلمات مکنونه فارسی که بعداً در حاشیه صفحات آن چیزهایی افزوده شد و تاریخ آن 14 صفر 1294 است.

3- سر مکنون عربیه که در همان زمان و به همان قلم نوشته شده ولی رقم تاریخ ندارد. 4- نوشته‌ای است مفصل در اثبات حقانیت دعوی بها که نویسنده آن شاید عبدالبها یا میرزا آقاخان باشد. چه، در ضمن آن می‌نویسد: "این

عریضه‌ای است از این عبد موسوم به عبد حاضر لدی‌العرش به سوی شاربان رحیق... و به لسان پارسی عرض می‌شود...". 5- مکتوبی است کوتاه از بها به آقا جمال بروجردی که پیش این دو فرقه، بعدها معروف به کفتار، و مطرود شده بود؛ 6- مکتوبی است به شیخ مرتضی انصاری علیه‌الرحمه که شاید هرگز به دست آن مرحوم نرسیده

باشد؛ 7- مکتوب دیگری است که مخاطب آن معلوم نیست؛ 8- نوشته‌ای است مفصل بر رد [برادر بها، میرزا یحیی صبح] ازل به طرفداری از بها که با خط بدی در کنار صفحه اولش این عنوان را یافته است: "کتاب حب حبیب و

بطلان ازل؛ 9- دعایی برای شفای بیمار از بها؛ 10- لوح سلطان ایران یا عریضه بها به ناصرالدین‌شاه در سلب تهمت شرکت بایمان در سوء قصد به شاه؛ 11- زیارت‌نامه بدیع که باید نه مرتبه رو به طرف مشرق بخوانند؛ 12-

مناجات‌گونه‌ای از بها که در حاشیه آن دعای کارگشایی او نوشته شده است؛ 13- مکتوبی به خط متوسط، که طرف خطاب بها در این نامه محمدعلی دهجی است که پیک نامه‌بر بها در ایران بود و در همین نامه هم مأموریت داشته

که به کرمان و شهر بابک و حسن‌آباد و بهرام‌آباد برود و پیام برساند.

آنچه که از این مجموعه، مورد نظر ما در این مقاله قرار دارد همانا اقدس، یعنی بخش اول آن مجموعه است که چهارده سال پیش از چاپ استاندارد بمبئی، به خط یکی از یاران نزدیک به بها نوشته شده و در آخر آن این عبارت "ختمتها فی یوم چهارشنبه 7 شهر صفرالمظفر سنه 1294" است. از روی جمله "ختمتها" قرینه اصالت خاصی به دست می‌دهد که گمان خط مؤلف بودن را پیش می‌آورد.

این نسخه دو یا چهار سال (نسبت به دو قول منقول) بعد از تدوین اصل کتاب قلمبند شده و نمی‌دانیم آیا نسخه‌ای بدین قدمت در اختیار حضرات بهائی در فلسطین و ایران هست یا نه؟

پنج شش سال پیش آنان می‌خواستند به مناسبت تصادف سال 1390 هجری با صدمین سال قمری تدوین اقدس، کتاب مزبور را در صورت تازه‌ای با تشریفات جشن یادبود مخصوصی انتشار بدهند و پس از سال‌های متمادی که دیگر به هیچ‌وجه نسخه خطی و چاپی تازه‌ای از آن در اختیار مریدان قرار نگرفته بود اقدس چاپ جدیدی در دسترس ایشان قرار دهند. نمی‌دانم چه باعث شد که بار دیگر بلاحاصل، و تصمیم به سکوت و نسیان امر گرفته شد. شاید موضوع زبان کتاب، باعث بر این تصمیم به فروگذاشت شده باشد. چه، در میان این فرقه به ندرت پیرو عرب‌زبانی پیدا می‌شود که از این متن عربی بتواند استفاده کند و آنان که زبان عربی را نیکو آموخته باشند از درک معنی و لفظ عبارات، آن لذتی را که از یک اثر ادبی و مذهبی و اخلاقی معروف عربی می‌برند انتظار نخواهند داشت. چنان‌که می‌دانیم 97 درصد کسانی که در آسیا و آمریکا و افریقا به این اسم و رسم شناخته شده‌اند، فارسی زبان مادری ایشان است و به زبان اقدس، که عربی خاصی است، کوچک‌ترین آشنایی ندارند. در این صورت انتشار ترجمه فارسی آن، به طور مسلم بر چاپ متن عربی خیلی ترجیح دارد. عجب است که در طی صد سال متوالی، هرگز حضرات درصدد ترجمه این کتاب مهم خود به زبان دیگری، اعم از فارسی و انگلیسی و اردو و ترکی و غیره، برنیامده‌اند و تاکنون اگر احیاناً به زبان دیگری ترجمه شده باشد، از طرف مسیحیان روسی و امریکایی بوده، چنان‌که تومانیسکی، خاورشناس روس، در 1899 میلادی ترجمه‌ای از اقدس به روسی کرد و در 1961 این دفتر به وسیله الدر و میلر، از داعیان پروتستانی امریکایی، که سال‌ها در ایران زیسته بودند، به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ و انتشار یافت، در صورتی که هنوز یک فرد یا هیأت بهایی در شرق و غرب دست به چنین اقدامی نکرده است، این مسامحه و دفع‌الوقت در ترجمه و تفسیر و چاپ متن اقدس به تدریج تولید چنین بدگمانی کرده که این فرقه بدین کتاب اساسی خود توجهی ندارد، در صورتی که جز آن هم مبنایی برای تشخیص وظایف و تکالیف شرعی خود نمی‌توانند سراغ کنند.

اقدس از حیث حجم مطلب تخمیناً به اندازه یک نهم کتاب خداست که جمع کلمات قرآن کریم بنا به محاسبه‌ای 66/000 کلمه می‌باشد و هفت‌هزار کلمه عربی برای ترجمه یا چاپ تازه چندان تولید زحمت و صرف وقت نمی‌کند. پس این بی‌توجهی را باید معلول علت اساسی دیگری دانست که برای امثال اغیار درست آشکارا نیست.

وقتی به این متن قدیمی اقدس دسترسی حاصل شد که چهار سال پس از تاریخ تدوین اصل و چهارده سال پیش از تاریخ نخستین انتشارش تحریر یافته و همه قرائن نسخه‌شناسی از خط و کاغذ و اسلوب تحریر، اصالت و قدمت نسخه را تأیید می‌کرد، موقع را برای تطبیق آن با نسخه چاپ استاندارد بمبئی غنیمت شمرد و آن‌ها را با یکدیگر از آغاز تا انجام سنجید. در ضمن تطبیق به ندرت صفحه‌ای از نسخه چاپی را با متن خطی قدیم (94) مطابق یافت، بلکه

موارد اختلاف در 64 صفحه به بیش از دویست مورد می‌رسید که در صفحه 57 و 60 حتی چند سطر متوالی از نسخه چاپی حذف شده بود.

نسخه خط 1294 چنین به پایان می‌رسد: "هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون و العله الكبرى للاتفاق و التمدن لو انتم تشعرون. انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم و هو الاس الاعظم نزلناه فی الواح اخرى، و الثانی نزل فی هذا اللوح البدیع. ختمتها فی یوم چهارشنبه 7 شهر صفرالمظفر سنه 1294." در صورتی که نسخه چاپ بمبئی بدین‌سان پایان می‌پذیرد: "...و الثانی نزل فی هذا اللوح البدیع. قد حرم علیکم شرب الافیون انا نهیناکم عن ذلك نهياً عظیماً فی الكتاب و الذی شرب انه لیس منی، اتقوا الله یا اولی‌الالباب."

بدین ترتیب، معلوم می‌شود حرمت شرب افیون یا به عبارت دیگر کشیدن تریاک بدین صراحت سال‌ها بعد از تدوین کتاب اقدس و در حین اقدام به طبع، بر آن افزوده شده است.

پس از تطبیق نسخه چاپی با نسخه خطی، موارد اختلاف را در کنار صفحه‌ها بر حاشیه‌ها یادداشت کرد و به بررسی آن‌ها پرداخت و دریافت آنچه که در نسخه چاپی غالباً تغییر یافته همانا کلماتی بوده که از نظر قواعد زبان عربی به نظر ناشران مجاز کتاب، درست نیامده و بنا به اجازه‌ای که از طرف بها در دست داشتند به اصلاح و تبدیل آن‌ها پرداخته‌اند.

این اصلاحات، گاهی املایی بوده مانند عفی در سطر 7 از صفحه 5 نسخه خطی که به عفا چاپی اصلاح شده و یا آنکه از نظر نحوی، تصور اشکالی می‌شده مانند "ان یبلغ رشدهم" خطی که "ان یبلغوا رشدهم" در نسخه چاپی شده است.

این نوع تغییر کلمات، قسمت اعظم اختلاف را در برمی‌گیرد و کم کردن چند سطر در صفحه‌های 57 و 60 گویی به رعایت بلاغت لازم شده ولی افزایش حکم تریاک در پایان نسخه چاپی شاید بنا بر ضرورتی مربوط به موقع چاپ صورت گرفته باشد و آن موضوع دخالت فقهای شیعه ایران در کار کشیدن تنباکو و توتون و تأثیر فوق‌العاده‌ای که فتوای حرمت دود در ایران بخشیده بود سران این فرقه را هم به بذل همتی وادار ساخته است.

به هر صورت چنان‌که در نسخه "هو صاحب الحب و الوفاق فی بیان..." که در 1315 هجری هنگام بالا گرفتن اختلاف میان فرزندان میرزا حسینعلی در بمبئی به چاپ رسیده میرزا محمدعلی غصن اکبر و میرزا آقاخان خادم اجازه تجدیدنظر در نوشته‌های بهاءالله و از جمله اقدس داشته‌اند و بر این اساس، آنچه را که در اقدس از آرایش و افزایش و کاهش لفظ عبارت روا دیده‌اند به کار برده‌اند و در نتیجه میان اقدس خطی و چاپی اختلاف صورت فوق‌العاده به وجود آورده‌اند.

پیش از آنکه نسخه اقدس چاپ بغداد انتشار یابد، مردم عرب‌زبان عراق و سوریه و فلسطین و مصر به ندرت از وجود چنین کتابی در دست حضرات آگاهی داشتند و دورانیشی عقلای فرقه در دور نگاهداشتن کتاب اقدس از چشم قوم عرب، شاید تنها مربوط به مخالفت وجود چنین کتابی با صورت ظاهر ادعای آنان نبوده که فرقه‌ای از صوفیه شمرده می‌شدند، بلکه برای عدم استحضار فضلا و ادبای عرب بر اسلوب تحریر چنین کتابی بوده که لااقل در هر صفحه آن از لحاظ عربی‌نویسی به طور متوسط سه چهار مورد قابل اعتراض به نظر می‌رسید.

پیش از بروز اختلاف میان فرزندان بهاء، چنین معمول شده بود که اقدس را با وصیت‌نامه بهاء یا کتاب عهد[ی] و مجموعه سؤال و جوابی درباره احکام غیرمنصوص با هم بنویسند، در یک مجموعه که نسخه‌ای از آن به خط زین‌المقربین در سال 1310 به اختیار انور ودود (مهاجر بهائی‌زاده و برگشته از حیفا و عکا) بود که از آن در کتاب ردیه خود جمله‌ها و کلیشه‌های متعدد نقل کرده است و نوشته که نسخه دیگری از همین مجموعه را یکی از خویشاوندان او به موزه بریتانیا داده است. بعدها که موضوع کتاب عهدی منتفی شد و اغضان آن شجره مورد سب و طعن بهائیان قرار گرفتند، گویی در میان آن رساله سؤال و جواب فارسی با متن عربی اقدس جنسیتی دیده نمی‌شد که هر دو را از پهلوی اقدس عربی جدا کردند. مسلم است هر بهائی و بهائی‌زاده طرفدار عباس افندی و شوقی افندی که میرزا محمدعلی غصن اکبر و میرزا آقاخان خادم را ناقض و دشمن و سزاوار سب و لعن می‌داند، حاضر نیست کتابی را که این دو تن هنگام چاپ به اصلاح آن همت گماشته‌اند و حتی‌الامکان از نقاط قابل اعتراض آن کاسته‌اند به چشم رضا و رغبت بنگرد و یا آنکه به تجدید چاپ و انتشار آن همت گمارد. چه، این اقدس، در حقیقت، اقدس غصن اکبری است نه غصن اعظمی. از طرف دیگر، صرف‌نظر کردن از اصلاحات و تغییرات مسطور و مطبوع و بازگشت به صور خطی نامطبوع، بار دیگر سراسر متن اقدس را در معرض انتقاد ناقدان خودی و بیگانه قرار می‌دهد و به اشکالات املائی و صرفی و نحوی و بیانی آن ناگزیر از اشاره خواهند بود. پس همان بهتر که این کتاب پرماجرا را مانند هشتاد سال گذشته نادیده بگیرند و از آن مانند مجردات نامقید و غیرقابل مشاهده سخن بگویند.» ۲۱

پی‌نوشت‌ها

* دانشجوی مقطع دکترای اندیشه سیاسی.

- 1 ۲۱- محیط ادب، مجموعه سی گفتار به پاس پنجاه سال تحقیقات و مطالعات سید محمد محیط طباطبایی، به کوشش حبیب یغمایی و ...، تهران، از انتشارات مجله یغما، اسفند 1357، مقدمه کتاب.
- 2 ۲۱- اظهارات فرهیختگان فوق، در خلال مقالاتشان در کتاب «محیط ادب» و دیگر آثار آمده است.
- 3 ۲۱- سید محمد محیط طباطبایی، «کتابی بی‌نام با نامی تازه»، گوهر، سال 1353، ش 11 و 12، صص 961-952؛ سیدمحمد محیط طباطبایی، «تاریخ قدیم و جدید»، گوهر سال 1354، ش 5، صص 343-348 و ش 6، صص 431-426
- 4 ۲۱- سید محمد محیط طباطبایی، «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، گوهر، سال 4، ش 2 (شماره مسلسل 38)، صص 120-113 و ش 3 (شماره مسلسل 39)، صص 208-200
- 5 ۲۱- سید محمد محیط طباطبایی، «ادامه بحث درباره نقطه‌الکاف»، گوهر، سال 4، ش 6، (شماره مسلسل 42)، صص 471-466 و ش 7، (شماره مسلسل 43)، صص 562-556
- 6 ۲۱- سید محمد محیط طباطبایی، «کتاب اقدس»، گوهر، سال 4، ش 10، دی‌ماه 2535 (شماره مسلسل 46)، صص 824-820، و ش 11 و 12، بهمن و اسفند ماه 2535 [1355] (شماره مسلسل 47 و 48)، صص 910-906
- 7 ۲۱- سید محمد محیط طباطبایی، «برهان قاطع»، گوهر، سال 5، ش 7 (شماره مسلسل 55)، صص 507-501
- 8 ۲۱- سید محمد محیط طباطبایی، «رسالة خالویه یا ایقان»، گوهر، سال 5، ش 11 و 12 (شماره مسلسل 59 - 60)، صص 831-822
- 9 ۲۱- سید محمد محیط طباطبایی، «عظیم پس از باب و پیش از ازل»، گوهر، سال 6، ش 3 (شماره مسلسل 63)، صص 183-178 و گوهر، سال 6، ش 4 (شماره مسلسل 64)، صص 277-271
- 10 ۲۱- برای مشاهده تصویر صفحات این مجموعه خطی و نیز کتاب اقدس چاپ 1308 بمبئی به اصل مقاله استاد محیط طباطبایی در مجله گوهر مراجعه شود: سید محمد محیط طباطبایی، همان، ش 10، صص 823 و 822، ش 11 و 12، صص 909 و 907

تاریخی آکنده از فساد و وابستگی

سعید باغستانی*

فاصله و مغایرتی که میان کشورهای استعماری و کشورهای تحت سلطه در اندیشه و منش وجود داشته، «تاثیرگذاری» را به عنوان اولویت نخست آن‌ها مطرح کرده و چگونگی تحقق آن، همچون یک دستور کار، همواره توان فکری و عملی آنان را به خود مشغول کرده است. فرقه‌گرایی به جهت فقدان اصالت و پیوستگی با بیگانگان، اهمی مورد اعتنا در این مسیر تلقی شده است و از همین رو، فرقه‌هایی چون بهائیت مورد توجه، نفوذ و استفاده قدرت‌های استعماری اعم از شرقی و غربی بوده‌اند. مقاله پیش رو با استفاده از کتاب مشهور اسماعیل رائین «انشعاب در بهائیت» مروری بر این موارد دارد.

اسماعیل رائین، روزنامه‌نگار و مورخ آثار آشنای عصر پهلوی است که آثار متعددی در رشته تاریخ معاصر ایران دارد، اما شهرت وی عمدتاً مرهون تحقیقات گسترده‌ای است که در موضوع فراماسونری در ایران و جهان دارد و کتاب سه جلدی او: «فراموشخانه و فراماسونری در ایران»، در زمان انتشار خود، اثری نو و بی‌بدیل در این زمینه محسوب می‌گشت. «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی»،^{۲۱} یکی از آخرین آثار تحقیقی رائین است که به موضوع بهائیت (و باییت) و پیوندهای استعماری و اختلافات داخلی آن اختصاص دارد. اسماعیل رائین در این کتاب سعی کرده است به دور از تعصب و گرایش فکری خاص، جریان بهائیت را با ارائه اسناد و مدارک معتبر در سه محور کلی بررسی کند: ۱- انشعاب و اختلاف در بین بهائیان؛ ۲- موضع‌گیری کشورهای روسیه، انگلیس، امریکا و اسرائیل در قبال آن‌ها؛ ۳- نفوذ در مراکز دولتی و مداخله در امور سیاسی.

۱- انشعاب و اختلاف در بهائیت

محور اصلی کتاب رائین، نشان دادن اختلافات و انشعاباتی است که در این فرقه به وجود آمده است. این نکته از آن رو شایان اهمیت است که گویی انشعاب و دسته‌بندی، از آغاز، جزئی تفکیک‌ناپذیر از بهائیت و بهائی‌گری بوده است، کما اینکه هنوز سیزده سال از مرگ میرزا علی‌محمد شیرازی (باب) نمی‌گذشت که اولین انشعاب کلان، با پیدایش فرقه‌های بهائی و ازلی در این جمع آغاز شد، و افرادی را که تا دیروز دست در دست یکدیگر در برابر قوای دولتی و همه جامعه می‌ایستادند و کشته می‌دادند، به دو دسته کینه‌توز و دشمن مبدل ساخت که همه نیروی خود را صرف انهدام یکدیگر می‌کردند و گاه با خوردن سم یا سوءقصد‌های گوناگون به حریف، یکدیگر را از میان برمی‌داشتند. کار جدایی و افتراق بدانجا کشید که حتی گروهی، روحیه ماکسول را متهم کردند که وی شوهر خود (شوقی ربانی) را مسموم کرده است.

نویسندهٔ «تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی» نوشته است: «احمد سهراب از فرمان شوقی سرباز زد و وصیت‌نامه (انتصاب شوقی به جانشینی عبدالبهاء) را ساختگی تلقی نمود و طرفدارانی پیدا کرد که به نام سهرابی‌ان نامیده می‌شوند و بهائیان امریکا عموماً پیرو او می‌باشند. پس از مرگ شوقی نیز شخصی به نام میسن ریمی که شوقی او را به لقب پرزیدنت مفتخر نموده ادعا نمود که (ولی امرالله) می‌باشد و طرفدارانی در برخی کشورها پیدا کرد. جمشید معانی در اندونزی ادعای جدید نمود و خود را (سماءالله) نامید. بنابراین فرقه‌های ذیل را از بدو پیدایش میرزا علی‌محمد باب تاکنون می‌توان نام برد: بابی، ازلی، بیانی، مرآتی، بهائی، ثابتین، ناقضین، سهرابی، طرفداران میسن ریمی، جمشیدی و...» ۲۱

همین اختلاف‌نظرها و تشتت آرا، همراه دیگر عوامل، باعث شد بهائیت که خود را دین و آیین تازه‌ای می‌داند، و نخستین ویژگی یک آیین اعلام آن و تبلیغ در میان گروه‌های مختلف مردم است، به صورت جامعه‌ای بسته و نیمه‌سری درآید. میسن ریمی که خود را جانشین شوقی ربانی، و دومین ولی امر، می‌دانست نوشته است: «لازم می‌داند که حقایق مودعه‌ای را که جنبهٔ عمومی داشته و در عین حال سری نباشد، به استماع یاران جامعه سامیه بین‌المللی بهائی برساند. درحالی‌که به هیچ عنوان چنین قصدی ندارم که مقاصد و مطالبی را که جنبهٔ سری داشته باشد در معرض افکار عمومی اهل بهاء قرار دهم؛ زیرا در ارض اقدس در این اوان هیأت ایادیان اکثراً و بالاتفاق مصمم گردیدند که کلیات تصمیمات و اقداماتی که معمول می‌دارند بایستی صرفاً جنبهٔ سری داشته و غیر از بیست و هفت نفس ایادیان، در خارج میان مؤمنین و مؤمنات و به‌طور کلی جامعه امر به هر عنوان بسط و توسعه نیافته و افشاء نگردد.» ۲۱

2- موضع‌گیری دولت‌های استکباری در قبال بهائیان

(الف) روسیهٔ تزاری:

چندی بعد از اعدام باب در تبریز، سه تن از بهائیان به ناصرالدین‌شاه سوء قصد کردند، ولی این سوء قصد، نافرجام ماند و مرتکبان آن، دستگیر شدند. حسینعلی بهاء در آن زمان نهایت کوشش را به کار برد تا مداخلهٔ خود را در امر سوء قصد انکار کند، ولی پناهنده شدن او به سفارت روس و حمایت علنی سفیر روسیهٔ تزاری از وی سبب شد شاه ایران، مهد علیا (مادر شاه) و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شوند و طرح توطئهٔ سوء قصد را از جانب او بدانند. در تاریخ «نبیل زرنندی» (این تاریخ از آن رو اهمیت دارد که اکثر صفحات آن، نقل قول از خاطرات عبدالبهاء می‌باشد، به ویژه آنکه تمام متن تاریخ را بعد از تکمیل، خود عبدالبهاء ملاحظه و تصویب نموده است.) چنین آمده است: «حضرت بهاءالله سواره به سمت اردوگاه شاه، که در نیاوران بود، حرکت کردند، در بین راه به سفارت روس، که در زرگنده نزدیک نیاوران بود، رفتند. میرزا مجید، منشی سفارت روس، از او مهمانی و پذیرایی نمود، جمعی از خادمین حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله [فرآشباشی ناصرالدین‌شاه]، حضرت بهاءالله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاءالله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند... فوراً مأموری فرستاد تا بهاءالله را از سفارت تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به بهاءالله گفت که به منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید بهاءالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی، و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود.» ۲۱

شوقی ربانی، چهارمین پیشوای بهائیت، بعد از شرح واقعه گفته است: «... سفیر روس از تسلیم بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانهٔ صدراعظم تشریف ببرند. ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد.» ۲۱

گران‌بهایی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلوم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب "نایت هود" و اهدای نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند.» ۲۱ عبدالبهاء نیز در تأیید دولت انگلیس لوحی صادر کرده که رونوشت آن در جلد سوم کتاب مکاتیب عبدالبهاء آمده است. وی در نامه‌ای برای امپراتوری انگلیس، این چنین دست به دعا برداشته است: «اللهم اید الامپراطور الاعظم جورج الخامس انگلترتا بتوفیقاتک الرحمانیه، و ادم ظلّها الضلیل علی هذه الاقلم الجلیل بعونک و صونک و حمایتک، انک انت العزیز الکریم.» ۲۱ یعنی: «پروردگارا امپراتور بزرگ، ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی خود مؤید بدار و سایه بلندپایه آن کشور را بر این منطقه به یاری و حمایت خویش مستدام بدار. تو نیرومند و عالی و عزیز و کریم می‌باشی!»

در جنگ جهانی اول، بهائیت علیه عثمانی‌ها با ارتش انگلیس در سرزمین فلسطین همکاری کردند و متقابلاً انگلیسی‌ها مجدّانه از جان عبدالبهاء و خویشاوندان او (در برابر عثمانی‌ها) حمایت نمودند. این مطلب در نوشته شوقی چنین آمده است: «... احبّای انگلستان چون بر خطرات شدید‌ای که حیات مبارک (عبدالبهاء) را تهدید می‌کرد اطلاع یافتند، بلادرنگ برای تأمین سلامت آن وجود اقدس، اقدامات و مساعی لازمه را مبذول داشتند. لرد کرزن و سایر اعضای کابینه انگلستان نیز رأساً و مستقیماً از وضع مخاطره‌آمیز حیفا استحضار حاصل نمودند. از طرف دیگر لرد لامینگتون با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجه آن کشور، نظر اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام عبدالبهاء جلب نمود. و چون این گزارش به لرد بالفور، وزیر امور خارجه وقت رسید، در همان یوم وصول، دستور تلگرافی به جنرال آلتبی، سالار سپاه انگلیس در فلسطین، صادر و تأکید نمود که به جمع قوی در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشد...» ۲۱ ارتباط بین بهائیان و انگلیسی‌ها به جایی رسید که پیشوای بهائیت «جان افراد ایرانی را نیز فدای انگلستان» می‌کرد. عباس افندی در سفر به انگلیس نوشته است: «خوش آمدید، خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من آدمم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند، و همین‌طور انگلیس خود را برای ایران فدا می‌نماید، از اصل، ملت ایران و انگلیس یکی بودند، ...» ۲۱

(ج) امریکا:

عباس افندی، هنگامی که امریکا را صاحب نفوذ و پیشرفت سریع یافت، به جانب آن روی آورد. او در سفر به امریکا گفته است: «امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم، الحمدالله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است...» ۲۱ عباس افندی سپس امریکاییان را تشویق کرده است که به ایران هجوم آورند و در این کشور سرمایه‌گذاری کنند و به قول نویسنده «تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی»: «آقای عباس افندی روزی تمامیت ارضی کشوری را می‌فروشد که هیچ‌گونه وابستگی بدان نداشته است. و روزی هم دندان طمع دیگران را نسبت به معادن کشور ایران تیز می‌نماید. هنگامی که به امریکا رفته بود، برای خوشامد آنان گفته: از برای تجارت و منفعت ملت امریکا مملکتی بهتر از ایران نه. چه، که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود...» ۲۱

از طرف دیگر همان‌طور که شناسایی بهائیت ابتدا در امریکا آغاز شد، در به رسمیت شناختن موقوفات بهائی نیز همین قاره پیش قدم گردید. بدین ترتیب که بهائیان امریکایی موفق شدند در مدت کوتاهی عوارض و مالیات‌های موقوفات بهائی را لغو کنند و حتی تسهیلات و مساعدت‌هایی نیز برای بهائیان که صرفاً به امور بهائیت مشغول بودند، به وجود آورند. به موجب

موافقت‌نامه و اسنادی که در سال‌های 1928، 1929، 1935، 1938، 1939، 1941 و 1942 به تصویب فرمانداران ایالات مختلف رسید، موقوفات بهائی به نام «محل مرکزی بهائیان امریکا، یا «رفقای جامعه بهائیت» ثبت شد. ۲۱

(د) اسرائیل

دوران رهبری شوقی افندی (نوه و جانشین عبدالبهاء) در زمان سیطره و «قیمومت» تحمیلی انگلیس بر مردم فلسطین (1920-1948) و سپس تشکیل حکومت غاصب اسرائیل (1948) گذشت. شوقی، که در حیفا (از شهرهای فلسطین اشغالی) می‌زیست، با این دو حکومت، روابط صمیمانه داشت و متقابلاً از حمایت‌های بی‌دریغ آن دو برخوردار بود. برقراری روابط صمیمانه با دشمنان ملت مسلمان و ستم‌دیده فلسطین توسط شوقی، دلایل و علل گوناگونی داشت که یکی از آن‌ها، کینه عمیق او نسبت به مسلمانان بود که از عصر باب و بهاء به او به ارث رسیده بود و در نوشته‌های او - به ویژه «لوح قرن» - کاملاً بازتاب دارد.

بایان و بهائیان به علت درگیری‌های سخت و خونینی که از همان آغاز پیدایش، با مسلمانان (در ایران) داشتند با پیروان این آیین بیش از دیگران کینه‌توزی می‌کردند و هنوز هم می‌کنند. در گزارش نماینده انگلیس در ایران به وزارت خارجه آن کشور آمده: «گرویدن به بایبگری صحیح است، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر به مسلمانان که قتلشان در همه موارد مجاز می‌باشد، زیرا آن‌ها دشمنان باب و مریدانش هستند، و همچنین افول مذهب اسلام تقدیر آسمانی است.» ۲۱ لذا چهارمین پیشوای بهائیت درصدد برآمد با استفاده از اختلافات دیرین مسلمانان و یهودیان، سرزمین اسرائیل را مرکز اصلی بهائیان قرار دهد و دولت یهود را به صورت پناهگاه بلکه تکیه‌گاه جهانی این فرقه درآورد. از طرف دیگر از مظاهر دشمنی دیرین یهودیان نسبت به مسلمانان این بود که از هر نیروی ضداسلامی حمایت می‌کردند، مخصوصاً که سرزمین اسرائیل در محاصره کشورهای اسلامی قرار داشت (و هنوز هم دارد)، لذا مسلک بهائیت را جزء مذاهب رسمی در کشور اسرائیل قرار دادند، ضمن اینکه، جلب سرمایه‌داران بزرگ - که بهائیان و مخصوصاً رهبران این فرقه - در رأس آن‌ها قرار داشتند و طبعاً سرمایه‌های خود را در این سرزمین نوبنیاد به کار می‌انداختند، به سود حکومت جدیدالتأسیس اسرائیل بود. اگر مجموعه این عوامل به تدفین رهبران بهائی در این سرزمین افزوده شود - که خود مرکز مقدسی برای بهائیان می‌شود و هر سال گروه‌های کثیری را با سرمایه‌های کلان و مخارج گزاف به سوی این سرزمین سرازیر می‌کند - انگیزه تفاهم فوق‌العاده بهائیان و اسرائیلیان بیشتر و بهتر درک می‌گردد.

شوقی ربانی طی نقشه ده‌ساله خود ضمن هدف بیست‌وچهارم، حمایت از دولت اسرائیل را بر همه دولت‌های جهانی ترجیح داده و به بهائیان توصیه کرده است که در تأسیس شعب محافل روحانی و ملی بهائیان فقط: «... در ارض اقدس بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدیدالتأسیس اسرائیل ... این‌گونه محافل را به‌وجود آورید.» ۲۱ اما وقتی به بهائیان ممالک ایران، عراق، انگلستان و آلمان برای تشکیل شعب محافل روحانی و ملی را توصیه نمود، هیچ‌گاه به رعایت قوانین و مقررات این ممالک اشاره نکرده است.

3- نفوذ در مراکز دولتی و مداخله در امور سیاسی

بهائیان از آغاز فعالیت‌های خود، طی تبلیغاتی که می‌کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند، شرکت در امور سیاسی را برای عموم پیروان خود ممنوع اعلام کرد و آنان را از مداخله در سیاست محروم ساخته‌اند، تا آنجا که حتی شرط ورود و حضور افراد در جامعه بهائیت را همین امر قرار داده‌اند. اما از همان روزی که پس از اعدام باب، به ناصرالدین‌شاه سوءقصد شد تا به امروز، کار بهائیان خواه ناخواه، با سیاست پیوند خورده و بارها این امر به اثبات رسیده است که بهائیان ایران، در امور مختلف

سیاست ایران مداخله کرده‌اند و مهم‌تر از آن، به گروه‌های سیاسی بین‌المللی بستگی دارند. از پناهنده شدن بهاء‌الله به سفارت روس پس از سوءقصد به ناصرالدین‌شاه و حمایت علنی سفیر و دولت روسیه از وی (که قبلاً بدان اشاره شد) تا حمایت‌های انگلیس و امریکا و خصوصاً رابطه میان اسرائیل و بهائیان، همگی نشان‌دهنده ورود این فرقه به عرصه سیاست است.

پس از مرگ شوقی افندی، اختلافی که از مدت‌ها پیش بین زعمای بهائیت پیدا شده بود، خصوصاً بر سر تملک و تصاحب میراث او، یکبارہ از پرده بیرون افتاد و کار شکایت گروه‌های مخالف از یکدیگر حتی به محکام قضایی و دادگستری نیز کشیده شد. اسماعیل راین جزئیات یکی از این شکایت‌ها را همراه اسناد آن در کتاب خود آورده و نشان داده است که چگونه بهائیان با سندسازی و تبانی با مأموران دولتی، توانستند با مصالحه میراث شوقی به آقای دکتر علی‌محمد ورقا و سپس واگذاری آن اموال از طرف وی به شرکت امناء، میراث چند میلیاردی شوقی ربانی در ایران را - بدون اینکه حتی مالیات بر

ارث یا مالیات بر دو صلح انجام‌شده را به دولت بپردازند - تصاحب کنند و در اختیار گروه مورد نظر خود قرار دهند. ۲۱ در نمونه‌ای دیگر، مأموران ثبت، گورستان عمومی واقع در امیرآباد تهران (قبرستان گلستان جاوید) را که پلاک 3742 بخش 3 تهران را داشت و به موجب نص صریح قوانین ثبتی متعلق به شهرداری تهران بود، به شرکت بهائیان (شرکت امناء) واگذار کردند، اما آن‌ها با وجود اعتراض شهرداری و شورای عالی ثبت، این گورستان را به قطعات متعدد تقسیم نمودند و به اشخاص مختلف فروختند. ۲۱ سند دیگری که آقای راین از اعمال نفوذ بهائیان در مراکز دولتی ارائه داده مربوط است به سرشماری عمومی آبان 1345. هر چند بهائیت در ایران به رسمیت شناخته نشده‌اند، در آن ایام سران آن با گرفتن پست‌های مهم دولتی، به همه پیروان این فرقه دستور دادند که هنگام پرسش آمارگران، مذهب خود را رسماً «بهائی» اعلام کنند. از طرف دیگر به دستور مسئولان امر، می‌بایست از ثبت عنوان «بهائی» در جدول مربوط به دین، خودداری می‌شد. با وجود این باز هم گروهی از افراد متعصب بهائی، مذهب خود را رسماً «بهائی» قید کردند. یک نمونه از فرم سرشماری را آقای راین در کتاب خود آورده است که به خانواده آقای شاپور راسخ مربوط می‌باشد. در این فرم چهار نفر اعضای اصلی خانواده، دین خود را «بهائی» قید کرده‌اند و فقط مستخدم منزل، پیرو آیین اسلام بوده است. نکته جالب اینکه آقای شاپور راسخ که با چنین تعصبی، به‌رغم دستور دولت، مذهب خود را در برگ سرشماری «بهائی» قید کرده، سال‌ها ریاست مرکز سرشماری مرکز آمار ایران را عهده‌دار بوده است. ۲۱

پی نوشتها:

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی.

- 1 - ۲۱ - اسماعیل راین، انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، تهران، مؤسسه تحقیقی راین، بی‌تا.
- 2 - ۲۱ - همان، صص 15-16 (به نقل از: مرتضی احمدی، تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، ج سوم، 1346، ص 85).
- 3 - ۲۱ - همان، ص 199
- 4 - ۲۱ - همان، صص 103-104، به نقل از تاریخ نبیل زرنیدی.
- 5 - ۲۱ - همان، ص 106 (به نقل از: قرن بدیع، ج 2، ص 15)
- 6 - ۲۱ - همان، ص 106 و 107 (به نقل از: مرتضی احمدی، تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، همان، ص 53)
- 7 - ۲۱ - همان، ص 112 (به نقل از: نامه‌ای از سن پالو، ص 316)
- 8 - ۲۱ - همان، صص 38-39
- 9 - ۲۱ - همان، ص 65

- 10 - همان، ص 118 (به نقل از: قرن بدیع، ج 3، ص 399).
- 11 - همان، ص 121
- 12 - همان، صص 121-122
- 13 - همان، ص 123 (به نقل از: خطابات عبدالبهاء، سخنرانی در منزل میس کراپر، ج 1، 1911).
- 14 - همان، ص 124 (به نقل از: خطابات عبدالبهاء، ج اول، ص 33)
- 15 - همان، صص 124-125 (به نقل از: پرنس دالگورکی یا تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، ص 76).
- 16 - همان، صص 246-251
- 17 - همان، ص 45
- 18 - همان، ص 170 (به نقل از قرن بدیع، قسمت چهارم، ص 162)
- 19 - همان، صص 260-289 و 317-359
- 20 - همان، صص 262-264 و 274-277 و 293
- 21 - همان، صص 242-243

«قبله نما» و مغناطیس «تعصب»

کتاب «قبله عالم» در بوته نقد

مسعود رضایی*

دوران پنجاه ساله حکومت ناصرالدین شاه قاجار (1313-1264 ق)، به لحاظ گستره و تنوع مسائل و موضوعات حادث در آن و نیز به علت تأثیرات و پیامدهای آن برای شکل‌دهی به سیر وقایع و تحولات سیاسی و اجتماعی پس از خود، جای آن را دارد که مورد ارزیابی‌های جدی قرار گیرد. کتاب «قبله عالم؛ ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران»، نوشته عباس امانت، مورخ بهائی‌مآب، از جمله کتاب‌هایی است که وقایع دوران سلطنت این شاه قاجاری را بررسی کرده است. در نوشتار پیش‌رو نقد و بررسی این کتاب مدنظر قرار گرفته است.

کتاب «قبله عالم؛ ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران»^{۲۱} به قلم آقای عباس امانت از جمله آثاری است که سعی دارد با نگاهی متفاوت، به قول نویسنده به یک پرسش اساسی پاسخ گوید: «حکومت پادشاهی، که خود تکیه‌گاه نظم سیاسی کهن بود، چگونه چالش‌های داخلی و بین‌المللی را در عصر جدید تاب آورد و خود را با آن‌ها وفق داد؟» (ص 25) آقای امانت پاسخگویی به این سؤال را طی یازده بخش در کتاب خود دنبال می‌کند.

نخستین موضوعی که در «قبله عالم» جلب توجه می‌نماید، نوع نگاه نویسنده به «امیرکبیر» است. در تاریخ کشور ما، نام میرزا تقی‌خان فراهانی، امیرکبیر، به ناصرالدین‌شاه گره خورده است، هم از این رو که وی با درایت و مدیریت تحسین‌برانگیز خود توانست شاهزاده‌ای نارس و بی‌تجربه را در کوران حوادث زمان «شاه‌مرگی» به تخت سلطنت بنشانند و سپس با به‌دست‌گیری سکان هدایت امور، زمینه‌های لازم را برای استقرار نظم و انتظام در کشور فراهم آورد و هم از آن رو که سرانجام، این صدراعظم لایق و توانا، در پی دسیسه‌های درباری گره‌خورده با کینه‌های بیگانگان، به فرمان شاه تازه‌به‌دوران‌رسیده به قتل رسید و اصلاحات آغازشده، در همان ابتدا، از ادامه مسیر باز ایستاد.

بررسی دلایل وقوع این ماجرا و نیز آثار و تبعات آن بر اوضاع و احوال کشور و به‌ویژه شخص شاه، پاسخگویی به سؤال آقای امانت را آسان می‌کند. در واقع باید گفت ناصرالدین‌شاه با صدور فرمان قتل امیرکبیر، بیش از هر چیز، به پایه‌های سلطنت و اقتدار خویش لطمه وارد ساخت و در همین راستا، نهاد سلطنت را نیز در مسیر ناکارآمدی و طبعاً زوال و نابودی قرار داد. این البته، میراثی بود که از پدر به پسر رسید. قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی به دستور محمدشاه و سپس جانشینی حاج میرزا عباس آقاسی، پیش از آن ضربه‌ای سنگین به کشور و نیز به سلسله قاجاریه محسوب می‌شد و اینک با ادامه همان راه توسط ناصرالدین‌شاه، سرعت زوال سلطنت در ایران، افزون شد. به این ترتیب بنیان‌های نهاد سلطنت با نقص‌ها و نقصان‌های فراوان درون خویش، هرچند در برهه‌ای از زمان نیز دست به دست شد، چنان دچار پوسیدگی گردیده بود که راهی جز فروپاشی برای آن باقی نماند، اما به‌رغم این واقعیت که در چارچوب مطالب همین کتاب نیز به وضوح رؤیت‌شدنی است، آقای امانت در نتیجه‌گیری مقدماتی در پیشگفتار کتاب خاطر نشان می‌سازد: «نظام پادشاهی در ایران لاجرم با انقلابی ضدشاهی از میان رفت، ولی این ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم انقراض سلطنت توأم با مرگ بی‌درنگ عوامل بسیار پایدار آن در فرهنگ سیاسی ایران بود. پادشاهی یکی از کهن‌ترین، بانفوذترین و استوارترین میراث‌های تاریخی ایران است و اثرات آن در معرفت و کاربرد قدرت حتی در دوران پس از سلطنت نیز محسوس است. ابعاد اساطیری پادشاهی عمیقاً در آگاهی تاریخی ایرانی ریشه دوانیده است، و چه بسا جان تازه هم یافته است.» (ص 26)

این نوع تحلیل که بر سراسر متن سایه افکنده، موجب شده است آقای امانت، اگرچه به بازگویی حوادث و رویدادها می‌پردازد، به استنتاجات عمیق از آن‌ها قادر نباشد. حتی در طرح سؤال اولیه از سوی ایشان نیز، انتخاب عبارت «تاب‌آوردن» تحت تأثیر همین نوع نگاه قرار گرفته است. فحوای این سؤال آن است که «حکومت پادشاهی» در برابر چالش‌های داخلی و بین‌المللی آن هنگام «تاب‌آورد». بدیهی است آنچه از این عبارت به ذهن متبادر می‌شود، نوعی ایستادگی، مقاومت و حفظ اصالت‌ها، ارزش‌ها و منافع کشور در قبال فشارها و تهاجمات مختلف خارجی است، حال آنکه قتل امیرکبیر و در سراسر ایستادن امور کشور، دیگر جای «تاب‌آوردن» برای حکومت و جامعه باقی نگذارد. آنچه روی داد - هرچند پس از اندک مقاومت‌هایی در ابتدا - تسلیم در برابر خواست و اراده بیگانگان و واگذاری منافع مردم ایران به آن‌ها بود. این راه و رسم، اگرچه به ظاهر پوسته‌ای از سلطنت و حکومت برجای گذارد، آن را به شدت و به سرعت از محتوا تهی ساخت. استمرار همین وضعیت در طی حکومت دیگر قاجارها و نیز تشدید آن در دوران پهلوی، نه تنها به تنفر جامعه از شخص «شاه»، بلکه از نهاد سلطنت منجر گردید و اراده ملی بر تغییر و تحول اساسی وضعیت قرار گرفت. بنابراین صرف سابقه بودن نهاد سیاسی نمی‌تواند موجبات تعلق خاطر ملی به آن را فراهم آورد، بلکه میزان کارآمدی آن در استقرار یک نظام عادلانه در داخل و تنظیم روابط خارجی فعال و بر مبنای احترام متقابل است که در این زمینه حرف اول را می‌زند.

آنچه امیرکبیر، در طی مدت قریب به سه سال صدارت خود، به آن اهتمام ورزید در این چارچوب قرار داشت و توانست تا حدود زیادی اعتبار از دست‌رفته کشور را بازگرداند. در این باره اطلاعات خوبی می‌توان در کتاب «قبله عالم» یافت، اما در

کنار این گونه مسائل کتمان‌ناپذیر، نویسنده به صورت حسابگرانه‌ای تلاش می‌کند با بیان پاره‌ای مطالب، چهره استقلال‌طلب امیرکبیر را به‌شدت مخدوش سازد. وی از همان ابتدا امیرکبیر را شخصیتی مرعوب در مقابل انگلیس معرفی می‌کند: «میرزا تقی‌خان در مقابل پشتیبانی روس‌ها از قهرمان‌میرزا، عقیده داشت که بدون رضایت انگلیسی‌ها هیچ کس نمی‌تواند در اینجا فرمان براند» و «هیچ پادشاهی نمی‌تواند مملکت را اداره کند.» وخامت اوضاع آذربایجان و نگرانی از سرنوشت ناصرالدین، میرزاتقی‌خان را بر آن داشت که این مطالب محرمانه را با کنسول بریتانیا در میان گذارد، و علاوه بر آن، خواستار مداخله انگلیسی‌ها بشود. از اولین مدارکی که از تماس میرزا تقی‌خان با یک نماینده خارجی در دست است نه فقط سلیقه سیاسی او، و نیز تشخیصش در مورد نقش تعیین‌کننده قدرت‌های همسایه در امور داخلی ایران مشهود است، بلکه آرزوی درازمدت وی را نیز می‌توان خواند که می‌خواست (به خاطر مقام خویش در قشون آذربایجان) ناصرالدین‌میرزا را وسیله ترفیع سیاسی خود قرار دهد؛ آرزویی که ده سال طول کشید تا جامه عمل پوشید.» (ص 82) در انتها نیز به نوشته آقای امانت، امیرکبیر راه پذیرش تحت‌الحمایگی سفارت انگلیس و نیز روسیه را به منظور نجات جان خویش در پیش می‌گیرد: «شایعات مربوط به در خطر بودن جان امیرکبیر در محافل درباری وی را بدان حد نگران ساخت که از فرط استیصال در حدود 23 محرم (18 نوامبر) پیامی برای شیل فرستاد و ابراز «امیدواری صمیمانه» کرد که وزیرمختار بریتانیا اختلافات گذشته‌شان را از یاد برده، «به او اجازه دهد چنانچه احساس خطر از ناحیه شاه کند در سفارت پناه جوید.» (ص 220)

به این ترتیب امیرکبیر در این کتاب به شخصیتی مبدل می‌شود که نخستین گام‌های جدی خود را در مسیر سیاست و حکومت، با اعتقاد به برتری و فعال‌میشاء بودن انگلیس در ایران و طبعاً ضرورت هماهنگی کامل با سیاست‌ها و برنامه‌های آن برمی‌دارد و در پایان نیز چاره‌ای برای خود جز پذیرش تحت‌الحمایگی سفارتخانه‌های انگلیس و سپس روسیه نمی‌بیند و بدتر آنکه در این برهه، به گونه‌ای ناشیانه و غیرمنطقی عمل می‌کند که به دست خویش، خود را به مهلکه می‌اندازد: «به درخواست نوری و موافقت شاه، شیل حاضر به میانجیگری شد. بدین ترتیب انتصاب امیرکبیر به حکومت کاشان - که گاهی آن مسند به دولتیان بلندپایه و رجال مغضوب واگذار می‌شد - توسط وزیرمختار بریتانیا تضمین شد... . بامداد روز 25 محرم، جوزف دیکسون، طیب سفارت انگلیس، نزد امیرکبیر فرستاده شد «تا ترتیبات توافق‌شده را به اطلاع برساند» بدین معنی که در مقابل پذیرفتن حکومت کاشان، بریتانیا امنیت او و خانواده‌اش را تضمین می‌کند.» (صص 222-223) بدین ترتیب، همه چیز آماده است تا امیرکبیر بتواند با خیالی آسوده راهی کاشان شود و با برخورداری از مقام و مسئولیتی تشریفاتی، زندگی خود را در آن دیار ادامه دهد، اما به محض آنکه پرنس دالگوروکی، سفیر روسیه، پس از آگاهی از ترتیبات اتخاذشده، متقابلاً به او پیشنهاد تحت‌الحمایگی کامل و بلاشرط و «حمایت امپراتور» روسیه را داد، «امیرکبیر تصمیم گرفت پیشنهاد متقابل روس‌ها را بپذیرد.» (ص 223) به همین دلیل نیز شیل، وزیرمختار انگلیس، که تمامی مساعی خود را برای نجات جان امیرکبیر به کار برده بود، از این نحوه رفتار و عملکرد او دچار «رنجش عمیق» شد (ص 224) و پای خود را از این ماجرا کنار کشید. بدین ترتیب امیرکبیر در همان روز 25 محرم، درحالی‌که تا ساعاتی قبل امکان برخورداری از تحت‌الحمایگی هر دو سفارتخانه برایش مهیا بود، توسط قراولان سلطنتی دستگیر، و به سوی سرنوشت محتوم خود روان گردید. این‌گونه است که آقای امانت نتیجه می‌گیرد: «نوسان امیرکبیر میان دو سفارت بی‌تردید اشتباه بزرگی بود.» (ص 226) و بدین سان است که در انتهای این روایت، همه آنان که تاکنون در ماجرای قتل امیرکبیر مهر محکومیت برایشان داشتند - ناصرالدین‌شاه، مهدعلیا، میرزا آقاخان نوری، وزرای مختار انگلیس و روس و جمعی دیگر از درباریان فاسد و خودفروخته - تبرئه می‌شوند و عامل اصلی قتل امیرکبیر، فقدان درایت لازم وی برای تصمیم‌گیری مناسب در این شرایط خطیر و تذبذب میان دو سفارتخانه اجنبی و دشمن قسم‌خورده پیشین، قلمداد می‌گردد.

این روایت از چند لحاظ دارای اشکال یا دست کم ابهام است و باید مورد دقت و تأملی دوباره قرار گیرد. نخستین نکته آنکه چرا تاکنون مورخانی که درباره امیرکبیر تحقیق، و آثاری تألیف کرده‌اند، به‌رغم اهمیت این موضوع به آن اشاره نکرده‌اند؟ آیا آن‌ها به اسناد و مدارکی که آقای امانت دست یافته است دسترسی نداشته یا این مطالب را مخدوش و غیرمستند می‌دانسته یا اینکه به دلیل پاره‌ای تعصبات و علائق، حاضر نشده‌اند این بخش از زندگی امیرکبیر را بازنمایی کنند؟ آقای امانت در پانوش شماره 113 از فصل چهارم تحت عنوان «شاه و اتابک» در این باره چنین می‌نویسد: «در پرونده‌های وزارت خارجه بریتانیا چیزی که خطای شیل را تأیید کند، یافت نشد. و حال آنکه اگر کسی پس از قتل امیرکبیر گزارش‌های شیل را بررسی می‌کرد تناقض‌هایی در این گزارش‌ها می‌یافت. واتسون، که در مقام منشی سفارت دسترسی به همه مکاتبات داشت، ترجیح داد از عریضه کتبی امیرکبیر سخنی به میان نیاورد، اگرچه در صفحات کتابش نشانی از ندامت به چشم می‌خورد (صص 402-401). جالب اینکه در کتاب آدمیت، «امیرکبیر و ایران» (صص 711-702)، هم ذکری از این امر نشده است، هرچند این امر شاید دلایل دیگری دارد. آدمیت از این گزارش شیل (no. 214, FO 60/164) و منضماتش فراوان استفاده می‌کند (مثلاً در ص 723)، ولی کوچک‌ترین اشاره‌ای به ضمیمه شماره 5، حاوی متن عریضه امیرکبیر، مبتنی بر درخواست پناهندگی، در میان نیست. فریدون آدمیت، که امیرکبیر را بی‌حد می‌ستاید، از این قبیل برگزیدن و دست‌چین کردن‌ها زیاد دارد. چهره امیرکبیر هر چقدر هم مستأصل و مأیوس اما نا - تاریخی باشد، باز زندگی‌نامه‌نویسش نمی‌تواند اجازه دهد قهرمانش به سفارتخانه‌ای خارجی پناه ببرد، آن هم سفارت انگلیس.» (ص 619)

اگر به آنچه آقای امانت در این پانوش و نیز در متن کتاب، آورده است خوب توجه کنیم، متوجه وارد بودن خدشه‌هایی جدی بر آن می‌شویم. ایشان به‌سادگی از تمایل نداشتن واتسون، منشی سفارت انگلیس، به اشاره به این نامه در کتابش سخن به میان می‌آورد، حال آنکه بر هیچ کس اهمیت چنین سندی پوشیده نیست و باید برای چشم‌پوشی از آن، علت و دلیل کاملاً قانع‌کننده‌ای وجود داشته باشد. آقای امانت هیچ دلیل و علتی برای این کار واتسون ذکر نمی‌کند و در واقع این خواننده نکته‌سنج است که باید در این زمینه تأمل لازم را مبذول کند. از سوی دیگر تاریخ این نامه نیز به صورت مشهودی، مخدوش است. آقای امانت برای رفع و توجیه این خدشه، چنین آورده است: «تاریخ نامه پنجشنبه 28 محرم سال 1268 / 22 نوامبر 1851 است. تاریخ میلادی مقارن با پنجشنبه است، ولی 28 محرم به جمعه می‌افتد. بعید نیست که این تفاوت در نتیجه بدخواندن تاریخ به خط فارسی روی داده و تاریخ 27 محرم بوده است.» (ص 618) بدین گونه آقای امانت صرفاً با طرح یک احتمال - درحالی که 7 و 8 کاملاً معکوس یکدیگرند و غلط‌خوانی آن‌ها به جای یکدیگر دور از ذهن می‌نماید - سند یادشده را برای به‌کارگیری در مسیر مورد نظر خویش، خدشه‌زدایی می‌کند، حال آنکه در مسأله‌ای به این حساسیت، نمی‌توان این‌گونه ساده‌انگارانه با اسناد مواجه شد. از سوی دیگر، نگارش چنین درخواست‌نامه‌ای از سوی امیرکبیر در روز 28 محرم (22 نوامبر 1851) توجیه عقلانی قابل قبولی ندارد. اگر روایت آقای امانت را تا این روز به صورت کامل بپذیریم، باید گفت امیرکبیر در روز 23 محرم با ارسال پیامی برای شیل از وی درخواست حمایت می‌کند. (ص 220) شیل براساس این درخواست و نیز جهات دیگری که در نظر داشته است حاضر می‌شود میانجیگری کند و در نهایت با شاه برای اعزام امیرکبیر و حکمرانی وی بر کاشان و نیز تضمین جاننش به توافق می‌رسد (ص 222) و در روز 25 محرم این مسأله را طیب سفارت انگلیس به امیرکبیر اطلاع می‌دهد، اما ظرف نیم ساعت بعد، امیرکبیر بر اساس وعده سفارت روسیه به وی، روال طی شده تا این مرحله را به کلی زیر پا می‌گذارد و از رفتن به کاشان امتناع می‌ورزد. حال در اینجا سؤال این است که چه عاملی می‌توانسته است باعث شود رویکرد امیرکبیر از انگلیس به روسیه تغییر کند؟ آیا وی برای تضمین سفارت انگلیس ارزش و اعتبار چندانی قائل نبوده و لذا از بیم جان خویش، به جانب روسیه روی آورده است؟ آیا وی قصد داشته است با پذیرش

تحت‌الحمایگی روسیه، به صورت عامل تهدیدی برای سلطنت ناصرالدین‌شاه درآید یا دست‌کم موفق شود مناصب و مسئولیت‌های خویش را پس گیرد؟ آقای امانت در صورتی می‌تواند به این سؤالات پاسخ مثبت دهد که بتواند اثبات کند در طی دوران زمامداری، امیرکبیر روسیه را به مراتب مقتدرتر و بانفوذتر از انگلیس به شمار می‌آورده است، حال آنکه ایشان خود خاطر نشان ساخته بود امیرکبیر در نخستین مراحل ورود به عرصه سیاست، انگلیس را دارای قدرت و نفوذ برتر در ایران می‌انگاشت. بنابراین در چارچوب همان منطق و تحلیلی که آقای امانت پی‌ریزی کرده است، پس از آنکه انگلیس درخواست حمایت امیرکبیر را پذیرفت و اقدامات و توافقات لازم را بدین منظور انجام داد، این وضعیت می‌بایست از مطلوبیت کامل برای امیرکبیر برخوردار بوده باشد و هیچ دلیلی برای برهم زدن آن در این چارچوب مشاهده نمی‌شود، مگر آنکه قائل شویم وی در این مقطع از زمان اختلال مشاعر داشته است!

هنگامی که این ماجرا و حواشی! آن را پی می‌گیریم، همچنان اشکالات دیگری رخ می‌نماید. به نوشته آقای امانت، امیرکبیر پس از رویکرد ناموفقی که به سفارت روسیه داشت، «روز 25 محرم، سه ساعت از شب گذشته»، توسط قراولان سلطنتی دستگیر، و «از خانه‌اش بیرون» برده می‌شود. (ص 226) در روز 26 محرم، سندی به خط امیرکبیر توسط «مستخدم بسیار مورد اعتماد» وی برای سفارتخانه‌های انگلیس و روسیه فرستاده می‌شود که «هرگونه حق یا درخواست برای کسب حمایت از سفارت انگلستان، یا هر کنسولگری انگلیسی» و نیز به همین ترتیب درباره سفارتخانه و کنسولگری‌های روسیه را از خود سلب می‌کند. (ص 227) حال گذشته از اینکه این دو نامه با اختیار و میل باطنی شخص امیرکبیر نوشته شده باشد یا از روی اجبار، به هر حال دیگر جایی برای طرح دوباره درخواست تحت‌الحمایگی از انگلیس در روز 28 محرم یا به تعبیر آقای امانت 27 محرم باقی نمی‌ماند. از طرفی، نکته بسیار مهمی که آقای امانت باید برای آن پاسخی مناسب بیابد آن است که چگونه امیرکبیر پس از آن نحوه رفتار در قبال تلاش‌های وزیرمختار انگلیس، برای بار دوم از او درخواست حمایت می‌کند، بی‌آن‌که کلمه‌ای مبنی بر اظهار پشیمانی و ندامت و عذرخواهی از رفتار قبلی خود در این مکتوب به چشم بخورد؟ حتی اگر نگارنده این نامه را فردی عادی و عامی نیز فرض می‌کردیم، حداقل آداب معاشرت ایجاب می‌کرد که ابتدا به گونه‌ای درصدد برآید از اینکه تمامی قرارهای قبلی را زیر پا گذارده است، عذرخواهی کند و سپس درخواست مجدد برای جلب حمایت داشته باشد. همچنین با توجه به مکتوب روز 26 محرم، که امیرکبیر حق هرگونه درخواست حمایت از سفارت انگلیس را از خود سلب کرده و شیل نیز با مهر و امضای آن، موافقت خود را با آن ابراز داشته بود، جا داشت امیرکبیر در این مکتوب خود - که طبعاً مخفیانه برای وزیرمختار انگلیس ارسال کرده بود - اشاره‌ای نیز به سند یادشده و بی‌اعتباری آن می‌کرد، ولی در این باره نیز هیچ نکته‌ای در این مکتوب وجود ندارد. همچنین این نوشته، گذشته از اشکالی که در انطباق تاریخ قمری و میلادی ثبت شده بر آن دارد، به گفته شیل، دو روز قبل از اینکه مأموران روسی، خانه امیرکبیر را اشغال کنند، توسط او نگاشته و ارسال شده است و این یعنی نگارش و ارسال نامه در روز 23 محرم که تا روز 27 یا 28 محرم، چند روز فاصله دارد.

آنچه بیان شد، مجموعه‌ای از اشکالات وارد بر روایت آقای امانت از روزهای پایانی حضور امیرکبیر در تهران است که پاسخ‌ها و توضیحات قانع‌کننده‌ای در کتاب «قبله عالم» راجع به آن نمی‌توان یافت. اما مهم‌تر و شایان توجه‌تر از تمامی این‌ها، شخصیتی است که از امیرکبیر در حوزه سیاست به ثبت رسیده و آقای امانت نیز در جای جای کتاب، به هوشیاری، درایت و کردانی وی در این عرصه معترف است. از طرفی امیرکبیر، در طی دوران امیرنظامی آذربایجان و نیز صدارت عظمی، به ساز و کارهای درونی دربار، خلق و خوی شاه، دسیسه‌های بیگانگان و به طور کلی روال حاکم بر سیاست در ایران کاملاً آشنایی

داشت. طبعاً پذیرفتنی نیست چنین شخصیتی که در طی حیات سیاسی خود، در اوج تدبیر و مدیریت قرار داشته است، ناگهان به وضعیتی سقوط کند که مرتکب اشتباهات و خطاهای پیش پا افتاده و در عین حال خانمان برانداز شود.



موضوع دیگری که در این کتاب تأمل برانگیز است، نحوه رفتار سفرای روس و انگلیس در قبال قتل امیرکبیر به دستور ناصرالدین شاه است. اگرچه آقای امانت در نوع بهره‌برداری از اسناد و نیز نحوه چینش مطالب کتاب تلاش می‌کند تا سرانجام چهره‌ای متفاوت از آنچه هم‌اکنون از امیرکبیر در افکار عمومی مردم ما وجود دارد، به نمایش گذارد، به هر حال ایشان نیز قادر نیست بعضی از اسناد و مدارکی را که بیانگر روحیه استقلال خواهی و مبارزه با نفوذ قدرت‌های بیگانه در میرزا تقی خان بود، کتمان کند. از جمله یادداشتی از شیل، وزیر مختار انگلیس، وجود دارد که به وضوح مشخص می‌سازد امیرکبیر سیاست کاهش نفوذ سفارتخانه‌ها را در دستور کار خود داشته است: «شیل، با همان لحن دو پهلو، امیرکبیر را «مردی با استعداد» می‌خواند و می‌گوید مال دوستی و «شهوت مادی» ندارد، «مصلحت مملکت» را می‌خواهد، و اگر مجال یابد «دست به اصلاحات می‌زند» ولی با این همه مردی «تندمزاج» و «مشحون به غرض»، سوءظن و لجاجت است. شیل با رنجش قلبی اضافه می‌کند، با آنکه «مخالف روس‌ها» است، «به ندرت طرف انگلیس را می‌گیرد» و روی هم رفته درصدد است «از نفوذ سفارتخانه‌ها بکاهد.» (صص 179-180)

بر این واقعیت، باید اقدامات اصلاحی امیرکبیر را در زمینه‌های مختلف نیز افزود که اگرچه ممکن است انتقاداتی نیز بر آن وارد باشد، در مجموع می‌توانست با افزایش کارآمدی‌ها و ارتقای توان ملی، قدرت مقاومت ایران عهد ناصری را در مقابل افزون خواهی‌های بی‌حد و حصر دو قدرت رقیب، یعنی روس و انگلیس، به شدت افزایش دهد و از وقوع مسائل بسیار تلخی که در ادامه سلطنت ناصرالدین شاه شاهد آن بودیم، جلوگیری کند. با توجه به این مسأله، آیا به راستی می‌توان دو قدرت استعماری روس و انگلیس را از قتل امیرکبیر و در واقع برداشته شدن سدی بزرگ از پیش روی خود، ناخشنود دانست؟ در این میان به ویژه انگلیس که مزدور و حقوق‌بگیر رسمی خود یعنی میرزا آقاخان نوری را بر کرسی صدارت عظمی می‌دید، قاعدتاً می‌بایست از وقوع چنین اتفاقی بسیار شادمان و مسرور باشد، اما آنچه در کتاب «قبله عالم» بازتاب می‌یابد، فضایی دقیقاً معکوس را به نمایش می‌گذارد: «نامه خود مالمزبری - به عنوان شیل ولی در حقیقت خطاب به شاه از طریق وزیر امور خارجه ایران - شاید یکی از شدیدالحن‌ترین نامه‌هایی بود که در تاریخ روابط ایران و انگلیس به قلم آمد و گناه را مستقیماً به گردن شاه نهاد... و به شیل دستور می‌دهد «به دولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هرگاه پس از این قتل بی‌ترحمانه مرحوم امیر، گناهان دیگر از این قبیل صدور یابد بر دولت انگلیس لازم خواهد شد که به دقت پیرسند که آیا شایسته فخر تاج انگلیس، و لایق حقوق مملکت آدمی منش انگلستان است که وزیرمختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که در آنجا مشاهده کند ارتکاب اموری را که آن قدر مصادم انسانیت باشد.» (صص 238-239)

تزار روسیه نیز طی دیداری با همیلتون سیمور، سفیر انگلیس در سن پترزبورگ، از اعدام امیرکبیر ابراز ناخشنودی می‌کند و به سیمور اطمینان می‌دهد که مراتب «خشم و وحشت» خود را از قتل «وزیر فقیدشاه» به فرستاده ایران در دربارش ابراز کرده است. (ص 239)

آیا این گونه رفتارها و عکس‌العمل‌های مقامات انگلیسی و روسی را باید از سر دلسوزی برای امیرکبیر و خواسته‌های اصلاح‌طلبانه آنان برای مملکت ایران به شمار آورد یا آنکه با تفسیر و تحلیل دیگری باید به آن‌ها نگریست؟ اگر به راستی خشم و نفرتی که در اظهارات مقامات این دولت‌ها به چشم می‌خورد، از درون‌مایه‌ای حقیقی برخوردار بود، آیا جای آن نداشت تا حداقل در یک اقدام نمادین، سفرای خود را برای چند روز از تهران فرا بخوانند و علاوه بر حرف، عملی را نیز که حاکی از اعتراض خود به این واقعه باشد، به شاه و درباریان نشان دهند؟ حال آنکه می‌بینیم انگلیسی‌ها در مسئله مخالفت ناصرالدین‌شاه با استخدام میرزا هاشم‌خان نوری به عنوان مأمور بریتانیا در شیراز، و نیز ممانعت از بازگشتن پروین خانم به سفارت انگلیس، از آنجاکه به شدت در پی کسب منافع و نیز اثبات اقتدار خویش بودند، تا قطع روابط سیاسی و خروج وزیرمختار از ایران پیش رفتند. (ص 359)

به طور کلی این گونه مسائل باید باعث شود تا ما نگاه خود را به صورت جدی‌تری بر روش به‌کارگیری اسناد و مدارک برجای‌مانده متمرکز کنیم و در این زمینه دو نکته را بیش از پیش مورد توجه قرار دهیم: نخست، گفتمان حاکم بر این اسناد است که می‌تواند ما را به محتوای اصلی و مقاصد نهفته در بطن این اسناد، رهنمون سازد. متأسفانه ملاحظه می‌شود عده‌ای از محققان و نویسندگان تاریخی، فارغ از این مسأله، به اسناد تاریخی استناد می‌کنند و لذا بین ماحصل تحقیق آن‌ها با واقعیات و حقایق تاریخی، فاصله می‌افتد. اینکه مالمزبری - وزیر خارجه وقت انگلیس - از قتل امیرکبیر ابراز ناخشنودی می‌کند و به دولت ایران برای تکرار نشدن چنین رفتارهایی هشدار جدی می‌دهد، چنانچه بدون توجه به سیاست‌ها و اهداف آن دولت مورد استناد قرار گیرد، تصویری «انسان‌منش» و بسیار جوانمردانه از دولتمردان بریتانیایی به نمایش می‌گذارد؛ چرا که حتی از حقوق یک مخالف خود نیز به شدت دفاع می‌کنند. اما در واقع این هشدار دولت انگلیس به مثابه بهره‌برداری فرصت‌طلبانه‌ای از این ماجراست تا ضمن تحت فشار قرار دادن دولت ایران، تضمین‌های لازم را برای امنیت مهره‌های خود و به‌ویژه میرزا آقاخان نوری، که در آن زمان بر تخت صدارت تکیه زده بود، بگیرد.

نکته دوم در بهره‌برداری از اسناد تاریخی، در نظر داشتن کلیات متن آن است. اینکه جمله‌ها یا بعضاً عباراتی بسیار کوتاه از یک نامه یا متن، بیرون کشیده شود و مورد استناد قرار گیرد، چه بسا موجب برداشت محقق و نیز خواننده از آن به خطا رود. یک جمله، در درون مجموعه‌ای از جملات و واژه‌ها، می‌تواند معنایی کاملاً متفاوت با معنا و مفهوم همان جمله به صورت منفرد و جداافتاده از بقیه متن داشته باشد. با بهره‌گیری از این روش، بی‌آنکه اصل سند و متن کامل آن در اختیار خواننده قرار داشته باشد، می‌توان صرفاً با انتخاب و گزینش بعضی از جملات و عبارات، مخاطبان را به راحتی به سمت و سوی مطلوب کشانید و ضمناً با آوردن پانوش‌ها و ارجاعات متعدد، هر گونه شک و شبهه‌ای را درباره سندیت و اتقان مطالب عرضه‌شده، زدود.

اما در پاسخ به این سؤال که چرا آقای امانت در کتاب «قبله عالم» براساس آنچه بیان شد، در صدد برآمده است چهره امیرکبیر را خدشه‌دار سازد، بیش از آنکه به دنبال «دلیل» بگردیم، باید در پی یافتن «علت» آن باشیم و این علت را از خلال چهره‌پردازی ایشان برای «سیدعلی محمد شیرازی» ملقب به «باب» و نیز آنچه در مورد «میرزا حسینعلی نوری» ملقب به «به‌الله» آورده است، می‌توان دریافت.

«باب» از نگاه آقای امانت «منادی محنت‌کشیده‌ای» است که طرفداری فزاینده مردم از او، نگرانی حکومت و علما را باعث شده بود. او در قالب «چهره‌ای جوان و گیرا که نوید عصر جدیدی را می‌داد، حتی ناصرالدین میرزای ولیعهد را نیز «مسحور صراحت و اعتماد به نفس» خویش ساخته بود تا جایی که «ولیعهد انگار هنوز می‌پنداشت که باب واقعاً نیروی معجزه‌آسا دارد.» به گفته آقای امانت، سید علی‌محمد شیرازی در محکمه‌ای که علمای تبریز برای سنجش افکار و عقاید وی برپا کرده بودند «صادقانه» و با متانت کامل در برابر «رگبار تفاسیر و تعابیر و پرس‌وجوهای تفتیشی و استنطاقی» به پاسخگویی می‌پردازد و برای «اثبات صدق مدعای خویش، شروع به نزول آیات عربی به سبک قرآن» می‌کند، یعنی «علمی که پیوسته آن را یگانه معجزه خود شمرده بود.» (صص 141-138)

از لابه‌لای این‌گونه تعابیر و تفاسیر و نیز دیگر توصیفات که بعضاً از باب و نیز تحرکات بابیه در کتاب «قبله عالم» آورده می‌شود، علائق و دل‌بستگی‌های نویسنده این کتاب، کاملاً مشهود است. حال اگر در نظر داشته باشیم که در تاریخ کشور ما سرکوب فتنه بابیه به امیرکبیر نسبت داده شده است و اعدام باب در سال 1266 ق. در اوج اقتدار او انجام می‌شود، می‌توانیم علت این نحوه نگاه آقای امانت را به امیرکبیر بهتر درک کنیم. اما فارغ از این مسأله جا دارد آنچه را ایشان درباره بابیه آورده است نیز ارزیابی کنیم. آقای امانت، همان‌گونه که اشاره شد، از «باب» تصویر یک فرد قدیس را در محکمه تفتیش عقاید نشان می‌دهد که حاضران در آن محکمه با طرح سؤالات سطحی و بعضاً مزاح‌گونه خود، در پی آزار و اذیت او هستند. البته نویسنده کتاب به این نکته اشاره نمی‌کند که باب پیش از آن با طرح ادعاهای واهی و - به تعبیر ایشان - با «نزول آیات عربی به سبک قرآن» بی‌قدر و مقدار بودن سطح دانش و گفته‌های خود را به اثبات رسانیده بود. از طرفی هنگامی که کسی برای «اثبات صدق مدعای خویش» صرفاً «آیات عربی به سبک قرآن» را می‌خواند، حداقل آن است که جملات ادا شده از سوی وی به لحاظ قواعد صرف و نحو دارای اشکالات و غلط‌های فاحش نباشد. اما جالب اینجاست که سید علی‌محمد شیرازی به دلیل ناآشنایی با صرف و نحو، واژه‌ها و عباراتی را به هم می‌بافت که به کلی خارج از این قواعد بود و هیچ‌گونه معنایی از آن‌ها مستفاد نمی‌شد. در واقع آنچه در این زمینه از وی صادر می‌گشت نوعی تقلید ناشیانه از شیوه بیان قرآنی و ادعیه اسلامی بود که البته وی دارای مهارتی شگفت‌انگیز در این زمینه بود. بنابراین هرچند حجم مطالب بیان شده از سوی سید علی‌محمد بسیار زیاد بود و چه بسا می‌توانست به دلیل شباهت‌های ظاهری که با بیان قرآنی و ادعیه داشت، تأثیراتی نیز بر روی بعضی از توده‌های عوام بگذارد، علما و فقهایی که به زبان عربی آشنایی داشتند، بلافاصله بی‌معنایی و پوچ بودن آن‌ها را درمی‌یافتند. به عنوان نمونه یکی از نکاتی که در مکتوبات سید علی‌محمد شیرازی به صورت عیانی مشاهده می‌شود، استفاده وی از مشتقات یک کلمه در حد افراط است که البته چون برخورداری از پایه و اساس صحیحی، در پی هم آورده شده‌اند، اساساً معنا و مفهومی ندارند. به عنوان نمونه در قسمتی از کتاب «قیوم‌الاسماء» یا تفسیر سوره یوسف توسط خود باب، چنین آمده است: «بالله الله المقتدر القادر المقدر، بالله الله القادر المقادر، بالله الله القادر المقدر، بالله الله المقتدر، بالله الله المقتدر القادر، بالله الله المقتدر المقادر» و همین‌طور الی آخر. یا در مورد دیگری، وی 360 مشتق از کلمه «بهاء» به هنگام حبس در قلعه چهریق به دست داده است که به شکل «هیکل انسان» نوشته شده است. ۲۱ گذشته از این‌گونه مشتق‌سازی‌های بی‌پایه و اساس و فاقد معنا که به وفور در مکتوبات و به اصطلاح «آیات» وی به چشم می‌خورد، سید علی‌محمد، خطبه‌ها و مکتوبات بسیاری نیز دارد که اگرچه به سبک بیان قرآنی و ادعیه نگاشته شده‌اند، اساساً فاقد معنی‌اند یا به موضوعاتی در آن‌ها اشاره شده است که اصلاً اهمیتی ندارند. این مکتوبات غالباً به عنوان تفسیر بعضی از سوره‌ها و آیات قرآن یا حتی تفسیر بعضی از «حروف» بیان شده‌اند. به عنوان نمونه در بخشی از کتاب «قیوم‌الاسماء» در تفسیر حرف «تاء» آمده است: «ثم کلمه التاء تراب عصیر اشباه امثال جوهریات عوالم اللاهوت تراب عصیر ذاتیات عوالم الجبروت ثم

تراب کینونیات شوامخ اعلى مجردات الملكوت ثم تراب حقایق اهل الناسوت...» که معنای تحت‌اللفظی آن چیزی قریب به این می‌شود: «پس از آن کلمه تاء، خاک فشرده سایه‌ها و مثال‌های جوهرهای عالم‌های لاهوت و خاکی که فشرده است ذات‌های جهان‌های جبروت را، سپس خاک کینونیات بلند، بلندتر از مجردات آسمانی، سپس خاک حقایق اهل ناسوت...»

۲۱،

این شیوه طبعاً مورد استفاده بعضی دیگر از پیروان و به‌ویژه مبلغان بایه نیز در همان زمان قرار گرفت. از جمله بنا به آنچه در یکی از منابع بایه و بهائیت آمده است، ملامحمدعلی بارفروشی ملقب به «قدوس»، که یکی از دعوات بزرگ باب به شمار می‌رود، در تفسیر حرف «ص» از کلمه «صمد» معادل شش برابر قرآن مطلب نگاشته است! ۲۱

به نظر می‌رسد همین مقدار برای روشن کردن ساختار ذهنی و سطح معرفتی سیدعلی محمد شیرازی و مبلغان وی کافی باشد. بدیهی است که علمای حاضر در محکمه تبریز با توجه به شناخت اجمالی که از این مدعی بایت و مهدویت و سپس نبوت و الوهیت دارند، در مواجهه با وی بخواهند تا از میزان دانش و اطلاعات وی در حوزه‌های مختلف آگاهی یابند و دست‌کم انتظار داشته باشند «آیات» نازل‌شده توسط وی، معنا و مفهوم محصلی داشته باشد. آیا آقای امانت چنین می‌پسندد که مستمعان «یگانه معجزه» باب، چشم و گوش خود را بر اغلاط فاحش دستوری و محتوایی «آیات» باب می‌بستند و تمامی آن‌ها را به صرف ادعاهای واهی این شخص، می‌پذیرفتند؟ اشاره آقای امانت به نکته‌سنجی ناصرالدین میرزای جوان نیز خود گویای نکته‌ای درخور توجه است: «ناصرالدین سخن او را برید تا ایرادی نحوی به او گیرد که بی‌شک از جمله قواعد دستوری‌ای بود که در ضمن تحصیلات مذهبی‌اش آموخته بود. بسیار بعید است که ناصرالدین جوان، شاگردی نسبتاً متوسط در فراگیری زبان با سوابق تحصیلی ضعیف، اینجا به خطای باب پی برده و از آن مهم‌تر قاعده مربوطه را نیز عیناً از بر داشته باشد.» (ص 141) البته این درست است که نباید از ناصرالدین میرزای جوان انتظار تسلط بر قواعد نحوی را داشت، اما مسأله اینجاست که آنچه سیدعلی محمد شیرازی در قالب «یگانه معجزه» خویش بر زبان می‌آورد، آنچنان مغلوپ و مشحون از اشتباهات و اعوجاجات نحوی و محتوایی بود که حتی هر طفل «ابجدخوانی» نیز متوجه آن‌ها می‌شد و این نکته‌ای است که آقای امانت در قبال آن، تغافل پیشه کرده است.

البته اینکه چرا به‌رغم چنین مسائلی، معدودی از روحانیان در بعضی از مناطق به «باب» پیوستند و نیز علل و عوامل برانگیخته شدن شورش‌هایی در زنجان، آمل (قلعه طبرسی)، نیریز و همچنین پاره‌ای تحرکات پراکنده در اینجا و آنجا چه بود، به بحث و بررسی مفصل‌تری نیاز دارد که فرصت دیگری می‌طلبد. اما در این باره به طور اجمال می‌توان گفت وضعیت وخیم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود و ظلمی که بر مردم می‌رفت از جمله عوامل مهم در پیوستن گروه‌هایی از جامعه به این فرقه - البته با نگاه منجی‌گرایانه به آن - بود. در همین جا باید به این نکته نیز اشاره کرد که مهم‌ترین عامل در هم شکسته شدن شورش‌های این فرقه را باید مقاومت علما در قبال ادعاهای واهی سیدعلی محمد شیرازی دانست. در این باره نویسندگان غرب‌گرا عمدتاً این مقاومت را ناشی از حس دنیاطلبی علما و ترس آن‌ها از به خطر افتادن موقعیت خویش عنوان کرده‌اند، کما اینکه در کتاب «قبله عالم» نیز نویسنده با تصویر یک جبهه متحد از «علما و دولت» (ص 143) مخالفت علما را با ادعای «باب»، به خاطر حفظ و حراست از موقعیت خویش قلمداد کرده است. برای پی بردن به حاق این مطلب کافی است به این واقعیت توجه داشته باشیم که در دستگاه فکری و عینی سیدعلی محمد شیرازی، طلبه‌های ساده‌ای که با وی همراه می‌شدند، از مقام و موقعیتی «مقدس» برخوردار می‌گشتند و با دریافت القاب تقدس‌آمیزی مانند «اول من آمن» (ملاحسین بشرویه)، «قدوس» (ملامحمدعلی بارفروشی)، «عظیم» (ملاعلی ترشیزی)، «وحید» (سیدیحیی دارابی) و امثالهم، جایگاهی فرانسائی و دسترس‌ناپذیر می‌یافتند. بدیهی است اگر انگیزه علما و روحانیان را قدرت‌طلبی بدانیم، آن‌ها از طریق پیوستن به باب و

کشانیدن عده‌ای از توده‌ها به دنبال خویش، نه تنها چیزی از دست نمی‌دادند، بلکه می‌توانستند به شأن و جایگاهی بسیار برتر و بالاتر در دستگاه «قدسیت‌بخش» باب دست یابند. بنابراین آنچه باعث می‌شد علما و روحانیان با این مدعی جوان مخالفت کنند، بی‌منا بودن ادعاهای وی بود. در این باره حتی اگرچه باید اذعان کرد در دستگاه فکری «شیخیه»، امکان توجیه و تحلیل ادعای باب وجود داشت، علمای صاحب‌نام شیخیه و از جمله، بلندپایه‌ترین آن‌ها در آن زمان، حاج محمدکریم‌خان کرمانی، نیز ادعاهای این طلبه جوان را نامقبول غیر قابل پذیرش یافتند، حال آنکه رویکرد حاج محمدکریم‌خان به سوی وی، ضمن آنکه می‌توانست نیروی مردمی درخور توجهی برای فرقهٔ بابیه تدارک ببیند و حکومت وقت را با خطری بسیار جدی مواجه سازد، بی‌تردید مقام نیابت «باب» را مختص او می‌گردانید و در صورت پیروزی بر حکومت، ایشان امکان صعود تا جایگاه «الوهیت»! را نیز می‌یافت.

جالب اینجاست که به‌رغم این‌گونه ادعاها، به سیدعلی‌محمد شیرازی این فرصت داده شد تا افکار و رفتار خویش را اصلاح کند، اما نه تنها چنین اتفاقی روی نداد، بلکه وی با شدت و حدت بیشتری ادعاهای خود را دنبال کرد و هر از گاهی با ارتقای مقام خویش، سرانجام تا مرحلهٔ ادعای خدایی (!) پیش رفت. از سوی دیگر شورش‌های پیروان فرقهٔ بابیه، مشکلات بسیاری را در این برهه به وجود آورد تا آنکه سرانجام در شعبان سال 1266 ق و در زمان صدارت امیرکبیر، حکم اعدام وی صادر، و در تبریز اجرا شد.

همان‌گونه که آقای امانت نیز خاطرنشان ساخته است، پس از اعدام سیدعلی‌محمد شیرازی نیز همچنان تحرکات پراکنده‌ای از سوی پیروان وی روی داد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها، ماجرای سوء‌قصد به جان ناصرالدین‌شاه است. آقای امانت در این باره و نیز تبعات آن برای بایان توضیحات نسبتاً مفصلاً داده است، اما آنچه بین این توضیحات، جلب توجه می‌کند، نکتهٔ باریکی است که به نظر می‌رسد به مثابه «تعیین نرخ در میانه دعوا» باشد: «نقشهٔ کشتن ناصرالدین‌شاه به الهام و طراحی رهبران بازماندهٔ بابیه چیده شده بود. شیخ علی ترشیزی، که بیشتر به لقب بابی‌اش، «عظیم»، شهرت داشت، یکی از آخرین بازماندگان هستهٔ اولیه بابیه و نایب رسمی بعد از باب، ای بسا که در این ماجرا تنها نبود.» (ص 287)

این درست است که طرح ترور ناصرالدین‌شاه تحت رهبری شیخ علی ترشیزی پی‌ریزی شد، اما اعطای مقام «نایب رسمی بعد از باب» به وی در این میانه، چندان بی‌حکمت نیست. در حقیقت هدف از این کار را باید حل یکی از معضلات موجود در تاریخ بابیه دانست. همان‌گونه که می‌دانیم نایب رسمی بعد از باب «میرزا یحیی نوری» ملقب به «صبح ازل»، برادر کوچک «میرزا حسینعلی نوری» ملقب به «بهاء» بود. اگرچه ابتدا این نیابت را تمامی بایان و از جمله میرزا حسینعلی به رسمیت شناختند، به تدریج بهاء شروع کرد به مطرح ساختن خویش، و با گرد آمدن عده‌ای حول او، ادعاهایش بالا گرفت. اینکه چرا وی در این مسیر گام می‌گذارد، مسلماً به گرمی ارتباطات وی با بیگانگان باز می‌گردد. به‌رحال میرزا حسینعلی و طرفداران او هنگامی که همراه میرزا یحیی در تبعید به سر می‌برند، برای تثبیت موقعیت خویش، به طراحی نقشهٔ ترور «صبح ازل» اقدام می‌نمایند. موفق نشدن در اجرای این طرح، اختلافات جدی بین آن دو را دامن می‌زند که انتقال میرزا حسینعلی به عکا را به دنبال دارد. بدین ترتیب فرقهٔ بهائیت تحت نظر و با حمایت دامنه‌دار و مستمر قدرت‌های استعماری، پایه‌گذاری می‌گردد.

طبعاً «بهائیت» در صورتی می‌تواند ادامهٔ طبیعی، قانونی و شرعی (!) بابیه به شمار آید که به نوعی، میرزا یحیی صبح ازل بی‌اعتبار گردد. به نظر می‌رسد آقای امانت چارهٔ این کار را در معرفی شیخ علی ترشیزی به عنوان «نایب رسمی بعد از باب» یافته باشد. به این ترتیب با از میان رفتن «نایب رسمی» در پی ماجرای سوء‌قصد به ناصرالدین‌شاه، حداقل آن است که ادعای میرزا حسینعلی برای نیابت باب، می‌تواند از مشروعیتی هم‌سطح ادعای برادر کوچک‌ترش برخوردار باشد، هرچند در این زمینه نیز آقای امانت کفهٔ ترازو را به نفع بهاء سنگین می‌کند: «این رویدادهای فاجعه‌آمیز، مدتی بعد زمینه‌ای برای تجدید

نظر در اصول اعتقادی بایه فراهم آورد. جناح تجدیدنظرطلب بایه تحت هدایت بهاءالله درصدد صلح‌جویی با دولت برآمد و در عین حال مخالفتش را با دستگاه مذهبی نیز ملایم‌تر کرد. این خط مشی سرانجام در اصل اعتقادی عدم دخالت در سیاست در بهائیت تبلور یافت. گرایش متقابل در بایه، یعنی وفاداری به موازین پیکارجویی سیاسی، به صورت نیرویی بالقوه و دگراندیش جلوه نمود، و تحت رهبری اسمی صبح ازل در تبعید پای برجا ماند، هر چند که پیش از انقلاب مشروطه هیچ‌گاه از قوه به فعل در نیامد.» (ص 299) به این ترتیب جریان ازلیه، به یک «نیروی بالقوه دگراندیش» تشبیه می‌گردد که امکان فعلیت نمی‌یابد و در مسیر تاریخ از صحنه گم می‌شود و آنچه باقی می‌ماند صرفاً «بهائیت» است. این ماندگاری نیز، نه آنکه مرهون الطاف و حمایت‌های دولت انگلیس باشد، بلکه به دلیل تجدیدنظرطلبی اصلاح‌گرایانه‌ای بوده که در اصول بایه شده است!

نکته شایان توجه دیگر در این کتاب، بررسی عوامل دخیل در مجازات پیروان بایه پس از ماجرای سوءقصد به ناصرالدین‌شاه است. به طور کلی پس از دستگیری تعدادی از باییان، اگرچه شاید در اصل مجازات آن‌ها به دلایل فقهی و سیاسی، اختلافی بین علما و حکومت وجود نداشته، اما روش مجازات‌ها به گونه‌ای بوده است که در تاریخ از آن به نیکی یاد نمی‌شود و متأسفانه عده‌ای از نویسندگان مسئولیت این قضیه را متوجه علما و فقها کرده‌اند. حال آنکه آقای امانت مسئولیت اصلی این ماجرا را بر دوش حکومت و به‌ویژه میرزا آقاخان نوری - که خود دارای ارتباطاتی با رهبران بایی از جمله میرزا حسینعلی نوری بوده است - می‌گذارد و دلیل آن را نیز تلاش وی برای میرا ساختن خود از تبعات ارتباطات فاش‌شده‌اش برمی‌شمارد: «نوری به هر صورت فرصت را غنیمت شمرده تا با گرداندن غضب ملوکانه به سوی باییان که جانشان ارزش چندانی نداشت، خود را از مهلکه برهاند. نوری با تدبیر و ابتکار شیطانی فواید برپا کردن کشتاری جمعی را دریافت، خون‌ریزی جنون‌آسایی که حتی به معیار قاجاریه هم خارق‌العاده بود.» (ص 293) اما در این میان علما و روحانیان، اگرچه با اصل مجازات بایه موافق بودند، از اقداماتی مانند تقسیم باییان در میان صنوف مختلف و کشته شدن هر یک یا چند نفر از آن‌ها به دست اعضای آن صنف امتناع کردند: «در واقع علما با آنکه از آن‌ها خواسته شد بر این قصاص جمعی صحه بگذارند، زیرکانه از زیر بار آن شانه خالی کردند، همچنین خود شاه و صدراعظم نیز.» (ص 294) از طرفی باید گفت اعمالی نظیر شمع آجین کردن پیکر متهمان یا چند پاره کردن آن نیز اعمالی نبوده است که مورد تأیید روحانیت قرار داشته باشد و اقدامات دربار در برانگیختن هیجان‌ات عمومی را باید در این زمینه دخیل دانست. اما جالب اینجاست که به‌رغم در اوج بودن هیجان عمومی علیه باییان، میرزا حسینعلی نوری، که از رهبران بلندپایه بایه به شمار می‌آمده و در زندان حکومت به سر می‌برده است، از مجازات می‌گریزد و پایه‌گذار فرقه‌ای استعماری می‌گردد. سؤال این است که آیا این‌گونه افراط‌کاری‌های نوری و اطرافیانش، با هدف مشغول کردن افکار عمومی و فراهم آوردن زمینه‌ای برای نجات جان میرزا حسینعلی نوری نبوده است؟ پیوند عمیق میرزا آقاخان نوری با سفارت انگلیس و نیز ارتباطات وی با سفارت روسیه، از یک‌سو، و حمایت آشکار و پنهان وی از میرزا حسینعلی و در نهایت قرار گرفتن «بهاءالله» تحت حمایت کامل و همه‌جانبه انگلیس، از سوی دیگر، جملگی بیانگر خط سیری است که نمی‌توان به آن بی‌اعتنا بود.

اما گذشته از موضوع بایه، نوع نگاه آقای امانت به فراموشخانه و فراماسونری و نیز پایه‌گذار آن‌ها در ایران، یعنی میرزا ملکم‌خان نیز در خور تأمل و بررسی است. به طور کلی میرزا ملکم‌خان از جمله شخصیت‌های سیاسی عهد قاجاری به شمار می‌آید که بیشترین و دامنه‌دارترین بحث‌ها را به خود اختصاص داده است. در واقع باید گفت وی به لحاظ تنوع فکری و رفتاری در طی حیات سیاسی پرماجرایی خویش، شخصیتی از خود در تاریخ برجای نهاده است که از وجوه گوناگون می‌توان راجع به آن سخن گفت. اما گویا آقای امانت در این کتاب بر آن است تا به‌طور کلی و به هر مناسبتی، از وی به نیکی یاد کند.

به عنوان نمونه در بحث از «معاهده صلح پاریس» این گونه می‌گوید: «ملائمت بالنسبه در مفاد معاهده بیش از همه مرهون کفایت امین‌الملک بود... به مشاور جوان امین‌الملک، میرزا ملکم‌خان، نیز باید ارج نهاد که موجب شد ایران بر نقشه سیاسی اروپا پدیدار شود.» (ص 410) اما به راستی معاهده صلح پاریس، چه دستاوردی برای ایران داشت که باید این گونه قدردان امین‌الملک و میرزا ملکم‌خان بود؟ آقای امانت فحوای این معاهده را چنین بیان می‌کند: «تیت اصلی معاهده پاریس آن بود که به دعای ارضی ایران نسبت به هرات و به طور کلی افغانستان قطعاً پایان دهد و مشخصاً می‌خواست که «علیحضرت شاهنشاه ایران» نه تنها فوراً از هرات عقب نشیند، بلکه هرگونه «ادعای سلطنتی بر خاک و شهر هرات» را ترک گوید و «هرگز به استقلال ممالک مزبور مداخله نکند»... فایده بزرگ توافق نامه برای دولت ایران موضوع تحت‌الحمایگی بود. معاهده به وضوح از دولت بریتانیا می‌خواست که «این حق را ترک، و آشکار خواهد کرد که حمایت نکند بعد از این هیچ یک از رعایای ایران را [که] بالفعل در نوکری سفارت و قونسول‌ها و وکلای قونسول انگلیس نباشد.» به شرط آنکه «یک چنین حقی به دول دیگر داده نشود» که قطعاً اشاره به روسیه بود.» (ص 409)

همان گونه که ملاحظه می‌شود، انگلیس در این معاهده به تمامی خواسته‌های خود از ایران دست یافت بدون اینکه کوچک‌ترین امتیازی در قبال این دستاوردها بدهد. در زمینه قطع اعطای تحت‌الحمایگی به اتباع ایرانی نیز اگر دست کم انگلیس حاضر می‌شد این ماده آنچه را در سابق اتفاق افتاده بود دربرگیرد، می‌توانستیم از آن به عنوان یک امتیاز یاد کنیم، اما این دولت، که تا آن زمان جمع درخور توجهی از رجال و اتباع ایرانی را تحت‌الحمایه خود داشت، به هیچ رو حاضر نشد این مسأله را ترک کند و البته برای آینده نیز به این تعهد خود پایبند نماند و به انحای گوناگون و بهانه‌های مختلف، افرادی تحت‌الحمایه آن کشور قرار می‌گرفتند. از سوی دیگر، ایران از زمان صفویه به بعد روابط خود را با اروپا به صورت پراکنده آغاز کرده و پس از آن در دوران قاجاریه نیز به مناسبت‌های مختلف، معاهدات و قراردادهایی میان ایران و کشورهای اروپایی منعقد شده بود. بنابراین معلوم نیست چرا آقای امانت معتقد است باید به میرزا ملکم‌خان ارج نهاد که موجب شد ایران بر نقشه سیاسی اروپا پدیدار شود.

در ماجرای تأسیس فراموشخانه، که اولین مجمع ماسونی در ایران به شمار می‌آید - هرچند لژ رسمی فراماسونی تحت عنوان «لژ بیداری ایران» در سال 1325 ق. تأسیس شد - نگاه آقای امانت به این مسأله کاملاً یک‌جانبه و مثبت است. البته نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که در آن زمان به دلیل حاکمیت اختناق و استبداد بر کشور، و به لحاظ نبود امکان تجمع و فعالیت علنی نیروهای متفکر و دلسوز برای اصلاح وضعیت کشور در زمینه‌های مختلف، فراموشخانه میرزا ملکم‌خان مرکزی برای تجمع بخشی از نیروهای تحصیل کرده و به اصطلاح روشنفکر بود که البته می‌بایست دارای شرایط فکری قابل پذیرش در این مرکز می‌بودند، اما باید این نکته را نیز متذکر شد که آنچه تحت رهبریت فکری و سیاسی میرزا ملکم‌خان فراماسون انجام شد، نقطه انحرافی در حرکت اصلاح طلبانه ایرانیان بود و آثار و تبعات این انحراف، در مراحل بعدی به صورت بسیار خسارت‌باری خود را نشان داد. به هر حال تصویری که آقای امانت از فراموشخانه به دست می‌دهد، عاری از هرگونه عیب و نقص است: «سعی بر آن بود که این انجمن هاله‌ای از رمز و افسون را در اذهان منتقل سازد، منبع نامرئی برای کسب «علم» باشد و سرسپردگان را با رموز ترقی آشنا سازد، در واقع فراموشخانه نوعی انجمن سیاسی نیمه مخفی بود که می‌کوشید با تبلیغ یک پیام غیرمذهبی و لیبرالیسمی آمیخته به شعایر و وابستگی‌های شبه فراماسونی پایگاه مردمی وسیع تری برای خود فراهم آورد.» (ص 476) هرچند که ممکن است در ظاهر چنین اهداف و مقاصدی برای فراموشخانه عنوان شده باشد، از آنجا که ملکم‌خان خود به عضویت لژ فراماسونی «گرانداوریان» درآمده بود و طبعاً طبق آیین ماسونی به اصول و قواعد این لژ متعهد بود که صدالبته نمی‌توانست مغایر منافع تمدن غربی و به ویژه فرانسه باشد، چگونه می‌توان پنداشت که تأسیس

این مرکز و پس از آن به وجود آمدن مراکز مشابه از جمله جامع آدمیت، در راستای رشد و ترقی واقعی ایران و ایرانی بوده باشد؟ حتی اگر بپنداریم و فرض بگیریم که در آن هنگام چنین قصد و غرضی در کار بود، امروز که بیش از یک قرن از آن زمان می‌گذرد و حاصل عملکرد لژهای ماسونی و وابستگان آن‌ها برای ما آشکار و مکشوف است، چرا در تحلیل‌های تاریخی نباید به گونه‌ای جامع به این مسأله نگریسته شود؟

از سوی دیگر، آلودگی شدید میرزا ملکم‌خان، از جمله سوءاستفاده‌های مالی در مقاطع بعدی و نیز ریاکاری‌های سیاسی وی، حاکی از آن است که اگرچه از او مکتوباتی در مدح و ثنای قانون و قانون‌مداری باقی مانده است، بی‌تردید وی در عرصه عمل هیچ تعهدی برای خود در این زمینه قائل نبوده است و چنانچه از موقعیتی برخوردار می‌گشت - مثلاً مقام سلطنت یا صدراعظمی در اختیار وی قرار می‌گرفت - چه بسا که حریص‌تر و بی‌پروا تر از ناصرالدین‌شاه در کسب ثروت و لگدمال کردن منافع ملی گام برمی‌داشت. البته آقای امانت به ناگزیر اشاراتی به این‌گونه خصلت‌های میرزا ملکم‌خان دارد، ولی سعی شده است حتی‌المقدور کوتاه و «پاستوریزه» باشد: «ملکم حدود ده سال بعد، این بار با صداقت و ابتکار عمل بسیار محدودتری، به عرصه سیاسی ایران بازگشت. خود را با دستگاه قاجاریه تطبیق داد، ولی هیچ وقت دیگر اعتماد کامل شاه را به دست نیاورد. دوران خدمت بعدی او بیشتر در پی تحصیل امتیازهای غالباً بی‌ثمر اروپایی و یا معاملات به قصد کسب سود مالی شخصی برگزار شد.» (ص 515) این در واقع کمترین و ملایم‌ترین انتقادی است که می‌توان از این دوره از زندگی میرزا ملکم‌خان داشت.

این مسأله نه تنها در مورد میرزا ملکم‌خان، بلکه در مورد شخصیت اصلی این کتاب، یعنی «قبله عالم، ناصرالدین‌شاه قاجار»، نیز به طور بارزتری اعمال شده است. شکی نیست که ناصرالدین‌شاه در افکار عمومی مردم ایران دارای شخصیتی منفی و «شکسته‌شده» است. ضعف و سستی و بی‌تدبیری وی همراه اختناق و استبداد شدید حاکم بر کشور و به‌ویژه آغشته بودن دست وی به خون میرزا تقی‌خان امیرکبیر، از این شاه قاجار خاطره بسیار بدی در تاریخ کشورمان برجای گذاشته است. از طرفی، دوران و زمانه وی را «عصر امتیازات» خوانده‌اند که بیانگر واقعیت تلخ حضور چپاولگرانه بیگانگان در کشور ما و ریشه دوانیدن آن‌ها در تار و پود سیاست و اقتصاد ایران‌زمین است. این همه، واقعیتی است که به ثبت رسیده است و هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را بزدايد، اما آیا امکان کم‌رنگ ساختن و تلطیف آن‌ها نیز وجود ندارد؟

کتاب «قبله عالم» هرچند حقایقی راجع به زندگی ناصرالدین‌شاه قاجار بیان کرده است، اما به نظر می‌رسد از بیان تمام حقیقت طفره رفته است. به عنوان نمونه، امتیازات متعدد و ویرانگری که در این دوره به بیگانگان داده می‌شود، آن‌گونه که باید و شاید مورد بحث و بررسی قرار نگرفته و آثار و تبعات آن‌ها مشخص نشده‌اند. به عنوان مثال اگرچه از نقش جبران در دربار و تلاش وی برای ولیعهدی پسرش، امیرقاسم‌خان، و زد و بندهای درباری در این ماجرا و پایان کار، به تفصیل سخن به میان آمده، موضوعات مهمی مانند امتیاز رویتار یا لاتاری و نقش شخصیت‌های دخیل در آن‌ها و آثار و تبعات این مسائل بر سیاست و اقتصاد کشور مورد ارزیابی دقیق و تفصیلی واقع نشده است که طبعاً برای خواننده جای سؤال دارد.

همچنین تعریف و تمجیدهایی در این کتاب از ناصرالدین‌شاه به چشم می‌خورد که فاقد اساس و بنیان صحیحی است. به عنوان نمونه، در همان ابتدای کتاب، هنگام طرح فرضیه اصلی، حکومت ناصری با ویژگی‌هایی مانند «تاب آوردن»، «مقاومت در برابر غرب» و «در عین حال هم‌نوایی با آن» توصیف می‌شود، حال آنکه این حکومت پس از قتل امیرکبیر، اگرچه به مانورهای دست زد، به دلیل ضعف بنیانی خود، در هیچ موردی موفق نشد از منافع ملی ایران دفاع کند؛ لذا پس از چندی، به‌طورکلی در برابر بیگانگان به تسلیم تن داد. بنابراین آنچه در مورد آن صدق می‌کند همان «هم‌نوایی» با بیگانگان و به عبارتی صورت تلطیف‌شده‌ای از وادادگی و تسلیم است.

در صفحه 147 کتاب تصویری از یک سیاستمدار عاقل، ناصرالدین میرزای هفده ساله به هنگام حرکت به سمت تهران داده شده است: «ناصرالدین در مواجهه با انبوه مشکلات از جمله گرفتاری ناشی از ادعای بهمن میرزا، شورش دولو در خراسان، اوضاع آشفته سایر ایالات، و مقاومت آقاسی و قوای ماکویی حامی اش در تهران - آن قدر عقل به خرج داد که بیندیشد چنانچه بدون سپاهی بزرگ و چشم گیر و وفادار وارد پایتخت شود، خطرات زیادی منتظرش خواهد بود.» (ص 147) این در حالی است که در آن هنگام کلیه تدابیر و برنامه ریزی های لازم برای ورود ولیعهد به پایتخت و نشستن بر تخت سلطنت را امیرکبیر انجام داد و کاردانی و لیاقت وی در فائق آمدن بر مسائل و مشکلات موجب شد به صدراعظمی برگزیده شود. در مورد تبحر ناصرالدین شاه در تنظیم روابط خارجی نیز چنین آمده است: «شاه پس از عزل نوری، بیشتر اوقات، خود از نزدیک بر سیاست خارجی مملکت نظارت می کرد و در نتیجه موفق شد اکثراً با تبحر فراوان دو همسایه مقتدر را علیه یکدیگر برانگیخته با همه بضاعت مزجات از واهمه های امپریالیستی و نگرانی های سوق الجیشی دول رقیب به نفع خود بهره برداری کند... در «جنگ سرد» دو قطبی روس و انگلیس، شاه مهارت خود را در چانه زدن غالباً با موفقیت به کار گرفت و از این راه توانست حداقل تمامیت ارضی مملکتش را حفظ کند.» (صص 542-543) این در حالی است که ناصرالدین شاه تا این زمان، هرات را از دست داده و به نوشته آقای امانت (ص 547) ناچار از واگذاری «مرو» به روسیه و نیز ترک تلویحی ادعای ارضی ایران بر جزیره بحرین نیز شده بود. با این همه معلوم نیست آقای امانت از کدام مهارت و موفقیت سخن می گوید. همچنین ایشان سیاست فروش امتیازات مختلف به بیگانگان در عهد ناصری و چپاول کشور به دست عوامل استعمارگران را این گونه توجیه می کند: «اما با وجود همه انتقادات وارده به شاه در زمان خودش (و بعدها در کتب تاریخ)، کارنامه مقاومت وی در برابر رسوخ اقتصادی اروپاییان به هیچ وجه تیره و بی قدر نیست. نظایر درخواست های انگلیسی ها برای کسب امتیازهای اقتصادی به نحوی حتی شدیدتر از جانب روس ها نیز عنوان می شد، ولی شاه و دولت ظاهراً ضعیف ایران غالباً در مقابل تهدید و ترغیب هر دو طرف ایستادگی به خرج می دادند.» (ص 549)

سفرهای خارجی ناصرالدین شاه، نیز که جز تحمیل هزینه های هنگفت بر ملت فقیر ایران، چیزی در پی نداشت و چه بسا در این مسافرت ها فرصت های مناسبی نیز برای بیگانگان به منظور اخذ امتیازات خانمان سوز بیشتر فراهم می آمد، چنین توصیف می شود: «از خودخواهی و لذت جویی که بگذریم، این سفرهای شاهانه حیثیت بین المللی فراوان نیز برای ناصرالدین شاه اندوخت... این کسب شناسایی بین المللی برای ایران کار عاقلانه ای بود که افتخار آن را باید به مشیرالدوله داد، چه او بود که شاه را به سفر اول اروپا تشویق کرد.» (ص 555) طبعاً جا داشت آقای امانت پس از طرح این ادعای بزرگ، دستاوردهای حاصل از این مسافرت ها و «شناسایی بین المللی» برای ایران و مردم ایران زمین را تشریح می کرد تا به نحو بهتری مقصود خود را از طرح چنین ادعایی ابراز کند.

هنگامی که تصویر ارائه شده از ناصرالدین شاه توسط آقای امانت را با تصویری که ایشان سعی می کند از امیرکبیر به نمایش بگذارد، مقایسه می کنیم، می توانیم چنین نتیجه بگیریم که در کتاب قبله عالم، تلاش شده است شخصیت استوار و ایستاده امیرکبیر، شکسته شود یا دست کم ترک بردارد و شخصیت شکسته و خردشده ناصرالدین شاه، بند خورد و حتی الامکان ترمیم شود. اینکه چرا چنین خط سیری در این کتاب در پیش گرفته شده، در مورد امیرکبیر به لحاظ مقابله جدی او با فتنه بایه، درک شدنی است، اما درباره ناصرالدین شاه، چگونه می توان این مسأله را توجیه کرد؟ آیا می توان چنین پنداشت که صدور دستور قتل امیرکبیر توسط ناصرالدین شاه و نیز چندی پس از آن، جان سالم به در بردن میرزا حسینعلی نوری از خشم شاهانه و فرصت یافتن وی برای پایه گذاری فرقه بهائیت تحت حمایت و هدایت استعمارگران، جملگی از عواملی به شمار می آیند که قدردانی از این شاه قاجار را برای تاریخ نگارانی مانند آقای عباس امانت، به صورت یک وظیفه درمی آورند؟

پی‌نوشت‌ها

* پژوهشگر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران.

- 1 - عباس امانت، قبله عالم؛ ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران، ترجمه حسن کامشاد، تهران، کارنامه، 1383
 - 2 - ولی امرالله، God Passes by، ج 2، ص 146
 - 3 - یوسف فضائی، تحقیق در تاریخ و فلسفه بابیگری، بهائیکری و کسروی‌گرایی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فرخی، بی‌تا، ص 156
 - 4 - ولی امرالله، همان، ص 30
-

خبر و نظر

توهین به رئیس‌جمهور و حمایت از بهائیان

دکتر محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور اسلامی ایران، در حاشیه شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به دعوت دانشکده روابط بین‌الملل دانشگاه کلمبیا، در تالار گفت‌وگوی سران جهان در این دانشگاه حاضر شد و ضمن سخنرانی به سؤالات دانشجویان نیز پاسخ گفت.

قبل از سخنرانی دکتر احمدی‌نژاد، لی‌کلینگر، رئیس دانشگاه کلمبیا، در سخنانی نسبتاً طولانی که حدود سی دقیقه طول کشید، با لحن و ادبیاتی توهین‌آمیز که شنیدن آن از زبان رئیس یکی از دانشگاه‌های معتبر امریکا غیرمنتظره بود، پرسش‌هایی از رئیس‌جمهور در خصوص هولوکاست، حقوق زنان و زندانیان سیاسی، بهائیان و هم‌جنس‌بازان نمود.

لی‌کلینگر خطاب به احمدی‌نژاد گفت: «چرا زنان، بهائیان و هم‌جنس‌گرایان در ایران تحت فشارند؟» وی، در ادامه سخنان توهین‌آمیز خود، نظر احمدی‌نژاد در مورد هولوکاست را «بی‌معنی» خواند و گفت: «شما باید در خصوص اظهارات خود درباره هولوکاست، اسرائیل و... پاسخ دهید؛ شک دارم که شما شجاعت ذهنی پاسخ دادن به این سؤالات را داشته باشید، ولی فرار از پاسخ دادن به آن‌ها هم برای ما بامعنی است.» کلینگر اظهارات سال گذشته رئیس‌جمهور کشورمان در شورای روابط خارجی امریکا را مضحک خواند و سخنان خود را با این جملات پایان داد: «امروز از همه جهان متمدن می‌شنوم که تنفر خود را از نظریات شما اعلام می‌کنند. ای‌کاش از این بهتر می‌توانستم این کار (اعلام تنفر) را انجام دهم.» در این حال رئیس‌جمهور کشورمان با خونسردی به سخنان وی گوش فرا می‌داد. پس از اتمام سخنان کلینگر، احمدی‌نژاد سخنرانی کرد و ابتدا با اشاره به اظهارات رئیس دانشگاه کلمبیا گفت: «من از فردی که بی‌بانی‌ای برای معرفی من خواند، گله دارم. این بی‌بانی سیاسی بود. از نظر من مشکل ندارد، اما معمولاً برای دعوت از سخنرانان به معرفی از آنان می‌پردازند نه اینکه به آن‌ها توهین کنند. اما به نظر من، شما تحت تأثیر رسانه‌ها و سیاستمداران قرار گرفتید و این ادعاها را نمودید که کاملاً غلط بود. شما شعور حضار را نادیده گرفتید و توهین کردید. جالب است که خود شما امریکایی‌ها، شنود می‌کنید، کنترل می‌کنید و تهدید می‌کنید.»

پس از سخنرانی رئیس‌جمهور، شماری از دانشجویان و استادان، در مواجهه حضوری با هیأت ایرانی، با نگارش نامه خطاب به دکتر محمود احمدی‌نژاد، به خاطر سخنرانی بی‌ادبانه رئیس این دانشگاه عذرخواهی کردند.

براساس نتایج نظرسنجی انجام‌شده از سوی گروهی از رسانه‌های امریکایی در خصوص حضور و سخنرانی احمدی‌نژاد در دانشگاه کلمبیا، اکثر رای‌دهندگان از این دعوت استقبال کردند. بر این اساس، حدود 61 درصد موافق این دعوت، و 39 درصد مخالف بودند. در یک نظرسنجی دیگر، که شبکه فاکس‌نیوز (وابسته به پنتاگون) انجام داد، 60 درصد شرکت‌کنندگان، از حضور احمدی‌نژاد در دانشگاه کلمبیا استقبال کردند و 37 درصد رأی منفی داشتند و 3 درصد باقی‌مانده نیز نظری نداشتند.

در طی سخنرانی رئیس‌جمهور در دانشگاه کلمبیا، آنچه قبل از هر چیز جلب توجه می‌کرد حضور پرشمار دانشجویان در این مراسم بود. در سالن اصلی دانشگاه که محل اجرای برنامه بود ششصد تا هفتصد نفر حضور داشتند که 80 درصد آن‌ها دانشجویان بودند. افزون بر آن، در محوطه باز دانشگاه نیز بیش از دوهزار نفر از دانشجویان منتظر آغاز برنامه بودند و مانیتورهای بزرگی در فضای باز دانشگاه و راهروها و سالن‌های جانبی، تصویر مراسم را از سالن اصلی نشان می‌داد. هنگام

سخنرانی رئیس‌جمهور، صهیونیست‌ها نیز در مقابل دانشگاه کلمبیا تظاهرات کردند. در این تظاهرات دولتی، وزیر خارجه رژیم صهیونیستی نیز حضور داشت و سخنانی ایراد کرد. به گزارش «الجزیره»، تعداد کسانی که در اعتراض به سخنرانی احمدی‌نژاد مقابل دانشگاه کلمبیا تظاهرات کردند، کمتر از حد انتظار بود و بسیاری از این افراد، غیردانشجو و کسانی بودند که سازمان‌های یهودی نیویورک، آن‌ها را مقابل دانشگاه کلمبیا جمع کرده بودند.

ارتباط محفل ملی بهائیان هند با اسرائیل

«هندوستان تایمز»، یکی از روزنامه‌های هندوستان، در مقاله‌ای در ماه جولای سال 2006، به نقل از دایره مبارزه با جرائم اقتصادی پلیس دهلی نو فاش نمود که تعدادی از متولیان جامعه بهائی به دلیل طرح شکایتی در خصوص جرائم مالی و جاسوسی دستگیر شده‌اند.

براساس مدارک موجود در این پرونده، فردی به نام ان.کابادهی راجا، مدیر مالی محفل ملی بهائیان هندوستان، به تهیه کارت شناسایی جعلی به منظور ورود به تأسیسات دفاعی هندوستان و تهیه اطلاعات محرمانه و طبقه‌بندی‌شده و فروش آن‌ها به سرویس‌های جاسوسی اسرائیل و دریافت مبلغ زیادی ارز خارجی و خروج غیرقانونی آن از هندوستان متهم شده است. در این خصوص تعداد بیش از هشتاد پاسپورت جعلی نیز کشف شده که اکثر آن‌ها نیز با اسامی و ملیت ایرانی بوده است. یکی از مظنونان این پرونده فردی به نام پیام شوقی می‌باشد که یک بهائی ایرانی است و در حال فرار از مرزهای هندوستان به دام پلیس افتاده است. نامبرده، علاوه بر اتهامات فوق، به صدور پاسپورت جعلی نیز متهم می‌باشد.

از زمانی که این قضیه در هندوستان فاش گردید تاکنون، موارد دیگری از این گونه اتهامات نیز در وسائل ارتباط جمعی هند برملا گردیده که در ذیل به یکی دیگر از این موارد اشاره شده است: روزنامه «هندو» در تاریخ 2006/8/19 اعلام نمود که خانم زونا سورابجی، همسر سولی سورابجی، دادستان کل پیشین هندوستان، یکی از این متولیان جامعه بهائی بوده که در یاری رساندن به متهمان پرونده جاسوسی نقش فعالی داشته است. لازم است بدانید که بهائیت در هندوستان از شبکه ارتباطی خوبی برخوردار است و این خبر نیز روشن می‌سازد که نفوذ ایشان در دستگاه قضایی هندوستان تا چه حد است. یکی از عوامل انتشار محدود اخبار تخلفات ایشان در رسانه‌ها نیز ناشی از همین نفوذ زیاد ایشان است.

شایان ذکر است هندوستان یکی از هفت کشور دنیاست که بهائیان در آنجا مشرق‌الذکار دارند. این مسائل شاید به مذاق بسیاری خوش نیاید خصوصاً برای کسانی که مدت‌های مدید در این آئین بوده‌اند. ولی برای کسانی که ایشان را کاملاً می‌شناسند چندان عجیب نیست؛ چراکه تشکیلات بهائی از طریق محافل ملی و محلی و به عنوان وظیفه دینی، بهائیان را به دادن اخبار کاملی از محیط خود به محافل محلی و نقد محافل ملی و نهایتاً به بیت‌العدل در اسرائیل موظف می‌نماید و یک فرد بهائی از این کار، که عرف کشورها آن را جاسوسی می‌نامد، نه تنها احساس گناه نمی‌کند، بلکه چون آن را ادعای وظیفه‌ای دینی می‌داند، احساس خشنودی درونی و کسب ثواب دینی می‌نماید!

خبرهایی چون خبر بالا («ارتباط محفل ملی بهائیان هند با اسرائیل») در این چارچوب تحلیل شدنی است:

1- ارائه اخبار حساس با ضریب امنیتی بالا از کشور هندوستان برای اسرائیل از سوی افراد محفل ملی بهائیان هند و در پوشش معبد و مشرق‌الذکار بهائی در هند؛ 2- قاچاق ارز و ورود به میدان پول سیاه و اخلال در امنیت اقتصادی کشور؛ 3- جعل ده‌ها گذرنامه برای ورود و خروج افراد غیرمجاز به کشور؛ 4- فرار در هنگام احساس خطر از طریق مرزها (که تصادفاً این‌بار به دستگیری آن‌ها در فرودگاه منجر شده است)؛ 5- نفوذ در مقامات رسمی برای حل و فصل اعمال غیرقانونی (همچون خانم زونا سورابجی، همسر سولی سورابجی، دادستان کل پیشین هندوستان. همان‌گونه که ذکر شد وی در یاری

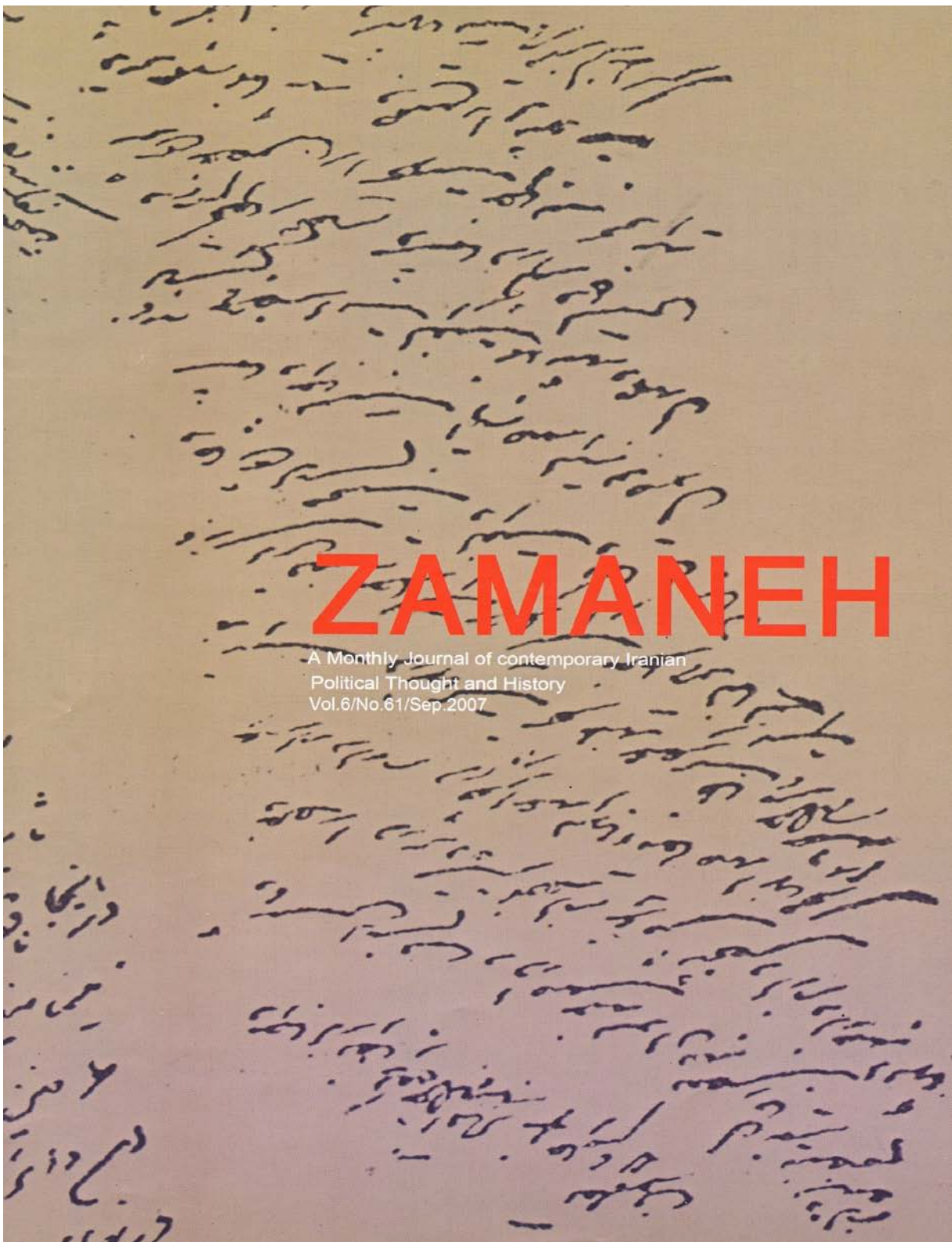
رساندن به متهمان پرونده جاسوسی نقش فعالی داشته است؛⁶ دستور تشکیلاتی به بهائیان مبنی بر سخن نگفتن از این موضوعات در صورت فاش شدن؛⁷ توجیهات سریع برای احبا که اینها توطئه مخالفان امر برای کوبیدن آئین بهایی است؛⁸ دمیدن دوباره در بوق مظلوم‌نمایی جهانی برای انحراف اذهان از مسأله اصلی.

نظام سلطه، نگران وضع بهائیان

وزرای امور خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپایی، در پایان اجلاس خود در بروکسل با انتشار بیانیه‌ای، ضمن تکرار خواسته‌های غیرقانونی گذشته در زمینه پرونده اتمی ایران، یک چاشنی نیز به آن اضافه کردند که به اصطلاح حقوق بشر است و در این عرصه نیز از صوفی‌ها و بهائیان حمایت کردند. در بخشی از این قطعنامه آمده است: «شورای اتحادیه اروپا همچنین از وضعیت حقوق بشر در ایران عمیقاً نگران است؛ حقوقی که با اصول جهان‌شمول و تعهدات خاص ایران مغایرت دارد. همچنین شورا نگرانی خود را از افزایش تعداد اعدام‌ها، بازداشت‌های خودسرانه، افزایش محدودیت‌ها در دسترسی به اطلاعات، محدودیت در آزادی بیان و مذاهب، به‌ویژه در قبال جامعه صوفی‌ها و بهایی‌ها، و همچنین ارباب و ایجاد دردسر برای مدافعان حقوق بشر و به‌طور کلی گروه‌های اقلیت اعلام می‌کند.»

به گزارش «تایمز آنلاینز» (Times online)، در تاریخ 21 مارس 2006 پرنس چارلز، ولیعهد انگلستان، نیز از بهائیت تمجید کرده و وجود آن را لازم دانسته و به اقدامات دولت ایران علیه این مسلک، اعتراض نموده است.

همچنین نشریه «بهایی ورد نیوز» (Bahai World News)، از قول سخنگوی کاخ سفید اعلام کرده که بوش نگران وضع بهائیان در ایران است و در 28 مارس 2006 نامه مفصلی به سازمان ملل متحد نوشته و نسبت به این وضعیت هشدار داده است. کارشناسان معتقدند که غربی‌ها پس از پرونده هسته‌ای، موضوع دیگری که برای چالش با ایران در دستور قرار داده‌اند «حقوق بشر» است که در این پرونده برای بهائیت جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته شده است و به خیال خویش، اخذ رسمیت برای این تشکیلات استعماری را مدنظر دارند.



امام جعفر صادق (عليه السلام) فرمودند:

آنکس که همه ائمه را قبول داشته، حضرت مهدی (عليه السلام)

را انکار نماید، مانند کسی است که به همه انبیاء اقرار نموده

نبوت محمد (صلی الله علیه وآله) را انکار نماید.

اکمال الدین، جلد ۱، ص ۳۳۳

www.bahaismiran.com